

ساکلیئر سبیل ایمان

"نگاهی به تغییر و تحوّل احکام و نصایح الهی در ادیان
یهودی، مسیحی، اسلام، بابی، بهائی"

فواد پیمانی زواره

۹۵ - ۱۳۹۳ شمسی

۱۶ - ۲۰۱۴ میلادی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

"... سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عَرَضِیَّه پاک و مقدّس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه ..."

"کتاب مستطاب ایقان"

فهرست مندرجات

| | |
|--|------|
| عنوان | صفحه |
| مقدمه | أ |
| چرا پیامبران احکام می آورند؟ | ۱ |
| اجتناب از ملل اخری | ۶ |
| احترام به والدین | ۹ |
| ارتشاء | ۱۳ |
| ارتقاء بر منبر | ۱۷ |
| ارث | ۱۹ |
| ازدواج | ۲۸ |
| ازدواج - مهریه | ۴۲ |
| استخاره | ۴۸ |
| استعمال مواد مخدر | ۵۰ |
| استغفار نزد خلق | ۵۵ |
| امتحانات الهی | ۶۰ |
| اهدای بهترین اشیاء به من یرظهره الله | ۶۵ |
| آباد نمودن شهرها | ۶۷ |
| بلوغ و هرم | ۶۹ |
| بیت العدل | ۷۱ |
| تبلیغ | ۷۵ |
| تجدید اسباب | ۸۱ |
| تجدید اسفار | ۸۳ |
| تراشیدن مو و ریش | ۸۵ |
| تسمیه به اسماء مخصوصه | ۸۸ |
| تقویم | ۹۱ |

| | |
|----------|-----------------------------|
| ۱۰۲..... | تقیّه و کتمان عقیده..... |
| ۱۰۶..... | تکبیر..... |
| ۱۰۸..... | تکدی (گدایی)..... |
| ۱۱۱..... | تلاوت آیات الهی..... |
| ۱۱۶..... | جهاد..... |
| ۱۲۴..... | چشم زخم..... |
| ۱۲۶..... | حج..... |
| ۱۳۶..... | حزن و کدورت..... |
| ۱۴۱..... | حقوق الله..... |
| ۱۴۸..... | حمل اسلحه..... |
| ۱۵۱..... | خاتم عقیق احمر..... |
| ۱۵۲..... | خاتم میّت..... |
| ۱۵۴..... | خواب..... |
| ۱۵۷..... | خوراک..... |
| ۱۶۳..... | دروغ..... |
| ۱۶۷..... | دفن میّت..... |
| ۱۷۲..... | ربا..... |
| ۱۷۵..... | رحم به حیوان..... |
| ۱۷۸..... | روح..... |
| ۱۸۵..... | روزه..... |
| ۱۹۴..... | زکات..... |
| ۱۹۷..... | زنا..... |
| ۲۰۱..... | سجده..... |
| ۲۰۴..... | سرقّت..... |
| ۲۰۹..... | سؤال از من ینظهره الله..... |
| ۲۱۰..... | شرب مسکرات..... |

| | |
|----------|-------------------|
| ۲۱۶..... | شکار |
| ۲۲۰..... | ضيافت |
| ۲۲۵..... | طلاق |
| ۲۳۵..... | ظروف طلا و نقره |
| ۲۳۷..... | عبادتگاه |
| ۲۴۱..... | عطسه |
| ۲۴۲..... | غرور و خودپسندی |
| ۲۴۷..... | غيبت و عيب جویی |
| ۲۵۱..... | قبله |
| ۲۵۵..... | قتل نفس |
| ۲۶۲..... | قمار |
| ۲۶۴..... | کسب و کار |
| ۲۶۸..... | لباس حرير |
| ۲۷۰..... | لطافت |
| ۲۷۲..... | لواط |
| ۲۷۴..... | محل ضرب |
| ۲۷۵..... | محو کتب |
| ۲۷۸..... | من يظهروه الله |
| ۲۸۴..... | موسیقی و غنا |
| ۲۸۷..... | ناراحتی در مصیبات |
| ۲۹۳..... | نجاست و طهارت |
| ۲۹۸..... | نظافت و پاکیزگی |
| ۳۰۴..... | نماز |
| ۳۱۶..... | نماز آیات |
| ۳۱۸..... | نماز مولود |
| ۳۱۹..... | نماز میت |

۳۲۲..... نوروز

۳۲۵..... وصیت نامه

۳۲۹..... وضو

۳۳۲..... منابع و مأخذ

مقدمه

مجموعه ای که پیش رو دارید درباره چگونگی تغییر و تحوّل احکام و نصایح الهی در ادیان یهودی، مسیحی، اسلام، بابی و بهایی می‌باشد. دیانت یهودی و مسیحی دارای احکام و شرایع محدودی بودند و هدف ظهور این ادیان، هدایت مردم سمت خداپرستی بوده است، به همین علت در برخی از موضوعات این مجموعه کمتر از آنها صحبت شده است. تمامی مطالب این مجموعه مستند بوده و از منابع معتبری جمع آوری شده که از کتب اصلی و مربوط به ادیان الهی است. این کتاب علاوه بر احکام اصلی هر دین، نصایح الهی نیز که نه به صورت حکم بلکه به صورت راهی برای حصول حُسنِ خاتمه در ادیان الهی برای جمیع عالم انسانی نازل شده دارا می‌باشد.

اَوامر و نَواهی در احکام الهی را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد. یک دسته مواردی هستند که مستقیماً عمل به آنها واجب شده است و در صورت عمل نکردن به آن، مجازات مشخصی برای آن شخص در نظر گرفته شده است. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۶) می‌فرماید "قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ" (همانا نوشته شد بر شما نماز). دسته دیگر احکامی هستند که واجب نیستند اما عمل به آنها توصیه و تأکید شده است، برای مثال حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۱۵) می‌فرماید "طُوبَى لِمَنْ تَوَجَّهَ إِلَى مَشْرِقِ الْأَذْكَارِ" (خوشا به حال کسی که به مشرق الاذکار توجه کند و برود). دسته دیگر مواردی هستند که مستقیماً حرام شده اند و انجام دادن آنها مجازات مشخصی در بر دارد. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۹) می‌فرماید "قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلُ وَالزَّانَا" (همانا قتل و زنا بر شما حرام شد). دسته دیگر مواردی هستند که حرام نیستند اما نهی شده و انجام ندادن آنها توصیه شده است، برای مثال حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۵۱) می‌فرماید "... إِيَّاكُمْ أَنْ يَخْرُجَكُمْ الْإِصْغَاءُ عَنْ شَأْنِ الْأَدَبِ" (مبادا اینکه شنیدن موسیقی شما را از شأن ادب خارج کند) و یا در همان کتاب (بند ۴۶) می‌فرماید "إِيَّاكُمْ أَنْ تَنْغَمِسَ آيَادِكُمْ فِي الصُّحُفِ وَالصُّحَّانِ" (مبادا اینکه دست هایتان را در بشقاب ها و کاسه ها فرو ببرید).

در جمع آوری احکام و نصایح در دیانت یهودی و مسیحی، تنها از کتاب مقدس و ترجمه "انجمن بین المللی کتاب مقدس" استفاده شده است. برای ترجمه کتاب قرآن از ترجمه فارسی "محمد مهدی فولادوند" استفاده شده و برای فهم بهتر آیات عربی کتاب مستطاب اقدس و الواح حضرت بهاءالله، از تقریرات و توضیحات "عبدالحمید اشراق خاوری" استفاده شده است.

برای حصول به سعادت معنوی، ابتدا انسان باید به شناخت و ایمان خداوند یگانه رسد و در این راه سالک شود و پس از آن، هنگامی که در راه ایمان خدا قرار گرفت از اَوامر و نصایح او آگاه شود و به آنان عمل نماید. انجام اعمال نیک و عمل به احکام الهی برای کسی مورد قبول حق واقع نمی‌گردد مگر برای سالکین سیل ایمان ...

فواد پیمانی

چرا پیامبران احکام می آورند؟

مظاهر ظهور الهی در زمان خود بیاناتی درباره علت وجود احکام بیان فرموده اند که دلیل اصلی آن اثبات عشق بندگان به خالق یکتا و پیروی از او توسط بندگان است. چنانچه هدف هر انسانی برای عمل به احکام نباید دریافت پاداش از خدا باشد بلکه باید برای ابراز عشق و بندگی به خداوند باشد. بیانات مبارکه درباره این موضوع بسیار است و در این مبحث به قدر کفایت ذکر می شود.

دیانت یهودی

حضرت موسی در یکی از ده فرمان خود به بندگان در این باره می فرماید: "تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند. به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز" (کتاب مقدس، عهد عتیق، نسخه الکترونیکی^۱، سفر تثبیه، فصل ۵، آیات ۷ - ۸، [زین پس، کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثبیه، فصل ۵، آیات ۷ - ۸])

دیانت مسیحی

در آیات عهد جدید کتاب مقدس از حضرت مسیح آمده است: "گمان مبرید که آمده ام تا تورات و نوشته های پیامبران را نسخ کنم، بلکه آمده ام تا تحققشان بخشم. زیرا آمین، به شما می گویم تا آسمان و زمین از میان نرود، نقطه یا همزه ای از تورات هرگز از میان نخواهد رفت، تا اینکه همه به انجام رسد. پس هر که یکی از کوچکترین این احکام را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کوچکترین شمرده شود. اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد" (کتاب مقدس، عهد جدید، نسخه الکترونیکی^۲، انجیل متی، فصل ۵، آیات ۱۷ تا ۱۹، [زین پس، کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیات ۱۷ تا ۱۹])

این مسئله بسیار در سخنان حضرت مسیح دیده می شود که می فرمایند دیانت مسیحی برای نسخ آیین تورات نیامده است، اما در برخی موارد حضرت مسیح احکامی را بنا به اقتضای زمان تغییر داده اند. در انجیل آمده است: "تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می شود و هر کس به جد و جهد داخل آن می گردد. لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱۶، آیه ۱۷)

در انجیل یوحنا آمده است: "اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته ام و در محبت او می مانم" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۱۵، آیه ۱۰)

۱. به آدرس الکترونیکی www.wordproject.org مراجعه شود.

۲. به آدرس الکترونیکی www.wordproject.org مراجعه شود.

همچنین در جای دیگر آمده است: "و از این می‌دانیم که او را می‌شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم، کسی که گوید او را می‌شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغگو است و در وی راستی نیست" (کتاب مقدس، عهد جدید، اول یوحنا، فصل ۲، آیات ۳ و ۴)

و در انجیل مرقس چنین آمده است: "و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که اول همه‌ی احکام کدام است؟ عیسی او را جواب داد که اول همه‌ی احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۱۲، آیات ۲۸ تا ۳۰)

در انجیل متی از حضرت مسیح آمده است: "پس هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل کند، همچون مرد دانایی است که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. چون باران بارید و سیل ها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زور آورد، خراب نشد زیرا بنیادش بر سنگ بود. اما هر که این سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند، همچون مرد نادانی است که خانه خود را بر شن بنا کرد. چون باران بارید و سیل ها روان شد و بادهای وزید و بر آن خانه زود آورد، ویران شد و ویرانی اش عظیم بود" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۷، آیات ۲۴ تا ۲۷)

دیانت اسلام

حضرت محمد در کتاب قرآن (سوره آل عمران، آیه ۱۶۴) می‌فرماید:

"لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ"

(خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت که بر آنها آیات خدا را تلاوت کند و نفوسشان را از هر نقص و آلائش پاک گرداند و به آنها احکام شریعت و حقایق حکمت بیاموزد هر چند قبلاً گمراهی آنان آشکار بود)

همچنین در قرآن (سوره ابراهیم، آیه ۴) می‌فرماید:

"وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ"

(هیچ پیغمبری را جز به زبان مردمش نفرستادیم، تا (احکام را) برای آنان بیان کند، و خدا هر که را بخواهد گمراه، و هر که را بخواهد هدایت می‌نماید، و او عزیز و حکیم است)

دیانت بابی

حضرت اعلی در باره پیامبران و احکام آنان می‌فرماید:

"مُلَخَّصٌ مِنْ بَابِ أَنْ كَمَا مِنْ جَانِبِ خَدَاوَنْدِ بَرِ كَلِّ نَاسٍ دُو حَجَّتْ أَيْتَاتِ اللَّهِ وَ نَفْسِي كَمَا مِنْ بَابِ أَيْتَاتِ بَرِ أَوْ نَازِلٌ شَدَّه" (حضرت باب، بیان فارسی، نسخه الکترونیکی^۳، واحد ۲، باب ۳ [زین پس، حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۲، باب ۳])

۳. به آدرس الکترونیکی www.bayanic.com مراجعه شود.

و نیز می‌فرماید :

"بیان، میزان حق است الی یوم القیمه که یوم من یتظهره الله باشد، هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنت است و در ظلّ اثبات و حروف علیین عندالله محشور خواهد شد و هر کس منحرف شود اگرچه به قدر سر جوی باشد در نار و در ظلّ نفی محشور خواهد شد" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۲، باب ۶)

همچنین درباره عمل به احکام و اوامر الهی می‌فرماید :

"هیچ جنتی از نفس عمل به اوامر الله اعلی تر نبوده نزد موحدین و هیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدود الله و تعدی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه به قدر خردلی باشد در نزد عالمین بالله و آیات او، و الله یفصل یوم القیمه بین الكلّ بالحقّ و انا کلّ من فضله سائلون... " (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی [مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع]، صفحه ۵۴، [زین پس، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۵۴])

و نیز درباره احکام و بیانات کتب بیان می‌فرماید :

"... همچنین من یتظهره الله قبول نمی‌فرماید شیئی که منسوب به بیان است الا آنکه منسوب به کتاب او شود... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۲، باب ۱۹)

دیانت بهایی

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱) می‌فرماید :

"إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانَ مَشْرِقٍ وَحِيَهُ وَمَطَّلَعَ أَمْرِهِ الَّذِي كَانَ مَقَامَ نَفْسِهِ فِي عَالَمِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ ..."

(همانا اولین چیزی که خداوند بر بندگان نوشت شناخت مشرق وحی خود و مطلع امر خود که جانشین او در عالم امر و خلق است می‌باشد)

و در تأکید این بند از کتاب اقدس در لوح تجلیات می‌فرماید :

"تجلی اول ... ایمان بالله و عرفان او تمام نشود مگر به تصدیق آنچه از او ظاهر شده و همچنین عمل به آنچه امر فرموده و در کتاب از قلم اعلی نازل گشته، منغمسین بحر بیان باید در کلّ حین به اوامر و نواهی الهی ناظر باشند، اوامرش حصن اعظم است از برای حفظ عالم و صیانت امم... " (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، لوح تجلیات، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی : لانگنهاین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، [زین پس، حضرت بهاءالله، لوح تجلیات])

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۵) می‌فرماید :

"لَا تَحْسَبَنَّ أَنَا نَزَّلْنَا لَكُمْ الْأَحْكَامَ بَلْ فَتَحْنَا خْتَمَ الرَّحِيقِ الْمَخْتومِ"

(گمان مکنید که بر شما احکام را فرستادیم، بلکه مهر باده مهر شده را گشودیم)

این آیه مبارکه دلالت می‌کند بر مطلب بسیار مهمی و آن این است که در این ظهور مبارک مقصود واقعی و منظور اصلی از قیام مظهر امرالله و ظهور مطلع وحی و الهام، فقط وضع شریعت و احکام نماز و روزه و غیره نبوده است زیرا وضع احکام و فروع آنها در رتبه ثانی از اهمیّت است. آنچه منظور اصلی و مقصود واقعی حقّ جلّ جلاله در این ظهور مبارک بوده، برداشتن مهر از اسرار و رموز کتب مقدّسه سابقه بوده است. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، تنظیم و تدوین دکتر وحید رافتی، مؤسسه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی: هوفهایم، ۱۵۴ بدیع، صفحه ۲۵، [زین پس، اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۲۵])

و نیز حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۴) می‌فرماید:

"قَدْ تَكَلَّمَ لِسَانُ قُدْرَتِي فِي جَبْرُوتِ عَظَمَتِي مُخَاطَبًا لِرَبِّي أَنْ اَعْمَلُوا حُدُودِي حُبًّا لِجَمَالِي"

(همانا زبان قدرت من از جبروت عظمت من سخن می‌گوید و مخلوقم را مخاطب قرار می‌دهد که عمل کنید به احکام من برای حبی که به جمال من دارید)

جمال قدم در تأیید این بیان در کلمات مکنونه عربی (شماره ۳۸) نیز می‌فرماید:

"يَا ابْنَ الْوُجُودِ اِعْمَلْ حُدُودِي حُبًّا لِي ثُمَّ اِنَّهُ نَفْسَكَ عَمَّا تَهْوِي طَلْبًا لِرِضَائِي"

(ای پسر وجود، عمل کن احکام مرا برای حبّ به من، آنگاه بازدار خود را از آنچه میل و هوس می‌کنی برای خاطر رضای من)

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات خود درباره اسرار احکام الهی می‌فرماید:

"... اگر بعضی نفوس به اسرار خفیه حکمی از احکام و یا عملی از اعمال حقّ پی نبرند نباید اعتراض کنند چه که مظهر کلیّ یفعل ما یشاست. چه بسیار واقع که از شخص عاقل کامل دانائی امری صادر و چون سائرین از ادراک حکمت آن عاجز، اعتراض نمایند و استیحاّش کنند که این شخص حکیم چرا چنین گفت و یا چنین نمود این اعتراض از جهل آنان صادر و حکمت حکیم از خطا مقدّس و مبرّأ. و همچنین طبیب حاذق در معالجه مریض یفعل ما یشاست و مریض را حقّ اعتراض نه آنچه طبیب گوید و آنچه مجری دارد همان صحیح است باید کلّ او را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید شمرند ... باری مقصد از یفعل ما یشاء این است که شاید مظهر ظهور امری فرماید و حکمی اجرا دارد و عملی فرماید و نفوس مؤمنه از ادراک حکمت آن عاجز، نباید اعتراض به خاطر احدی خطور نماید که چرا چنین فرمود و یا چنین مجری داشت، اما نفوس دیگر که در ظلّ مظهر کلیّ هستند آنان در تحت حکم شریعه الله هستند به قدر سر موئی آنان را تجاوز از شریعت جائز نه و باید جمیع اعمال و افعال را تطبیق به شریعه الله کنند و اگر تجاوز نمایند عند الله مسؤول و مؤاخذ گردند، البتّه آنان را از یفعل ما یشاء بهره و نصیبی نه زیرا این مقام تخصیص به مظهر کلیّ دارد ... (عبدالبهاء، مفاوضات، صفحه ۱۳۱)"

در انتها باید اشاره شود که عمر آدمی و فرصت او برای تحصیل علم و به دست آوردن حکمت همه مخلوقات و همه احکام کافی نیست، به همین علت هیچ کس نباید بر احکام الهی چون و چرا بیاورد زیرا حکمت نزول آن نزد خداست و انسان از آن بی خبر است. حضرت بهاءالله در لوح اشراقات می‌فرماید "لَوْ يَحْكُمُ عَلَى الْمَاءِ حُكْمَ الْخَمْرِ وَ عَلَى السَّمَاءِ حُكْمَ الْأَرْضِ وَ عَلَى النَّوْرِ حُكْمَ النَّارِ حَقًّا"

لَا رَيْبَ فِيهِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَيْهِ أَوْ يَقُولَ لِيَمْ وَ بِمِمْ وَ الَّذِي اعْتَرَضَ إِنَّهُ مِنَ الْمُعْرِضِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ " (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از كتاب اقدس، لوح اشراقات، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی : لانگنهان، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، [زین پس، حضرت بهاءالله، لوح اشراقات])

اجتناب از ملل آخری

مطالب این مبحث مربوط به یکی از احکامی است که در ادیان الهی به صورت های مختلفی چه مستقیم و چه غیر مستقیم بیان شده است اما این حکم محکم در دیانت بابتی به طور خاصی بیان شده است. بیانات مشابه و مربوط به این قسمت در مبحث "نجاست و طهارت" به طور مفصل آمده است، با این وجود اشاراتی مختصر به بیانات مرتبط می شود. "اجتناب از ملل آخری" در مفهوم کلی، دوری جستن از ملل مختلف و افرادی که دین خدا را قبول ندارند را بیان می کند. در دیانت اسلام در کتاب قرآن (سوره توبه، آیه ۲۸) می فرمایند: "إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ". حال آنکه هر مؤمنی باید از نجاسات دوری می کرد. در قرآن (سوره روم، آیه ۳۲) مقصود از مشرکین افرادی بیان شده است که دین خود را به فرقه های مختلف تقسیم می نمایند، می فرمایند: "و لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ".

دیانت بابتی :

این حکم از ادیان قبل تا زمان ظهور حضرت باب به همان صورت اولیه که در بالا به آن اشاره شد باقی مانده بود و علمای برخی ادیان، بسیاری از این احکام را تغییر و تفسیر می نمودند. اما در دیانت بابتی، این حکم شکل پیچیده تر و سخت گیرانه تری به خود گرفته بود و "اجتناب از ملل آخری" به شکلی مستقل نازل شده بود که از جمله این بیانات در قسمت های مختلف بیان عربی و فارسی وجود دارد.

حضرت باب می فرمایند :

"فِي بَيَانِ حُكْمِ أَخْذِ أَمْوَالِ الَّذِينَ لَا يَدِينُونَ بِالْبَيَانِ وَ حُكْمِ رَدِّهِ إِنْ دَخَلُوا فِي الدِّينِ إِلَّا فِي الْبِلَادِ الَّتِي لَا يُمَكِّنُ الْآخِذُ، مُلَخَّصًا مِنْ بَابِ أَنْكَه فِي هَرِّ ظَهْوَرِي أَنْجَه مَا عَلِي الْأَرْضِ اسْتِ فِي ظَلِّ ظَهْوَرِ بَعْدَ بَابِ وَقَعِ شُودِ، مَثَلًا فِي ظَهْوَرِ رَسُولِ خُدا لَا يَقِ بُوْدِ كِهْ كُلِّ مَا عَلِي الْأَرْضِ فِي ظَلِّ أَوْ مُؤْمِنِ شُونِدِ أَنْجَه نَشُدِهْ مِنْ ضَعْفِ مُسْلِمِينَ بُوْدِهْ وَ أَلَّا لِيَاقَتِ مِنْ بَرَاءِ أَنْ دِينِ بُوْدِهْ ... هَمِچْنِينَ فِي اِيْنِ ظَهْوَرِ حَلَالِ نِيَسْتِ بَرِ غَيْرِ مُؤْمِنِ بِهْ حَقِّ أَنْجَه مَا يَنْسَبُ بِهْ ايشان اسْتِ أَلَّا أَنْكِهْ دَاخِلِ فِي اِيْمَانِ گَرْدَنِدِ كِهْ اِيْنِ وَقْتِ حَلَالِ مِي گَرْدَدِ بَرِ ايشان أَنْجَه كِهْ خُداوند بِهْ ايشان عطا قَرْمُودِهْ مِنْ جُودِ خُودِ، وَ اِيْنِ حُكْمِ بَرِ سُلَاطِينَ صَاحِبِ اِقْتِدَارِ فِي دِينِ اسْتِ نِهْ بَرِ هَمِهْ ... ثَمَرِهْ اِيْنِ حُكْمِ أَنْكِهْ فِي نَزْدِ ظَهْوَرِ مِنْ يَظْهَرِهْ اللهُ كُلِّ مَرَبِّي بِهْ تَرْبِيَّتِ بَيَانِ شُدِهْ بَاشُنْدِ تَا اِحْدِي مِنْ مُؤْمِنِينَ بِهْ بَيَانِ مِنْ اِيْمَانِ بِهْ اَوْ خَارِجِ نَگَرْدَدِ وَ اِگَرِ گَرْدَدِ حُكْمِ اَوْ حُكْمِ لَمْ يُوْمِنِ بِاللَّهِ مِي گَرْدَدِ ... " (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۵، باب ۵)

همچنین حضرت باب در بیان فارسی حکم قطع نسبت مؤمنین با غیر مؤمنین را نازل فرموده اند. در این باب می فرمایند :

"مُلَخَّصًا مِنْ بَابِ أَنْكَه مَوْهَبِهْ اِيْ خُداوند بِهْ اهل بَيَانِ عطا قَرْمُودِهْ كِهْ اِگَرِ كُلِّ مَا عَلِي الْأَرْضِ رَا مِي دَاوَنْدِ سَبِيلِي بِهْ سُوِيْ اَوْ نَدَاشْتِهْ وَ اِيْنِ اسْتِ كِهْ بِهْ قَطْعِ نَسْبِ مِنْ دُونِ مُؤْمِنِينَ بِهْ بَيَانِ وَ وَصْلِ نَسْبِ بِهْ مُؤْمِنِينَ طَاهِرِ قَرْمُودِهْ، مَا يَبِيْعُ وَ يَشْتَرِي وَ دُونِ ذَلِكِ مِنْ اِنْوَاعِ الْهَدَايَا مَثَلًا اِگَرِ گَلِي بَرِ يَدِ يَكِي مِنْ نَصَارِي بَاشْدِ، هَمِينَقَدْرِ كِهْ بِهْ مُؤْمِنِي دَهْدِ فِي الْفُورِ طَاهِرِ مِي گَرْدَدِ وَ اِگَرِ رَدِ كُنْدِ مَادَامِي كِهْ فِي دَرِ اَوْسْتِ حُكْمِ اَوَّلِ جَارِي مِي گَرْدَدِ وَ بِهْ مَجْرَدِ اِنْتِقَالِ طَاهِرِ مِي گَرْدَدِ اِگَرِ چِهْ سَبَبِ فَصْلِ هَمِ بَهْمِ رَسْدِ كِهْ يَكِ نَفْسِ دُونِ مُؤْمِنِ هَدِيَهْ

از برای مؤمنی فرستد از حیلی که ذکر می‌کند که این از برای فلان مؤمن است طاهر می‌گردد اگر چه سنین معدوده بگذرد تا آنکه به نفس مؤمن رسد" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۷)

و نیز می‌فرمایند :

"مُلَخَّصِ این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عندالله بر اینکه نگذارند در ارض خود غیر مؤمن به بیان را و در نزد ظهور من یظهرة الله غیر مؤمن به او را و ثمره آن آنکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر می‌گردد دون مؤمنین به خود را و در ارض جنّت، نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حدود جنّت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من یظهرة الله در مؤمنین به آن نشود ... " (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۷، باب ۱۶)

حضرت بهاءالله وجود این حکم در دیانت بابی را در لوح دنیا چنین بیان می‌فرمایند :

"معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک، اول کلمه فضرِب الرِّقَاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب ... " (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، لوح دنیا، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی : لانگنهاین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، [زین پس، حضرت بهاءالله، لوح دنیا])

دیانت بهایی :

جمال قدم حکم "اجتناب از ملل اخری" را به هر شکلی که در ادیان قبل وجود داشت نسخ نمودند و چنین حکمی در دیانت بهایی وجود ندارد.

حضرت بهاءالله توضیح و نسخ این حکم در دین بهایی را چنین بیان می‌فرمایند :

"معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک، اول کلمه فضرِب الرِّقَاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب، حال از فضل و اقتدار کلمه الهی، این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبّعی را به صفات روحانی تبدیل نمود ... " (حضرت بهاءالله، لوح دنیا)

در کتاب مستطاب اقدس (بند ۷۵) درباره عدم وجود این حکم و ثمرات آن می‌فرمایند :

"وَ كَذَلِكَ رَفَعَ اللَّهُ حُكْمَ دُونِ الطَّهَارَةِ عَنْ كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَ عَنْ مِلَلِ أُخْرَى مُوهِبَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ ... لِتُعَاشِرُوا مَعَ الْأَدْيَانِ وَ تَبْلِغُوا أَمْرَ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ هَذَا لِأَكْلِيلِ الْأَعْمَالِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ"

(خداوند برداشته است در این ظهور مبارک حکم نجاست را از جمیع اشیاء و از ملل دیگر، این موهبتی است از طرف خداوند، خداوند آمرزگار است و بخشنده ... برای اینکه شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید و بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید. این تاج اعمال پسندیده است. یعنی تبلیغ نفوس به منزله تاج اعمال است. اگر شما بتوانید این نکته را بشناسید و پی ببرید)

چنانچه واضح و مبرهن است، دوری از مؤمنین ادیان دیگر و حتی افراد کافر هم در دیانت بهایی جایز نیست. جمال قدم در لوح طرازات در این باره می‌فرمایند :

"طراز دوّم معاشرت با ادیان است به روح و ریحان و اظهار ما آتی به مُکَلَّم الطّور و انصاف در امور. اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمایند چه که معاشرت سبب اتّحاد و اتّفاق بوده و هست و اتّحاد و اتّفاق سبب نظام عالم و حیات امم است. طوبی از برای نفوسی که به حبل شَفَقَت و رأفت متمسکند و از ضغینه و بغضاء فارغ و آزاد ... " (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، لوح طرازات، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی : لانگنهاین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، [زین پس، حضرت بهاءالله، لوح طرازات])

حضرت عبدالبهاء درباره ثمره عدم وجود این حکم می‌فرمایند :

"جمال مبارک جمیع امم را در ظلّ جناح عنایت خویش گرفت و کلّ را دلجویی فرمود و به جمیع مهربانی کرد، لهذا امرش رحمت عالمیان است و ظهورش سبب نجات من علی الارض و مسرّت جمیع ملل، حکم سیف را برداشت به جای سیف محبّت حقیقیه گذاشت، نفرت و اجتناب را محو فرمود، الفت و اجتناب را میان عموم تأسیس فرمود ... " (اشراق خاوری، عبدالحمید، پیام ملکوت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع، صفحه ۳۶۶، [زین پس، اشراق خاوری، عبدالحمید، پیام ملکوت، صفحه ۳۶۶])

همچنین حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه می‌فرمایند :

"اگر شخصی از مؤمنین موحدین در حین ملاقات با نفسی از ملل اجنبیّه اظهار احتراز نماید و کلمه مُوحِشه عدم تجویز معاشرت و فقدان طهارت را بر زبان راند، آن شخص اجنبی از این کلمه چنان محزون و مکدر گردد که اگر شقّ القمر نیز بیند اقبال بحقّ ننماید و ثمره اجتناب این باشد که اگر در قلب آن شخص توجه قلبی الی الله بوده از آن نیز پشیمان گشته به کلی از شاطی بحر ایمان به بادیّه غفلت و بطلان فرار نماید و چون به ممالک و وطن خود رسد در جمیع روزنامه ها درج نماید که فلان ملّت در شرائط انسانیت به منتهی درجه قصورند. اگر قدری تفکر در آیات و بیّنات قرآنیّه و روایات مأثوره از نجوم سماء احدیت نمائیم معلوم و مبرهن گردد که اگر نفسی به صفات ایمانیّه متّصف و به اخلاق روحانیّه متخلّق باشد مظهر رحمت منبسطه الهیّه است برای کلّ ممکنات و مشرق الطاف رحمانیّه است به جهت کلّ موجودات ... " (عبدالبهاء عباس، رساله مدنیّه، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی : لانگنهاین، ۱۴۱ بدیع، صفحه ۶۴ [زین پس، عبدالبهاء عباس، رساله مدنیّه، صفحه ۶۴])

احترام به والدین

حضرت بهاءالله درباره تأکید تمامی ادیان مقدّس الهی به مسئله احترام به والدین می‌فرماید :

"آثار سدره وجود، امانت و دیانت و صدق و صفا و اعظم از کل بعد از توحید حضرت باری جلّ و عزّ، مراعات حقوق والدین است، در جمیع کتب الهی این فقره مذکور و از قلم اعلی مسطور، آن اُنظُرُوا مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي الْفُرْقَانِ قَوْلُهُ تَعَالَى وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً، ملاحظه نمائید احسان به والدین را با توحید مقرون فرموده طوبی لِكُلِّ عَارِفٍ حَكِيمٍ يَشْهَدُ وَ يَرَى وَ يَقْرَأُ وَ يَعْتَرِفُ وَ يَعْمَلُ بِمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِي كُتُبِ الْقَبْلِ وَ فِي هَذَا اللُّوحِ الْعَظِيمِ ..."^۴ (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری [۱۲۸ بدیع]، جلد ۸، صفحه ۹۳ [زین پس، اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۹۳])

دیانت یهودی

در دیانت یهودی احترام گذاشتن به والدین بسیار تأکید شده است و در میان ده فرمان حضرت موسی، تنها حکمی است که با وعده از سوی خداوند همراه است. در کتاب مقدس در این باره آمده است : "پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد دراز شود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۲۰، آیه ۱۲)

این حکم چنان مهم است که چندین بار به اشکال مختلف در کتاب مقدس تکرار شده است. چنانچه در جای دیگر کتاب مقدس آمده است : "هر که پدر یا مادر خود را بزند، هرآینه کشته شود و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند، هر آینه کشته شود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۲۱، آیات ۱۵ و ۱۷)

همچنین آمده است : "هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چون که پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خونس بر خود او خواهد بود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لویان، فصل ۲۰، آیه ۹)

دیانت مسیحی

در دین مسیحی در تأیید حکم دیانت یهودی، در عهد جدید کتاب مقدس می‌فرمایند : "ای فرزندان، از والدین خود در خداوند اطاعت کنید زیرا کار درست این است. پدر و مادر خود را گرامی دار که این نخستین حکم با وعده است، تا کامیاب شوی و بر زمین عمر طولانی کنی" (کتاب مقدس، عهد جدید، افسسیان، فصل ۶، آیات ۱ تا ۴)

۴. آیه‌ای از قرآن که حضرت بهاءالله در لوح فوق به آن اشاره نمودند آیه ۳۶ از سوره نساء است. "وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً" (خدا را بپرستید و چیزی شریک او نگیرید و به پدر و مادر احسان کنید)

همچنین در انجیل مقدّس می‌فرمایند: "خدا فرموده است: پدر و مادر خود را گرامی دار و نیز هر که پدر یا مادر خود را ناسزا گوید، باید کشته شود. اما شما می‌گویید اگر کسی به پدر یا مادرش بگوید "هر کمکی که ممکن بود از من دریافت کنید، وقف خداست" در این صورت دیگر بر او واجب نیست این گونه پدر خود را گرامی دارد. این چنین شما برای حفظ سنت خویش کلام خدا را باطل می‌شمارید" (کتاب مقدّس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۵، آیه ۴)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام در باب نیکی به والدین در کتاب قرآن کریم (سوره اسراء، آیه ۲۳) می‌فرمایند:

"وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا"

(پروردگارت حکم کرده که غیر او را نپرستید و به والدین احسان کنید، و اگر یکی یا هر دو در حیات تو به حد پیری رسید، به آنها اُف^۵ هم نگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اِکرام و احترام سخن بگو)

همچنین در قرآن (سوره لقمان، آیه ۱۴) می‌فرمایند:

"وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ"

(ما انسان را در مورد والدینش مخصوصاً مادرش که با ناتوانی روز افزون حامل وی بوده، و شیر خواری او تا دو سال طول می‌کشد، سفارش کردیم (و گفتیم) مرا و پدر و مادرت را سپاس بدار، که سرانجام به سوی من است)

این حکم در دیانت اسلام تنها زمانی اجرا می‌گردد که والدین و منسوبین کفر را بر ایمان ترجیح ندهند. در سوره توبه (آیه ۲۳) می‌فرمایند:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَىٰ الْإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ"

(ای کسانی که ایمان آورده اید، پدران و برادران خود را اگر کفر را بر ایمان ترجیح داده اند اولیاء خود ندانید، کسانی که از شما با ایشان دوستی کنند خود ایشان هم ستمگرانند)

و نیز در سوره عنکبوت (آیه ۸) آمده است:

"وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ"

(و ما به انسان در باره والدینش سفارش به احسان کرده ایم (و در عین حال گفته ایم) اگر به تو اصرار ورزیدند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی اطاعتشان مکن، بازگشت همه شما به سوی من است، آن وقت به آنچه می‌کردید آگاهتان می‌کنم)

۵. در مقام بیزاری و اسف و حسرت به کار برده می‌شود.

دیانت بابی

حضرت اعلی دربارہ جایگاہ و اہمیت والدین می فرمایند :

"... سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء می رسد من قِبَلِ اللَّهِ که از برای تو است دو هزار و یک ضِعْف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکر ابویہ بذکر ربہ آنہ لا اله الا هو العزیز المحبوب" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۱۶)

همچنین می فرمایند :

"خداوند ... امر فرموده کل ذرّیات را با ابویں و اخویں و اولوالقربانہ خود بر شئون ادیبیہ کہ ذاب آن زمان است سلوک نموده کہ غباری بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یظہرہ الله و اولوالقربانہ او کلّ از برای یک نفس است کہ خلق می شوند و رزق داده می شوند و قبض روح می گردند و زنده می شوند و او است مقصود لم یزل و لایزال ..." (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۹)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز صراحتاً احترام و احسان به والدین تأکید شده و حقوق والدین مقارن حقوق حضرت احدیت بیان شده است. حضرت بهاء الله می فرمایند :

"آباء باید کمال سعی را در تدین اولاد مبذول دارند چه اگر اولاد به این طراز اول فائز نگردد از اطاعت ابویں کہ در مقامی اطاعت الله است غافل گردد، دیگر چنین اولاد مبالغت نداشته و ندارد یفعل باہوائہ ما یشاء" (اشراق خاوری، عبدالحمید، پیام ملکوت، صفحه ۲۲۳)

همچنین در لوحی خطاب به جناب اشرف زنجانی می فرمایند :

"إِنَّا وَصَّيْنَاكُمْ فِي الْكِتَابِ بِأَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا كَذَلِكَ قَالَ الْحَقُّ وَ قَضَى الْحُكْمُ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ حَكِيمٍ قُلْ يَا قَوْمِ عَزَرُوا آبَائَكُمْ وَ وَقَرُّوهُمْمَا وَ بِذَلِكَ يُنْزَلُ الْخَيْرُ عَلَيْكُمْ مِنْ سَحَابِ رَحْمَةِ رَبِّكُمْ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم بهائی، صفحه ۲۲)

و نیز می فرمایند :

"ذکر والد نمودی، امروز جمیع نسبت ها منقطع است. ان شاء الله جهد نمایی تا نسبتت به حق شود ولکن باید با پدر به کمال محبت رفتار نمایی. امری کہ سبب ضرر امر اوست و یا علت حزن او، اتکاب به آن محبوب نه" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۵۶)

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات خود دربارہ احترام به والدین می فرمایند :

"پدر و مادر نہایت تعب و مشقت بہ جهت اولاد کشند و اکثر چون بہ سن رشد رسند پدر و مادر بہ جهان دیگر شتابند. نادراً واقع کہ پدر و مادر در مقابل مشقات و زحمات خویش در دنیا مکافات^۷ از اولاد بینند. پس باید اولاد در مقابل مشقات و زحمات پدر و مادر

۶. شأن

۷. پاداش خیر

خیرات و مبرآت نمایند و طلب عفو و غفران کنند. مثلاً شما در مقابل محبت و مهربانی پدر باید به جهت او انفاق بر فقراء نمایید و در کمال تصرع و ابتهال طلب عفو و غفران کنید و رحمت کبری خواهید" (عبدالبهاء، مفاوضات، صفحه ۱۷۵)

همچنین در لوحی دیگر می‌فرماید:

"خدا شما را انسان خلق کرده تا روز به روز با ادب تر شوید، تحصیل کمالات انسانیه نمایید، پدر و مادر را اطاعت کنید که از شما راضی باشند تا خدا از شما راضی شود" (زرقانی، میرزا محمد، بدائع الآثار، جلد ۱، صفحه ۳۸۹)

حضرت عبدالبهاء در بیانی خدمت به والدین را اعظم از هر امری بیان می‌فرماید:

"ای دختر ملکوت نامه هایت رسید و از مضمون معلوم گردید که والده محترمه ات صعود به جهان پنهان نموده و تنها مانده ای و آرزویت خدمت به پدر عزیز است و خدمت به ملکوت الله، متحیری که به کدام پردازی. البتّه به خدمت پدرت پرداز و در این ضمن هر وقت فرصت یافتی به نشر نفعات الله مشغول شو" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۳۶)

ارتشاء

"ارتشاء" در لغت به معنی "رشوه گرفتن" و "رشوه دادن" و در مفهوم کلی به مسئله رشوه خواری اشاره دارد. رشوه خواری خود به معنای پرداخت چیزی یا پولی به کسی است که در مقابل کاری را برای او که به طور معمول غیر قانونی است انجام دهد. به آن پول یا چیزی که پرداخت می‌شود "رشوه" اطلاق می‌شود.

با توجه خاص به معنا و مفهوم ارتشاء در می‌یابیم که این عمل یکی انواع از فساد های مالی است. در جمیع ادیان الهی اشتغال به کسب و کار با صداقت و عدالت امر شده است و به همین دلیل ارتشاء در همه ادیان الهی از جمله منہیات است.

دیانت یهودی

در دیانت یهودی عمل ارتشاء به صورت مستقیم مخصوصاً درباره قاضی نهی شده است و همچنین دلایلی نیز برای نهی آن آمده است.

در عهد عتیق کتاب مقدس به قضاات سفارش می‌شود که از شیوه الهی سرمشق بگیرند و منصف و بی طرف باشند و به رشوه وسوسه نشوند (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۱۷، آیه ۱۰). همچنین آمده است: "داوری را منحرف مساز و طرفداری منما و رشوه مگیر، زیرا که رشوه چشمان حکما را کور می‌سازد و سخنان عادلان را کج می‌نماید" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۱۶، آیه ۱۹)

در جای دیگر در این باره آمده است: "به درستی که ظلم، مردِ حکیم را جاهل می‌گرداند و رشوه، دل را فاسد می‌سازد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، امثال، فصل ۲۸، آیه ۱۶)

و همچنین آمده است: "مرد شریر رشوه را از بغل می‌گیرد، تا راه های انصاف را منحرف سازد" (همان، فصل ۱۷، آیه ۲۳)

و نیز در جای دیگر آمده است: "به درستی که ظلم، مردِ حکیم را جاهل می‌گرداند و رشوه، دل را فاسد می‌سازد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، جامعه، فصل ۷، آیه ۷)

در کتاب مزامیر دعایی وجود دارد که می‌فرماید: "ای خداوند محل خانه تو را دوست می‌دارم و مقام سکونت جلال تو را، جانم را با گناهکاران جمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خونریز، که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است و اما من در کمال خود سالک می‌باشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما" (کتاب مقدس، عهد عتیق، مزامیر، فصل ۲۶، آیات ۸ تا ۱۱)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی نیز از رشوه به عنوان عملی زشت یاد شده و آیات دیانت یهودی مبنی بر نهی ارتشاء نسخ نشده است. با توجه به آیاتی مانند راستی و درستی در انجام کار و ضایع نکردن حقوق دیگران که در دیانت مسیحی بسیار بر آنها تأکید شده است مشخص می‌شود که مسئله رشوه نیز از جمله منهیات است.

در انجیل متی داستان رشوه گرفتن چند نگهبان از یهودیان نقل شده است که چنین آمده است :

"پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند. و در هنگامی که به جهت اخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورده، گفت، سلام بر شما باد. پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند. ناگاه عیسی بدیشان گفت، مترسید، رفته، برادرانم را بگویند که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از نگهبانان به شهر شده، و کاهنان اعظم را از همه این وقایع مطلع ساختند ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و رشوه به نگهبانان داده، گفتند، بگویند که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند و هرگاه این سخن گوشزد فرماندار شود، همانا ما جوابش را خواهیم داد. ایشان رشوه را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۲۸، آیات ۸ تا ۱۵)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام و آیات قرآن نیز آیات بسیاری وجود دارد که این آیات مسلمانان را از این عمل بسیار ناپسند نهی می‌کند و به آنان می‌گوید در اموال و ثروت یکدیگر بدون حق تصرف نکنند، و از غیر طریق صحیح، مالی بدست نیاورند. همچنین همانند دیانت یهودی عمل ارتشاء به طور مستقیم درباره قضات، از منهیات صریح قرآن است.

خداوند در قرآن (سوره بقره، آیه ۱۸۸) می‌فرماید :

"وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِإِثْمٍ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ"

(و اموال خود را در بین خود به باطل مخورید و برای خوردن مال مردم قسمتی از آن را به طرف حکام به رشوه و گناه سرازیر نمائید با اینکه می‌دانید که این عمل حرام است)

همچنین در آیه دیگر (سوره نساء، آیه ۲۹) می‌فرماید :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ ..."

(ای کسانی که ایمان آوردید، اموال خود را در بین خود به باطل مخورید، مگر آن که تجارتي باشد ناشی از رضایت دهنده و گیرنده)

احادیث و روایات بسیاری از حضرت محمد وجود دارد که نهی و حرمت ارتشاء را بیان می‌کند. برای مثال حدیثی به این مضمون آمده است :

"خدا لعنت کند رشوه گیر و رشوه پرداز و کسی را که دلال میان آنها است. از رشوه گرفتن دوری کنید که این کار به منزله کفر محض است و شخص رشوه خوار از رحمت خدا به دور می‌باشد" (علامه مجلسی، بحار الانوار، جلد ۲۴، صفحه ۹)

همچنین حدیثی این چنین نقل شده است :

"کسانی را که مردم به علم آنها احتیاج دارند و آنان در مقابل از آنها رشوه می‌خواهند، لعنت کرده است" (شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۱۶۳)

در برخی از آیات کتاب قرآن از واژه "سُحْت" استفاده شده است. سُحْت به معنی هر کسب و کار و حرفه حرام (مانند گرفتن رشوه) که نتیجه آن عار و ننگ باشد می‌گویند. در قرآن (سوره مائده، آیات ۶۲ و ۶۳) می‌فرمایند :

"وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْأَلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ"

(بسیاری از آنها را می‌بینی که عجله بر نفاق درویششان در گناه و دشمنی و در رشوه خواریشان از یکدیگر پیشی می‌گیرند راستی چه اعمال بدی است که مرتکب می‌شوند)

"أُولَئِكَ يَنْهَاهُمْ رَبِّيونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْأَلْمِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ"

(چرا علمای نصارا و یهود ملت خود را از گفتارهای گناه (تحریف کتاب و گفتار بر خلاف حق) و رشوه خواری باز نمی‌دارند؟! راستی چه رفتار بدی است که می‌کنند)

دیانت بابی

در آثار حضرت باب، بیانی صریح درباره حرمت ارتشاء یافت نمی‌شود. با این وجود در تمامی آثار بابی مطالبی مانند درستکاری، نخوردن مال حرام، کسب و کار و صحت اعمال، صداقت و اینگونه موارد تأکید شده است. حضرت اعلی می‌فرمایند :

"حال نظر نموده ضررهای افعال پلیده را چون ارتکاب زنا و تقریب صبیان و شرب مسکرات و قمار و دخان مطلقاً و دزدی و راه زنی و قتل نفس و شهادت به دروغ و مال حرام خوردن و وام خواستن و رد نکردن و ایذای مردمان و اذیت بر خلق خدا روا داشتن و گواهی به ناحق دادن و امثال این نوع اعمال شنیعه همه این امور منسوب به نفی و از شجره مؤتکفه است ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۱۰، باب ۵)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی مؤمنان به صورت صریح از ارتکاب به عمل ارتشاء نهی شده اند. این حکم در آیاتی غیر از کتاب اقدس آمده است و در کتاب اقدس به صورت مستقیم به مسئله ارتشاء اشاره نشده است. حضرت بهاءالله در یکی از الواح می‌فرمایند :

"يا أَفَنَانِي عَلَيْكَ بَهَائِي وَ عِنَايَتِي ... أَلرَّاشِي وَ الْمَرْتَشِي فِي النَّارِ ..."^۸ (محمدحسینی، نصرت الله، قاموس کتاب اقدس، صفحه ۴۶۹)

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود می‌فرمایند :

"... در نهایت تنزیه و تقدیس ایفای خدمت کنند و ابداً خود را به رشوه و غرض و مرض نیالایند. به موجب قناعت کنند و به راستی و درستی و فضائل و خصائل انسانی عزّت طلبند" (محمدحسینی، نصرت الله، قاموس کتاب اقدس، صفحه ۴۶۹)

^۸. لوح ارسالی از دائره نصوص و الواح مرکز جهانی بهایی

و نیز در لوحی دیگر می‌فرماید :

"... شرف و منقبت انسان به غنا و ثروت نیست علی‌الخصوص ثروت غیر مشروع از اموال منهوبه و ارتکاب ارتشاء از رعایای مظلومه ... " (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲۸۴)

همچنین در لوحی مبارک خطاب به جناب دکتر یونس افروخته می‌فرماید :

"نفوسی که در دوائر حکومت مستخدم، باید به نهایت استغناء و پاکی و آزادگی و عفت و عصمت حرکت و به موجب خویش قناعت نمایند و دامن پاک را به ارتکاب ارتشاء نیالایند" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم بهائی، صفحه ۳۹۸)

ارتقاء بر منبر

"مِنْبَر" در لغت به معنای محل نشستن و جایگاه مخصوص واعظین است که چند پله با زمین فاصله دارد. در ادیان قبل از اسلام درباره منبر صحبتی نشده و در دین اسلام، منعی درباره وجود و استفاده از منبر نشده، از این رو برای واعظین مورد استفاده قرار می‌گیرد و در مساجد و محل‌هایی که علماء در آن صحبت می‌کنند وجود دارد.

دیانت بایی

در آثار و بیانات دیانت بایی تأکید بسیار زیادی بر خضوع و خشوع و اجتناب از خودپسندی وجود دارد، همچنین حضرت اعلی ارتقاء بر منبر را نهی و تحریم فرمودند. زیرا با توجه به نص مبارک صعود بر منبر باعث گرفتار شدن انسان به خودپسندی و خود رأیی می‌گردد. چنانچه می‌فرمایند:

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کلّ از شأن و قدر بیرون نرفته و اگر محلّ اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کلّ نتوانند استماع نمود کلمات حق را و ثمره آن اینکه لَعْلٌ یوم ظهور حقّ کسی به افتخار تعلّم نزد آن مبدأ علم متعلّم گردد و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که ائمه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود، چگونه نتوانند کلّ که تعلّم اختیار نمود بلکه هر علمی که ما یقع علیه اسم شیئی است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الاّ جوهر وجود ... همچنین در ظهور بیان بین و همچنین در ظهور مَن یُظهِرُهُ اللهُ دقیق شو که به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مَثَلٌ، مثل آنست که ذکر شد بلکه او را به خود او تصدیق کنی، این است معنی اعرافوا الله بالله ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۱)

دیانت بهایی

در احکام دیانت بهایی، حکم حضرت باب مبنی بر نهی و تحریم استفاده از منبر تأیید شده است. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۵۴) می‌فرمایند:

"قَدْ مُنِعْتُمْ عَنِ الْارْتِقَاءِ إِلَى الْمَنَابِرِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّهِ فَلْيَقْعُدْ عَلَى الْكُرْسِيِّ الْمَوْضُوعِ عَلَى السَّرِيرِ وَ يَذْكُرُ اللهُ رَبَّهُ وَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. قَدْ أَحَبَّ اللهُ جُلُوسَكُمْ عَلَى السَّرِيرِ وَ الْكُرْسِيِّ لِعِزِّ مَا عِنْدَكُمْ مِنْ حُبِّ اللهِ وَ مَطْلَعِ أَمْرِهِ الْمَشْرِقِيِّ الْمُنِيرِ"

(همانا خداوند منع کرده است شما را از بالا رفتن به منبر، اگر کسی خواست که آیات خدا را بر شما تلاوت کند، پس بنشینید بر صندلی که آن صندلی را گذاشته باشند بر تختی و ذکر کند خداوند را که پروردگارش و پروردگار عالمیان است. همانا خداوند دوست دارد که بنشینید بر تخت‌ها و صندلی‌ها چون آنچه نزد شماست از محبت خدا و مطلع امرش که تابنده و پر نور است عزیز است)

همچنین واضح است که در مشرق الاذکار نیز استفاده از منبر جایز نیست. حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در تبیین این حکم می‌فرمایند که در مشرق الاذکار موعظه ممنوع و فقط تلاوت آیات الهی جایز است. افراد مختارند در حال نشسته یا ایستاده آیات را تلاوت نمایند و برای اینکه آیات بهتر استماع شود، می‌توانند از سریر کوتاه قابل انتقالی استفاده کنند ولی وجود منبر جایز نیست. در مورد جلساتی که در محلی غیر از مشرق الاذکار منعقد می‌گردد ناطق یا خواننده می‌تواند نشسته یا ایستاده باشد و یا از سریر استفاده نماید. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه، پس از تأکید حرمت استفاده از منبر می‌فرمایند که در مجامع احبای الهی ناطقین باید در کمال محویّت و خضوع و خشوع تکلم نمایند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۶۸)

ارث

ارث به چیزی که از مال فرد متوفی به وارث می‌رسد گفته می‌شود. طبقات وراثت در ادیان الهی تعیین شده اند و باید طبق آن ارث میان وراثت تقسیم شود. در ادیان قبل از اسلام سخنی درباره وصیت نامه (توضیح "وصیت نامه" در قسمت مربوطه آمده است) به میان نیامده بود و پیروان ادیان توسط احکام الهی ارث را میان ورثه تقسیم می‌نمودند اما در ادیان بعد در صورت نداشتن وصیت نامه، تقسیم اموال شخص متوفی توسط احکام الهی اجرا می‌شود.

دیانت یهودی

در دیانت یهودی درباره تقسیم ارث در کتاب مقدس آمده است: "و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت ... بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید. و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید. و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید. و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیله اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود. پس این برای بنی اسرائیل فریضه شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر اعداد، فصل ۲۷، آیات ۶ تا ۱۱)

از کتاب تورات، چنین برداشت می‌شود که تا وقتی فرزند پسر وجود داشته باشد، دختر ارثی نمی‌برد و چنانچه برای متوفی پسری نباشد، ارث او به دخترانش می‌رسد. همچنین اگر متوفی چند پسر داشته باشد توصیه شده است که ارث میان برادران تقسیم شود، چنانچه آمده است: "بنده عاقل بر پسر پست فطرت مسلط خواهد بود و میراث را با برادران تقسیم خواهد نمود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، امثال، فصل ۱۷، آیه ۲)

همچنین در جای دیگر آمده است: "اگر مردی را دو زن باشد، یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزایند، و پسر مکروهه نخست‌زاده باشد، پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی‌تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست‌زاده است، حق نخست‌زادگی دهد. بلکه حصه ای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، او را نخست‌زاده خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست‌زادگی از آن او می‌باشد. اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هر چند او را تأدیب نمایند ایشان را نشنود، پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محله اش بیاورند. و به مشایخ شهرش گویند: "این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی‌شنود و مسرف و می‌گسار است" پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۲۱، آیات ۱۵ تا ۲۱)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی، حضرت مسیح درباره ارث قانون مشخصی را ارائه نفرموده اند و لذا مسیحیان را به حکم دیانت یهود ارجاع داده اند. حضرت مسیح می‌فرماید: "گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیه ۱۷)

در انجیل لوقا درباره فردی که ارث را میان پسرانش تقسیم کرد آمده است: "(حضرت عیسی) باز گفت، شخصی را دو پسر بود. روزی پسر کوچک به پدر خود گفت، ای پدر، رَصَدِ اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱۵، آیات ۱۱ و ۱۲)

دیانت اسلام

در دین اسلام، بر خلاف ادیان قبل برای فرزندان دختر نیز سهمی تعیین شده است اما این سهم نصف سهم فرزندان پسر است، حضرت محمد در کتاب قرآن (سوره نساء، آیات ۱۱ و ۱۲) درباره احکام ارث می‌فرماید:

"يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَتْهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ ءِأَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَلَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا"

(حکم خدا در حق فرزندان شما این است که پسران دو برابر دختران ارث برند، پس اگر دختران بیش از دو نفر باشند، فرض همه دو ثُلُث (دو سوم) ترکه است و اگر یک نفر باشد نصف، و فرض هر یک از پدر و مادر سُدُس (یک ششم) ترکه است در صورتی که میت را فرزند باشد و اگر فرزند نباشد و وارث منحصر به پدر و مادر باشد در این صورت مادر ثُلُث (یک سوم) می‌برد (و باقی به پدر رسد) و اگر میت را برادر باشد در این فرض مادر سُدُس (یک ششم) خواهد برد، پس هر آنکه حق وصیت و دین که به مال میت تعلق گرفته استشنا شود، شما این را که پدران یا فرزندان و خویشان کدام یک به خیر و صلاح و به ارث بردن به شما نزدیکترند نمی‌دانید (این احکام) فریضه‌ای است که خدا باید معین فرماید زیرا خداوند به هر چیز دانا و به همه مصالح خلق آگاه است)

"وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِّنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ"

(سهم ارث شما مردان از ترکه زنان نصف است در صورتی که آنها را فرزند نباشد و اگر فرزند باشد رُبُع (یک چهارم) خواهد بود پس از خارج کردن حق وصیت و دینی که به دارائی آنها تعلق گرفته و سهم ارث زنان رُبُع (یک چهارم) ترکه شما مردان است اگر دارای فرزند نباشید و چنانچه فرزند داشته باشید ثُمُن (یک هشتم) خواهد بود پس از ادای حق وصیت و دین شما، و اگر مردی بمیرد که وارثش کلاله او باشند (برادر و خواهر) یا زنی بمیرد که وارثش یک برادر و یا خواهر او باشد در این فرض سهم ارث هر یک نفر از

آنها سُدُس (یک ششم) خواهد بود و اگر بیش از یک نفر باشند همه آنها ثُلث (یک سوم) ترکه را به اشتراک ارث برند بعد از خارج کردن دین و حق وصیت میت، در صورتی که وصیت به حال ورثه بسیار زیان آور نباشد، این حکمی است که خدا سفارش فرموده و خدا به همه احوال بندگان دانا و به هر چه کنند بردبار است)

همچنین درباره دیگر احکام ارث در آن کتاب مقدس (سوره نساء، آیه ۱۷۶) می‌فرماید:

"يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ أَمْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتُ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتْ أَثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ"

((ای پیامبر) از تو درباره مسأله کلاله^۹ (برادر و خواهر) می‌پرسند، بگو خدا در باره کلاله چنین پاسخ‌تان می‌دهد، که اگر مردی از دنیا رفت و هیچ فرزند ندارد، تنها خواهری دارد، نصف اموالش از آن وی است، همچنانکه اگر خواهر می‌مُرد و فرزند نداشت ارثش به او می‌رسید، حال اگر وارث برادر، دو خواهر بودند، دو ثُلث (دو سوم) از اموال وی به آنان می‌رسد، و اگر وارث میت چندین خواهر و برادرند، ذکور دو برابر اناث ارث می‌برند، خدا برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید، و خدا به هر چیزی دانا است)

دیانت بابی

در دیانت بابی احکام ارث شامل تغییرات زیادی شد و افرادی به طبقات وراثت اضافه شده اند که در کل هفت نفر می‌باشند. حضرت

اعلی می‌فرماید:

"... قُلْ إِنْ ذُرِّيَّتُكُمْ تَوَرَّثُوا مِنْ كِتَابِ الطَّاءِ أَنْتُمْ بَيْنَهُنَّ بِالْعَدْلِ لِتَقْسُمُونَ قُلْ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدَدَ الْمَقْتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ قُلْ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى أَزْوَاجِكُمْ مِنْ كِتَابِ الْحَاءِ عَدَدَ النَّاءِ وَ الْفَاءِ أَنْتُمْ بَيْنَهُنَّ بِالْعَدْلِ لِتَقْسُمُونَ، قُلْ مَا كَتَبَ اللَّهُ فِي الْكِتَابِ مِنَ الزَّاءِ لِأَبِيكُمْ عَدَدَ النَّاءِ وَ الْكَافِ أَنْتُمْ بِمَا قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْكُمُونَ قُلْ مَا تَوَرَّثَ أُمَّهَاتُكُمْ مِنْ كِتَابِ الْوَاوِ عَدَدَ الرَّفِيعِ فِي الْكِتَابِ أَنْتُمْ بِمَا قَدْ قَدَّرَ اللَّهُ لِتَقْدَرُونَ وَ إِنْ مَا قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِأَخْوَانِكُمْ عَدَدَ الشَّيْنِ مِنْ كِتَابِ الْهَاءِ أَنْتُمْ بِمَا قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِتَبْلُغُونَ وَ إِنْ مَا قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِأَخَوَاتِكُمْ عَدَدَ الرَّاءِ وَ الْمِيمِ مِنْ كِتَابِ الدَّالِ أَنْتُمْ بِمَا قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُنَّ لِتَعْدِلُونَ وَ إِنْ مَا قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِلَّذِينَ هُمْ يَعْلَمُونَكُمْ عِلْمَ الْبَيَانِ مِنْ كِتَابِ الْجِيمِ عَدَدَ الْقَافِ وَ الْفَاءِ ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۱۰، باب ۳)

(بگو که فرزندان شما ارث می‌برند ۹ قسمت شما میان آنها با عدل تقسیم کنید، بگو آنچه نوشت خدا بر آنها برابر عدد ۵۴۰، شاید آنها شکرگزار باشند. بگو آنچه نوشت خدا بر همسران شما ۸ قسمت، برابر عدد ۴۸۰ که شما با عدل میان آنها تقسیم کنید. بگو آنچه نوشت خدا در کتاب ۷ قسمت بر پدران شما برابر عدد ۴۲۰، شما به آنچه که البته نوشت خدا بر شما حکم کنید. بگو آنچه ارث می‌برند مادران شما ۶ قسمت برابر عدد ۳۶۰ در کتاب، شما به آنچه که البته قرار داد خدا قرار دهید و آنچه نوشت خدا بر برادران شما ۵ قسمت برابر عدد ۳۰۰، شما به آنچه البته نوشت خدا ابلاغ کنید و آنچه خدا نوشت بر خواهران شما ۴ قسمت برابر عدد ۲۴۰،

۹. در اصطلاح فقه، کلاله برادر و خواهر متوفی است، خواه پدری تنها، یا مادری تنها، یا پدری و مادری، که روی هم، کلالات ثلاث خوانده می‌شوند. برادر و خواهر پدری را «کلاله ای»، برادر و خواهر مادری را «کلاله امی» و برادر و خواهر پدر و مادری را «کلاله ابوینی» گویند.

شما به آنچه البته خدا نوشت بر آنها حساب کنید و آنچه خدا نوشت بر کسانی که تعلیم دادند شما را به علم بیان ۳ قسمت برابر عدد ۱۸۰، میان آنها با عدل قرار دهید^{۱۰}

همچنین حضرت اعلی در توضیح حکم ارث می‌فرماید :

"مُلَخَّصُ این باب آنکه از آنجایی که مراتب توحید در هر هفت حرف تام می‌گردد که حروف اثبات باشد از این جهت حکم شده که ارث نبرد از مِیت به سرّ حقیقت الّا هفت نفس، چنانکه در رتبه هر صفتی هفت رتبه توان خدا را به آن صفت خواند مثل اوحد و وحاد و واحد و وحید و متوحد و موحد و موحد از این سرّ است که این نوع تقدیر شده از مبدأ امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را و آنچه مناسب مراد او است الّا آنکه خدا را خواند به هفت اسمی که ممکن است خواندن هر یکی را عدد قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر می‌گردد ... (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۲)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاءالله حکم ارث را از دیانت بایی تأیید نمودند و در کتاب اقدس (بند ۲۰) همان آیات حضرت اعلی را که در بیان عربی نازل شده است ذکر نمودند، همانطور که قبلاً ذکر شد احکام مربوط به ارث فقط در صورتی مجری می‌گردد که شخص متوفی وصیت نامه به جا نگذاشته باشد، می‌فرماید :

"قَدْ قَسَمْنَا الْمَوَارِيثَ عَلَى عَدَدِ الرَّأْيِ مِنْهَا قَدْرَ لِدْرِيَاتِكُمْ مِنْ كِتَابِ الطَّاءِ عَلَى عَدَدِ الْمُقْتِ وَاللَّزَاجِ مِنْ كِتَابِ الْحَاءِ عَلَى عَدَدِ النَّاءِ وَالْفَاءِ وَاللَّابَاءِ مِنْ كِتَابِ الرَّاءِ عَلَى عَدَدِ النَّاءِ وَالْكَافِ وَاللَّامَّهَاتِ مِنْ كِتَابِ الْوَاوِ عَلَى عَدَدِ الرَّفِيعِ وَاللَّإِخْوَانِ مِنْ كِتَابِ الْهَاءِ عَلَى عَدَدِ الشَّيْنِ وَاللَّأَخْوَاتِ مِنْ كِتَابِ الدَّالِّ عَلَى عَدَدِ الرَّاءِ وَالْمِيمِ وَاللَّمُعَلِّمِينَ مِنْ كِتَابِ الْجِيمِ عَلَى عَدَدِ الْقَافِ وَالْفَاءِ كَذَلِكَ حَكَمَ مُبَشِّرِي الْأَذَى يَذْكُرُنِي فِي اللَّيَالِي وَالْأَسْحَارِ. إِنَّا لَمَّا سَمِعْنَا ضَجِيحَ الذَّرِّيَّاتِ فِي الْأَصْلَابِ زِدْنَا ضِعْفًا مَا لَهُمْ وَنَقَصْنَا عَنِ الْأُخْرَى إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ يَفْعَلُ بِسُلْطَانِهِ كَيْفَ أَرَادَ"

(همانا تقسیم کردیم موارث را به ۷ قسمت، از آن قرار گرفت بر فرزندان شما ۹ قسمت برابر عدد ۵۴۰، و بر همسران شما ۸ قسمت برابر عدد ۴۸۰، و بر پدران شما ۷ قسمت برابر عدد ۴۲۰، و بر مادران شما ۶ قسمت برابر عدد ۳۶۰، و بر برادران شما ۵ قسمت برابر عدد ۳۰۰، و بر خواهران شما ۴ قسمت برابر عدد ۲۴۰ و بر معلمین ۳ قسمت برابر عدد ۱۸۰، این چنین حکم کرد مبشّر من کسی که ذکر می‌کند مرا در شبانگاهان و در سحرگاهان. همانا ما ناله فرزندان را در نطفه‌ها شنیدیم، دوبرابر کردیم از آنچه سهم آنها بود و کم کردیم از دیگران، همانا او البته مقتدر است بر آنچه می‌خواهد و به سلطنت خود آنچه اراده می‌کند انجام می‌دهد)

تقسیم ارث در دیانت بهایی :

حضرت اعلی و حضرت بهاءالله فرموده اند که به تعداد "عدد الزاء" یعنی هفت طبقه (در حروف ابجد "ز" برابر عدد ۷ است) می‌توانند از شخص متوفی ارث ببرند. فرزندان ۹ قسمت، زن یا شوهر ۸ قسمت، پدر ۷ قسمت، مادر ۶ قسمت، برادر ۵ قسمت، خواهر ۴ قسمت و معلّم ۳ قسمت. جمیع این قسمت‌ها که ما ترک شخص متوفی باید به آن تعداد تقسیم شود ۴۲ است، یعنی کل

۱۰. این حکم در دیانت بهایی تأیید شده است و توضیح مفصل آن در قسمت دیانت بهایی آمده است

ارث باید ۴۲ قسمت شود که ۹ قسمت برای فرزندان، ۸ قسمت برای زن یا شوهر و الی آخر است. در کتاب مبارک بیان، حضرت اعلی عدد ۲۵۲۰ را انتخاب نمودند که بر جمیع این اعداد قابل قسمت است و آن را مثالی برای ما قرار داده اند که حضرت بهاءالله نیز در کتاب اقدس با همان آیات، حکم ارث را نازل نموده اند. اگر ما ترکِ شخص متوفی ۲۵۲۰ باشد، آن را ۴۲ قسمت می‌کنیم و حاصل عدد ۶۰ است. حال ۶۰ عدد واحد است که طبقات وراثت به تعداد قسمتشان از این ۶۰ بر می‌دارند. فرزندان ۹ بار ۶۰ بر می‌دارند که برابر عدد ۵۴۰ است (عدد المقت)، زن یا شوهر ۸ بار ۶۰ بر می‌دارند که برابر عدد ۴۸۰ است (عدد التاء و الفاء)، تا معلم که ۳ بار ۶۰ بر می‌دارد که برابر عدد ۱۸۰ است (عدد القاف و الفاء). حال خداوند به فضل خود، سهم فرزندان را دوبرابر نموده، یعنی سهم آنها از ۹ به ۱۸ تغییر پیدا کرده است، برای این کار هر کدام از طبقات دیگر باید ۱٫۵ قسمت از سهم خود را به فرزندان بدهند. در این صورت سهم فرزندان ۱۸ قسمت، سهم زن یا شوهر ۶٫۵ قسمت، سهم پدر ۵٫۵ قسمت، سهم مادر ۴٫۵ قسمت، سهم برادر ۳٫۵ قسمت، سهم خواهر ۲٫۵ قسمت و سهم معلم ۱٫۵ قسمت می‌شود که جمعاً همان ۴۲ قسمت خواهد شد. حضرت بهاءالله این مسئله را بیان نموده اند که حکم اصلی همان حکم حضرت اعلی است که با عدد ۹ شروع می‌شود و این تغییر برای فرزندان از فضل خداوند است.

همانطور که در "بند ۲۰" کتاب اقدس نازل شده است، خداوند به فضل خود سهم فرزندان را از ارث بیشتر کرده است، درباره این حکم در بند ۲۹ می‌فرمایند :

"قُلْ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ الْمَكْنُونُ الَّذِي لَنْ يَنْغَيَّرَ لِأَنَّهُ بُدِيَ بِالطَّاءِ الْمَدِيَّةِ عَلَى الْإِسْمِ الْمَخْزُونِ الظَّاهِرِ الْمَمْتَنِعِ الْمَنِيْعِ وَ مَا خَصَّصْنَاهُ لِلذَّرِّيَّاتِ هَذَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لِيَشْكُرُوا رَبَّهُمُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ لَا تَعْتَدُوهَا بِأَهْوَاءِ أَنْفُسِكُمْ اتَّبِعُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ مَطَّلَعِ الْبَيَانِ وَ الْمَخْلُصُونَ يَرُونَ حُدُودَ اللَّهِ مَاءَ الْحَيَوَانِ لِأَهْلِ الْآدِيَانِ وَ مِصْبَاحِ الْحِكْمَةِ وَ الْفَلَاحِ لِمَنْ فِي الْأَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ"

(بگو این البته علمی پوشیده هست که تغییر نمی‌کند زیرا همانا او آغاز می‌شود با ۹ که بر اسم مخزونِ ظاهرِ ممتنعِ منیع (بهاء) دلالت می‌کند و آنچه را که اختصاص دادیم به فرزندان، این از فضل خداست تا پروردگار مهربان بزرگوار خود را شکر کنند، این حدود خداست به هوای نفس خود از آن تجاوز نکنید، پیروی کنید از آنچه از مطلع بیان به آن امر شده اید، افراد مخلص حدود خدا را آب زندگانی برای اهل ادیان و چراغ حکمت و رستگاری برای کسی که در زمین ها و آسمانها است می‌بینند)

در کتاب مستطاب اقدس (بند ۲۱) درباره حکم کسی که فرزندی نداشته باشد می‌فرمایند :

"مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ ذُرِّيَّةٌ تَرْجِعُ حَقُّوْقَهُمْ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ لِيَصْرِفُوهَا أُمَّنَاءُ الرَّحْمَنِ فِي الْإِيْتَامِ وَ الْأَرَامِلِ وَ مَا يَنْتَفِعُ بِهِ جُمْهُورُ النَّاسِ لِيَشْكُرُوا رَبَّهُمُ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ"

(اگر کسی بمیرد و فرزندی نداشته باشد، حقوق آنها به بیت العدل باز می‌گردد تا امین های خدا آن را صرف کنند برای ایتام و آرامیل (مرد بی زن یا زن بیوه) و آنچه نفع می‌گیرند از آن جمیع مردم تا شکر کنند پروردگارشان که عزیز و بخشنده است)

همچنین (بند ۲۲) درباره حکم کسی که از طبقات وراثت فقط فرزند داشته باشد، می‌فرماید :
"وَ الَّذِي لَهُ ذُرِّيَّةٌ وَ لَمْ يَكُنْ مَا دُونَهَا عَمَّا حُدِّدَ فِي الْكِتَابِ يَرْجِعُ الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَهُ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَ الثُّلُثُ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ كَذَلِكَ حَكَمَ الْغَنَى
الْمَتَعَالِ بِالْعِظْمَةِ وَ الْإِجْلَالِ"

(و کسی که فرزندی داشته باشد و بقیه طبقات وراثت را که ذکر شد نداشته باشد، دو سوم از ما ترک به فرزندان باز می‌گردد و یک سوم به بیت العدل، این چنین حکم کرد بی نیاز متعال با عظمت و اجلال)

و نیز درباره حکم افرادی که هیچ کسی را نداشته باشند (بند ۲۴) می‌فرماید :
"مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَحَدٌ مِنَ الَّذِينَ نَزَلَتْ أَسْمَائُهُمْ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى تُرْجِعُ الْأَمْوَالُ كُلُّهَا إِلَى الْمَقَرِّ الْمَذْكُورِ لِتُصْرَفَ فِيهَا أَمْرًا لِلَّهِ بِهِ
إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْأَمَّارُ"

(کسی که بمیرد و هیچ کسی را برای تقسیم ارث نداشته باشد، اموال او تماماً به بیت العدل باز می‌گردد تا در آن چه خدا به آن امر کرده است صرف شود، همانا او البته مقتدر و امر کننده است)

تفصیل حکم ارث درباره این آیات چنین است :

۱- درباره حکم برادر یا خواهری که فقط از طرف پدر و یا فقط از طرف مادر باشد می‌فرماید "اگر برادر از طرف آب باشد حق او علی ما ذکر فی الکتاب به او می‌رسد و اگر از طرف امّ باشد ثلث (یک سوم) حق او به بیت العدل راجع است و دو ثلث (دو سوم) به او و کذلک فی الاخت" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۶)

۲- اگر برادر یا خواهر پدری وجود داشته باشند، برادر و خواهر مادری ارثی نمی‌برند، در جواب این سوال که "مع وجود اخ و اخت ابی و امی اخ و اخت امی هم سهم می‌برند یا نه" فرموده اند "سهم نمی‌برند" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۵۳)

۳- درباره معلّم می‌فرماید "اگر معلّم از غیر اهل بهاء است ابدأً ارث نمی‌برد و اگر معلّم متعدّد باشد میانشان بالسّویّه قسمت می‌شود و اگر معلّم وفات نموده باشد به اولاد او ارث نمی‌رسد بلکه دو ثلث (دو سوم) ارث به اولاد صاحب مال و یک ثلث (یک سوم) به بیت عدل راجع" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۳)

۴- درباره ارث طبقات غیر بهایی می‌فرماید "هر یک از طبقات وراثت که خارج از دین الهی است حکمش حکم معدوم است و ارث نمی‌برد"^{۱۱} (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۴)

۱۱. حضرت ولی امرالله تصریح نموده اند که این امر منحصرأً محدود به مواردی است که شخص بهائی بدون وصیّت نامه فوت کند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۳۸)

۵- در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء مال بی وارث را از جمله منابع درآمد مخزن محلّی به حساب می‌آورند. این امر می‌رساند که مقصد از بیت العدل که در فقرات مربوط به ارث در کتاب مستطاب اقدس مذکور گشته بیت العدل محلّی است. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۴۲)

۶- جمال مبارک این مسأله را نیز بیان نموده اند که اگر هر کدام از طبقات وراثت وجود نداشته باشند حکم ارث باید به همین شکل اجرا شود، می‌فرمایند "اگر کسی بمیرد و ذریه نداشته باشد حقوق ذریه به بیت العدل راجع است و اگر ذریه باشد و سایرین از وراثت نباشند دو ثلث از میراث به ذریه می‌رسد و ثلث آخر به بیت العدل راجع، این حکم در کل و بعض هر دو جاری است یعنی هر کدام از سایر وراثت نباشند دو ثلث به ذریه راجع و ثلث به بیت عدل" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۷)

حضرت بهاءالله درباره حکم کسی که از طبقات وراثت کسی را نداشته باشد اما از بستگان و نزدیکان افرادی را داشته باشد، در کتاب اقدس (بند ۲۳) می‌فرمایند:

"وَالَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ يَرْتُهُ وَكَانَ لَهُ ذَوَالْقُرْبَى مِنْ ابْنَاءِ الْأَخِ وَالْاِخْتِ وَبَنَاتِهِمَا فَلَهُمُ الثُّلُثَانِ وَالْأَلْيَاعِمَامِ وَالْاِخْوَالِ وَالْعَمَّاتِ وَالْخَالَاتِ وَمَنْ بَعْدَهُمْ وَبَعْدَهُنَّ لِابْنَائِهِمْ وَابْنَاتِهِمْ وَبَنَاتِهِمْ وَالْثُلُثُ يَرْجَعُ إِلَى مَقَرِّ الْعَدْلِ أَمْرًا فِي الْكِتَابِ مِنَ لَدَى اللَّهِ مَالِكِ الرَّقَابِ"

(و کسی که هیچ کدام از طبقات وراثت را نداشته باشد و بستگانی از پسران برادر و خواهر و سپس دختر های این ها داشته باشد، دو سوم برای آنها است و الا برای عمو ها و دایهها و عمه ها و خاله ها و بعد از عمو و دایه و عمه و خاله، به پسران عمو و دایه و پسران عمه و خاله و سپس دخترهایشان، و یک سوم باز می‌گردد به بیت العدل امری است در کتاب از نزد خدایی که صاحب گردن هاست)

حکم ارث برای الیسه و منزل مسکونی متوفی نیز توسط خداوند تعیین شده است، در کتاب اقدس (بند ۲۵) می‌فرمایند:

"وَجَعَلْنَا الدَّارَ الْمَسْكُونَةَ وَالْاَلْبِسَةَ الْمَخْصُوصَةَ لِلدَّرِيَّةِ مِنَ الذُّكُرَانِ دُونَ الْاِنَاثِ وَالْوَرَاثِ اِنَّهُ لَهُوَ الْمَعْطَى الْفَيَاضُ"

(و منزل مسکونی و لباس ها را مخصوص پسر بزرگتر قرار دادیم نه به دختران و وراثت همانا او البته عطا کننده و فیاض است)

تفصیل حکم ارث درباره این آیات چنین است:

۱- "اگر بیت مسکون متعدد باشد اعلی و اشرف آن بیوت مقصود است و مابقی مثل سایر اموال است که باید بین کل قسمت شود و هر یک از طبقات وراثت که خارج از دین الهی است حکمش حکم معدوم است و ارث نمی‌برد" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۴)

۲- درباره ملک و لباس هایی که برای مادر باشد می‌فرمایند "اَلْبِسْهُ مُسْتَعْمَلَةً اِمَّ مَا بَيْنَ بَنَاتِ (دختران) بِالسَّوِيَّةِ قِسْمَتٌ شُودُ و سَائِرِ اَشْيَاءٍ اِز مَلِكٍ وَ حِلْيَةٍ (زیور و زینت) وَ اَلْبِسْهُ غَيْرِ مُسْتَعْمَلَةٍ كُلِّ اِز اَن قِسْمَتِ مِی‌بَرِنْدُ بَه قِسْمِی کِه دَر کِتَابِ اِقْدَسِ نَازِلِ شُدِه وَ دَر صُورَتِ عَدَمِ وَجُودِ بَنَتِ جَمِیعِ مَالِ کَمَا نَزَلَ فِی الرَّجَالِ بَایْدُ قِسْمَتِ شُودُ" (حضرت بهاء‌الله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۷)

۳- درباره اینکه اگر فرد متوفی فرزندی نداشت منزل مسکونی و اَلْبِسْهُ بَه چِه صُورَتِ تَقْسِیمِ مِی‌شُودِ مِی‌فَرْمَایَنْدُ "مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ ذُرِّيَّةٌ تَرْجِعُ حُقُوقُهُمْ اِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ نَظَرٌ بَه اِیْنِ اَیْهٍ مَبَارَکَه دَارِ مَسْکُونَه وَ اَلْبِسْهُ مَخْصُوصَه بَه بَیْتِ الْعَدْلِ رَاجِعِ اسْت" (حضرت بهاء‌الله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۱)

۴- اگر فرد متوفی فرزند پسر نداشته باشد می‌فرمایند "دو ثلث خانه و اَلْبِسْهُ مَخْصُوصَه بَه اِنَاثِ اِز ذُرِّيَّه رَاجِعِ وَ ثَلَاثُ اِلَى بَیْتِ الْعَدْلِ الَّذِی جَعَلَهُ اللهُ مَخْزَنَ الْاِمَّةِ" (حضرت بهاء‌الله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۷۲)

۵- حضرت عبدالبهاء درباره آیه "لِلذَّرِّيَّةِ مِنَ الذُّكْرَانِ" می‌فرمایند، معنی این آیه که به صیغه جمع فرموده اند اینست که اولاً دار مسکون و اَلْبِسْهُ مَخْصُوصِی رَا مِی‌دِهَنْدُ بَه پَسَرِ بَزْرگَتَرِ. پَسَرِ بَزْرگَتَرِ تَا زَنْدَه هَسْتِ خَاَنَه رَا نَگِه مِی‌دَارْدُ وَ لِبَاسِ هَا رَا مِی‌پُوشْد. بَعْدِ اِز مُرْدَنِ پَسَرِ بَزْرگَتَرِ اِیْنِ دَارِ مَسْکُونَه وَ اَلْبِسْهُ مَخْصُوصَه کِه مَالِ پَدَرِ بُوْدَه اسْت، مِی‌رَسْدُ بَه بَرَادَرِ دِیْگَرِ کِه نَسَبِی بَه مَتُوفَایِ اَوَّلِ حَالِ حَکْمِ فَرزَنْدِ اَرشْدِ رَا دَارْد. بَرَادَرِ دَوْمِیِ هِمِ اِگَرِ بَمِیْرِدِ، مِی‌رَسْدُ بَه سَوْمِیِ ... اِیْنِ بَرَایِ اِیْنِ اسْت کِه جَانَشِیْنِ پَدَرِ بَشُودُ وَ یَاْدِ اَنِ پَدَرِ رَا کِه مَدَّتِی دَر اِیْنِ دُنْیَا بُوْدَه دَر اِذْهَانَ اَهْلِ خَاَنَه وَ خُویشَاوَنْدَانِ نَگَاَه بَدَارْد. اِیْنِ خَاَنَه نَبَایْدُ بَیْنِ طَبَقَاتِ دِیْگَرِ قِسْمَتِ بَشُودُ زَیْرَا اِگَرِ قِسْمَتِ شُدِ اِز اَهْمِیَّتِ مِی‌اَفْتَدُ وَ دِیْگَرِ نَمِی‌تَوَانِ بَه یَاْدِ اَنِ مَرْحُومِ اَوَّلِی دَر اَنِ جَا جَمْعِ شُدِ وَ دَر بَارَه اَشِ اسْتِغْفَارِ کَرْد. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۷۶)

در کتاب اقدس (بند ۲۶) درباره سهم ارث پسری که پیش از پدرش فوت شده باشد می‌فرمایند :

"اِنَّ الَّذِی مَاتَ فِی اِیَّامِ الْوَالِدِیْهِ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ اَوْلٰئِكَ یَرِثُوْنَ مَا لِاَبِیْهِمْ فِی کِتَابِ اللّٰهِ اِقْسِمُوا بَیْنَهُمْ بِالْعَدْلِ الْخَالِصِ کَذٰلِکَ مَا جَ بَحْرُ الْکَلَامِ وَ قَدْ فِ لَتَالِیْ الْاَحْکَامِ مِنْ لَدُنْ مَالِکِ الْاَنَامِ"

(همانا کسی (پسری) که مُرد در زمان زنده بودن پدرش، و فرزندی داشت، آنها هستند که ارث می‌برند آنچه برای پدرشان است (بعد از مرگ پدرش). قسمت کنید بین آنها به عدل خالص، اینچنین موج زد دریای کلام الهی و بیرون ریخت مروارید های احکام از نزد صاحب نفوس)

همچنین درباره حکم ارث فرزندی که به سن بلوغ نرسیده اند در کتاب اقدس (بند ۲۷) می‌فرمایند :

"وَ الَّذِی تَرَکَ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا سَلَّمُوا مَا لَهُمْ اِلَى اَمِیْنٍ لِیَتَّجِرَ لَهُمْ اِلَى اَنْ یَبْلُغُوْا رُشْدَهُمْ اَوْ اِلَى مَحَلِّ الشِّرَاکَةِ ثُمَّ عَیْنُوا لِلالْمِیْنِ حَقًّا مِمَّا حَصَلَ مِنَ التَّجَارَةِ وَ الْاِقْتِرَافِ"

(و کسی که فرزندان صغیر از خود به جا می‌گذارد، آن چه بر آنهاست به شخص امین بسپارید تا تجارت کند برای آنها تا زمانی که به سن بلوغ برسند یا به شرکتی بسپارید، سپس برای شخص امین حقی از آن چیزی که حاصل شد از تجارت و کار معین کنید)

احکامی که در کتاب اقدس درباره ارث نازل شده اند تماماً باید بعد از ادای حقوق الله و قرض ها و ... محاسبه شود، حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۲۸) می‌فرماید :

"كُلُّ ذَلِكَ بَعْدَ آدَاءِ حَقِّ اللَّهِ وَ الدَّيُونِ لَوْ تَكُونُ عَلَيْهِ وَ تَجْهِيهِ الْأَسْبَابِ لِلْكَفَنِ وَ الدَّفْنِ وَ حَمْلِ الْمَيِّتِ بِالْعِزَّةِ وَ الْإِعْتِزَالِ كَذَلِكَ حَكَمَ مَالِكُ الْمَبْدِءِ وَ الْمَأْبِ"

(تمامی این ها بعد از پرداخت حقوق الله و قرض ها (اگر داشته باشد) و بعد از تجهیز اسباب کفن و دفن و حمل میت با عزت و احترام تقسیم می‌شود ، این چنین حکم کرد مالک مبدء و مأب)

تفصیل حکم ارث درباره این آیات چنین است :

۱- جمال مبارک در جواب این سوال که "حقوق الله و دیون میّت و تجهیز اسباب کدام مقدم است" فرموده اند "تجهیز مقدم است بعد اداء دیون بعد اخذ حقوق الله و اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است به مقتضای دیون قلیلاً و کثیراً قسمت شود" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹)

۲- قلم اعلی در جواب این که اگر دختری در ایام پدر فوت شود حکمش چیست، می‌فرماید "میراث او به حکم کتاب به هفت سهم منقسم می‌شود" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۵۴)

ازدواج

این قسمت به مفهوم "ازدواج" که به معنی پیوند زناشویی و پیوندی که بین مرد و زن، طی احکام و رسوم ادیان و مذاهب مختلف بسته می‌شود است می‌پردازد. ازدواج به تشکیل خانواده منجر می‌شود که موجب بقای نسل نیز می‌گردد. در ادامه این بحث به میزان اهمیت ازدواج، آیات الهی درباره ازدواج، حکم تعدد زوجات، حرمت ازدواج با محارم و اینچنین مسائل پرداخته می‌شود. دیگر مباحث مربوط به بحث ازدواج مانند "مهریه" که در جمیع ادیان الهی با رسوم و احکامی خاصی همراه بوده است در قسمت های مشخص مورد بحث قرار گرفته اند. (به قسمت "ازدواج - مهریه" مراجعه گردد)

دیانت یهودی :

ازدواج در دیانت یهودی به معنای کامل شدن و رشد انسان است. بر پایه تعالیم دیانت یهودی، یک زن بدون همسر و یک مرد بدون زن انسانهایی کامل نیستند و با ازدواج از شکل ناقص به وجودی کامل تبدیل می‌شوند. ازدواج در میان یهودیان دارای مراسم و آداب خاصی است.

در آیات ابتدایی تورات و عهد عتیق مسائل مربوط به ازدواج و زوج آفریده شدن انسان مطرح شده است. چنانچه آمده است :
 "و ... خدا گفت : خوب نیست که آدم، تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم، و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد ... از این سبب مرد، پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۲، آیات ۱۸ تا ۲۴)

همچنین در تورات روایاتی از ازدواج برخی پیامبران نیز آمده است که نشان می‌دهد در دیانت یهود، رضایت زن برای ازدواج شرط صحت ازدواج است و تا چه حد عفاف و پاکدامنی زن اهمیت داشته است. داستان ازدواج حضرت اسحاق چنین آمده است :^{۱۲}
 "ابراهیم به خادم خود که بزرگ خانه وی و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت : "... به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم می‌دهم، که زنی برای پسر من از دختران کنعانیان که در میان ایشان ساکنم نگیری، بلکه به ولایت من و به مولدم بروی، و از آنجا زنی برای پسر من اسحاق بگیری". خادم به وی گفت : "شاید آن زن راضی نباشد که با من بدین زمین بیاید ؟ آیا پسرت را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی، باز برم ؟" ابراهیم وی را گفت : "زنهار، پسر مرا بدانجا باز مبری، یهوه، خدای آسمان که مرا از خانه پدرم و از زمین مولد من بیرون آورد و به من تکلم کرد و قسم خورده، گفت: "که این زمین را به ذریت تو خواهم داد." او فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد، تا زنی برای پسر من از آنجا بگیری. اما اگر آن زن از آمدن با تو رضا ندهد، از این قسم من بری خواهی بود، لیکن زنهار پسر مرا بدانجا باز نبری". پس خادم دست خود را زیر ران آقای خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای او قسم خورد ... و گفت : "ای یهوه، خدای آقای ابراهیم، امروز مرا کامیاب بفرما، و با آقای ابراهیم احسان بنما. اینک من بر این چشمه آب ایستاده ام، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون می‌آیند. پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم : "سبوی

۱۲. داستان ازدواج حضرت یعقوب و راحیل نیز در سفر پیدایش (فصل ۲۹) آمده است.

خود را فرود آر تا بنوشم"، و او گوید: "بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم"، همان باشد که نصیب بنده خود اسحاق کرده باشی، تا بدین، بدانم که با آقایم احسان فرموده ای. و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه، رفقه، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و سیوی بر کتف داشت. و آن دختر بسیار نیکومنظر و باکره بود، و مردی او را نشناخته بود. پس به چشمه فرو رفت، و سیوی خود را پر کرده، بالا آمد. آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: "جرعه ای آب از سیوی خود به من بنوشان". گفت: "ای آقای من بنوش"، و سیوی خود را بزودی بر دست خود فرود آورده، او را نوشانید. و چون از نوشانیدنش فارغ شد، گفت: "برای شترانت نیز بکشم تا از نوشیدن بازایستند" ... آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود و گفت: "متبارک باد یهوه، خدای آقایم ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت، و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانه برادران آقایم راهنمایی فرمود". پس آن دختر دوان دوان رفته، اهل خانه مادر خویش را از این وقایع خبر داد ... و گفت: "ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستاده‌ای؟ من خانه را و منزلی برای شتران مهیا ساخته‌ام" ... و غذا پیش او نهادند. وی گفت: "تا مقصود خود را باز نگویم، چیزی نخورم" گفت: "بگو" گفت: "من خادم ابراهیم هستم ... و آقایم مرا قسم داد و گفت که "زنی برای پسر من از دختران کنعانیان که در زمین ایشان ساکنم، نگیری بلکه به خانه پدرم و به قبیله من بروی، و زنی برای پسر من بگیری" و به آقای خود گفتم: "شاید آن زن همراه من نیاید؟" او به من گفت: "یهوه که به حضور او سالک بوده ام، فرشته خود را با تو خواهد فرستاد، و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید، تا زنی برای پسر من از قبیله ام و از خانه پدرم بگیری. اکنون اگر بخواهید با آقایم احسان و صداقت کنید، پس مرا خبر دهید. و اگر نه مرا خبر دهید، تا به طرف راست یا چپ ره سپر شوم. لابان و بتوئیل در جواب گفتند: "این امر از خداوند صادر شده است، با تو نیک یا بد نمی‌توانیم گفت. اینک رفقه حاضر است، او را برداشته، روانه شو تا زن پسر آقایت باشد، چنانکه خداوند گفته است". و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به زمین سجده کرد ... برادر و مادر او گفتند: "دختر با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود" بدیشان گفت: "مرا معطل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است، پس مرا روانه نمایند تا به نزد آقای خود بروم" گفتند: "دختر را بخوانیم و از زبانش پرسیم". پس رفقه را خواندند و به وی گفتند: "با این مرد خواهی رفت؟" گفت: "می‌روم" ... آنگاه خواهر خود رفقه، و دایه اش را با خادم ابراهیم و رفقایش روانه کردند ... و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می‌آیند. و رفقه چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد. زیرا که از خادم پرسید: "این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟" و خادم گفت: "آقای من است". پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید. و خادم، همه کارهایی را که کرده بود، به اسحاق باز گفت. و اسحاق، رفقه را به خیمه مادر خود، ساره آورد، و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۲۴، کامل)

یکی از احکام دیانت یهودی ازدواج مرد با زن برادر متوفای خود است. در تورات آمده است: "هر گاه دو برادر با هم در یک جا ساکن باشند و یکی از آنها بدون داشتن پسری بمیرد، بیوه اش نباید با فردی خارج از خانواده ازدواج کند، بلکه برادر شوهرش باید او را به زنی بگیرد و حق برادر شوهری را به جا آورد ..."^{۱۳} (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثبیه، فصل ۲۵، آیات ۵ تا ۱۰)

۱۳. اجرای این حکم را می‌توان در داستان تامار، عروس یهودا (پسر یعقوب) نیز مشاهده کرد.

همچنین در دیانت یهودی تعدد زوجات یا چند همسری امری رایج بوده است. در سراسر کتاب مقدس اشاره هایی به همسران پیامبران مانند حضرت ابراهیم و همسرانشان ساره و هاجر، حضرت یعقوب و همسرانشان لیه و راحیل شده است و با توجه به عدم منع یهودیان از داشتن چند همسر، آنان این مسئله را رسم و رایج دانسته اند. اما در عین حال در برخی آیات تلمود اشاره هایی به جواز چهار همسر برای مرد شده است.

همچنین در دیانت یهودی ازدواج با کلیه محارم و نزدیکان حرام شده است به طوری که شرحی مفصّلی درباره آن در کتب عهد عتیق وجود دارد. برای مثال چنین آمده است :

"هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم. عورت پدر خود یعنی عورت مادر خود را کشف منما، او مادر توست. کشف عورت او مکن. عورت زن پدر خود را کشف مکن. آن عورت پدر تو است. عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف منما. عورت دختر پسر و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که این ها عورت تو است. عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را مکن. عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است. عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است. عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی منما. او (به منزله) عمه تو است. عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسر تو است. عورت او را کشف مکن. عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است. عورت زنی را با دخترش کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می باشند و این فجور است. و زنی را با خواهرش مگیر، تا هووی او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف نمایی ... من یهوه هستم" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۸، آیات ۶ تا ۲۱)

دیانت مسیحی :

در دیانت مسیحی نیز ازدواج امری مهم شمرده شده اما آیاتی درباره وجوب ازدواج و یا امر به ازدواج در آن وجود ندارد. ازدواج مسیحی در کلیسا ها انجام می شود. در ابتدا به آیاتی در انجیل می پردازیم که چگونگی دیدگاه دیانت مسیحی به ازدواج را نشان می دهد. می فرماید : " و اما در آغاز آفرینش، پروردگار، آنها را به صورت مرد و زن آفرید. از این رو، مرد باید پدر و مادرش را ترک کند تا به همسرش بپیوندد و هر دو، یک تن شوند. از آن به بعد، آنها نه دو تن، که یکی هستند. پس آنچه را که خدا به هم رسانده است، کسی حق ندارد جدا کند" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۹، آیات ۵ و ۶)

با توجه به این مسئله که حضرت مسیح فرمودند که برای تغییر تعالیم یهود نیامده اند و احکام خاص و جدیدی برای ازدواج بیان نفرموده اند، اما در برخی آیات عهد جدید، دیدگاه های متفاوتی درباره ازدواج نسبت به دیانت یهود به چشم می خورد. در رساله های پولس به قرتیان به مسئله تجرد پرداخته شده و به آنها مجرد ماندن توصیه شده است و در عین حال بیان شده که اگر نتوانستید بر امیال نفسانی خود غلبه کنید ازدواج کنید. در یکی از این رساله ها چنین آمده است :

"اما درباره آنچه به من نوشته بودید، مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند، لکن به سبب زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد، و شوهر حق زن را ادا نماید و همچنین زن حق شوهر را. زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و

همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش، از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد ... لکن به مجردین و بیوه زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند. لکن اگر پرهیز ندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است ... هرگاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم ... (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول قرنتیان، فصل ۷، آیات ۱ تا ۲۸)

در اناجیل اربعه و کتب عهد جدید بیان صریحی درباره نهی تعدد زوجات دیده نمی‌شود. اما پولس در رساله دیگر خود اسقف‌ها و شماسان (دستیاران اسقف‌ها و در درجه پایین آنها) را به داشتن فقط یک زن فرا می‌خواند. چنانچه آمده است: "پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب به تعلیم باشد ... و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول تیموتیوس، فصل ۳، آیات ۲ تا ۱۲)

با توجه به این آیات می‌توان در نظر داشت که تا قبل از آن، چند همسری میان مسیحیان رواج داشته است. اما بعدها برخی کلیساها تعدد زوجات را ممنوع اعلام کردند. احکام تورات درباره ازدواج با محارم در دینت مسیحی نسخ نشده است. به اعتقاد برخی کلیساها، در دینت مسیحی ازدواج با اقارب مانند دخترعمو و پسرعمو نیز حرام است اما حکمی در کتاب الهی در این موارد دیده نمی‌شود.

همچنین در دینت مسیحی ازدواج با افراد غیر مسیحی یا به اصطلاح بی ایمان نهی نشده بوده است. در رساله ای دیگر آمده است: "و دیگران را من می‌گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد، و زنی که شوهر بی ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود. زیرا که شوهر بی ایمان از زن خود مقدس می‌شود و زن بی ایمان از برادر مقدس می‌گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می‌بودند، لکن الحال مقدسند. اما اگر بی ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است. زیرا که تو چه دانی ای زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی ای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول قرنتیان، فصل ۷، آیات ۱۲ تا ۱۶)

دیانت اسلام:

در دینت اسلام همانند ادیان قبل از آن، ازدواج امری بسیار پسندیده به شمار می‌آید و اصطلاحاً امری مستحب است. خداوند در کتاب قرآن بسیار به مسئله ازدواج اشاره کرده است. در آن کتاب مقدس (سوره روم، آیه ۲۱) می‌فرماید:

"وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ"

(و یکی از آیات او این است که برای شما از خود شما همسرانی خلق کرد تا به سوی آنان میل کنید و آرامش گیرید و بین شما مودت و رحمت قرار داد و در همین آیت ها هست برای مردمی که تفکر کنند)

و نیز (سوره نساء، آیه ۱) می‌فرماید :

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ..."

(ای مردم بترسید از پروردگار خود، آن خدائی که همه شما را از یک تن بیافرید و هم از آن جفت او را خلق کرد و از آن دو تن خلقی بسیار در اطراف عالم از مرد و زن بر انگیخت)

خداوند در قرآن (سوره شوری، آیه ۱۱) یکی از اهداف ازدواج را بقای نسل معرفی می‌کند. چنانچه می‌فرماید :

"فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ"

(او که پدید آورنده آسمانها و زمین است، و از جنس خود شما برایتان همسرانی آفرید، و نیز برای چهار پایان جفت خلق کرد، و به این وسیله نسل شما و چهار پایان را زیاد کرد. هیچ چیزی مثل او نیست، و او شنوا و بینا است)

در دیانت اسلام مردان مجاز به داشتن چهار همسر بودند، اما این حکم باید در صورت رعایت عدالت میان همه همسران جاری می‌شده. در قرآن (سوره نساء، آیه ۳) می‌فرماید :

"وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَذَىٰ أَلَّا تَعُولُوا"

(اگر بترسید که مبدا در باره یتیمان مراعات عدل و داد نکنید پس آن کس از زنان را به نکاح خود در آورید که شما را نیکو و مناسب با عدالت است : دو یا سه یا چهار (نه بیشتر) و اگر بترسید که چون زنان متعدد بگیرید راه عدالت نپیموده و به آنها ستم کنید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانچه کنیزی دارید به آن اکتفا کنید که این نزدیکتر به عدالت و ترک ستمکاری است)

همانطور که از آیه مشخص است، اجرای این حکم مشروط به رعایت عدالت میان تمامی همسران است، اما خداوند متعال رعایت عدالت را در این مورد برای انسان محال می‌داند و می‌فرماید که شما هرگز نمی‌توانید عدالت را رعایت کنید. از این رو می‌توان گفت که این حکم مشروط به شرط محال است و مسلمانان همگی به داشتن یک همسر امر شده بودند. چنانچه در قرآن (سوره نساء، آیه ۱۲۹) می‌فرماید :

"وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا"

(شما هرگز نمی‌توانید در بین چند همسر عدالت را (به تمام معنا یعنی زائد بر مقدار واجب شرعی) رعایت کنید، هر چند که در آن باره حرص به خرج دهید پس (حداقل آن یعنی مقدار واجب را رعایت کنید) و به کلی از او اعراض نکنید که بلا تکلیفش گذارید و اگر اصلاح کنید و تقوا پیشه خود سازید و در نتیجه از گناهش درگذرید و به او ترحم کنید بدانید که درگذشتن و ترحم صفت خدا است)

حضرت ولی امرالله درباره این حکم در دیانت اسلام می‌فرماید :

"اما درباره سؤال از تعدد زوجات در میان مسلمانان باید به اطاع برساند این عمل که در حال حاضر در تمام کشورهای اسلامی رایج است، با تعالیم صریحه حضرت محمد منافات دارد، زیرا قرآن مجید در حالی که داشتن بیش از یک زن را مجاز می‌شمارد، اما به طور صریح این اقدام را موکول به رعایت عدالت کامل می‌نماید و از آنجا که تحقق عدالت کامل محال است، لهذا تعدد زوجات نمی‌تواند و نباید انجام گیرد. بنابراین همانگونه که مشخص و معلوم شد، قرآن حکیم، تک همسری را مقرر می‌دارد نه چند همسری را ... " (انوار هدایت، قسمت ۱۶۷۲)^{۱۴}

همچنین در دیانت اسلام ازدواج با محارم به کلی حرام شده است. این احکام تقریباً همانند حکم دیانت یهودی و کتاب تورات است. می‌توان نتیجه گرفت که حرمت ازدواج با محارم از جمله احکامی است که طی تجدید ادیان، تغییر پذیر نخواهد بود و به کلی در هر زمان به یک شکل حرام بوده و خواهد بود. در کتاب قرآن (سوره نساء، آیات ۲۲ و ۲۳) می‌فرماید :

"وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا"

(و با زنی که پدر شما با او ازدواج کرده ازدواج نکنید، که باطل است، مگر آنچه که در دوره جاهلیت انجام شده، که این عمل از مصادیق فاحشه و باعث خشم خدا و طریقه ای زشت است)

"حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ الَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمُ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا"

(ازدواج با افراد زیر بر شما حرام شده است، مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان، و عمه‌هایتان، و خاله‌هایتان، و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهری که با او شیر مادرش را مکیده ای، و مادر زنان شما، و دختر زنان شما، که با مادرش ازدواج کرده اید، و عمل زناشویی هم انجام داده اید، و اما اگر این عمل را انجام نداده اید می‌توانید مادر را طلاق گفته با ریبیه خود ازدواج کنید، و نیز عروس‌هایتان، یعنی همسر پسرانتان، البته پسرانی که از نسل خود شما باشند، و نیز اینکه بین دو خواهر جمع کنید، مگر دو خواهرانی که در دوره جاهلیت گرفته اید، که خدا آمرزنده رحیم است)

حکم دیگر در دیانت اسلام، جایز نبودن ازدواج مسلمانان با غیر مسلمانان و مشرکین است و این مسئله صراحتاً در قرآن بیان شده است. در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۲۲۱) می‌فرماید :

"وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَّامَهُ مُؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ"

(با زنان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان آورند و یک کنیز با ایمان بهتر است از خانمی مشرک هر چند آن خانم مورد شگفت و خوشایندتان باشد و با مردان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان آورند که یک برده مؤمن از آقایی مشرک بهتر است هر چند که مورد

۱۴. ترجمه کتاب انوار هدایت که Helen Hornby آن را تنظیم و جمع آوری کرده است و در آثار بهایی موجود است.

شگفت و خوشایند شما باشد، آری مشرکین شما را به سوی آتش دعوت می‌کنند و خدا به سوی جنت و مغفرتی به اذن خود می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا شاید متذکر شوند)

دیانت بابی :

در آیین بابی ازدواج از جمله احکام واجب بوده به طوری که هر فرد بابی باید همسری اختیار کند تا از آنها فردی متولد شود که خدای متعال را پرستش نماید. این به عنوان یکی از اهداف ازدواج بابی بیان شده بود. آیات حضرت باب درباره ازدواج بسیار مفصل است. در یکی از آیات حضرت باب، غیر از وجوب تأهل، به احکامی درباره ازدواج پرداخته شده، مانند آنکه به فرموده مبارک اگر در یکی از طرفین ازدواج اشکالی باشد که مانع از ظهور اولاد شود می‌تواند با توافق طرف دیگر، با فرد دیگری ازدواج کند تا اولادی از او پدیدار شود که این ازدواج، همانند ازدواج قبلی با اجرای تمام مراسم صورت می‌گیرد. حضرت اعلی در این باب می‌فرماید :

"فِي أَنْ فَرَضَ لِكُلِّ أَنْ يَتَأَهَّلَ لِبَيْعَتِي عَنْهَا مِنْ نَفْسِ يَوْحَدُ اللَّهُ رِبْهًا وَ لَا بَدَّ أَنْ يَجْتَهِدَ فِي ذَلِكَ وَ إِنَّ يَظْهَرُ مِنْ أَحَدِ هُمَا مَا يَمْنَعُهَا عَنْ ذَلِكَ ... مُلْخَصِ إِنْ بَابِ أَنْكَهْ فِي هَذَا الْعَالَمِ، اعْظَمَ ثَمَرَاتِي كَمَا خَدَّوْنَا بَعْدَ إِيمَانِهِ بِأَوْ وَ حُرُوفٍ وَاحِدَةٍ وَ أَنْجَحَ فِي بَيَانِ نَازِلِ فَرْمُودِهِ دَادَهْ، اخذ ثمره ایست از وجود خود که بعد از موت آن، آن را ذکر کند به خیر و امر شده در بیان باشد امر حتی آنکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود اختیار اقتراعی به اذن آن تا آنکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعل ورقی شود از اوراق جنت اگر ایمان آورد به من یظهروه الله و الا ورقی می‌گردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر است ... و سزاوار است بر کل نفوس مشرقه در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا آنکه مکرر شود مراتب اعداد تا آنکه در بحر لانهایه داخل شود ... " (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۵)

حضرت اعلی در باب دیگر از کتب بیان، به احکامی مانند آیاتی که زوج و زوجه هنگام اقتراعی باید تلاوت کنند، حرمت ازدواج موقت (صیغه) و اینکه شهادت بستگان و رضای طرفین شرط تحقق اقتراعی است اشاره شده است. مسئله شایان توجه آنست که در دیانت بابی رضایت والدین طرفین از شروط اصلی اقتراعی بیان نشده و حضرت بهاءالله این مسئله را در کتاب اقدس (بند ۶۵) نیز بیان فرموده اند. حضرت اعلی می‌فرماید :

"... إِذَا وَجَدَ الرِّضَاءَ بَيْنَهُمَا ثُمَّ عَنِ الْإِنْقِطَاعِ تَنْقَطَعُونَ ثُمَّ بِالْإِرْتِفَاعِ تَرْتَفِعُونَ وَ لِيَمْهَرَنَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثُمَّ كُلُّ يَقُولُونَ إِنَّا كُلُّ لِلَّهِ رَاضِيُونَ ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۷)

و در این باب از بیان فارسی می‌فرماید :

"مُلْخَصِ إِنْ بَابِ أَنْكَهْ خَدَّوْنَا الْعَالَمَ مِنْ جُودِ وَ فَضْلِ خَدَّوْنَا فَرْمُودِهِ فِي بَيَانِ حُدُودِ الْإِنْقِطَاعِ رَا أَنْكَهْ بِرِ هَيْجِ نَفْسِي دُلِّي فِي رِضَايِ خَدَّوْنَا لِأَوْ وَارِدِ نِيَايِدِ وَ بِه رِضَايِ مَرءٍ وَ مَرَّئِهْ وَ كَلِمَهْ كَه دِلَالَتِ كُنْدِ كَه أَوْ بُوْدَه لِأَوْ لِأَوْ خَدَّوْنَا وَ هَسْتِ وَ رَاضِيٌ اسْتِ بِه حَكْمِ أَوْ بِه طَوْرِي كَه فِي مَوَاقِعِ خَدَّوْنَا مَفْصَلِ ذِكْرِ شَدَهْ كَه مَخْتَصِرِ أَنْ إِيْنِ اسْتِ كَه إِنْ بَگُوِيْدِ إِيْنِ أَيْه رَا أَنْتِي إِنَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَ رَبُّ الْأَرْضِ رَبُّ كَلْشِيئِي رَبِّ مَا يَرِي وَ مَا لَا يَرِي رَبُّ الْعَالَمِيْنَ ... وَ شَاهِدْ بَاشَنْدِ بِرِ أَنْ مِنْ شَهْدَاءِ مِنْ طَرَفِيْنَ مِنْ عَشِيْرَهْ أَوْ إِنْ بَاشَدِ حَكْمِ إِقْتِرَاعِي ثَابِتِ مِيْ گَرْدَدِ ... إِيْنِ نَوْعِ حَكْمِ شَدَهْ كَه كَلِّ فِي سَعَهْ فَضْلِ وَ رَحْمَتِ حَقِّ بَاشَنْدِ وَ نَظَرِ كُنْدِ بِه أَنْجَحَ كَه حَلِيَّتِ إِقْتِرَاعِي بِرِ أَنْ مَنَعْدِ مِيْ شُودِ كَه كَلِمَهْ اللَّهُ بَاشَدِ لَعَلَّ فِي يَوْمِ ظَهْرٍ مِنْ يَظْهَرُهْ اللَّهُ مِنْ مَرَاتِ إِيْنِ كَلِمَهْ مَدَّلِ عَلِيَّ اللَّهُ هَسْتِ تَجَاوَزِ نَمَايَنْدِ ... كَلِّ إِيْنِ

بیانها از برای این بود که اقترانها لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶ باب ۷)

طبق این باب از کتاب بیان و همچنین احکام ازدواج در لوح هیکل الدین^{۱۵}، این مسئله واضح می‌گردد که بعد از حصول رضایت طرفین ازدواج، ابتدا هر کدام باید آیه ای مخصوص به خود را بخوانند. این آیه برای زوج "أَنَا كُلَّ لَهِّ رَاضِيُونَ" و برای زوجه "أَنَا كُلَّ لَهِّ رَاضِيَاتٌ" است. سپس هر دو باید آیه ای مخصوص تلاوت نمایند که در بیان فارسی (واحد ۶، باب ۷) ذکر شده است. در هیکل الدین آمده است که مرد بعد از تلاوت آیه رضا باید ۶۶ مرتبه بگوید و مهر کند و زن نیز بعد از تلاوت آیه رضا باید ۹۵ مرتبه این کار را انجام دهد.

حکم تعدد زوجات در دیانت بابتی نسبت به دیانت اسلام دارای تغییر بوده است. این مسئله در بسیاری از آیات کتاب بیان مشهود است که تعدد زوجات در دیانت بابتی نهی نشده اما این حکم به شأنی تغییر یافته که ازدواج مرد تنها با دو زن مجاز بوده است. در حکم مجازات "قتل نفس" می‌فرمایند "لِيَحْرِمَنَّ عَلَيْهِ كُلُّ قَرِينَةٍ تِسْعَةَ عَشَرَ سَنَةً" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۱۱، باب ۱۶) و در بیان فارسی می‌فرمایند "حرام می‌گردد بر او همه زن های او نوزده سال ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۱۱، باب ۱۶). همچنین در لوح تفسیر دو باب از هیکل الدین، حکم تعدد زوجات برای مرد را دو زن قرار فرموده اند.

مسئله مهم دیگر در حکم ازدواج در دیانت بابتی، حرمت ازدواج با محارم همانند دیانت اسلام است. حضرت باب ضمن یکی از توابع خود به محمد شاه دلایل فلسفی حرام بودن ازدواج با محارم را بیان فرمودند و این حکم در دیانت بابتی عیناً از دیانت اسلام تأیید شده است. در کتاب هشت بهشت^{۱۶} نیز این مطلب عنوان شده است که "احکام نکاح در شریعت بیان از اقارب و اباعد دایر مدار احکام شرع فرقان است" (هشت بهشت، صفحه ۱۸۸)

از دیگر احکامی که در دیانت بابتی وجود داشته است حکم "اجتناب از ملل آخری" است که در قسمت مربوطه مفصلاً به آن پرداخته شده است. با وجود چنین حکمی در آن آیین مقدس، بدیهی است که ازدواج بابیان با افراد غیر بابتی حرام بوده است. مسئله دیگر در آیین بابتی آنست که می‌فرمایند اگر میان زن و شوهری، یکی مؤمن به بیان شد و دیگری مؤمن نشد، تمام دارائی آن شخصی که مؤمن نشده به او حرام است و به شخص مؤمن می‌رسد، مگر آنکه شخص غیر مؤمن توبه کند و مؤمن شود. حضرت بهاءالله نیز وجود این حکم در دیانت بابتی را در کتاب اقدس (بند ۱۳۹) توضیح فرموده اند. اما حضرت اعلی می‌فرمایند که زمان اجرای این حکم آنست که یا امر بیان در عالم منتشر گردد و یا مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ ظَهْرًا كُنْ، که با ظهور حضرت بهاءالله این حکم در دیانت بهایی برداشته شد. حضرت اعلی در این باره می‌فرمایند :

"... حلال نیست اقتران الا با نفسی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری به ظاهر آن ظهور و اگر آخدهما اختیار ایمان نمایند، اقتران اذن داده نمی‌شود از برای آن و منع کرده می‌شود از آنکه ایمان نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کل شیئی خداوند است عز و جل و

۱۵. به قسمت منابع و مأخذ انتهای کتاب مراجعه شود.

۱۶. به قسمت منابع و مأخذ انتهای کتاب مراجعه شود.

اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک شیئی و آنچه بر ایدی غیر مؤمن می بینی به غیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان را از ایشان منع می کند الا آنکه ایمان آورند چگونه مایملک ایشان الا قبل از ارتفاع کلمه الله که بدء ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه نمی تواند ورق جنت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیت آن مدد از نفی می برد و کینونیت آن مدد از اثبات و آن لاشیی محض است و آن با شیئیت صرف است به امرالله ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۱۵)

همچنین در دیانت بابی حکم چنان بوده که هر فردی باید با فرد هم سنخ خود ازدواج کند، به طوری که حکام در سلسله خود، علماء در سلسله خود و همچنین دیگر افراد جامعه به این صورت با یکدیگر ازدواج کنند. حضرت اعلی می فرماید :

"... قسم به ذات مقدس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الحین منظر می گردد و علم کل به این اشد اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در هر شأن به او مؤمنند و به او متوجه و بدء کل از او بوده به امر او و عود کل به سوی او است به امر او این نوع وارد شود ولی نفوس مؤمنه احصاء می کنند اخذ حق را که از برای لقائی که کل از برای او خلق شده حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فؤاد نباشند که او را به عین خود بیند الا من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در بیان، اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کل بر او ظاهرند بر کل است ملاحظه آن، علماء در سلسله خود و حکام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کسب در حد سلسله خود تا آنکه هیچ نفسی نبیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الا عیونی که غیرالله را نمی بینند ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۶)

دیانت بهایی :

در دیانت بهایی، حکم و جوب ازدواج برداشته شده و از جمله احکام واجب به شمار نمی آید. با وجود این، امر ازدواج بسیار پسندیده است و مؤمنین بسیار به آن سفارش شده اند. برخی احکام دیانت بهایی نسبت به دیانت بابی دارای تغییر بوده و برخی نیز عیناً تأیید شده اند. سن ازدواج برای دختر و پسر در هر شرایطی سن بلوغ است و قبل از سن بلوغ ازدواج حرام است. در ابتدا به بیاناتی درباره شرایط ازدواج پرداخته می شود.

حضرت بهاءالله در جواب سؤالی درباره نامزد کردن دختران قبل از بلوغ می فرماید "حرمت آن از مصدر امر نازل ... " (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۳)

همچنین در جواب این سؤال که "حد بلوغ شرعی در رساله مسائل فارسیه سنه ۱۵ تعیین شده، آیا زواج نیز مشروط به بلوغ است یا قبل از آن جائز؟" می فرماید : "چون در کتاب الهی رضایت طرفین نازل و قبل از بلوغ رضایت و عدم آن معلوم نه در این صورت زواج نیز به بلوغ مشروط و قبل از آن جائز نه " (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹۲)

حضرت بهاءالله درباره حکم ازدواج در کتاب مستطاب اقدس (بند ۶۳) می فرماید :

"قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النِّكَاحَ ... تَزَوَّجُوا يَا قَوْمٍ لِيُظَهَرَ مِنكُمْ مَنْ يُذَكِّرُنِي بَيْنَ عِبَادِي هَذَا مِنْ أَمْرِي عَلَيْكُمْ اتَّخِذُوهُ لَأَنْفُسِكُمْ مُعِينًا"

(خداوند حکم کرد بر شما نکاح را، ازدواج کنید ای مردم، تا اینکه از شما نسلی ظاهر شود که به ذکر الهی بپردازد و نام با عظمت مرا در بین بندگان من بگوید، این از اوامر الهی است بر شما. این امر را برای خود معین و یار و یاور بگیرید)

جمال قدم درباره این سؤال که "کتب علیکم النکاح، این حکم واجب است یا نه" می‌فرمایند: "واجب نه". (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۶)

یکی از احکام ازدواج بهایی، رضایت طرفین و والدین او برای تحقق ازدواج است. اگر والدین یکی از زوج یا زوجه برای ازدواج رضایت نداشته باشند، حکم اقتران ثابت نمی‌گردد. در کتاب اقدس (بند ۶۵) می‌فرمایند:

"إِنَّهُ قَدْ حُدِّدَ فِي الْبَيَانِ بِرِضَاءِ الطَّرْفَيْنِ إِنَّا لَمَّا أَرَدْنَا الْمَحَبَّةَ وَالْوَدَادَ وَاتِّحَادَ الْعِبَادِ لِيَا عَلَقْنَاهُ بِإِذْنِ الْأَبْوَيْنِ بَعْدَ هُمَا لِيَلَّا تَقَعَ بَيْنَهُمُ الضَّغِينَةُ وَالْبَغْضَاءُ وَ لَنَا فِيهِ مَأْرَبٌ أُخْرَى وَ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مَقْضِيًّا"

(نکاح در کتاب بیان محدود شده است به رضاء طرفین. یعنی دختر و پسری، یا زن و مردی که می‌خواهند با هم ازدواج کنند، اگر راضی بشوند کافی است. اما در امر بهائی می‌فرمایند به علاوه رضایت دختر و پسر یا زن و مرد، باید پدر و مادر عروس و داماد هم رضایت بدهند. چون که مقصود ما این است که محبت و دوستی از هر حیث در بین طوایف مختلفه ایجاد بشود، لهذا مشروط قرار دادیم نکاح را به اذن پدر و مادر عروس و پدر و مادر داماد بعد از اذن عروس و داماد، تا اینکه واقع نشود بین آنها غم و غصه، اضطراب و آشوب، عداوت و بدخواهی و ما در این حکم، مقاصد دیگری هم داشتیم. اینطور امر الهی در این شریعت مقدسه بهایی جاری شده است)

حضرت عبدالبهاء در مقامی می‌فرمایند، که از جمله این مقاصد که در این آیه از کتاب اقدس آمده است این است که معمولاً در ازدواج هایی که واقع می‌شود، میانه عروس با مادر شوهر به هم می‌خورد و اغلب علت این است که مادر شوهر رضایت به این عروسی نداشته، یا مثلاً از روی کراهت و برای رعایت خاطر فرزندش اینکار را کرده است. اما وقتی که به حکم جمال قدم مادر عروس و پدر عروس از طرفی و مادر داماد و پدر داماد از طرفی و خود عروس و داماد از طرفی متحداً، متفقاً از روی صرافت طبع و کمال آزادی رضایت خود را برای ازدواج اظهار کردند، دیگر بعد از آن بین مادر شوهر و عروس دشمنی و نفاقی پیدا نخواهد شد. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۱۶۰)

تفصیل حکم ازدواج درباره این آیات چنین است:

۱- حضرت بهاءالله در جواب این سؤال که "معلق بودن امر تزویج به رضایت ابویین از طرف مرد و زن هر دو لازم یا از یک طرف کفایت و در باکره و غیرها یکسانست یا نه" می‌فرمایند: "تزویج معلق است به رضایت پدر و مادر مرء و مرثه و در باکره و دون آن فرقی نه" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۳)

۲- از زمان رضایت طرفین برای ازدواج و ایجاد قرار ازدواج تا عقد بهایی نباید بیشتر از ۹۵ روز فاصله باشد. جمال قدم می‌فرمایند: "بیش از نود و پنج یوم قبل از نکاح ذکر وصلت حرام است" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۳)

۳- هنگام اجرا شدن عقد اقراران بهایی، زوج و زوجه باید آیه ای را تلاوت کنند. حضرت بهاءالله می‌فرماید :

"لِّلرِّجَالِ اَنَا كُلِّ لِّلَّهٖ رَاضُونَ . لِلنِّسَاءِ اَنَا كُلِّ لِّلَّهٖ رَاضِيَاتٌ" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳)

حکم دیگر در آیین بهایی، حرمت تعدد زوجات است. در دیانت بهایی حکم گرفتن دو همسر برای مردان جایز شمرده شده است اما این حکم همانند احکام ادیان قبل بیان شده است یعنی مشروط به شرط محال یعنی اجرای عدالت کامل نسبت به هر دو زن است. می‌توان در آثار مقدس بهایی حکم گرفتن تنها یک همسر برای مردان وجود دارد و قناعت به یک همسر بسیار پسندیده است. حضرت بهاءالله در این باره در کتاب مستطاب اقدس (بند ۶۳) می‌فرماید :

"... اِيَّاكُمْ اَنْ تَجَاوِزُوا عَنِ الْاِثْنَيْنِ وَ الَّذِي اُقْتَنَعَ بِوَاحِدَةٍ مِنَ الْاِمَاءِ اسْتَرَاحَتْ نَفْسُهُ وَ نَفْسُهَا وَ مَنْ اَتَّخَذَ بِكْرًا لِخِدْمَتِهِ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ كَذَلِكَ كَانَ الْاَمْرُ مِنْ قَلَمِ الْوَحْيِ بِالْحَقِّ مَرْقُومًا ..."

(مبادا بیشتر از دو زن بگیرید، اگر فردی به یک زن در عمرش اکتفا بکند، هم خودش راحت است و هم آن زن راحت است. گاهی مشکلاتی پیش می‌آید و زن و مردی که با هم زندگی می‌کنند، محتاج به کسی می‌شوند که امور زندگانی آنها را تمشیت بدهد. برای رعایت این مسأله جمال مبارک می‌فرماید : دختری را استخدام کند، حقوقی به او بدهد و به زندگانشان او را داخل کند. اینطور امر الهی از روی حق و راستی از قلم وحی نوشته شده است)

حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی می‌فرماید :

"به نصّ کتاب اقدس در تزویج فی الحقیقه توحید است زیرا مشروط به شرط محالست" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۷۶)

و در لوحی دیگر می‌فرماید :

"اما در خصوص تعدد زوجات منصوص است و ناسخی ندارد ... من می‌گویم عدالت را در تعدد زوجات شرط فرموده اند تا کسی یقین بر اجرای عدالت نکند و قلبش مطمئن نشود که عدالت خواهد کرد متصدی تزویج ثانی نشود چون حتماً یقین نمود که در جمیع مراتب عدالت خواهد کرد آن وقت تزویج ثانی جائز ... و عدالت به درجه امتناع است ... مقصود این است که تعدد زوجات بدون عدالت جائز نه" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۷۶)

در دیانت بهایی نیز مانند ادیان قبل ازدواج با محارم به کلی حرام شده است و این حکم از ادیان قبلی نسخ نشده است. در کتاب اقدس تنها به یک مورد از محارم اشاره شده است که ازدواج با این افراد حرام است. (بند ۱۰۷) می‌فرماید :

"قَدْ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ اَزْوَاجُ اَبَائِكُمْ ..."

(حرام است بر شما زن های پدر های شما، یعنی نامادری)

در این خصوص حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید که ذکر نشدن یک مطلب در یک آیه دلیل آن نیست که در آیات دیگر ذکر نشده باشد. بعد می‌فرماید، مثلاً در قرآن در یک آیه می‌فرماید، که حرام است بر شما "میته و لحم خنزیر" یعنی مردار و گوشت

خوک، از شراب و سایر محرّمات در آیه اسم نمی‌برند. آیا این دلیل است بر اینکه سایر محرّمات حلال است؟ بدیهی است که اینطور نیست. مسئله ازواج آباء هم همینطور است. جمال مبارک در اینجا مخصوصاً برای اینکه این مطلب را به طور قطع نهی کنند، در ضمن آیه ای مستقل این بیان را می‌فرمایند. در دوران جاهلیت قبل از رسول الله، این عمل در میان اعراب متداول بود که هر مردی دارای تعداد زیادی زن بود و وقتی می‌مرد اولاد او آن زنهایی را که مال پدرشان بود و مادر آنها محسوب نمی‌شد، اختصاص به خود می‌دادند و با آنها همان معاملاتی را می‌کردند که با زنهایی دیگر می‌کردند. این عادت جاهلیت بود. در قرآن ضمن یک آیه (سوره نساء، آیه ۲۲) می‌فرمایند: "و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء"، شما نباید ازدواج کنید با زن هایی که پدرهای شما با آنها آمیزش کرده اند. در نفس این آیه هم ذکر سایر طبقات و محرّمات نیست ولی در آیه بعدی می‌فرمایند، که حرام است بر شما خواهر و مادر و فلان و بهمان. در این ظهور مبارک هم در سایر الواح و آیات صریح است که با نفوسی که انتساب نزدیک دارند، مثل مادر و خواهر و عمّه و خاله و فلان و بهمان البته این عمل نا شایسته و حرام است و حتی می‌فرمایند، هرچه دورتر ازدواج کنید بهتر است، یعنی طائفه ای با طایفه دیگر و ملّتی با ملّت دیگر، برای اینکه هم سبب خوبی نسل می‌شود و هم سبب دفع امراض موروثی می‌گردد. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۲۴۶)

در دیانت بهایی حکم ادیان گذشته مبنی بر این که ازدواج با افراد غیر مؤمن حرام است نسخ شده است. همچنانکه حکم اجتناب از ملل اُخری در دیانت بهایی رفع شده، حرمت ازدواج با غیر مؤمنین نیز رفع شده است و فرد بهایی می‌تواند با هر فردی ازدواج کند. حضرت بهاءالله ضمن بیان اهداف این حکم در کتاب اقدس (بند ۱۳۹) می‌فرمایند:

"ثُمَّ أَنْظِرُوا مَا نُزِّلَ فِي مَقَامٍ آخَرَ لَعَلَّ تَدْعُونَ مَا عِنْدَكُمْ مُقْبِلِينَ إِلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قَالَ لَا يَحِلُّ الْإِقْتِرَانُ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْبَيَانِ وَإِنْ يَدْخُلُ مِنْ أَحَدٍ يَحْرُمُ عَلَى الْآخَرِ مَا يَمْلِكُ مِنْ عِنْدِهِ إِلَّا وَ أَنْ يَرْجِعَ ذَلِكَ وَ أَنْ يُرْفَعَ أَمْرٌ مِنْ نَظِيرِهِ بِالْحَقِّ أَوْ مَا قَدْ ظَهَرَ بِالْعَدْلِ وَ قَبْلَ ذَلِكَ فَلْتَقَرَّبِينَ لَعَلَّكُمْ بِذَلِكَ أَمْرًا لِلَّهِ تَرْفَعُونَ. كَذَلِكَ تَعَرَّدَتِ الْوَرَقَاءُ عَلَى الْإِفْنَانِ فِي ذِكْرِ رَبِّهَا الرَّحْمَنِ طُوبَى لِلْسَامِعِينَ"

(بعد نگاه کنید به آیه ای که در جای دیگر از آثار حضرت اعلی نازل شده است. شاید اهواء و تقالید خود را رها کنید و به طرف خداوندی که پروردگار اهل عالم است رو بیاورید. حضرت باب فرمود ازدواج مرد با زن جایز نیست مگر اینکه هر دو به شریعت بیان مؤمن باشند و اگر یکی از زن و یا شوهر داخل در دین بیان بشود، بر دیگری که مؤمن نشده است، تمام دارائش حرام می‌شود، مگر اینکه آن غیر مؤمن برگردد و مؤمن بشود. آن وقت دارائش که به او حرام بود حلال می‌شود، انجام این حکمی که گفتیم موکول است به زمانی که مرتفع بشود امر من یظهروه الله، که ما او را به حق ظاهر خواهیم کرد، یا به ارتفاع شریعت بیان که به عدل الهی ظاهر شده است. پیش از اینکه شریعت من یظهروه الله عالمگیر شود، یا شریعت بیان، می‌تواند غیر بابی با بابی ازدواج کند. شاید به وسیله این ازدواج امر الهی را تبلیغ و منتشر کنید. این آیه بیان بود. جمال قدم حال می‌فرمایند، اینطور خواند و رقاء الهی بر شاخه های درخت ظهور در ذکر پروردگارش که رحمن است. یعنی اینطور بشارت داد حضرت اعلی در کتاب بیان از ظهور حضرت من یظهروه الله. خوشا به حال کسانی که بشنوند"

تفصیل حکم ازدواج درباره این آیات چنین است :

۱- جمال قدم درباره ازدواج آقربا و اقارب غیر منصوصه (دختر عمو، پسر عمو و ...) می‌فرمایند: "این امور هم به امنای بیت العدل راجع است" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۵۰)

۲- حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره ازدواج با جنس بعید می‌فرمایند:

"در ازدواج حکمت الهیه چنان اقتضا می‌نماید که از جنس بعید باشد یعنی بین زوجین هر چند بعد بیشتر، سلاله قویتر و خوش سیماتر و صحت و عافیت بهتر گردد و این در فنّ طبّ مسلّم و محقق است و احکام طیبیه مشروع و عمل به موجب آن منصوص و فرض. لهذا تا تواند انسان باید خویشی به جنس بعید نماید" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۳۷۰)

۳- حضرت بهاءالله در جواب این سؤال که "آیا قران با مشرکین جائز است یا نه" می‌فرمایند: "اخذ و عطا هر دو جائز، هذا ما حکم به الله اذ استوی علی عرش الفضل و الکرّم" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸۴)

۴- حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی می‌فرمایند:

"در خصوص اقتران فارسیان با سایر طوایف مرقوم نموده بودید در این آئین دلنشین، این بار سنگین از دوش‌ها برداشته گشته از هر گروه و هر آئین گرفتن و دادن هر دو جائز" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۶۲)

در دیانت بهایی ازدواج موقت مانند حکم دیانت بابی حرام است. حضرت عبدالبهاء در لوحی در این باره می‌فرمایند:

"و اما الازدواج الموقت حرّمه الله فی هذا الکور المقدّس و منع النفوس عن الهوی حتی یرتدوا برداء التّقوی و هو التّزیه و التّقدیس بین المملّ الأعلی" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۷۸)

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره ازدواج بهایی می‌فرمایند:

"ای کنیز عزیز الهی، نامه ات رسید و مضمون معلوم گردید. در میان خلق ازدواج عبارت از ارتباط جسمانی است و این اتحاد و اتفاق موقت است زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرر و محتوم است. ولیکن ازدواج اهل بهاء باید ارتباط جسمانی و روحانی هر دو باشد زیرا هر دو سرمست یک جامند و منجذب یک طلعت بی مثال، زنده به یک روحد و روشن از یک انوار. این روابط روحانی است و اتحاد ابدیست و همچنین در عالم جسمانی نیز ارتباط محکم متین دارند. ارتباط و اتحاد و اتفاق چون از حیث روح و جسم هر دو باشد آن وحدت حقیقی است لهذا ابدیست. اما اگر اتحاد مجرد از حیثیت جسم باشد البته آن موقت است و عاقبت مفارقت محقق. پس باید اهل بهاء چون رابطه ازدواج در میان آید اتحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتماع روحانی و جسمانی باشد تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالم الهی این وحدت حاصل گردد زیرا این وحدت حقیقی جلوه ای از نور محبّه الله است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۵۹)

و نیز در لوحی دیگر می‌فرمایند:

"زن و مرد باید فی الحقیقه رفیق باشند، غمخوار یکدیگر باشند، موافقتشان از روی حقیقت باشد نه از روی شهوت و هوی و هوس. اگر اینطور باشد چند سالی با هم زندگانی می کنند و بعد اختلافی واقع می شود. باید مانند یک جان در دو جسم باشند، هیچ فرقی در میان نباشد، در راحت همدیگر بکوشند و به همدیگر معاونت کنند..." (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۵۹)

ازدواج - مهریه

"مهریه" در اصطلاح فقهی به مهر و صدق گفته می‌شود ولی در عربی واژه "مهر" صحیح است. مهریه که یکی از فروع ازدواج است، به مالی گفته می‌شود که مرد در هنگام وقوع ازدواج به همسر خود می‌پردازد یا موظف به پرداخت آن می‌شود. در ادیان مختلف، مهریه دارای احکام خاصی بوده است و در برخی ادیان نیز مطرح نشده. این مسئله در ادیان الهی بر اساس حکم مخصوصی که داشته معنای متفاوتی پیدا می‌کند. در برخی از ادیان مهریه به عنوان مالی در نظر گرفته می‌شود که هنگام طلاق و جدایی، مرد باید به زن پرداخت نماید یا به نوعی حقی است برای زن هنگامی که مرد او را طلاق می‌دهد. این نوع از مهریه در ادیانی رایج بوده است که حق طلاق فقط از طرف مرد بوده و زن به جای آن مهریه را مطالبه می‌کند. در برخی از ادیان الهی نیز مهریه هنگام عقد اقتران به زوجه داده می‌شود که در ادامه به شرح آنها خواهیم پرداخت.

دیانت یهودی :

در کتب عهد قدیم، آباتی وجود دارد که نشان دهنده آنست که مهریه نه به اصول و شیوه امروزی، اما به طور کل در قرار ازدواج وجود داشته است. برای مثال داستانی درباره ازدواج دختر حضرت یعقوب آمده است : "... حمور ایشان را خطاب کرده، گفت : "دل پسرم شکیم، شیفته دختر شماس، او را به وی به زنی بدهید. و با ما مصاهرت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید. و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید". و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت : در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید، خواهم داد، مهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید، آنچه بگویید خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید" (کتاب مقدس، عهد قدیم، سفر پیدایش، فصل ۳۴، آیات ۸ تا ۱۲)

همچنین داستان ازدواج حضرت یعقوب با لیه و راحیل نیز در تورات آمده است که حضرت یعقوب برای ازدواج با دختران لابان، هر بار هفت سال به او خدمت کرد. چنانچه آمده است : "و لابان را دو دختر بود، که نام بزرگتر "لیه" و اسم کوچکتر "راحیل" بود. و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل خوب صورت و خوش منظر بود. و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت "برای دختر کوچک راحیل، هفت سال تو را خدمت می‌کنم". لابان گفت "او را به تو بدهم، بهتر است از آنکه به دیگری بدهم، نزد من بمان". پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و به سبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود. و یعقوب به لابان گفت "زوجه ام را به من بسپار، که روزهایم سپری شد تا به وی درآیم". پس لابان همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود. و واقع شد که هنگام شام، دختر خود لیه را برداشته، او را نزد وی آورد و او به وی درآمد. و لابان کنیز خود زلفه را به دختر خود لیه، به کنیزی داد. صبحگاهان دید که اینک لیه است ! پس به لابان گفت "این چیست که بر من کردی ؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم ؟ چرا مرا فریب دادی ؟" لابان گفت " در ولایت ما چنین نمی‌کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند". هفته این را تمام کن و او را نیز به تو می‌دهیم، برای هفت سال دیگر که خدمتت بکنی" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۲۹، آیات ۱۶ - ۲۷)

دیانت مسیحی

در قسمت ازدواج در دیانت مسیحی این نکته ذکر شد که در آیات عهد جدید مسئله تجرد حضرت مسیح و همچنین آیاتی در باب سفارش تجرد مسیحیان وجود دارد. در یکی از این رساله ها آمده است: "... لکن به مجردین و بیوه زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند ... (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول قرنتیان، فصل ۷، آیه ۸). از این رو در کتب عهد جدید نه داستان و روایتی از وجود مهریه در زمان حضرت عیسی وجود دارد و نه حکم خاصی برای آن نازل شده است. به همین دلیل در دیانت مسیحی مهریه آنگونه که در ادیان دیگر رایج است وجود ندارد. برخی کلیسا ها امر مهریه را همانند حکم دیانت یهودی اجرا می‌کنند و برخی زمان ازدواج چنین امری را منظور نمی‌کنند.

دیانت اسلام

در کتاب قرآن مجید درباره مهریه از لفظ "نِحْلَه" استفاده شده است که در لغت نیز به معنای "اعطای مهریه به زن" است. در دیانت اسلام حکم مهریه به عنوان یکی از اصلی ترین حکم های ازدواج به شمار آمده و مستقیماً حکم مخصوصی برای آن نازل شده است. در آن کتاب مقدس (سوره نساء، آیه ۴) می‌فرمایند:

"وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُنَّ فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا"

(و مهر زنان را در کمال رضایت و طیب خاطر به آنها بپردازید، پس اگر چیزی از مهر خود را از روی رضا و خشنودی به شما بخشیدند برخوردار شوید که آن شما را حلال و گوارا خواهد بود)

حکم مهریه در اسلام چنین رایج است که مبلغی هنگام عقد اقتران میان زوج و زوجه معین می‌شود تا از طرف زوج به زوجه پرداخت شود. حال آنکه در برخی موارد با توافق طرفین، این مهریه هنگام داشتن توانایی پرداخت از طرف مرد پرداخت می‌شود که به اصطلاح به آن "عِنْدَ الإِسْتِطَاعَةِ" گویند و در برخی مواقع هنگام مطالبه زوجه باید از طرف زوج پرداخت شود که اصطلاحاً به "عِنْدَ الْمُطَالِبَةِ" معروف است.

همچنین مهریه در اسلام انواع مختلفی دارد:

"مهر السنه" مهری است که پیامبر برای حضرت فاطمه مقرر کردند و آن ۵۰۰ درهم (۲۶۲/۵ مثقال نقره سکه دار) بوده است.

"مهر المسمی" که عبارت از میزان مالی است که به عنوان مهر در عقد نکاح ذکر می‌شود و مورد توافق زوجین است.

"مهر المثل" که زوجین می‌توانند پس از وقوع عقد با توافق مهر تعیین کنند که عبارت از مالی است که با در نظر گرفتن وضع خانوادگی و حال اقرباء و نزدیکان زوجه تعیین می‌شود.

"مهر المنعه" که در آن، چنانچه در عقد نکاح مهر تعیین نشود و زوج مصمم باشد که زوجه را قبل از نزدیکی طلاق دهد مقداری را به عنوان مهر تعیین و به زوجه پرداخت می‌کند و این مبلغ بستگی به وضعیت مالی زوج دارد.

در آیه ای دیگر در قرآن (سوره نساء، آیه ۲۵) می‌فرماید :

"وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَا نِكَحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ..."

(و کسی که از شما توانایی مالی برای ازدواج زنان آزاد و عفیف و مؤمن ندارد (نمی‌تواند از عهده پرداخت مهریه و نفقه بر آید) می‌تواند با کنیزان به ظاهر مؤمنه‌ای که سایر مؤمنین دارند ازدواج کند، و خدا به ایمان واقعی شما داناتر است، و از این گونه ازدواج ننگ نداشته باشید، که مؤمنین همه از همدند، و فرقی بین آزاد و کنیزشان نیست، پس با کنیزان عفیف و نه زناکار و رفیق گیر البته با اجازه مولایشان ازدواج کنید، و کابین آنان را به طور پسندیده بپردازید)

در احکام دیانت اسلام، درباره مهریه هنگام طلاق دو حکم دیگر نیز وجود دارد. در کتاب قرآن (سوره بقره، آیات ۲۳۶ و ۲۳۷) می‌فرماید :

"أَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ"

(اگر زنان را طلاق دادید قبل از اینکه به آنان دست زده باشید و مهری هم برایشان معین نکرده اید گناهی بر شما نیست ولی باید از بهره ای شایسته، که در خور نیکوکاران است بهره ورشان کنید، توانگر به اندازه خویش و تنگدست به اندازه خودش)

"وَإِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَرِيضَةً فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ الزَّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ"

(و اگر پیش از آنکه به زنان دست بزنید طلاقشان دادید و مهری برای آنها مقرر داشته‌اید، نصف آنچه مقرر داشته اید باید بدهید مگر آنکه گذشت کنند یا آنکه گره زناشویی به دست او است گذشت کند و گذشت کردن شما به پرهیزکاری نزدیکتر است، بزرگواری را میان خودتان فراموش نکنید که خدا به آنچه می‌کنید بینا است)

دیانت بابی

در دیانت بابی، مهریه با احکام جدیدی از سماء مشیت الهی نازل شد به صورتی که هم میزان مهریه و هم زمان تسلیم مهریه که زوج باید هنگام عقد اقتران تسلیم زوجه کند تغییر کرد. میزان مهریه در دیانت بابی برای پسر شهری از ۱ واحد تا ۵ واحد طلا و برای پسر دهاتی و روستایی از ۱ واحد تا ۵ واحد نقره است که هر واحد برابر با ۱۹ مثقال است. بنابراین میزان مهریه از ۱۹ مثقال تا ۹۵ مثقال طلا یا نقره است.

میزان مهریه با توافق زوج و زوجه تعیین می‌شود اما ملاک تعیین مهریه زوج است که شهری است یا روستایی. بنا به بیان صریح حضرت اعلی انقطاع به درجه اولی یعنی ۱۹ مثقال نقره در هر شرایط چه شهر و چه روستا پسندیده تر است. همچنین حکم چنان است که زوج و زوجه می‌توانند جدا از مهریه، از اموال خود به یکدیگر ببخشند.

حضرت باب درباره این حکم می‌فرمایند :

"فِي النِّكَاحِ وَ عَدَمِ جَوَازِ الْمَهْرِ أَزِيدَ لِأَهْلِ الْمَدَائِنِ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ خَمْسٍ وَ تِسْعِينَ مِثْقَالاً مِنَ الذَّهَبِ وَ لِأَهْلِ الْقُرَى خَمْسَ وَ تِسْعِينَ مِثْقَالاً مِنَ الْفِضَّةِ وَ لَا أَقِلَّ مِنْ تِسْعَةِ عَشَرَ فِي كُلْتَيْهِمَا وَ لَا يَنْبَغِي الصُّعُودَ وَ لَا التَّرْوَلَ إِلَّا وَاحِداً وَاحِداً بِالْعَدَدِ لَا بِنَفْسِ الْوَاحِدِ وَ يَرْفَعُ الْإِنْقِطَاعَ وَ يَثْبِتُ الْإِقْتِرَانَ بَعْدَ الرِّضَاءِ بِكَلِمَةٍ يَذْكَرُ فِيهَا كَلِمَةُ اللَّهِ

"مُلَخَّصٌ آيِنِ بَابِ أَنْكَه ... خِداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد الله فوق آن و اقل آن بر نوزده مثقال عدد واحد و در ترقی و تنزل واحد و مزید شود یا نقص شود که از پنج حد تجاوز نمی‌کند که اول یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری به همین قسم در فضه مقدر شده من عندالله که به فوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل می‌گردد و به کمتر از آن اگر قدر عشر عشر قیراطی باشد باطل می‌گردد و این قسم امر شده تا آنکه کل مکلفین در فضل و سعه رحمت حق باشند و اموال خود را از سبل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف الوف بخشند بر یکدیگر بآسی نیست یا صرف نمایند در مواقع اقتران حرجی نیست بر آن ... " (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۶، باب ۷)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی حکم مهریه تماماً از حکم دیانت بایی تأیید شده است. در آیین بهایی، اقتران با اعطای مهریه از زوج به زوجه تحقق پیدا می‌کند و هنگام عقد اقتران تسلیم زوجه می‌شود. طبق این حکم میزان مهریه در دیانت بهایی برای پسر شهری از ۱ واحد تا ۵ واحد طلا و برای پسر دهاتی و روستایی از ۱ واحد تا ۵ واحد نقره است که هر واحد برابر با ۱۹ مثقال است. بنابراین میزان مهریه بهایی نیز از ۱۹ مثقال تا ۹۵ مثقال طلا یا نقره است. همانند حکم دیانت بایی ملاک تعیین مهریه، زوج است که شهری است یا روستایی (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸۷) و برای هر دو مورد نیز انقطاع به درجه اولی یعنی ۱ واحد نقره پسندیده تر است.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۶۶) درباره این حکم می‌فرمایند :

"لَا يُحَقِّقُ الصِّهَارُ إِلَّا بِالْأَمْهَارِ قَدِ قَدِيرٍ لِلْمَدْنِ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالاً مِنَ الذَّهَبِ الْإِبْرِيرِ وَ لِلْقُرَى مِنَ الْفِضَّةِ وَ مَنْ أَرَادَ الزِّيَادَةَ حُرِّمَ عَلَيْهِ أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنْ خَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ مِثْقَالاً كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ بِالْعِزِّ مَسْطُوراً. وَ الَّذِي أَقْتَنَعَ بِالذَّرَجَةِ الْأُولَى خَيْرٌ لَهُ فِي الْكِتَابِ إِنَّهُ يُغْنِي مَنْ يَشَاءُ بِأَسْبَابِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً"

(محقق نمی‌شود داماد شدن مگر به پرداختن مهریه، مهریه تعیین شده است برای شهر نشینان ۱۹ مثقال طلای خالص و برای ده نشینان ۱۹ مثقال نقره. کسی که خواسته باشد از این مقدار زیادتیر مهریه بدهد، حرام است بر او که تجاوز بکند از ۹۵ مثقال طلا. این طور امر به عزت به قلم الهی نوشته شد. اقتناع به درجه اولی که ۱۹ مثقال نقره باشد، بهتر است برای شخصی که می‌خواهد نکاح بکند در کتاب الهی. خداوند بی نیاز می‌کند هر کسی را که بخواهد، به اسباب آسمانها و زمین ها و خداوند بر هر چیزی توانا است)

همچنین در جواب سؤالی درباره مهریه در لوحی می‌فرمایند :

"و در مهر هم آنچه در بیان نازل شده مجری است و مُمضی. ولکن در کتاب اقدس ذکر درجه اولی شده و مقصود نوزده مثقال نقره است که در باره اهل قری در بیان نازل شده و این احب است عندالله اگر طرفین قبول نمایند که مقصود رفاهیت کل و وصلت و اتحاد ناس است. لذا هر چه در این امورات مدارا شود احسن است ... باید اهل بهاء با کمال محبت و صفا با یکدیگر معامله و معاشرت نمایند و در فکر منافع عموم باشند خاصهً دوستان حق" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۹۵)

حضرت عبدالبهاء در تبیین این حکم می‌فرمایند :

"اهل مُدُن باید طلا بدهند و اهل قری فضه. و این بسته به اقتدار زوج است. اگر فقیر است یک واحد می‌دهد و اگر اندک سرمایه دارد دو واحد می‌دهد. اگر با سر و سامان است سه واحد می‌دهد، اگر از اهل غنا است چهار واحد می‌دهد و اگر در نهایت ثروت است پنج واحد می‌دهد. فی الحقیقه بسته به اتفاق میان زوج و زوجه و ابویین است. هر نوع در میان اتفاق حاصل شود مجری گردد ... این احکام فی الحقیقه راجع به بیت العدل عمومی است که شارع است ... احکام و تفرعاتی که در کتاب الله مصرح نیست بیت عدل تشریح نماید" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۹۵)

هنگامی که زوج هنگام عقد و اعطای مهریه از پرداخت آن معذور باشد، قبض مجلس رد می‌شود و مهلتی تعیین می‌شود تا زوج مهریه را به زوجه پرداخت نماید. حضرت بهاءالله درباره این سؤال که "در مهر ورقات هر گاه نقد و دفعهً واحده نباشد به عنوان قبض مجلس رد شود و دست به دست شود و بعد از امکان به ضلع رد نماید چگونه است" می‌فرمایند "اذن به این فقره از مصدر امر صادر" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۹)

حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی می‌فرمایند :

"از مهریه سؤال نموده بودی، باید در لیل زفاف نقداً تأدیه نماید و یا زوج از زوجه مهلت و مساعده گیرد و این احکام فی الحقیقه راجع به بیت عدل عمومی است که شارع است، اما عبدالبهاء مبین است نه شارع ..." (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۷۴)

در احکام طلاق در دیانت بهایی، حکم تربص وجود دارد (به مبحث "طلاق" مراجعه شود) که هنگام ایجاد کدورت زوج و زوجه یک سال صبر نمایند و بعد از یکدیگر جدا می‌شوند. حال اگر بلافاصله بعد از قرائت آیتین ازدواج و اعطای مهریه کدورت حاصل شود، بدون تربص طلاق جایز است اما مهریه از زوجه پس گرفته نمی‌شود. حضرت بهاءالله در این باره می‌فرمایند :

"بعد از قرائت آیتین و اعطای مهر قبل از قران، اگر اراده طلاق نماید جایز است ایام اصطبار لازم نه ولکن اخذ مهر از مرئه جایز نه" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۲)

و نیز در جواب این سؤال که "اگر شخصی باکره را نکاح کرد و مهریه را هم تسلیم کرد، هنگام اقتران معلوم شد که باکره نیست آیا مصروف و مهریه بر می‌گردد یا نه" می‌فرمایند "در این صورت مصروف و مهریه بر می‌گردد... (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۷)"

استخاره

"استخاره" در لغت به معنای طلب خیر کردن و فال زدن و در اصطلاح به فال گرفتن در مورد انجام امری با کتب مقدّس است. در این مبحث به مطالبی مانند "تَقَال" یعنی فال نیک گرفتن و "تَشَام" به معنی فال بد گرفتن نیز پرداخته خواهد شد. میان مؤمنین ادیان گذشته به خصوص دیانت اسلام، استخاره امری رایج محسوب می‌شود به صورتی که مؤمنین برای تصمیم گرفتن در انجام امری، به قرآن متوسّل می‌شوند تا در تصمیم گیری به آنان کمک کنند. لفظ استخاره در هیچ کجای قرآن نیز استفاده نشده است و به اعتقاد آنان برخی روایات و احادیث اعتبار آن را بیان می‌کند اما آن را امری واجب نمی‌دانند. برخی دیگر از مؤمنین اسلام هنگام تصمیم گیری ابتدا به تفکّر شخصی، سپس مشورت درباره امر مربوطه و در مرحله آخر استخاره از قرآن معتقدند. در دیانت مقدّس بهایی هرگونه استخاره، تَقَال و تَشَام از درجه اعتبار ساقط است.

دیانت بهایی

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید :

"اما مسأله ثالث یعنی فال و رمل، آنچه در دست ناس است امریست موهوم صرف، ابدأ حقیقتی ندارد و اما مسأله چهارم که تَفَاؤُل و تَشَاؤُم و اعتاب و اقدام و اقتران و نواصی باشد یعنی تملک حیوانات ذیروح. فال خوب سبب روح و ریحان است اما تَشَام یعنی فال بد مذموم و سبب انفعال" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۳۰۶)

همچنین در مقامی دیگر می‌فرماید :

"هوالله ای بنده الهی نامه شما وصول یافت و از عدم فرصت جواب مختصر مرقوم می‌گردد. از علم نجوم سؤال نموده بودی آنچه تعلق به ریاضیات دارد آن مقبول و آنچه از پیش منجمین قدیم تأسیس نموده اند و تأثیرات عظیمه در تربیع و تثلیث دانسته و از قران کواکب در مواقع و سیر و حرکت در منطقه البروج و استقامت نجوم و تأثیر ساعات و تخصیص اوقات مرقوم نموده اند و در کتب موجوده مذکور، عبارت از تصوّرات و افکار اسلافست و اساس متین غیر موجود. ولی نفوسی از پیشینیان به قوه تبتّل اطلاع بر بعضی از اسرار کون یافته و از روابط و تعلقاتی که در بین موجوداتست اطلاعی حاصل نموده آنان مطلع بر بعضی اسرار خفی که در حقایق اشیاست واقف گشتند و بعضی وقایع آتیه از روابط موجودات استنباط نمودند. این محل انکار نه چنانکه در رساله خال در ذکر نجم بازغ که دلالت بر ولادت حضرت روح می نمود مرقوم. اما به اوهمات مندرجه در کتب نجومیه قطعاً اعتماد نه ..." (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۲۵۶)

حضرت ولی محبوب امرالله نیز درباره این مسئله می‌فرمایند :

"راجع به سؤال اخیر، هنگامی که وسایل مشورت مفقود و شخص در انجام امر مهمی متردد، استخاره نمودن با کتاب اقدس چگونه است؟ فرمودند در این موارد آنچه لازم و واجب توجّه تامّ و استمداد از مصدر فیض و الهام است لاغیر و اگر چنانچه تأجیل^{۱۷} در تصمیم ممکن، تا وسایل مشورت فراهم گردد احسن و انسب است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۶۲)

۱۷. به تأخیر انداختن، مهلت دادن

استعمال مواد مخدر

"مواد مُخَدِّر" نامی عمومی برای انواع مختلفی از داروها و ترکیبات شیمیایی است. "افیون" در لغت به معنای تریاک است و به تمامی مستخرجات ماده تریاک نیز افیون می‌گویند. مصرف این مواد باعث ایجاد وابستگی به آن، ایجاد تغییر غیر طبیعی در عملکرد دستگاه عصبی مرکزی انسان و همچنین موجب دگرگونی در سطح هوشیاری انسان می‌شود.

با وجود چنین تأثیراتی که این مواد بر زندگی انسانها می‌گذارند، پیامبران و مظاهر ظهور در هر عهد چه غیر مستقیم و چه به شکل صریح، استفاده از این مواد را منع و حرام نموده‌اند. در احکام ادیان قبل از دین باری، درباره مواد مخدر مطالبی نیامده است و این مسئله به این دلیل است که در زمان ظهور ادیان قبل اینگونه مواد به شکل امروزی وجود نداشته است. در صورتی که در دیانت باری و بهایی، به دلیل وجود این مواد، مستقیماً به حرمت مواد مخدر اشاره شده است.

اگر چه در آیات کتاب مقدس و قرآن مطالبی مستقیم درباره استفاده از مواد مخدر نیست، اما با وجود آیاتی مبنی بر حفظ سلامتی و دوری از هر چیز مضر، پیروان این ادیان استعمال مواد مخدر و هر ماده‌ای که برای سلامتی انسان مضر شناخته می‌شود را حرام می‌دانند. این آیات به حدی است که برای مثال در کتاب مقدس عنوان می‌شود که ممنوعیت موادی که برای انسان زیان آور می‌باشند سخت تر از مواردی از که در تورات حرام شده است چنانچه آمده است: "مواظب خودت باش و جانت را کاملاً حفظ نما. که تاکید بر حفظ و سلامتی جسمانی و روانی است" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۴، آیه ۹). در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۱۹۵) نیز چنین می‌فرمایند: "وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" (خویشتن را به دست خود به هلاکت نیفکنید و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد). همچنین از حضرت محمد حدیثی چنین وجود دارد: "أَلَا إِنَّ كُلَّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ، وَ كُلُّ مُخَدَّرٍ حَرَامٌ، وَ مَا أَسْكَرَ كَثِيرُهُ حَرَامٌ قَلِيلُهُ، وَ مَا خَمَّرَ الْعَقْلَ فَهُوَ حَرَامٌ" (کنز العمال^{۱۸}، شماره ۱۳۲۷۳) (بدانید هر مست کننده‌ای حرام است، هر ماده تخدیرگری حرام است، و آنچه بسیارش مست کند، اندک آن نیز حرام است، و آنچه عقل را زایل می‌کند، حرام است).

دیانت باری

در دیانت باری استعمال مواد مخدر صریحاً حرام شده است. حضرت اعلی استعمال و خرید و فروش مواد مخدر را حرام نمودند. می‌فرمایند:

"فی المنهيات من بيع الا نعوزه و الورق الزقوم،

... بدانکه هر کس لمن يظهره الله نباشد لدون الله هست و هر کس از برای او باشد لله است ... در نفی نظر کن و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از سمت خراسان حمل می‌شود که رایحه غیر طیبیه دارد و امثال آن به هر نوع که منقلب گردد و اگر خواهی

۱۸. کتابی از علاءالدین علی بن حسام معروف به متقی هندی است.

حدّ اوّل و ثانی را ببینی در این دو نظر کن زیرا که آنچه غیر طیب است راجع می‌شود به این دو و آنچه طیب است راجع می‌شود به محمد و علی علیهماالسلام و اسبابی که متعلق می‌گردد به این ها نهی شده لاجل آنها و پناه بر در هر حال به خداوند واحد عزّ و جل و اسماء و امثال آن ... و بدانکه وجود نفی به نفسه ذکر نمی‌شود الاّ به ذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید و آن چه ذکر می‌شود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فنای نفی است نه دون آن، مثلاً نهی از این دو شیئی که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن ... " (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۹، باب ۷)

همچنین درباره حرمت تریاک و امثال آن و نیز حرمت استفاده از داروهای شیمیایی می‌فرمایند :

"فی الحرمة التریاق ... و الدواء مطلقاً

مُلَخَّص این باب آنکه کلّ شئون دون حبّ از دون حق بوده و هست و کلّ شئون حبّ از حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً تا آنکه مطهر کنی خود را از هر شیئی که لدون الله بر او ذکر شود و بدل نمایی در مواقع ضرورت به آلاء لطیفه و نعماء طیبیه که شئون شجره محبت بوده و هست و حکم آن در کلی مثل جزئی است ... و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آن را که با دون مظاهر حق مدارا نموده لعلّ ثمری از وجود ایشان اخذ شود به ایمان به حق، زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود به نفسها محتجب نشود ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۹، باب ۸)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز حکم حرمت مواد مخدر از دیانت بایی تأیید شده است. اما حکم حرام بودن استفاده از دارو نسخ شده است ولی حضرت بهاءالله در لوح طب می‌فرمایند که ابتدا به اغذیه مداوا شود و سپس از دوا استفاده شود.

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۵۵) می‌فرمایند :

"حَرِّمَ عَلَیْكُمْ الْمَیْسِرُ وَ الْاَفِیونُ اجْتِنِیوْا یَا مَعَشَرَ الْخَلْقِ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَجَاوِزِیْنَ. اِنَّاكُمْ اَنْ تَسْتَعْمِلُوْا مَا تَكْسَلُ بِهٖ هِیَاكُلُكُمْ وَ یَضُرُّ اَبْدَانَكُمْ اِنَّا مَا اَرَدْنَا لَكُمْ اِلَّا مَا یَنْفَعُكُمْ یَشْهَدُ بِذٰلِكَ كُلُّ الْاَشْیَاءِ لَوْ اَنْتُمْ تَسْمَعُوْنَ"

(حرام است بر شما قمار و کشیدن افیون یعنی تریاک. اجتناب کنید ای مردم دنیا و نباشید از اشخاصی که از حدود اوامر الهی تجاوز می‌کنند. مبادا بکار ببرید و استعمال کنید چیزهایی را که کسل و افسرده می‌کند بدن های شما را، یعنی جسم شما زیان می‌بیند و چیزهایی که سبب حصول امراض و ضرر برای بدن های شما می‌شود، از قبیل تریاک و مسکرات و سایر چیز ها. ما چیزی نمی‌خواهیم برای شما مگر آنکه نافع به حال شما باشد. شهادت می‌دهد به این گفته ما تمام اشیاء روی زمین، اگر شما بتوانید صدای اشیاء را بشنوید)

حرمت استعمال مواد مخدر در این امر الهی به قدری است که حضرت بهاءالله افرادی که از این مواد استفاده می‌کنند را از اهل بهاء به حساب نمی‌آورند. در کتاب اقدس (بند ۱۹۰) می‌فرمایند :

"قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ شُرْبُ الْاَفْيُونِ اِنَّا نَهَيْنَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ نَهِيًّا عَظِيْمًا فِي الْكِتَابِ وَ الَّذِي شَرِبَ اِنَّهُ لَيْسَ مِنِّي اِتَّقُوا اللّٰهَ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ"

حرام است بر شما کشیدن یا استعمال تریاک. ما شما را در این کتاب الهی از شرب افیون با نهایت شدت نهی کردیم. اگر کسی استعمال کند و این امر الهی را اطاعت نکند، او در درگاه جمال قدم از اهل بهاء محسوب نیست. تقوی پیشه کنید، از خدا بترسید، ای اشخاصی که دارای عقل و خرد هستید)

حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خود در این باره می‌فرماید :

"اما مسئله افیون کثیف ملعون نمودن بالله من عذاب الله به صریح کتاب اقدس محرم و مذموم و شربش عقلاً ضربی از جنون و به تجربه مرتکب آن به کلی از عالم انسانی محروم. پناه به خدا می‌بریم از ارتکاب چنین امر فطیعی که هادم بنیان انسانیت و سبب خسران ابدی. جان انسان را بگیرد، وجدان بمیرد، شعور زائل شود، ادراک بکاهد، زنده را مرده نماید، حرارت طبیعت را افسرده کند. دیگر نتوان مضرّتی اعظم از این تصور نمود." (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۲۶)

و نیز در لوحی دیگر می‌فرماید :

"در خصوص افیون مرقوم نمودید شارب و شاری و بایع، کلّ محروم از فیض و عنایت الهی هستند و به صریح نصّ الهی حرام است. شارب الخمر صد درجه تفضیل به شارب افیون دارد. در ساحت اقدس بسیار مذموم بود به قسمی که هر وقت ذکر افیون می‌شد چهره مبارک متغیّر میشد. به این درجه مذموم و حرام است مگر کسی که به جهت معالجه خرید و فروش نماید که در اجزاخانه ها محض معالجه امراض صرف کنند. ضجیع را تا توانی از شرب افیون منع و زجر نما بلکه انشاء الله متنبّه گردد و از این مصیبت کبری نجات یابد و الاّ یاخذها الله اخذ عزیز مقتدر، من راضی به فصل نمی‌شوم ولی او خود داند بلایی اعظم از این مشاهده خواهد نمود. مرا آرزو چنانست که احبّاء کم کم از شرب دخان نیز احتراز نمایند تا چه رسد به افیون" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۵۸)

و در لوحی دیگر می‌فرماید :

"تریاک نفوس را از خاک پست تر کند و از عظم رمیم پوسیده تر. سبحان الله چه قدر عجیب است و چه قدر غریب که انسان خود را زنده مرده نماید و افسرده و پژمرده گرداند و جز ضرر، ثمر و اثر نبیند، با وجود این چگونه مُصرّ بر حصول این ضرر گردد و الله الذی لا اله الاّ هو. اگر انسان زنده در قبر نشیند بهتر از آنست که مرتکب شرب افیون شود و مَظْهَرِ الْجُنُونُ فنون گردد. البتّه البتّه خویش و بیگانه را نصیحت نماید و از این عمل قبیح ممانعت کنید که الیوم در آستان مقدّس، اعظم محرّمات شرب تریاک است اعاذنا الله و ایاکم عن هذا الضرّ العظیم و البلیة الّتی هادمة للبنیان الجسیم" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۷)

همچنین در لوحی دیگر می‌فرماید :

"در خصوص زرع تریاک استفسار نموده بودید. زرع تریاک جز به جهت علاج جائز نه زیرا در اکثر معالجات مستعمل" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۳۵)

حضرت عبدالبهاء درباره استعمال حشیش در لوحی می فرمایند :

"هو الله، ای بنده حضرت کبریا ... در مسئله حشیش فقره مرقوم بود که بعضی از نفوس ایرانیان به شربش گرفتار، سبحان الله، این از جمیع مسکرات بدتر و حرمتش مصرح و سبب پریشانی افکار و خمودت روح انسان از جمیع اطوار. چگونه ناس به این ثمره شجره زقوم استیناس یابند و به حالتی گرفتار گردند که حقیقت نسناس شوند. چگونه این شیء محرم را استعمال کنند و محروم از الطاف حضرت رحمن گردند. البته صد البته تا توانی ناس را نصیحت نمائید که از این افیون و حشیش زقوم بیزار شوند و به درگاه احدیت توبه نمایند. خمر سبب ذهول عقل است و صدور حرکات جاهلانه. اما این افیون و زقوم کثیف و حشیش خبیث عقل را زائل و نفس را خامد و روح را جامد و تن را ناهل^{۱۹} و انسان را به کلی خائب و خاسر نماید. با وجود این چگونه جسارت نمایند. ملاحظه نمائید که اهالی هند و چین چون به شرب دخان، این گیاه سجن معتادند، چگونه مخموم و مبهوت و منکوب و مذلول^{۲۰} و مردولند^{۲۱}، هزار نفر مقاومت یک نفر نتواند، هشتصد کرور نفوس از اهل چین مقابلی با چند فوج از فرنگ نمود، زیرا جبن و خوف و هراس در طینتشان به سبب شرب دخان افیون مخمر گشته. سبحان الله چرا دیگران عبرت نگیرند. از قرار معلوم این فعل مشنوم به مرز و بوم ایران نیز سرایت کرده اعاذنا الله و ایاکم من هذا الحرام القبیح و الدخان الکثیف و زقوم الجحیم كما قال الله تبارک و تعالی. یغلی فی البطون کغلی الحمیم^{۲۲} و علیک التحیة و الثناء ع" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۳۷)

حضرت ولی عزیز امرالله در توقیعی درباره استعمال مواد مخدر و افیون می فرمایند :

"شرب و استعمال افیون از محرّمات است و شارب بهائی نه و در زمره مؤمنین داخل نیست. ولی اگر ترک آن دفعهً واحدهً ضرر کلی داشته باشد در این صورت مؤمن حقیقی باید در کمال صمیمیت متدرجاً اقدام به ترک آن نماید" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۳۵)

و در لوح دیگر خطاب به محفل مقدس طهران می فرمایند :

"شرب خمر و تریاک از محرّمات منصوصه حتمیه است لهذا اگر افراد اجتناب ننمایند و متدرجاً ترک نکنند و از نصیحت و انذار محفل متنبه نشوند و عمداً مداومت نمایند، انفصال آنان را از جامعه به کمال حزم و متانت اعلان نمایید" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۳۵)

بیانات الهیه درباره حرمت استعمال مواد مخدر بسیار است. بیان زیبای حضرت بهاءالله در این خصوص، خاتمه دهنده این مبحث است که می فرمایند :

"از حق می طلبیم اولیای آن ارض را تأیید فرماید بر ترک آنچه از قلم اعلی نهی آن نازل. فی کتابه الاقدس قوله تبارک و تعالی قد حرم علیکم شرب الافیون ... تا آخر آیه و فی مقام آخر حرم علیکم المیسر و الافیون ... تا آخر آیه ... بسیار حیف است انسان به عملی که نفسش به آن میل نماید از اراده الهی و حکم محکم کتاب او بگذرد و به خلاف رضایش عامل شود. پند گیرید ای برادران

۱۹. خشکیده و پژمرده

۲۰. خوار و ذلیل

۲۱. پست

۲۲. یغلی فی البطون کغلی الحمیم : می جوشد در شکم ها مانند آب داغ

و به نصایح مشفقہ الہی دل بندید و تمسک جوئید هذا خیر لکم لو انتم تعلمون " (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینہ حدود و احکام، صفحہ ۴۳۵)

استغفار نزد خلق

یکی از اهداف پیامبران عهد عتیق و جدید، این بود که در مردم احساس گناهکاری و پذیرش جرم خود را بیدار کنند. در ادیان گذشته مانند دیانت مسیحی اعتراف به گناهان و یا طلب مغفرت از پیشوایان دینی، امری رایج و مورد قبول است. مسیحیان برای استغفار از گناهان خود نزد پیشوایان مذهبی و یا کشیشان می‌روند و بعد از اعتراف به گناهان خود، با پرداخت وجهی طلب مغفرت می‌کنند و پیشوایان دینی با گرفتن وجه، گناهان آنان را می‌بخشند. در ادامه مفصلاً درباره این موضوع در ادیان الهی پرداخته خواهد شد.

دیانت یهودی

میان یهودیان، اعتراف جمعی به گناه امری رایج بوده است چنانچه در آیات عهد عتیق آمده است: "... هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد و همه خطایای بنی‌اسرائیل و همه تقصیرهای ایشان را با همه گناهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن را به دست شخص حاضر به صحرا بفرستد، و بز همه گناهان ایشان را به زمین ویران بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا رها کند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۶، آیات ۲۱ و ۲۲)

همچنین آمده است: "و چون در هر کدام از این ها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است اعتراف بنماید و قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده ای از گله بره ای یا بز ای به جهت قربانی گناه، و کاهن برای وی گناهِش را کفاره خواهد کرد" (همان، فصل ۵، آیه ۵)

در جای دیگر در این باره آمده است: "هر که گناه خود را بپوشاند، برخوردار نخواهد شد، اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت" (کتاب مقدس، عهد عتیق، امثال، فصل ۲۸، آیه ۱۳)

همچنین در جای دیگر آمده است: "و یوشع به عَخان گفت: ای پسر من، الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار. عَخان در جواب یوشع گفت: فی‌الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام. چون در میان غنیمت ردایی فاخر شینعاری و دو بیست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را طمع ورزیده، گرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می‌باشد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، یوشع، فصل ۷، آیات ۱۹ تا ۲۱)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی اشاراتی مستقیم به اعتراف و استغفار از گناه نزد خلق شده است. به طوری که این مسئله از اهمیت بسیاری برخوردار است. چنانچه آمده است: "اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد" (کتاب مقدس، عهد جدید، اول یوحنا، فصل ۱، آیه ۹)

همچنین در جای دیگر آمده است: "نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید، و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد" (کتاب مقدس، عهد جدید، یعقوب، فصل ۵، آیه ۱۶)

میان مسیحیان مراسمی به نام "آیین توبه" رایج است. برخلاف غسل تعمید و تأیید که فقط یک بار انجام می‌شود، آیین توبه را می‌توان در هر زمان و هر چند نوبت که فرد خواسته باشد برگزار کرد. این مراسم برای جبران گناهانی که از زمان غسل تعمید به بعد انجام شده است اجرا می‌شود. اعتراف به گناه نزد کشیشان انجام می‌گیرد و به اعتقاد آنان، کشیشان به نیابت از رسولانی که حضرت مسیح برای این کار انتخاب کرده است، این عمل را انجام می‌دهند. چنانچه در انجیل یوحنا آمده است:

"و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت، سلام بر شما باد. و چون این را گفت، دست‌ها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند. باز عیسی به ایشان گفت، سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم. و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت، روح‌القدس را بیابید. گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲۰، آیات ۱۹ تا ۲۳)

در آیین توبه چند عمل خاص انجام می‌گیرد که به سبب بخشش گناهان فرد اجرا می‌شوند. اعمالی نظیر "توبه"، "اعتراف"، "رضایت ذات الهی"، و "اعلام آمرزش گناه به دست کشیش".

حضرت عبدالبهاء درباره این اعمال در مذاهب مختلف می‌فرمایند:

"چون نفوس تربیت یافته، می‌بینند که کشیش‌ها نان و شراب را در دست گرفته نفسی به آن می‌دمند و می‌گویند این نان و شراب جسد و خون مسیح است و یا به اقرار گناه نزد قسّیس‌ها عفو خطایای نفوس می‌شود، البتّه از مشاهده اینگونه امور، مردمان با شعور از مذهب بیزاری می‌جویند و به کلی بی‌دین می‌شوند" (زرقانی، میرزا محمد، بدائع الآثار، جلد ۱، صفحه ۲۲۱)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام استغفار نزد خلق باعث شکستن حرمت بندگان خدا و امری ناپسند شمره می‌شود. اما اعتراف گناهان نزد حق و درخواست بخشش از او از اهمیت بالایی برخوردار است. در قرآن (سوره توبه، آیه ۱۰۴) می‌فرماید "أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ... (مگر ندانسته‌اند که آن خداست که توبه از بندگان می‌پذیرد).

میان مسلمانان احادیث و روایات بسیاری وجود دارد که استغفار نزد خلق را ناشایسته می‌داند. برای مثال در کتاب "مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه" ^{۲۳} آمده است: "مردی خدمت امیر المؤمنین رسید و گفت: ای امیرمؤمنان، من زنا کردم مرا پاک گردان، امیر روی خود را از او برگرداند، سپس فرمود: بنشین. آنگاه رو به مردم کرد و فرمود: اگر کسی از شما این گناه را مرتکب شود آیا نمی‌تواند آن را بیوشاند، همچنان که خدا بر او پوشانده است؟"

حق درباره استغفار از گناه در قرآن (سوره آل عمران، آیه ۱۳۵) می‌فرماید:

"وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ"

(نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سرزند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند (که می‌دانند) که هیچ کس جز خدا نمی‌تواند گناه خلق را ببامزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند)

دیانت بابتی

در دیانت بابتی این مسئله به قدری ناپسند شمرده شد که توبه و استغفار از گناه جز از خدا، امری حرام و غیر مجاز معرفی شد. حضرت اعلی درباره حرمت توبه و استغفار نزد خلق است و این مسئله در صورت لزوم انسان فقط باید نزد خداوند استغفار نماید می‌فرماید:

"فِي عَدَمِ جَوَازِ التَّوْبَةِ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ ..."

مُلَخَّصٌ این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند من یظهره الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد خدا را در هر حال ما بین خود و او که اگر عبدی به آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحق است به استحقاق کینونیت خود چگونه که بر شئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار می‌کنی از او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمی‌شود الا به استغفار از مظهر امر که شجره حقیقت باشد و همچنین حروف حی او در یوم ظهور او و الا به عدد کل شیئی اگر استغفار کنی ثمر نمی‌بخشد از برای تو چنانچه در لیل و نهار می‌کنی ... ولی هر نفسی ما بین خود و خدا کند و از حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول می‌فرماید استغفار آن را تا حین ظهور و آن وقت قبول نمی‌شود الا نزد ظاهر به ظهور و همچنین کل اعمال و اطوار را تصوّر کن و قدر دان یوم ظهور را که کل حول آن طائف می‌گردد و استغفر الله فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین" (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۷، باب ۱۴)

۲۳. کتابی است از ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق شامل ۵۹۶۳ حدیث اسلامی.

همچنین درباره عدم جواز توبه نزد خلق می‌فرماید :

"قَدْ قُدِّرَ فِي الْبَابِ الْوَهَابِ أَنْ لَا تَتُوبُوا عِنْدَ أَحَدٍ إِلَّا عِنْدَ شَمْسِ حَقِيقَتِهِ وَ مَنْ يَأْذَنُ وَ أَنْتُمْ تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ رَبَّكُمْ السُّلْطَانُ ثُمَّ إِلَيْهِ لَتَتُوبُونَ" (حضرت باب، هیکل الدین، واحد ۷)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی حکم حرمت استغفار نزد خلق از دیانت بابی تأیید شده است. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۳۴) درباره این حکم می‌فرماید :

"... لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَسْتَغْفِرَ عِنْدَ أَحَدٍ تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تِلْقَاءَ أَنْفُسِكُمْ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَافِرُ الْمَعْطَى الْعَزِيزُ التَّوَّابُ"

(جایز نیست برای هیچکس اینکه طلب آمرزش بکند از دیگری. همه شما شخصاً پیش خود به خدا توجه کنید و از او طلب آمرزش نمائید. خداوند است که آمرزگار و بخشنده و عزیز و توبه پذیر است)

همانطور که پیش از این ذکر شد این عمل باعث حقارت و ذلت خلق می‌شود. آنچه مسلم است خداوند هیچگاه دوست ندارد که بندگانش نزد یکدیگر کوچک شوند به همین دلیل اقرار به گناه و معاصی را میان آنان نهی نموده و طلب آمرزش را تنها نزد خودش جایز دانسته است.

حضرت بهاءالله می‌فرماید :

"بشارت نهم، باید عاصی در حالتی که از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید، طلب مغفرت و آمرزش کند، نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جائز نه چه که سبب و علت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین این اقرار نزد خلق، سبب حقارت و ذلت است و حقّ جلّ جلاله ذلت عباد خود را دوست ندارد. إِنَّهُ هُوَ الْمُشْفِقُ الْكَرِيمُ، عاصی باید ما بین خود و خدا از بحر رحمت رحمت طلبد و از سمّاء کرم مغفرت مسئلت کند" (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، لوح بشارت، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی : لانگنهاین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، [زین پس، حضرت بهاءالله، لوح بشارت])

همچنین در کتاب اقدس (بند ۴۹) می‌فرماید :

"مَنْ أُبْتَلِيَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَهُ أَنْ يَتُوبَ وَ يَرْجِعَ إِلَى اللَّهِ إِنَّهُ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ لَا يَسْأَلُ عَمَّا شَاءَ إِنَّهُ لَهُوَ التَّوَّابُ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ"

(اگر کسی مبتلا به معصیتی شد، گناهی از او سر زد یا غفلی کرد، لازم است بر او که توبه کند و برگردد به طرف خدا، اگر چنین کاری کرد، خدا هرکس را بخواهد می‌آمرزد. خدا از آنچه بخواهد مورد مؤاخذه کسی واقع نمی‌شود و مسئول کسی نیست. خدا هم توبه پذیر است، هم دارای عزّت و جلال است و هم رفتار و اعمالش پسندیده است)

و نیز در لوح رستم می‌فرماید :

"جز حضرت رحمن بر آمرزش گمراهان و گناهکاران قادر نبوده و نیست. کسی که هستی نیافته چگونه هستی بخشد و صاحب خطا چگونه از خطا گذرد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۱۰)

اینگونه که مشخص است، استغفار از گناهان نزد خلق در ادیان بعد از مسیحیت صراحتاً نهی شده و امری ناپسند شمرده شده است. یعنی هیچ فرد صاحب خطایی نمی‌تواند خطای فرد دیگری را عفو کند و جز خداوند متعال احدی قادر بر این امر نیست. بیان حضرت عبدالبهاء خاتمه دهنده این مبحث است که می‌فرماید :

"مغفرت خطایا به عمل به وصایای انبیاء می‌شود، نه به اقرار و ایمان زبانی و دعا و نَفَسِ رُؤسای مذهبی" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق،

جلد ۳، صفحه ۴۳۷)

امتحانات الهی

امتحانات الهی به موقعیت هایی اطلاق می شود که خداوند برای آزمایش ایمان بندگان خود، آنها را در آن شرایط قرار می دهد. این شرایط می تواند بسیار سخت و دشوار باشد و هم می تواند موقعیتی بسیار راحت باشد. امتحانات الهی مسئله ایست که از ابتدای خلقت همیشه وجود داشته و تا آخر لا آخر نیز ادامه خواهد داشت. حضرت بهاءالله وجود امتحانات الهی از ابتدای خلقت میان مردم را چنین توضیح می فرمایند :

"بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بویی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در ما بین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود" (حضرت بهاءالله، ایقان، صفحه ۵)

این نکته نیز حائز اهمیت است که امتحانات الهیه تنها مخصوص این جهان است. حضرت عبدالبهاء در بیانی می فرمایند :

"امتحانات الهیه در این جهان است نه در جهان ملکوت ... در جهان دیگر حقیقت انسانیّه صورت جسمانی ندارد، بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوت است ... " (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۸۹)

دیانت یهودی

در آیات یهودی درباره امتحانات الهی آمده است : "سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می کند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می نمایید؟" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۱۳، آیه ۳)

همچنین می فرمایند : "خداوند در هیكل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. در چشمان او می نگرند، پلک های وی بنی آدم را می آزماید. خداوند مرد عادل را امتحان می کند و اما از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می دارد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، مزامیر، فصل ۱۱، آیات ۴ و ۵)

و در همان کتاب آمده است : "ای خداوند، مرا داد بده، زیرا که من در کمال خود رفتار نموده ام و بر خداوند توکل داشته ام، پس نخواهم لغزید. ای خداوند مرا امتحان کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا مُصَفّی گردان. زیرا که رحمت تو در مدّ نظر من است و در راستی تو رفتار نموده ام" (همان، فصل ۲۶، آیات ۱ تا ۳)

در جای دیگر آمده است : "بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست" (کتاب مقدس، عهد عتیق، دانیال، فصل ۱۱، آیه ۳۵)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی درباره امتحانات الهی آمده است: "هیچ آزمایشی بر شما نمی‌آید که مناسب بشر نباشد. و خدا امین است. او اجازه نمی‌دهد بیش از توان خود آزموده شوید، بلکه به وقت آزمایش، راه گریزی نیز فراهم می‌سازد تا تاب تحملش را داشته باشید" (کتاب مقدس، عهد جدید، اول قرن‌تین، فصل ۱۰، آیه ۱۳)

همچنین می‌فرماید: "ای برادر من، هرگاه با آزمایش‌های گوناگون روبرو می‌شوید، آن را کمال شادی بینگارید، زیرا می‌دانید گذشتن ایمان شما از بوته آزمایش‌ها، پایداری به بار می‌آورد" (کتاب مقدس، عهد جدید، یعقوب، فصل ۱، آیات ۲ و ۳)

و در ادامه می‌فرماید: "خوشا به حال کسی که متحمل امتحان شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به مَچِیَّان خود وعده فرموده است خواهد یافت" (همان، آیه ۱۲)

دیانت اسلام

در دین اسلام در بسیاری از سوره‌های قرآن از امتحانات الهی صحبت شده است. همچنین از زمان پیامبران قبل مانند حضرت ابراهیم سخن به میان آمده است. درباره آن حضرت و ذبح پسرش اسماعیل در قرآن (سوره صافات، آیات ۱۰۶ و ۱۰۷) می‌فرماید: "إِنَّ هَذَا لَهُوَ أَلْبَاءُ الْمُبِينِ، وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ" (این به راستی آزمایشی بس آشکارا بود و آن ذبح را به ذبحی بزرگ عوض کردیم) که آنها را تماماً امتحانات الهی ذکر نموده اند.

در کتاب قرآن (سوره عنکبوت، آیه ۲) می‌فرماید:

"أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ"

(آیا مردم گمان کرده اند به صرف اینکه بگویند ایمان آورده ایم رها می‌شوند و آزمایش نمی‌شوند؟)

همچنین (سوره آل عمران، آیه ۱۴۲) آمده است:

"أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ"

(گمان می‌کنید به بهشت داخل خواهید شد بدون آنکه خدا امتحان کند و آنان که جهاد در راه دین کرده و آنها که در سختی‌ها صبر و مقاومت کنند مقامشان را بر عالمی معلوم گرداند؟)

و نیز (آیه ۱۷۸) می‌فرماید:

"وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ"

(و البته آنان که به راه کفر رفتند، گمان نکنند که مهلتی که ما به آنها می‌دهیم به حال آنها بهتر خواهد بود، بلکه مهلت می‌دهیم برای امتحان تا بر سرکشی و طغیان خود بیفزایند و آنان را عذابی رسد که به آن سخت‌خوار و ذلیل شوند)

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که انسان هر چه به دست می‌آورد را از خود می‌داند و در سختی ما را فرا می‌خواند، در صورتی که این امتحانی بزرگ است، چنانچه در قرآن (سوره زمر، آیه ۴۹) می‌فرماید:

"فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ"

(انسان چنین است که وقتی گرفتار می‌شود ما را می‌خواند و همین که نعمتی به او ارزانی می‌داریم می‌گوید این از علم خودم به دست آمده لیکن همین نعمت فتنه و آزمایش اوست اما بیشترشان نمی‌فهمند)

همچنین (سوره آل عمران، آیه ۱۴۰) آمده است:

"... وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَيَلْعَلُمَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ"

(این روزگار را به اختلاف احوال (گاهی فتح و غلبه و گاه شکست و مغلوبیت) میان خلائق می‌گردانیم که مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود، تا از شما مؤمنان آن را که ثابت در دین است گواه دیگران کند، و خداوند ستمکاران را دوست ندارد)

یکی از امتحانات الهی که در قرآن مستقیماً بیان شده است این است که ما شما را به وسیله فرزندانان امتحان می‌کنیم. همانطور که (سوره تغابن، آیه ۱۵) می‌فرماید:

"إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ"

(جز این نیست که اموال و اولاد شما فتنه و مایه آزمایش شمایند (به آنها دل نبندید) و نزد خدا اجر عظیم هست)

دیانت بابی

حضرت اعلی در یکی از آثار خود می‌فرماید:

"فِيَا إِلَهِي بِعِزَّتِكَ لَا تَبْتَلِينِي فِي مَوَاضِعِ الْإِمْتِحَانِ وَ سَدِّدْنِي بِالْإِهَامِكَ فِي مَوَاقِعِ الْإِغْفَالِ" (منتخباتی از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۱۴۹)
(پس ای خدای من را مستحکم کن به عزت خود در مواقع امتحان و استقامت بده به الهامات خود در مواقعی که غافلیم)

دیانت بهایی

حضرت بهاءالله می‌فرماید:

"... باید جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجابات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم ... این گونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمی‌شود مگر برای آنکه کلّ به محکّ امتحان الله در آیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد ... همین امورات را که مُعَايِرِ أَنْفُسِ خَبِيثَةٍ و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محکّ و میزان قرار داده و به آنها امتحان می‌فرماید عباد خود را و تمیز می‌دهد سعید را از شقیّ و مُعْرَضِ را از مُقْبِلِ چنانچه مذکور شد" (حضرت بهاءالله، ایقان، صفحات ۴۹ و ۵۰)

در این شکّی نیست که مظاهر ظهور مظهر قدرت و عظمت حق هستند، اما همه بلایا را تحمّل کردند و از قدرت الهی خود استفاده نکردند. جمال مبارک در لوحی زیبا توضیحی درباره بلایایی که قبول فرمودند بیان می‌نمایند و می‌فرمایند:

"الأقدس الأبهي، ای امه الله اگر از منزل پرسی سجن، و اگر از غذا پرسی بلایا و مِخَن، و اگر از جسد پرسی در ضعف، و اگر از روح پرسی در سرور و فرحی که مقابله نمی‌نماید به آن سرور من عَلى الأرض. حبس را قبول فرمودیم تا گردن های عباد از سلاسل نفس و هوی فارغ شود و ذلّت اختیار نمودیم تا عزّت احباء از مشرق اراده اشراق نماید. همچو مدان که حق عاجز است. قسم به اسم اعظم که اگر اراده فرماید ارواح جمیع امم را به کلمه ای اخذ نماید. مع ذلک از ظلم ظالمین چشم پوشیده و حمل بلایای لا تُحصی فرموده تا کلّ را به مدینه باقیه ابدیه کشاند" (آیات الهی، لجنه نشر آثار امری به لسان عربی و فارسی [لانگهین، ۱۴۸ بدیع]، جلد ۱، پانزدهم شهر المسائل [زین پس، آیات الهی، جلد ۱، پانزدهم شهر المسائل])

همچنین حضرت بهاءالله درباره افرادی که در امتحانات و بلایا استقامت می‌نمایند می‌فرمایند:

"سَوْفَ نَفْتَحُ عَلَى وُجُوهِ الَّذِينَ اسْتَقَامُوا أَبْوَاباً إِذَا دَخَلُوا يَرَوْنَ أَنْفُسَهُمْ سَلَاطِينَ الْوُجُودِ" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۲۲)

(برای کسانی که در امر الهی استقامت نمودند درهایی خواهیم گشود که چون داخل شوند خود را از سلاطین عالم مشاهده نمایند)

و نیز در لوحی دیگر می‌فرمایند:

"زینهار از افتتان و امتحان الهی آسوده نشوید و در کلّ حین پناه بخداوند متعال برده که شاید الیوم از صراط واضح منحرف نشوید و نلغزید فطوبی للثابتین چه که امتحان برای کلّ بوده و خواهد بود و آحدی از کَمَندش خارج نه إِلَّا مَنْ شَاءَ رَبَّكَ اگر نسیم عدلش مرور نماید صد هزار جوهر نور را در ظلمت نفس و هوی مشاهده نمائی و اگر نسیم فضلش هبوب فرماید صد هزار هیاکل فانیه را به مقرّ عرش باقیه ملاحظه کنی" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۷، صفحه ۶۷)

حضرت عبدالبهاء درباره شدّت امتحانات الهی می‌فرمایند:

"هُوَ اللَّهُ، ای بنده حقّ، در این ایّام افتتان و امتحان که طوفان امکان را احاطه نموده است تضرّع و زاری نما و گریه و بی قراری کن تا در ظلّ حفظ و حمایت حضرت احدیّت محفوظ و مصون مانی، الطاف جمال غیب من غیر شبهه و ریب شامل دوستان است ولی آزمایش و امتحان نیز شدید است قسم به الطاف رحمن رحیم که استخوان عبدالبهاء از خوف امتحانات جمال ابهی می‌گدازد و روح و قلب و جانش مضطرب، ولی امید از عنایت آن محبوب مجید است که این عبد و دوستان را نا امید نفرماید و نجات بخشد، حال تو خوشنود باش و مسرور که به آستان مقدّس رسیدی و به تربت پاک مطهر فائز گردیدی، لهذا متوکلاً علی الله رجعت نما و شب و روز به ذکر حضرت دوست مشغول گرد ع" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۸، صفحه ۲۹)

همچنین در لوحی دیگر می‌فرمایند:

"ای پروردگار، تأییدی فرما که این حمل اعظم را قدرت تحمّل ماند و این عنایت کبری را محافظه توانم. زیرا قوه امتحان شدید است و سطوت افتتان عظیم، کوه کاه گردد و جبل خردل شود" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲)

و نیز می‌فرمایند :

"جمهور ناس به زبان، مفتون حقیقتند و مخمور باده محبت، ولی چون میدان امتحان آید از حقیقت فرار کنند و از مرکز هدایت هزار فرسنگ دوری جویند، حتی گروه مکروه ظالمان در صحرای کربلا به ظاهر خدا گو و خدا جو بودند ولی به حقیقت بد رو و بد خو و بد گو" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۲۴)

شکر نعمت الهی در بحبوحه نعمت کار آسانی است، حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرمایند :

"شکر نعما الهیه هنگام سختی و زحمت لازم، زیرا در بحبوحه نعمت هر نفسی می‌تواند شاکر باشد. حکایتی است که سلطان محمود خربزه ای را برید و به ایاز داد. ایاز می‌خورد و اظهار شکر و سرور می‌نمود. آخر چون سلطان، خود قدری از آن خربزه چشید دید بسیار تلخ است. از ایاز پرسید : که خربزه به این تلخی را چگونه خوردی و ملال نیاوردی ؟ جواب گفت که من از دست سلطان نعمت های گوناگون بسیار لذیذ و شیرین خورده بودم لهذا سزاوار ندانستم که یک مرتبه تلخی بینم و اظهار ملال کنم. پس انسانی که غرق نعماء الهی است اگر وقتی جزئی زحمتی بیند نباید متأثر شود و مواهب الهیه را فراموش کند" (زرقانی، میرزا محمد، بدائع الآثار، جلد ۱، صفحه ۲۲۲)

حضرت ولی عزیز امرالله در یکی از توقیعات خود درباره امتحانات الهی می‌فرمایند :

"امتحان، مفتاح عزت ابدی است شجره امرالله به رنج و محنت مستظلمین و دلدادگان و خون شهدا نشو و نما نموده و بارور گردیده" (شوقی افندی، توقیعات مبارکه [۱۹۲۲-۱۹۴۸]، صفحه ۱۵)

و نیز می‌فرمایند :

"هر قدر امتحانات و مشکلات زیاد باشد باید بر مراتب ایمان و توجه شما به این امر بیفزاید زیرا به وسیله امتحانات و افتتانات مکرر خداوند بندگان خویش را آزمایش می‌کند بنابراین باید مشقات و امتحانات را به منزله برکت الهی دانست که به این صورت ظاهر میشود و به مثابه فرصتی شمرد که به وسیله آن میتوان آگاهی کامل تری در باره اراده و مقصد الهی به دست آورد" (حیات بهائی، دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده [چاپ دوم، ۱۹۸۷م]، صفحه ۱۷)

آثار مبارکه درباره این مبحث بسیار است. لوحی زیبا از حضرت عبدالبهاء پایان بخش این مبحث است که می‌فرمایند :

"توکل به خدا کن، هر چه پیش آید همان خوش است، اضطراب جائز نه، دنیا تماشاگاه انقلاب است. انسان نباید از چیزی متأثر شود بلکه در نهایت گشایش و سرور وجدان و اطمینان خاطر و متانت و استقرار رفتار کند" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۱۷)

اهدای بهترین اشیاء به من یظهره الله

"مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ" یکی از القاب موعود بیان است که اشاره به نفس مقدّس حضرت بهاءالله دارد و حضرت باب در آثار خود، ایشان را با این نام ذکر نموده اند. به همین دلیل در ادیان قبل از بابی از چنین لفظی استفاده نشده است و این لفظ فقط در دیانت بابی و بهایی وجود داشته است. در قسمت "مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ" توضیحات مفصّلی در این باره آمده است و در این مبحث بیاناتی درباره یکی از احکام مربوط به این دو دیانت مقدّس ذکر خواهد شد.

دیانت بابی

حضرت اعلی به پیروان خود فرموده اند که بهترین اشیایی که نزدشان هست متعلّق به خداوند عالم است و باید به مظاهر ظهور او هدیه شود. در زمان حضرت باب این اشیاء باید به ایشان تقدیم می شد و فرموده اند که در زمان ظهور من یظهره الله، آن اشیاء را به ایشان هدیه کنند، زیرا چون مظهر الهی را نظیر و بدیلی نیست لذا هر شیء بی نظیری حقّاً متعلّق به او است و تصرّف در آن اشیاء حرام است. در این باره می فرمایند:

"ان تفتح أرض في البيان يؤخذ عنه ما لم يكن له عدل لمن امر به و يحفظ نفسه ان لم يتغير عند من يتجر و الا يتجر عني من بهائه و يأخذ حقه من كل ألف بيع و يشتري مائة فضلاً من لدنا لمن نظره بالحق ..."

مُلَخَّص این باب آنکه هرگاه خداوند عالم منت گذاشت بر مؤمنین به فتح بلادی که اختیار اسلام نکرده، آنچه ما لم يكن له عدل است حقّ نقطه بوده و هست مادامی که شمس حقیقت به او راجع می گردد و اگر غروب فرمود، نزد مؤمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حقّ، که رد نمایند به سوی مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ آنچه در نزد ایشان است و بر آخدی حلال نیست تصرّف در او، مثل آنکه مال حجّت خدا را علماء به غیر اذن او گرفته و تصرّف در او نموده و حال آنکه اگر قدر قیراطی^{۲۴} تصرّف نموده اند جزای آن نار است از برای ایشان، کلسیّی لله هست و اقرب به خداوند از نقطه مشیّت کی است و آنچه قبل از حقّ حجّت خداوند بر ذمه کسی تعلّق گرفته، حلال نیست بر او قدر قیراطی و اگر داده به کسی مجزا نیست اگر چه به اعلم اهل آن زمان بوده و تفریط نموده در حقّ حجّت خداوند که بلا اذن او به دیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نرند چه آنکه صاحب او حیّ و آحقّ است بر آن چیزی که خداوند در قرآن موهباً به او عطا فرموده ... قدری حیا نموده که بر او حزنی وارد نیامده از عبید^{۲۵} خود و حقوقی که نقطه حقیقت از برای او مقدّر فرموده از او ممنوع نداشته از کلّ ما لم يكن له عدل که مالک نمی گردد چنین شیئی را الا او، زیرا او است آیه لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٍ خداوند و هر شیئی که به این وصف در صقّ^{۲۶} خود رسد لایق او است نه دیگری ... لعلّ در وقت ظهور بر خاطر مبارکش حزنی وارد نیاید ... اگر آیه لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٍ نزد مؤمنین^{۲۷} بیان نتوان حفظ نمود و متغیّر گردد، فرض است بر ایشان که بهاء آن را

۲۴. واحدی برای وزن، برابر با یک بیست و یکم مثقال

۲۵. جمع عبید

۲۶. حد، مرتبه و درجه

۲۷. مورد اطمینان، امین

حفظ نمایند و تجارت نموده از قِبَل مالک او و حقوق خود را از هر آلفی مائِه برداشته باشند ... گمان نمی‌رود که جائی که حجت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید، زیرا که در اوامر او کُلّ فضل بوده و هست و لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ" (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۵، باب ۶)

دیانت بهایی

در احکام دین بهایی، این حکم بر مؤمنین بخشیده شده است. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۱۴) می‌فرماید :
"قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ أَنْ يُخْضَرَ لَدَى الْعَرْشِ بِمَا عِنْدَهُ مِمَّا لَاعِدَلْ لَهُ إِنْ أَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ فُضْلًا مِنْ لَدُنَّا إِنَّهُ هُوَ الْمُعْطِيُّ الْكَرِيمُ"
(همانا خدا واجب کرده بود بر هر کسی اینکه ببرد به محضر مظهر امر الهی آنچه را که داراست از چیزی که شبیه و نظیری نداشته باشد. ما شما را از این عمل بخشیدیم، عنایتی است از طرف ما، خداوند هر چه را بخواهد، می‌بخشد)

آباد نمودن شهرها

در این مبحث، به آیات الهی درباره امر به آباد کردن شهرها پرداخته خواهد شد. اگر چه در برخی ادیان قبل این مسئله صراحتاً عنوان نشده است، اما با توجه به بیانات الهی، این مسئله از جمله مسائل محبوب نزد حق بوده و هست. برای مثال در کتاب قرآن (سوره هود، آیه ۶۱) درباره این مسئله در ادیان قبل می‌فرماید:

"وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنَّا وَعَقَلُوا الْحِكْمَ وَأَمَرُوا بِالْقَوْلِ الْعَزِيزِ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنَّا وَعَقَلُوا الْحِكْمَ وَأَمَرُوا بِالْقَوْلِ الْعَزِيزِ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنَّا وَعَقَلُوا الْحِكْمَ وَأَمَرُوا بِالْقَوْلِ الْعَزِيزِ"
 "وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَأَسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ
إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ"

(و به سوی (قوم) تمود برادرشان صالح را فرستادیم، او نیز به قوم خود گفت: ای مردم، خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، او است که شما را از زمین (از مواد زمینی) ایجاد کرد و با تربیت تدریجی و هدایت فطری به کمالتان رسانید، تا با تصرف در زمین، آن را قابل بهره برداری کنید، پس، از او آمرزش بخواهید و سپس به سویش باز گردید که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده (دعایتان) است)

این آیات نشان می‌دهد که اگر چه مردم چه در زمان حضرت صالح و چه در دیانت اسلام و دیگر ادیان قبل، به صورت مستقیم به آباد کردن زمین امر نشده اند، با این وجود آیاتی مربوط به این مسئله وجود داشته است.

دیانت اسلام

در دیانت اسلام خداوند به طور مستقیم مردم را امر به آباد کردن زمین ننموده است، اما آیاتی در قرآن وجود دارد که در آن می‌فرماید زمین از برای بهره مندی انسان خلق شده است، پس انسان برای گرفتن رزق و روزی مجبور به آباد کردن آن است. حق در کتاب قرآن (سوره ملک، آیه ۱۵) می‌فرماید:

"هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ"

(او است آن کسی که زمین را برای شما رام کرده پس در اقطار آن آمد و شد کنید و از رزق آن بخورید و بدانید که زنده شدن بار دیگر شما به سوی او است)

دیانت بانی

این مسئله در ادیان بعد از اسلام، شکل دیگری به خود گرفت و آباد کردن شهرها بر مؤمنین امر شد تا بعد از آن، مردم نام خداوند را در هر شهری بلند کنند. حضرت اعلیٰ آباد نمودن شهرها، کوچه ها، بازارها و غیره را امر نمودند. چنانچه می‌فرماید:

"... وَ لِتَأْمُرَنَّ كُلَّ أَرْضٍ أَنْ يَنْتَظِمُونَ بِيُوتِهَا وَ أَسْوَاقِهَا وَ أَمَاكِنِهَا وَ يَمِيزَ كُلَّ صِنْفٍ فِي مَقْعَدِهِ عَنِ الْآخِرِ حَيْثُ لَا يَخْتَلِطُ أَثْنَيْنِ مِنْهُمْ إِلَّا فِي مَكَانِهِمَا وَ كُلِّ صِنْفٍ كَانُوا فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ عَلَى أَحْسَنِ نَظْمٍ مَّحْبُوبٍ وَ لِتَأْمُرَنَّ أَنْ يَكُونَ كُلُّ صِنْفٍ فِي خَانٍ فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْرَبُ لِلنَّفْعِ وَ التَّقْوَىٰ إِنَّ أَنْتُمْ تَشْعُرُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۱۰، باب ۱۷)

دیانت بهایی :

حضرت بهاءالله حکم حضرت باب درباره آباد کردن دیار را تأیید نمودند و در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۶۰) می‌فرمایند :
"عَمَّرُوا دِيَارَ اللَّهِ وَ بِلَادَهُ ثُمَّ اذْكُرُوهُ فِيهَا بِتَرَنُّمَاتِ الْمُقَرَّبِينَ. اِنَّمَا تَعْمُرُ الْقُلُوبَ بِاللِّسَانِ كَمَا تَعْمُرُ الْبُيُوتَ وَ الدِّيَارَ بِالْيَدِ وَ اَسْبَابٍ اٰخَرَ. قَدْ قَدَّرْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا مِنْ عِنْدِنَا تَمَسَّكُوا بِهِ وَ تَوَكَّلُوا عَلٰى الْحَكِيمِ الْخَبِيرِ"

(شهرها را نگذارید خراب شود. شهرها و آبادی های خدا را همیشه آباد نگهدارید و بعد نام خداوند را با آوازاها و طرز لحن نفوس مقرب درگاه الهی، در هر شهر و قریه ای بلند کنید. دل های مردم آباد نمی‌شود مگر با زبان خوش و لحن محبت، همانطوری که تعمیر و آباد می‌شود خانه ها و محل سکونت ها با دست مردم. ما برای هر چیزی معین کردیم سببی را از طرف خدا، شما سبب را ندیده نگیرید، متمسک بشوید به اسباب و توکل کنید بر خداوند که حکیم و خبیر است)

بلوغ و هرم

مقصود از سنّ بلوغ در ادیان الهی، سنّی است که انسان هنگام رسیدن به آن، انجام احکام و اوامر الهی بر او واجب می‌شود و مقصود از سن هَرَم که در عربی به معنای "عمر زیاد" است، سنّی است که انسان هنگام رسیدن به آن سن، انجام احکام و اوامر الهی بر انسان بخشیده شده و از انجام آنها عفو خواهد شد.

دیانت یهودی

در دیانت یهود، زمانی که پسران یهودی به ۱۳ سالگی و دختران یهودی به سن ۱۲ سالگی می‌رسند مراسمی گرفته و در طی آن پسران و دختران رسیدن به سن تکلیف را جشن می‌گیرند. به این مراسم "برمیتسوا" (مربوط به پسران) و "بَت میتسوا" (مربوط به دختران) می‌گویند. بعد از برگزاری این جشن، انجام واجبات دینی بر دختران و پسران شروع گشته و اجباری است. نوجوان پسر بعد از رسیدن به سنّ تکلیف، اولین فرمانی که باید انجام دهد، بستن تفیلین (مهر نماز) بر روی پیشانی و بر روی بازوی چپ خود می‌باشد و این مراسم را "تفیلین بندان" می‌نامند. (نقل از انجمن کلیمیان تهران^{۲۸})

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی مطلبی درباره سن بلوغ و سن هرم نیامده و حدّی تعیین نشده است اما مراسمی به نام "غسل تعمید" که در ابتدا توسط حضرت یحیی (یحیی مَعْمَدان یا تعمید دهنده) انجام گرفت وجود دارد که افراد هنگام ایمان آوردن به دیانت مسیحی، باید این عمل را انجام دهند. برخی از مسیحیان که پیروان "بپتیست" هستند و به آنها "تعمیدیون" می‌گویند، سنّ خاصی را برای تعمید و رسیدن به بلوغ در نظر ندارند لذا شخص می‌تواند در سنین نوجوانی نیز تعمید بگیرد، بدون اینکه به سن قانونی رسیده باشد. وجه تمایز این شاخه از مسیحیان این است که تعمید نوزادان یا خردسالان نزد آنها مورد پذیرش نیست و نیز فردی که خواستار گرفتن غسل تعمید است باید بعد از رسیدن به بلوغ فکری شخصاً به حضرت مسیح اظهار ایمان کند و سپس غسل تعمید بگیرد. همچنین میان مسیحیان مراسمی به عنوان "آیین تأیید" نیز وجود دارد که بعد از غسل تعمید اجرا می‌گردد. این مراسم برای تأیید فرد مسیحی به عنوان یک عضو کلیسا اجرا می‌گردد. معمولاً سنّ تأیید بین ۱۰ تا ۱۳ سالگی است و از آن پس، فرد از جماعت کلیسا محسوب می‌شود. برخی از فرقه های مسیحی عمل تأیید را قبول ندارند و تنها غسل تعمید را اجرا می‌کنند.

۲۸. به آدرس الکترونیکی www.iranjewish.com مراجعه شود.

دیانت اسلام

در دین اسلام نیز به صورت صریح، سنّی برای بلوغ مشخص نشده اما با توجه به احادیث امامان و نشانه هایی که از بلوغ انسان در قرآن کریم آمده، مسلمانان معتقدند که سنّ بلوغ برای پسران ۱۵ سالگی و برای دختران ۹ سالگی است. همچنین سنّی برای هرّم مشخص نشده است و فرد مسلمانان تا زمانی که قادر به انجام احکامی مانند نماز بود باید آن را اجرا می نمود.

دیانت بایی

در دین بایی، سنّ بلوغ به طور مشخص بیان شده است. این سن برای پسر و دختر یازده سالگی است. حضرت اعلی می فرماید :

"... أَنْ يَكْمِلَ الْمَرْءَ وَالْمَرْثَةَ أَحَدًا عَشَرَ سِنَةً مِنْ حِينِ مَا يَنْعَقِدُ نُطْفَةً... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۸)

(هنگامی که تکمیل شد بر پسر و دختر یازده سال (۱۱ سال) سن از هنگام ایجاد نطفه)

همچنین سنّ هرّم نیز در دیانت بایی مشخص شده است که بعد از رسیدن به آن، فرد از انجام واجبات دینی معاف می شود. این سن میان مردان و زنان چهل و دو سالگی بوده است. حضرت باب می فرماید :

"... وَ بَعْدَ مَا يَبْلُغُ إِلَى اثْنَى وَ أَرْبَعِينَ سِنَةً يَعْنِي عَنْهُ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۸)

(و بعد اینکه رسید به چهل و دو سال (۴۲ سال) سن، بخشیده می شود بر او)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی سنّ بلوغ و هرّم با تغییراتی همراه شده است. به طوری که سنّ بلوغ در دیانت بهایی برای پسران و دختران پانزده سالگی (۱۵ سالگی) و سنّ هرّم برای آنان بعد از هفتاد سالگی (۷۰ سالگی) است.

حضرت بهاءالله درباره سنّ بلوغ می فرماید :

" بلوغ در سال پانزده است، نساء و رجال در این مقام یکسان است " (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۲۰)

و همچنین درباره سنّ هرّم می فرماید :

" نزد اهل بهاء تجاوز از سبعین است " (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۷۴)

بیت العدل

اصطلاح بیت العدل نخستین بار در آثار دیانت بهایی دیده می‌شود. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب اقدس به تشکیل بیت العدل اعظم و رجوع موارد غیر منصوصه در آثارشان به آن جمع و همچنین تشکیل بیت العدل محلی و ملی در هر شهر و کشور برای اداره جوامع بهایی توسط آنها امر نموده اند.

شایان ذکر است حضرت باب نیز در آثار مبارکشان تلویحاً اشاراتی به ایجاد چنین جمعی نموده اند چنانچه می‌فرمایند: "امر فرموده که هر صاحب ملک و شأنی که در بیان ظاهر شود و بیرون آید در بیان و عنان ملک در کف عظمت و قدرت او باشد انتخاب نماید از جمله آنچه در قلمرو فرمان او است عدد کاف و هاء از علمای دانشمند و پرهیزگار، آن چنان علمایی که لایق است این که باشند مطلع های حروف عدالت از حروف حق که در آنها دیده نشود الا تجلی آن حروف که دال علی الله و مُدِل بر علو عظمت او بوده و در آنها جز تجلی آنها آشکار نشده و لله و فی الله در امر او خالص برای او بوده شاید آن که ایشان هرگاه در یوم ظهور واقع شوند از کثرت دانش و زیادی فضل و معرفت، ایمان به من یظهره الله آورند ... و یاری نمایند دین خدا را به آنچه در قوه آنها بوده از قدرت و علم و کمال و بصیرت ... " (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۱۱، باب ۲) در ادامه به توضیح ماهیت بیت العدل توسط الواح و آثار پرداخته خواهد شد.

دیانت بهایی

حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۳۰) می‌فرمایند:

"قَدْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ مَدِينَةٍ أَنْ يَجْعَلُوا فِيهَا بَيْتَ الْعَدْلِ وَ يَجْتَمِعَ فِيهِ النُّفُوسُ عَلَى عَدَدِ الْبِهَاءِ وَ إِنْ زِدَادَ لَابَاسٍ وَ يَرُونَ كَانَهُمْ يَدْخُلُونَ مَحْضَرَ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَ يَرُونَ مَنْ لَا يُرَى وَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَكُونُوا أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ بَيْنَ الْإِمْكَانِ وَ وَكَلَاءَ اللَّهِ لِمَنْ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ يُشَاوِرُوا فِي مَصَالِحِ الْعِبَادِ لِرُوحِهِ اللَّهُ كَمَا يُشَاوِرُونَ فِي أُمُورِهِمْ وَ يَخْتَارُوا مَا هُوَ الْمَخْتَارُ كَذَلِكَ حَكَمَ رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ إِيَّاكُمْ أَنْ تَدْعُوا مَا هُوَ الْمَنْصُوصُ فِي اللُّوحِ إِتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَنْظَارِ"

(همانا نوشت خداوند در هر شهری که قرار بدهند در آن بیت العدل و جمع شوند در آن ۹ نفر از افراد و اگر بیشتر شد اشکالی ندارد و می‌بینند مثل اینکه داخل شده اند در محضر خدای علی اعلی و می‌بینند کسی را که دیده نمی‌شود و شایسته است بر آنها که باشند امین های خدا بین خلق و وکلای خدا برای همه کسانی که در زمین هستند و مشورت کنند درباره مصالح مردم به خاطر خدا همانطور که مشورت می‌کنند در امور خودشان و اختیار کنند آنچه که پسندیده است. این چنین حکم کرد پروردگارتان که عزیز و غفار است. مبادا رها کنید آنچه که نوشته شده است در لوح، بترسید از خدا ای صاحبان افکار)

مؤسسه بیت العدل عبارت است از هیأت‌های انتخابی که در سطح محلی، ملی و بین‌المللی به تمشیت امور جامعه می‌پردازد. جمال اقدس ابهی تأسیس بیت العدل اعظم و بیت العدل محلی را در کتاب مستطاب اقدس تصریح فرموده‌اند. حضرت عبدالبهاء نیز در الواح وصایا دستور تشکیل بیت العدل خصوصی (ملی یا منطقه ای) را صادر و کیفیت انتخاب بیت العدل اعظم را تشریح فرموده‌اند. مراد از بیت العدل مذکور در آیه فوق بیت العدل محلی است. این هیأت در نقاطی تشکیل می‌شود که تعداد مؤمنین مقیم و بالغ آن به نه نفر یا بیشتر رسیده باشد. حضرت ولی امرالله برای این منظور، سن بلوغ اداری را موقتاً بیست و یک سالگی مقرر و فرموده‌اند که به اراده بیت العدل اعظم در آتیه قابل تغییر است. بیوت عدل محلی و خصوصی در حال حاضر به محافل روحانی محلی و ملی موسومند. حضرت ولی امرالله می‌فرماید: این تسمیه موقت است ... در آینده چون مقاصد و مقام امر بهایی بهتر مفهوم و شناخته شود این هیأت‌ها به اسم شایسته و دائمیشان، یعنی بیت العدل نامیده خواهند شد. اما در آینده این محافل روحانی فقط نامشان تغییر نمی‌یابد بلکه اختیارات و مسئولیتهای دیگری نیز بر وظایف کنونی آنها افزوده خواهد شد که مناسب و مطابق با شناسایی بیشتر امر حضرت بهاءالله باشد زیرا در آن زمان آئین بهائی نه فقط به عنوان یک نظام دینی بلکه به صورت دین رسمی یک کشور مستقل شناخته خواهند شد. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۴۹)

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۴۲) یکی از وظایف بیت العدل اعظم الهی را بیان می‌فرماید:

"قَدْ رَجَعَتِ الْأَوْقَافُ الْمُخْتَصَّةُ لِلْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مُظْهِرِ الْآيَاتِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَصَرَّفَ فِيهَا إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ مَطْلَعِ الْوَحْيِ وَ مِنْ بَعْدِهِ يَرْجِعُ الْحُكْمُ إِلَى الْأَغْصَانِ وَ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ إِنْ تَحَقَّقَ أَمْرُهُ فِي الْبِلَادِ لِيَصْرِفُوهَا فِي الْبِقَاعِ الْمَرْتَفِعَةِ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ فِيمَا أَمْرُوا بِهِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ قَدِيرٍ. وَ إِلَّا تَرْجِعْ إِلَى أَهْلِ الْبِهَاءِ الَّذِينَ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَ لَا يَحْكُمُونَ إِلَّا بِمَا حَكَمَ اللَّهُ فِي هَذَا اللَّوْحِ أُولَئِكَ أَوْلِيَاءُ النَّصْرِ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ. لِيَصْرِفُوهَا فِيمَا حُدِّدَ فِي الْكِتَابِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ كَرِيمٍ"

(همانا باز می‌گردد اوقاف مختص برای خیرات به سمت خدای ظاهر کننده آیات، نیست بر کسی که تصرف کند در آن مگر بعد از اجازه دادن مطلع وحی (جمال قدم) و بعد از او، بر می‌گردد حکم به اغصان (حضرت عبدالبهاء) و بعد از آنها، به سمت بیت العدل اگر تشکیل شده باشد امر آن در شهرها تا صرف کند در بقعه‌هایی که متبرک است بر این امر و در آن چیزی که امر شده است به آن از نزد مقتدر قدیر، و الا بر می‌گردد به اهل بهاء (محافل روحانی محلی) کسانی که تکلم نمی‌کنند مگر بعد از اجازه او و حکم نمی‌کنند جز چیزی که حکم کرده است خدا در این لوح، آنها اولیای پیشوا هستند بین آسمانها و زمین ها، تا صرف کنند آن را در آن چه تعیین شده است در کتاب از نزد عزیز کریم)

جمال اقدس ابهی امکان انقطاع در سلاله اغصان را قبل از تأسیس بیت العدل اعظم پیش بینی نموده و در صورت وقوع چنین وضعی مقرر فرمودند که "الأوقافُ الْمُخْتَصَّةُ لِلْخَيْرَاتِ ... تَرْجِعُ إِلَى أَهْلِ الْبِهَاءِ"، اصطلاح "اهل بهاء" در آثار مبارکه معانی مختلف دارد. در این مورد در وصف آنان چنین آمده است "الَّذِينَ لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَ لَا يَحْكُمُونَ إِلَّا بِمَا حَكَمَ اللَّهُ فِي هَذَا اللَّوْحِ" از سنه ۱۹۵۷، بعد از صعود حضرت ولی امرالله، ایادی امرالله تا هنگام تأسیس بیت العدل اعظم در سال ۱۹۶۳، امور امر بهائی را اداره می‌نمودند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۶۷)

حضرت ولیّ امرالله می‌فرماید : علماء در این کور مقدّس در یک مقام ایادی امرالله و در مقام دیگر مبلیّن و ناشرین امر که در سلک ایادی نباشند ولی رتبه اولی را در تبلیغ حائز. مقصود از اُمراء اعضاء بیت العدل محلی و ملی و بین المللی است. وظایف هر یک از این نفوس من بعد معین گردد. حضرت بهاءالله افرادی را به سمت ایادی امرالله منصوب و مسئولیت هایی را به آنان محوّل فرمودند. از جمله وظایف خاصّ ایادی حفظ و صیانت و تبلیغ و انتشار امرالله است ... در سنوات بین صعود حضرت ولیّ امرالله در ۱۹۵۷ و انتخاب بیت العدل اعظم در ۱۹۶۳، حضرات ایادی امرالله وظیفه مفوضه مقدّسه خود را در حراست و صیانت جامعه جهانی بهائی ایفا نمودند ... در نوامبر سال ۱۹۶۴ بیت العدل اعظم اعلام داشتند که وضع قراری جهت تعیین و انتصاب ایادی امرالله ممکن نیست و در عوض در سنه ۱۹۶۸ مقرر داشتند که برای ادامه وظایف صیانت و ترویج امرالله که به حضرات ایادی محوّل شده بود هیأت های مشاورین قارّات تشکیل گردد و نیز دارالتبلیغ بین المللی را در ارض اقدس در سنه ۱۹۷۳ تأسیس نمودند. بیت العدل اعظم مشاورین عضو دارالتبلیغ و مشاورین قارّات را انتخاب می‌نمایند و مشاورین قارّات اعضاء هیأت های معاونت را تعیین می‌نمایند. جمیع این نفوس در رتبه "علماء" که در بیان حضرت ولیّ امرالله مذکور است قرار می‌گیرند . (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۸۳)

وظایف بیت العدل ملی و محلی همانطور که از بیانات مستفاد می‌گردد، اداره جامعه در شهرها و یا کشورهاست. آنچه که در ادامه درباره آن صحبت می‌شود درباره "**بیت العدل اعظم**" است که مسائل غیر منصوصه کتاب اقدس راجع به آن جمع است.

حضرت بهاءالله در این باره می‌فرماید :

"آنچه از حدودات در کتاب بر حَسَبِ ظاهر نازل نشده باید امنای بیت عدل مشورت نمایند، آنچه را پسندیدند مجری دارند، آنه یلهمهم ما یشاء و هو المدبّر العلیم" (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، لوح کلمات فردوسیّه، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی : لانگنهین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، [زین پس، حضرت بهاءالله، لوح کلمات فردوسیّه])

همچنین درباره اینکه اعضای این جمع باید از رجال باشند و این جمع مُلهم از الهامات الهیه است، می‌فرماید :

"اشراق هشتم، این فقره از قلم اعلی در این حین مسطور و از کتاب اقدس محسوب، امور ملّت معلق است به رجال بیت عدل الهی، ایشانند اُمناءالله بین عباد و مطالع الامر فی بلاده، یا حزب الله مربّی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه اند از برای حیات اهل عالم، چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی، لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند، نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان مُلهمند به الهامات غیبی الهی، بر کلّ اطاعت لازم، امور سیاسیّه کل راجعست به بیت عدل و عبادات بما انزله الله فی الكتاب" (حضرت بهاءالله، لوح اشراقات)

حضرت عبدالبهاء درباره بیت العدل اعظم می‌فرماید :

"اما بیت عدل الّذی جعله الله مصدر کلّ خیر و مصوناً من کلّ خطاء، باید به انتخاب عمومی یعنی نفوس مؤمنه تشکیل شود و اعضاء باید مظاهر تقوای الهی و مطالع علم و دانائی و ثابت بر دین الهی و خیر خواه جمیع نوع انسانی باشند ... این مجمع مرجع کلّ امور است و مؤسس قوانین و احکامی که در نصوص الهی موجود نه و جمیع مسائل مشکله در این مجلس حلّ گردد ... مرجع

کَلَّ كِتَابِ اِقْدَسٍ وَ هَر مَسْئَلَهٗ غَيْر مَنصُوصَهٗ رَاجِعٌ بَهٗ بَيْتِ عَدْلِ عَمُومِي، بَيْتِ عَدْلِ اَنْجَهٗ بِالاتِّفَاقِ وَ يَا بَهٗ اَكْثَرِيَّتِ اَرَاءِ تَحَقُّقِ يَابِدُ هَمَانِ حَقٌّ وَ مَرَادُ اللّٰهِ اَسْتُ. مَنْ تَجَاوَزَ عَنْهُ فَهُوَ مِمَّنْ اَحَبَّ الشَّقَاقِ وَ اَظْهَرَ النِّفَاقِ وَ اَعْرَضَ عَنِ رَبِّ المِيثَاقِ، وَ لِي مَرَادِ بَيْتِ عَدْلِ عَمُومِيَسْتُ كَهٗ اَزِ طَرَفِ جَمِيْعِ بِلَادِ اِنْتِخَابِ شُود... " (حضرت عبدالبهاء، الواح وصايا^{۲۹}، صفحه ۱۵)

اعضای بیت العدل اعظم توسط اعضای بیت العدل های خصوصی انتخاب می‌شوند، حضرت ولیّ امرالله در این باره می‌فرماید: "تا محافل خصوصی و مرکزی مکماًلاً مرتباً قانوناً تشکیل نگردد و دائر نشود تأسیس بیت العدل اعظم که مرجع کلّ امور و به نصّ قاطع الهی مؤسسّ قوانین و احکام غیر منصوصه در کتاب است ممکن نه، چه که انتخابش به نصّ صریح وصایای مقدسه باید به واسطه بیت العدل های خصوصی گردد چنانچه می‌فرماید "یعنی در جمیع بلاد بیت العدل خصوصی تشکیل شود و آن بیوت العدل بیت العدل عمومی انتخاب نماید"^{۳۰} (شوقی افندی، توقیعات مبارکه [۱۹۲۶-۱۹۲۲]، صفحه ۱۳۲)

حضرت عبدالبهاء درباره اینکه بیت العدل اعظم و حکم صادره آن جمع مصون از خطاست می‌فرماید: "بیت العدل عمومی اگر به شرائط لازمه یعنی انتخاب جمیع ملت تشکیل شود، آن عدل در تحت عصمت و حمایت حقّ است، آنچه منصوص کتاب نه و بیت العدل به اتّفاق آرا یا اکثریت در آن قرار دهد، آن قرار و حکم محفوظ از خطاست، حال اعضای بیت العدل را فرداً فرد عصمت ذاتی نه و لکن هیأت بیت العدل در تحت حمایت و عصمت حقّ است، این را عصمت موهوب نامند... " (حضرت عبدالبهاء، مفاوضات، صفحه ۱۳۰)

همچنین حضرت ولیّ امرالله می‌فرماید:

"چون بیت العدل عمومی تأسیس شود آنچه قرار دهد مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ است و تحت صیانت و عصمت و حراست جمال ابهی " (شوقی افندی، توقیعات مبارکه [۱۹۲۶-۱۹۲۲]، صفحه ۶)

و نیز حضرت عبدالبهاء درباره مقام بیت العدل و کسی که از حکم آن سرپیچی کند می‌فرماید: "خلاصه کلام این است که قبل از اَلْف، نفسی نفسی نتواند زد. باید در سِلک رعیت باشد و خاضع و خاشعِ اوامر الهی و احکام بیت العدل. اگر از حکم بیت العدل عمومی مقدار رأسِ اِبْرَه^{۳۰} تجاوز نماید یا در اطاعت توقّف کند، مردود و مطرود است" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۶۵)

۲۹. وصیّت نامه حضرت عبدالبهاء است.

۳۰. سرّ سوزن

تبلیغ

"تبلیغ" در لغت به معنی رساندن و ابلاغ پیامی به مردم است. در این مبحث تنها به احکام و نصایح الهی درباره تبلیغ دین الهی پرداخته می‌شود و صحبتی از راه‌های تبلیغ دین در این مبحث وجود ندارد. پیروان هر دین بنا به اقتضای دیانت خود، عموم مردم را به پیروی از دین خود دعوت می‌نمودند اما این عمل تا قبل از دیانت اسلام، بیشتر توسط پیامبران الهی انجام می‌گرفت و در کتب الهی درباره وجوب تبلیغ دین بر مردم صحبتی نشده بود. در قرآن (سوره احقاف، آیه ۲۳) از حضرت هود می‌فرمایند "قَالَ إِنَّمَا آلَيْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ ... ((هود به قوم خود) گفت: علم تنها نزد خداست و آنچه من می‌گویم تنها رسالتی است که مأمورم به شما ابلاغ کنم). این مسئله در کتاب قرآن (سوره نحل، آیه ۳۵) درباره تمامی پیامبران بیان شده است که می‌فرمایند "... فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ" (آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران وظیفه ای است؟). همچنین در چندین آیه قرآنی می‌فرمایند "مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ" (بر پیامبر خدا جز ابلاغ روشن وظیفه ای نیست).

این مسئله روشن است که قطعاً یکی از وظایف پیامبران الهی ابلاغ دین و خداپرستی بوده و همه برای همین منظور مبعوث می‌شوند، در ادامه این مبحث به وجوب تبلیغ دین توسط عموم بشر پرداخته خواهد شد.

دیانت اسلام

واژه "تبلیغ" در کتاب قرآن به کار نرفته است ولی افعالی نظیر "أُبَلِّغُكُمْ" و "بَلِّغْ" در آن دیده می‌شود. در دین اسلام تبلیغ دین به پیامبر اسلام سفارش شده و همانطور که پیشتر بیان شد تبلیغ را یکی از وظایف آن حضرت بیان می‌کند. در کتاب قرآن (سوره آل عمران، آیه ۲۰) می‌فرمایند:

"فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ"

(حال اگر همین‌ها بر سر دین با تو بگو مگو کردند بگو من و پیروانم سراسر وجودمان را تسلیم خدا کردیم و به اهل کتاب و مشرکین بی کتاب یک کلمه بگو اسلام می‌آورید یا نه؟ اگر اسلام آوردند راه سعادت خود را یافته‌اند و اگر نیاوردند تو وظیفه خودت را انجام داده‌ای چون بیش از ابلاغ، وظیفه‌ای نداری و خدا بینای به (اعمال) بندگان است)

خداوند در قرآن (سوره فصلت، آیه ۳۳) درباره فرد مبلّغ می‌فرمایند:

"وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ"

(و کیست خوش‌گفتارتر از کسی که بشر را به سوی خدا دعوت می‌کند و عمل نیک انجام می‌دهد و می‌گوید: من به یقین (در برابر خدا) از تسلیم شدگانم؟)

تبلیغ دین نیاز به آمادگی علمی و معلومات دینی دارد، در این باره در قرآن (سوره توبه، آیه ۱۲۲) می‌فرماید:

"وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ"

(شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند، پس چرا از هر گروه از ایشان دسته ای کوچ نمی‌کنند تا (دسته ای بمانند) و در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را (چون بازگشتند) بیم دهند، باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند)

همچنین احادیث بسیاری از امام صادق نقل شده است که درباره تبلیغ دین توسط اعمال نیک می‌باشد. این حدیث چنین است که می‌فرماید "كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ إِلَى الْخَيْرِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ، لِيَرَوْا مِنْكُمْ الْإِجْتِهَادَ وَالصِّدْقَ وَالْوَرَعَ" (مردم را از راهی غیر از زبانهایتان به خوبی دعوت کنید، به گونه‌ای که تلاش و راستگویی و پرهیزکاری را (در عمل) از شما ببینند). (شیخ کلینی، اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۵)

حضرت عبدالبهاء در لوحی ضمن اشاره به فرمان حضرت محمد به حضرت علی مبنی بر هدایت و تبلیغ نفوس می‌فرماید:

"حضرت رسول روحی له الفداء به حضرت امیر می‌فرماید که "هدایت یک نفس بهتر است از هزار گله شتر" و در نزد عرب متاعی بهتر و گرانتر در عالم وجود از گله شتر نبود. مقصود این است که هدایت یک نفس بهتر از کره ارض و من علیها است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۵۶)

دیانت بانی

حضرت اعلیٰ مبشر حضرت بهاءالله بودند و بیشتر از آنکه مردم را به اطاعت از دین خود بخوانند، آنان را به ایمان به حضرت بهاءالله در زمان ظهور ایشان امر می‌نمودند. در بسیاری از بیانات حضرت اعلیٰ مشاهده می‌شود که ظهور حضرت بهاءالله را به همگان ابلاغ می‌نمایند چنانچه می‌فرمایند:

"اگر نفسی، نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کلّ ما علی الارض زیرا که به هدایت، بعد از موت داخل جنت می‌گردد ولی بما علی الارض بعد از موت آنچه مستحقّ است بر او نازل می‌آید این است که خداوند دوست می‌دارد که کلّ را هدایت کند به کلمات من بظهره الله، ولی نفوس مستکبره، خود مهتدی نمی‌شوند، بعضی به اسم علم و بعضی به عز و هر نفسی به شیئی محتجب می‌گردد که در نزد موت هیچ نفع نمی‌بخشد" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۲)

همچنین درباره اینکه ابلاغ کلمه باعث هدایت نفوس می‌گردد می‌فرماید:

"و الآن در اسلام ... کلّ منتظرند ظهور حقّ را و حمد مر خدا را که تا الآن احدی از آنها مطلع نشده و اگر شنیده مقبل نشده، چه بسا که به این آرزو هم از این عالم برود و درک نکند ظهور حقّ را، مثل ملوکی که در انجیل بودند و تمنای ظهور رسول الله را می‌نمودند و درک ننمودند، بین چقدر مصارف می‌کنند و یک نفر را موکّل از برای ابلاغ ظهور حقّ به ایشان در ممالک خود قرار نمی‌دهند که به آنچه از برای آن خلق شده‌اند موفق گردند ..." (حضرت باب، دلائل سبعة،

همانطور که در قسمت "ازدواج" بیان شده است، حضرت اعلی ازدواج با فرد غیر بایی را حرام اعلام نموده اند و اگر میان زوج و زوجه که هر دو غیر بایی هستند، یک نفر مؤمن شود، اموال فرد غیر بایی بر خودش حرام می‌شود و به فرد مؤمن می‌رسد. اما اجرای این حکم مشروط به تحقق یکی از دو امری بود که حضرت اعلی بیان نمودند. یکی اینکه من یظهره الله ظهور کرده باشد و دین او بر عالم غلبه کرده باشد یا اینکه دیانت بایی در عالم منتشر شده باشد. یعنی ازدواج یک فرد بایی با یک فرد غیر بایی قبل از تحقق این امور جایز بوده است. بعد از آن، حضرت اعلی دلیل اینکه قبل از تحقق یکی از این امور، فرد بایی می‌تواند با غیر بایی ازدواج کند را اینگونه بیان می‌نمایند که شاید این ازدواج سبب تبلیغ امر الهی شود. بیان حضرت اعلی در این باره چنین است :

"لَا يُحِلُّ الْإِقْتِرَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْبَيَانِ وَإِنْ يَدْخُلَ مِنْ أَحَدٍ يُحْرِمُ عَلَى الْآخَرِ مَا يَمْلِكُ مِنْ عِنْدِهِ إِلَّا وَإِنْ يَرْجِعُ ذَلِكَ وَإِنْ يَرْفَعُ أَمْرٌ مِنْ نَظَاهِرِهِ بِالْحَقِّ أَوْ مَا قَدْ ظَهَرَ بِالْعَدْلِ وَقَبْلَ ذَلِكَ فَلْتَقَرَّبَنَّ لَعَلَّكُمْ بِذَلِكَ أَمْرَ اللَّهِ تَرْفَعُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۵)

(ازدواج حلال نیست مگر اینکه مرد و زن به شریعت بیان مؤمن باشند، و اگر یکی از زن و یا شوهر داخل در دین بیان بشود، بر دیگری که مؤمن نشده است، تمام داراییش حرام می‌شود. مگر اینکه آن غیر مؤمن، مؤمن بشود. آن وقت داراییش که به او حرام بود حلال می‌شود. انجام این حکم موکول است به زمانی که مرتفع بشود امر من یظهره الله، که ما او را به حق ظاهر خواهیم کرد، یا به ارتفاع شریعت بیان که به عدل الهی ظاهر شده است. پیش از اینکه شریعت من یظهره الله یا شریعت بیان عالمگیر شود، می‌تواند غیر بایی با بایی ازدواج کند، شاید به وسیله این ازدواج امر الهی را تبلیغ و منتشر کنید)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، تبلیغ امرالله یکی از مسائلی است که بسیار درباره آن صحبت شده است و می‌توان آن را یکی از احکام این دین الهی به حساب آورد. الواح و آثار بسیار زیادی درباره تبلیغ در امر بهایی وجود دارد و در این مبحث به قدر کفایت به ذکر برخی از آنها درباره وجوب تبلیغ امرالله پرداخته می‌شود.

همانطور که در قسمت "نجاست و طهارت" بیان شده است، پیروان بسیاری از ادیان گذشته، پیروان ادیان دیگر را نجس می‌شمردند و ارتباط با آنان را حرام می‌دانستند. حضرت بهاءالله یکی از دلائل برداشته شدن حکم نجاست در دین بهایی را ارتباط با ادیان دیگر و ابلاغ امرالله بیان نموده اند و تبلیغ نفوس را تاج اعمال نیک معرفی می‌نمایند.

جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس (بند ۷۵) می‌فرماید :

"و كَذَلِكَ رَفَعَ اللَّهُ حُكْمَ دُونَ الطَّهَارَةِ عَنْ كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَعَنْ مِلَلٍ أُخْرَى ... لِتُعَاشِرُوا مَعَ الْأَدْيَانِ وَتُبَلِّغُوا أَمْرَ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ هَذَا لِأَكْلِ الْأَعْمَالِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ"

(خداوند برداشته است در این ظهور مبارک حکم نجاست را از جمیع اشیاء و از ملل دیگر، برای اینکه شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید و بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید، این تاج اعمال پسندیده است. یعنی تبلیغ نفوس به منزله تاج اعمال است، اگر شما بتوانید این نکته را بشناسید و پی ببرید)

خداوند در این ظهور، بشر را به آموختن زبانهای مختلف دنیا سفارش نموده است و همچنین یکی از دلایل این حکم را توانایی انسان به ابلاغ امرالله به جمیع بشر بیان می‌فرماید. در کتاب اقدس (بند ۱۱۸) می‌فرماید:

"قَدْ أَدْنَى اللَّهُ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَعَلَّمَ الْأَلْسُنَ الْمُخْتَلِفَةَ لِيُبَلِّغَ أَمْرَ اللَّهِ شَرْقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا وَ يَذْكُرَهُ بَيْنَ الدُّوَلِ وَ الْمَلَلِ عَلَى شَأْنٍ تَنْجَذِبُ بِهِ الْأَفِيدَةُ وَ يَحْيِي بِهِ كُلُّ عَظْمٍ رَمِيمٍ"

(خداوند اذن و اجازه داده است به بندگان خود که تحصیل کنند زبانهای مختلف را، تا تبلیغ کنند امر خدا را به شرق و غرب و ذکر کنند خدا را در بین دُول و مِلَل. اینطور اشخاص امر الهی را به طوری تبلیغ می‌کنند که در اثر گفتار آنها تمام دلها جذب می‌شود و هر استخوان پوسیده ای زنده می‌گردد)

همچنین حضرت بهاءالله در لوحی درباره تبلیغ امرالله می‌فرماید:

"بعد از عرفان حقّ جلّ جلاله و استقامت، هیچ امری اعظم از تبلیغ نبوده و نیست. صد هزار طوبی از برای نفسی که به این هر سه فائز، هم از کأس عرفان نوشیده و هم به استقامت کبری فائز و هم به تبلیغ امر مشغول. اگر از این مقام به قدر سَمَّ اِبْرَه^{۳۱} بر اهل ارض تجلّی نماید، کلّ مُنْصَعِق^{۳۲} شوند اَلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مَقْصُودَنَا وَ مَقْصُودَكُمْ وَ مَقْصُودَ الْعَالَمِينَ" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۵۴)

و در لوحی دیگر اجر تبلیغ را برابر با اجر شهادت بیان می‌نمایند و می‌فرمایند:

"اليوم بر كلّ احبّاي الهی لازم است که آنی در تبلیغ امر تکاهل^{۳۳} ننمایند و در كلّ حين به مواعظ حسنه و کلمات لیّنه^{۳۴} ناس را به شریعت عزّ احدیّه دعوت نمایند، چه اگر نفسی الیوم سبب هدایت شود اجر شهید فی سبیل الله در نامه عمل او از قلم امر ثبت خواهد شد. این است فضل پروردگار تو درباره عباد مبلّغین" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۵۵)

حضرت ولی امرالله در توقیعی به مؤمنین امر الهی می‌فرماید که نباید ناظر به اعراض و یا اقبال افراد به تبلیغی که می‌کنند باشند و چیزی که اهمیّت دارد عملی است که به آن مأمورند. می‌فرماید:

"الله تبلیغ امر نماید، به اعراض و اقبال ناظر نباشید، بلکه ناظر به خدمتی که به آن مأمورید من لدی الله" (شوقی افندی، ظهور عدل الهی، ترجمه نصرت اله مودّت، صفحه ۱۲۷ [زین پس، شوقی افندی، ظهور عدل الهی، صفحه ۱۲۷])

و نیز درباره شرایط مبلّغین در لوحی می‌فرماید:

"قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ نَفْسٍ تَبْلِيغَ أَمْرِهِ وَ الَّذِي أَرَادَ مَا أُمِرَ بِهِ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَتَّصِفَ بِالصِّفَاتِ الْحَسَنَةِ أَوَّلًا ثُمَّ يُبَلِّغُ النَّاسَ لِتَنْجَذِبَ بِقَوْلِهِ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ لَا يُؤْتَرُ ذِكْرُهُ فِي أَفِيدَةِ الْعِبَادِ كَذَلِكَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ أَنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ... قُلْ إِنَّا قَدْ قَدَرْنَا التَّبْلِيغَ بِالْبَيَانِ"

۳۱. سوراخ سوزن

۳۲. بیهوش

۳۳. سستی و تنبلی

۳۴. نرم و محبت آمیز

إِيَّاكُمْ أَنْ تَجَادَلُوا مَعَ أَحَدٍ وَ الَّذِي أَرَادَ التَّبْلِيغَ خَالِصاً لِرَبِّهِ يُؤَيِّدُهُ رُوحُ الْقُدْسِ وَ يُلْهِمُهُ مَا يَسْتَتِيرُ بِهِ صَدْرُ الْعَالَمِ وَ كَيْفَ صَدُورِ الْمُرِيدِينَ" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۵۸)

و در لوحی دیگر می‌فرماید :

"هر نفسی که اراده تبلیغ نماید اگر متوجه به سمتی است باید ظاهر را از اشیاء دنیا کَلِّها و باطن را از ذکرش مقدّس و منزّه نماید لَمَثَلِهِ يَنْبَغِي أَنْ يَبْلُغَ أَمْرَ رَبِّهِ الْمَهِيمِينَ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ زَادَهُ تَقْوَى اللَّهِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ وَ دِرْعَهُ انْقِطَاعَهُ عَمَّا سِوَاهِ وَ تَوَكُّلَهُ عَلَيْهِ، در این وقت سزاوار است تبلیغ امر الهی و ذکر محبوب لایزالی و اگر نفسی در بلد اراده تبلیغ نماید باید از محلّ خود بِحَوْلِ اللَّهِ بِرَخِيذٍ وَ لِرُوحِ اللَّهِ اِقْبَالَ نماید و به انقطاع کامل مَشَى کند تا به آن مقرّ داخل شود و بعد به کمال حکمت بما أَمَرَ ذَاكِرٍ گردد. این است امر حقّ که از مَعِينِ بیان رحمن جاری شد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۶۰)

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره امر تبلیغ می‌فرماید :

"اليوم باید هر فردی از افراد احبّای الهی فکر خویش را حصر در تبلیغ نماید. چون چنین کند بعد از یک سال احتیاج به مَبْلَغِ نماند، خود نفوس بدون تبلیغ به شاطی بحر احدیّت بشتابند ... یاران باید وقت را غنیمت دانند، دقیقه ای آرام نگیرند، زیرا این فرصت نخواهد ماند ... باری ای یاران الهی اقلّاً هر یک از دوستان باید در مدّت یک سال یک نفس را تبلیغ نماید. این است عزّت ابدی این است موهبت سرمدی ..." (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۵۵)

و نیز درباره شرایط فرد مَبْلَغ می‌فرماید :

"تعالیم الهیّه در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و به جهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم، بلکه باید به جمیع نفوس به نظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت به طرز تحرّی حقیقت مکالمه نمود که بیائید مسائلی چند در میان است تا تحرّی حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسان است، مَبْلَغ نباید خویش را دانا و دیگران را نادان شمرد، این فکر سبب تکبّر گردد و تکبّر سبب عدم تأثر، بلکه باید امتیازی در خود نبیند و با دیگران به نهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد این نوع بیان تأثیر کند و سبب تربیت نفوس شود" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۵۵)

در تمامی آثار مبارکه حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، امر تبلیغ همراه با رعایت حکمت ذکر شده است، یعنی تبلیغ امرالله باید با رعایت حکمت صورت گیرد. حضرت بهاءالله در لوحی مقصود از حکمت را چنین بیان می‌فرماید :

"إِنَّا نُوصِيكُمْ بِالْحِكْمَةِ، حکمت اعمال و افعالی است که سبب آگاهی غافل های عالم است و همچنین تقربّ ایشان است به حزب الله. عباد بیچاره را ارباب عَمَائِم^{۳۵} به اوهام تربیت نموده اند باید حکمای ارض به کمال رأفت و محبّت عباد را به شریعت الله و مشرق عنایتش دعوت نمایند" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۶۰)

۳۵. عمامه ها که در فارسی با تلفظ عمامه متداول است

حضرت عبدالبهاء درباره تبلیغ و رعایت حکمت در لوح محفل روحانی طهران می‌فرماید :
"بساط تبلیغ باید در جمیع احیان ممدود گردد، زیرا تأیید الهی موکول بر آن. اگر نفسی به جان و دل در نهایت همّت کمر بر تبلیغ امرالله نبندد البتّه از تأیید ملکوت ابهی محروم ماند ولی باید که به حکمت باشد. و حکمت این است که به مدارای الهی و محبت و مهربانی و صبر و بردباری و اخلاق رحمانی و اعمال و افعال ربّانی تبلیغ نماید نه اینکه به صمت و سکوت پردازد و و به کلی فراموش نماید. خلاصه احبّای الهی را فرداً فرداً به تبلیغ امرالله تشویق نمایید که حکمت مذکوره در کتاب، نفس تبلیغ است ولی به مدارا تأییدات الهیه احاطه نماید و توفیقات صمدانیّه رفیق گردد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۶۱)

در خاتمه این مبحث، حکایتی درباره بیان نحوه تبلیغ از حضرت بهاءالله به یکی از بهاییان نقل می‌شود :
"در زمان حضرت بهاءالله شخصی به نام حاجی حسن ترک بود که اوّلین بار در کرمانشاه به حضور مبارک رسیده بود. وی بیشتر اوقات ساکت بود و سخن نمی‌گفت، وقتی که در حضور حضرت بهاءالله راجع به این سکوت او سخن به میان آمد فرمودند که به زودی نوبت حرف زدن او هم خواهد رسید. بعد از مدتی یک روز وی در حالی که با خنجری مسلّح شده بود به حضور مبارک آمد و تقاضا نمود به او اجازه بدهند که با خنجر آخته سر پل بایستد و امر الهی را گوشزد همگان نماید. حضرت بهاءالله با ملاطفت و با قاطعیّت به او فرمودند "حاجی، خنجر را کنار بگذار، امر الهی باید با محبت و دوستی به نفوسی که آمادگی شنیدن را دارند ابلاغ شود، به شمشیر و خنجر احتیاجی نیست" (موقر بالیوزی، حسن، بهاءالله شمس حقیقت^{۳۶}، ترجمه از انگلیسی : مینو ثابت، قسمت "بغداد - و دشمنان"، صفحه ۱۷۶)

تجدید اسباب

از جمله احکامی که برای اولین بار طی ظهور ادیان الهی در دیانت باری نازل شده حکم تجدید اسباب منزل است. این حکم در ابتدا از لسان حضرت اعلی جاری شده است و یکی از مقتضیات "لطافت" و "نظافت" است که در دیانت باری، مؤمنین بارها به اجرای آن امر شده اند.

دیانت باری

حضرت اعلی درباره این حکم می فرماید :

"فِي أَنْ كُلِّ أَسْبَابِكُمْ مِنْ بَعْدِ أَنْ تَكْمَلَ تِسْعَةُ عَشْرَ سَنَةٍ إِنْ تَسْتَطِيعُونَ أَنْتُمْ لِتَجْدُدُونَ،

مُلَخَّصٌ إِنْ بَابِ أَنْكَه دُوسْت نَدَاشْتَه خَدَاوَنْد مَسْتَعَانَ دَر مِیَانَه خَلْقِ خُودِ مَگَرِ هَر شِیْءٍ لَطِیْفٍ وَ لَیْسَ كَمَثَلَه شِیْءٍ رَا كَه هَر أَنْچَه مَنْسُوبٌ بَه أَنَهَا سَت وَ مَتَعَلِّقٌ بَه وَجُودِ أَنَهَا تَا زَه وَ پَاكِ از هَر عِیْبِی بُوْدَه بِاشَد ... بَدِیْنِ سَبَبِ اَمْرِ فَرْمُودَه شَمَا خَلْقِ بَیَانِ رَا اِیْنَكِه تَا زَه نَمَائِدِ اسبابِ ظَاهَرِ خُودِ رَا وَ أَنْچَه مَتَعَلِّقٌ بَه نَفُوسِ شَمَاسَتِ بَه أَنْچَه تَوَانِیْدِ هَر گَا ه مَسْتَطِیْعٌ مِی بَاشِیْدِ بَعْدِ از تَمَامِی نُو زَدَه سَالِ یَعْنِی بَعْدِ از قَدْرَتِ خُودِ بَرِ اَمْرِی نَه أَنْكِه مَسْتَطِیْعٌ نَبُودَه وَ از دِیْگَرانِ طَلَبِ نَمَائِدِ، بَه نَحْوِی كَه مَایَه خَذَلانِ^{۳۷} شَمَا دَر وَجُودِ بُوْدَه وَ مَحْجُوبِ نَزْدِ خَلْقِ شُدَه، بَلِ دَر زَمَانِ اسْتِطَاعَتِ وَ قَدْرَتِ چنانچه اَمْرِ بَه سَایِرِ احْكَامِ بُوْدَه وَ مَأْمُورِ شُدَه اِیْدِ هَر گَامِ اسْتِطَاعَتِ اَنْ نَدَاشْتَه بَرِ شَمَا بَاسِی نَبُودَه نَظَرِ بَرِ اَنْكِه شَایِدِ رُوزِی شَجْرَه حَقِیْقَتِ بَرِ شَمَا گُذُشْتَه یَا اَنْكِه دَر شَهرِ وَ قَرِیْبَه شَمَا وَ مَلِكِ شَمَا وَارَدِ گُشْتَه عَیْنِ حَقِیْقَتِ او بَرِ چِیْزِی غَیْرِ لَایِقِ نِیْفَتَا دَه وَ نَظَرِ بَه شِیْءِ مَكْرُوهِ نَدَاشْتَه ... " (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۹، باب ۱۴)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاء الله حکم حضرت باب را تأیید نمودند و می فرمایند که اگر کسی توانایی انجام این حکم را نداشت خدا این حکم را بر او می بخشد. در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۵۱) می فرماید :

"كُتِبَ عَلَيْكُمْ تَجْدِيدُ اسبابِ الْبَيْتِ بَعْدَ انْقِضَاءِ تِسْعِ عَشْرَةَ سَنَةً كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ خَبِيرٍ. إِنَّهُ أَرَادَ تَلْطِيفَكُمْ وَ مَا عِنْدَكُمْ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْغَافِلِينَ. وَ الَّذِي لَمْ يَسْتَطِعْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ"

(واجب است بر شما که تجدید کنید اسباب خانه خود را بعد از هر نوزده سال یک مرتبه. این طور جاری شده است امر از طرف خداوندی که علیم و خبیر است، خدا می خواهد که همیشه دارای لطافت و نظافت باشید و اثاث و ادوات زندگانی شما هم از هر جهت تمیز و پاک باشد، از خدا بترسید و در اجرای احکام الهیه غفلت نکنید، اگر کسی نتواند این کار را بکند خدا بر او بخشیده است، خدا آمرزگار است و بخشنده)

۳۷. خَذَلان یا خِذْلان : بی بهره گی از یاری و کمک، یاری و نصرت نکردن

حضرت عبدالبهاء درباره حکمت این حکم چنین می‌فرمایند :

"مراد از این اشیاء، تحفه های نادیده و اشیاء مرغوبه نه، مثلاً مُجَوِّهَرَات^{۳۸} داخل نه، بلکه مقصد اشیایی است که در ظرف نوزده سال کهنه گردد و از رونق افتد و انسان از مشاهده اش کُرّه حاصل نماید" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۶۶)

تحدید اسفار

"تحدیدِ اسفار" در لغت به معنی محدود کردن مسافرت ها است. این حکم از جمله احکامی است که اولین بار در دیانت بابتی نازل شده است.

دیانت بابتی

حضرت اعلی در کتب بیان این حکم را بیان می‌فرمایند و در ضمن این حکم، به مسائلی مانند زیارت بیت نقطه نیز اشاره می‌نمایند. در این مبحث به بیانات مبارک درباره شرایط و حدود سفر در خشکی و دریا پرداخته می‌شود. حضرت اعلی می‌فرمایند:

"مُلَخَّصُ این باب آنکه اذن داده شده سفر به سوی بیت و مقعد^{۳۹} نقطه اگر استطاعت از برای او باشد ... و دون این اذن داده نشده و در تجارت هر گاه ما خُلِقَ عنه نزد او باشد باسی نیست از برای او و اگر نبوده زیاده از دو حول^{۴۰} در بَر^{۴۱} اذن داده نشده آلا آنکه سیبیل آن قدر همین باشد که آن وقت از برای او اذن الله است زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده و مبدء حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر آن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو مثقال ذهب و آلا از فضّه بر آن طوری که حکم شده داده باشد که از حدود الله هست و ثمره این حکم آنکه در یوم ظهور من یظهره الله در حین استماع، سفر کند به سوی او و مقدم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کلّ بیان از برای او است ... و سفر جایز نیست آلا بعد از استطاعت بر روح و ریحان آلا در ظهور یوم قیامت که آن وقت واجب می‌گردد اگر چه بر نَعْلین^{۴۲} باشد ... در سفر، بُعد منازل ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل اَقْرَب و اَخْف^{۴۳} گردد عندالله محبوب تر است ..." (حضرت باب، بیان فارسی و بیان عربی، واحد ۶، باب ۱۶)

حضرت باب در کتاب بیان می‌فرمایند، از محلّ خودتان زیاد دور نروید و مسافرت های دور و دراز نکنید. این برای این است که مبادا مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ ظاهر بشود و شما در محلّ نباشید و آوازه ظهور را نشنوید و از ایمان به او محروم بمانید. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۲۸۹)

همچنین در کتاب هشت بهشت^{۴۴} درباره این حکم چنین آمده است:

"... سفر اذن داده نشده مگر در پنج موضع، اول زیارت بیت الله در صورت استطاعت، دوم زیارت اراضی ضَرْب^{۴۵}، سوم زیارت مشاهد

۳۹. محل جلوس

۴۰. سال

۴۱. بیابان، صحرا

۴۲. یک جفت کفش

۴۳. سبک تر، کمتر

۴۴. به قسمت منابع و مأخذ انتهایی کتاب مراجعه شود

حروف حی، چهارم تجارت و طلب علم، پنجم نصرت شخصی فی سبیل الله، و هیچ کس حق ندارد دیگری را اجبار به سفر کند ... و هر کس تجاوز کند از این حد باید نود و پنج مثقال طلا به شهدای بیان بدهد و بر همه کس ... و مدّت هیچ سفر از سی و هشت ماه بیانی که دو سال باشد بیشتر جایز نیست مگر در صورت تجارت و سفر تجارت هم زیاده از پنج سال جایز نیست که نود و پنج ماه بیانی باشد، در صورتی که در بحر سفر نماید و هر کس زیاده از این مدّت توقف کند باید دوپست و دو مثقال طلا یا نقره فی سبیل الله انفاق نماید" (هشت بهشت، صفحه ۱۹۲)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاءالله حکم تحدید آسفار را نسخ فرمودند و به عَلَتْ ظَهْرٍ مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ، محدودیت مسافرت کردن برداشته شده است. در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۳۱) می‌فرمایند:

"قَدْ رَفَعَ اللهُ مَا حَكَمَ بِهِ الْبَيَانُ فِي تَحْدِيدِ الْأَسْفَارِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُخْتَارُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ"

(همانا خداوند آن حکمی که در تحدید آسفار در بیان فرمود را رفع کرد، خداوند مختار است، هر کاری می‌خواهد می‌کند و هر طور اراده نماید حکم می‌فرماید)

۴۵. اشاره به حکم "محل ضرب" دارد که در قسمت مربوطه توضیح شده است.

تراشیدن مو و ریش

در اعتقادات برخی از ادیان الهی، "تراشیدن مو و ریش" به شکلی خاص رایج بوده و در برخی دیگر احکام مخصوصی از طرف خداوند نازل شده است که در ادامه مفصلاً به این مبحث پرداخته می‌شود.

دیانت یهودی

در اعتقادات برخی یهودیان بر اساس داستانهای تورات، محدودیت هایی برای نگهداری و تراشیدن ریش وجود دارد. به شکلی که با توجه به این روایات تراشیدن ریش در دین یهودی از منهیات به شمار می‌آید. برای مثال در یکی از کتب تورات چنین آمده است: "... حانون، خادمان داود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباس های ایشان را از میان تا جای نشستن بدرید و ایشان را رها کرد. و چون داود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت: در اریحا بمانید تا ریش های شما درآید و بعد از آن برگردید" (کتاب مقدس، عهد عتیق، دوم سموئیل، فصل ۱۰، آیات ۴ و ۵)

همچنین آمده است: "و خداوند به موسی گفت: به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد... سر خود را بی مو نسازند، و گوشه های ریش خود را تراشند، و بدن خود را مجروح نمایند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۹، آیات ۱ تا ۵)

دیانت مسیحی

در احکام انجیل مطلبی درباره تراشیدن ریش به میان نیامده و اینچنین مشخص می‌شود که این حکم در دیانت مسیحی تغییری نکرده است.

دیانت اسلام

در آیات قرآنی حکم صریح درباره مسئله تراشیدن مو و ریش وجود ندارد. اما روایات بسیاری از حضرت محمد و همچنین برخی امامان شیعه نقل می‌شود که در دیانت اسلام، ریش زینتی برای مرد معرفی شده است. همچنین کوتاه کردن سبیل نیز در این روایات امر شده است چنانچه آمده است:

"وَ لکن رَبِّیْ أَمَرَنیْ بِإِعْفَاءِ لِحِیَّتِیْ وَ قَصِّ شَارِبِیْ" (مجلسی، بحار الانوار، جلد ۲۰، صفحه ۳۸۹) (اما پروردگار من دستور به گذاشتن ریش و کوتاه کردن سبیل و موی روی لب داده است)

و نیز در حدیث دیگر آمده است :

"حَفُو الشَّوَارِبِ وَ اعْفُوا الْحَى وَ لَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ" (شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، جلد ۱، صفحه ۴۲۳) (سبیل هایتان را کوتاه نماید و ریش هایتان را بلند نگه دارید و خود را شبیه یهودیان مگردانید)

دیانت بابی

در احکام دیانت بابی حکم مخصوصی درباره تراشیدن مو و ریش نازل شده است و نسبت به ادیان قبل دارای تغییر بوده است. این حکم چنان است که گذاشتن و تراشیدن موی سر و تراشیدن موی صورت سبب حُسن صورت بیان شده است و تراشیدن سبیل امر شده است.

حضرت اعلی می‌فرماید :

"فِي جَوَازِ تَبْعِيضِ الشَّعْرِ فِي الرَّأْسِ لِلْبَنِينَ وَ أَخَذِ شَعْرِ الْوَجْهِ لِقُوَّتِهِ ...

مُلَخَّصٌ این باب آنکه اذن داده شده به تبعیض شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوت آن که بر صورت حُسن ظاهر شود و اخذ شارب^{۴۶} در هر حال امر شده و محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب مانند ... (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۸)

دیانت بهایی

در آثار دیانت بهایی نیز مستقیماً به این موضوع اشاره شده و حکم خاصی از نزد حضرت بهاءالله نازل شده است به طوری که در دیانت بهایی تراشیدن موی سر نهی شده است. همچنین بلند کردن مو تنها تا حدّ گوش مجاز است و این حکم مخصوص مردان نازل شده است. جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۴) می‌فرماید :

"لَا تَحْلِقُوا رُؤُسَكُمْ قَدْ زَيَّنَهَا اللَّهُ بِالشَّعْرِ وَ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِمَنْ يَنْظُرُ إِلَى مُقْتَضِيَاتِ الطَّبِيعَةِ مِنْ لَدُنْ مَالِكِ الْبَرِيَّةِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. وَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَتَجَاوَزَ عَنِ حَدِّ الْأَذَانِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ"

(سرهای خود را تراشید زیرا خداوند زینت داده است سرهای شما را به مو و در خلقت مو و زینت دادن سرها به مو نشانه‌ها و اسرار و رموزی است، برای کسانی که نظر می‌کنند به مقتضای طبیعت. این موهبت از طرف خداوندی به خلق داده شده است که مالک بریه است، صاحب مردم است و نیست خدائی به جز او که عزیز و حکیم است، موها را نگذارید از حدّ لاله گوش پائین تر برود، یعنی گیسوان بلند نداشته باشید. این است امری که خداوندی که پیشوای اهل عالم است به آن حکم می‌کند)

تحریم تراشیدن موی سر مشمول رجال و نساء هر دو می‌باشد ولی بنا به تصریح حضرت ولیّ امرالله، این حکم مبارک یعنی عدم تجاوز مو از حدّ آذان، منحصر به رجال است. توضیح و تنفیذ این حکم به بیت العدل اعظم راجع است. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۶۹)

۴۶. سبیل و موی روی لب

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره این آیه می‌فرماید :

"آیه که می‌فرماید و فِي ذَلِكَ لآيَاتٌ لِمَن يَنْظُرُ إِلَى مُقْتَضِيَاتِ الطَّبِيعَةِ يَقِينِ اِجْتَادِ فِي نَهَايَةِ كَمَالِ اسْتِ، مادام سر را مو خلق شده یقین است که در آن حکمتی است لهذا حَلَقَ رَاسٍ مُضْرَّ اسْتِ چنانچه طَبَّاً و فَنَّا اَيْنَ ثَابِتٍ" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۱۳)

مسئله شایان توجه درباره این حکم آن است که در لوح حج مربوط به بیت شیراز که در قسمت "حج" مفصلاً به آن پرداخته شده است، یکی از اعمال حج در دیانت بهایی تراشیدن موی سر است، چنانچه در این لوح می‌فرماید "قِصَّ شَارِبِكَ ثُمَّ قَلَمَ اَظْفَارَكَ وَ حَلَقَ رَأْسَكَ ثُمَّ اسْتَعْمَلَ اَحْسَنَ الْاَطْيَابِ ثُمَّ الْبَسَ اَحْسَنَ الثِّيَابِ". اما در حکم کتاب اقدس تراشیدن موی سر نهی شده است. حضرت بهاءالله درباره این مسئله می‌فرماید :

"جميع مأمورند به کتاب اقدس، آنچه در آن نازل آن است حکم الهی ما بین عباد و حلق رأس از قاصدین بیت عفو شده" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۰)

همچنین در دیانت بهایی محدودیتی درباره نگه داشتن ریش وجود ندارد با این وجود جمال قدم می‌فرماید خود را طوری درست نکنید که مضحکه و ملعبه و مورد استهزای مردم واقع بشوید. در کتاب اقدس (بند ۱۵۹) می‌فرماید :

"... قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْكُمْ حُكْمَ الْحَدِّ فِي الْبِاسِ وَاللَّحَى فَضْلاً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْأَمِيرُ الْعَلِيمُ. اِعْمَلُوا مَا لَا تُنْكِرُهُ الْعُقُولُ الْمُسْتَقِيمَةُ وَ لَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ مَلْعَبَ الْجَاهِلِينَ ..."

(خداوند حدودی را که در باره لباس و ریش بود برداشت، این فضلی است از نزد او همانا او البته امر کننده و علیم است. طوری رفتار کنید که مردمی که صاحب عقل مستقیم هستند، به شما اعتراض نکنند و طوری با ریش و لباس بیرون بیایید که ریش و لباس شما ملعبه جاهلین نباشد)

تسمیه اسماء مخصوصه

این مبحث اشاره به حکم صریح حضرت اعلی و حضرت بهاء الله مبنی بر چگونگی تسمیه افراد و همچنین جایز نبودن تسمیه اشخاص به برخی اسماء مخصوصه دارد. این قبیل احکام در ادیان قبل دیده نمی شود و ابتدا در دیانت بابی از سماء مشیت الهی نازل شده است.

دیانت بابی

حضرت اعلی در کتب بیان بیاناتی درباره تسمیه اشخاص می فرمایند و در این باب بهترین روش نام نهادن افراد را ذکر می نمایند. در بیان عربی می فرمایند :

"... أَنْتُمْ بِأَسْمَائِي لِتَسْمُونَ وَ قَدْ جَعَلْنَاكَ بِهَائِي قُلْ أَنْ يَا خَلْقِي أَيَايَ فَاقْصِدُونَ وَ لِتَسْمِينَ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مَهْدِي وَ هَادِي وَ قَدْ جَعَلْنَا لِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ إِسْمِكَ إِسْمًا ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۵، باب ۴)

و همچنین می فرمایند :

"فِي حُكْمِ تَسْمِيَةِ الْأَسْمَاءِ بِأَسْمَاءِ اللَّهِ أَوْ بِاسْمِ مُحَمَّدٍ أَوْ عَلِيٍّ أَوْ هُمَا جَمْعًا أَوْ فَاطِمَةَ أَوْ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، مُلَخَّصَ فِي بَابِ أَنْكَه خَدَاوَنَدَ اذْنَ فَرْمُودَه عِبَادِ خُودِ رَا كَه تَسْمِيَه كَنَنَدَ نَفُوسِ خُودِ رَا بِه اِسْمَائِي كَه مَدَلِّ بَرِ اَو اِسْتِ مِثْلِ عَزِيْزِ وَ جِبَارِ وَ اِمْتَالِهْمَا وَ بَهْتَرِيْنَ اِسْمَاءِ اِسْمِي اِسْتِ كَه مَنَسُوبِ اِلَى اللّٰهِ شُودِ مِثْلِ بَهَاءِ اللّٰهِ يَا جَلَالِ اللّٰهِ يَا جَمَالِ اللّٰهِ يَا نُوْرِ اللّٰهِ يَا فَضْلِ اللّٰهِ يَا جُودِ اللّٰهِ وَ اِمْتَالِ اِيْنَ نُوْعِ اِسْمَاءِ مَمْتَنَعِه وَ عِبْدِ اللّٰهِ وَ ذَكَرِ اللّٰهِ، اِيْنَ نُوْعِ هَمِ بَابِي اِسْتِ كَه اِلَى مَا نَهَائِيَه مِي تُوَانِ دَرِ اَنْ عَرُوجِ نَمُودِ وَ اِگَرِ دَرِ بَحْرِ نُبُوْتِ وَ وِلَايَتِ وَ مَحَبَّتِ بَخُوَاهِدِ اِسْمِ كَذَارِدِ اَزِ اِسْمَاءِ خَمْسَه تَجَاوُزِ نَكُنَنَدِ وَ جَمْعِ بِيْنَ اِسْمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ اِعْظَمِ كَلِّ اِسْمَاءِ اِسْتِ وَ اِكْرَمِ كَلِّ اِمْتَالِ وَ كُوْرِ تَرْقِي نَمُودَه شَيْئًا فَشَيْئًا تَا ظَهُوْرِي كَه كَلِّ شَيْئٍ بِه اِسْمَاءِ اِلَهِي خُوَانَدَه مِي شُودِ كَه هِيْجِ شَيْئٍ اِطْلَاقِ نَمِي شُودِ بَرِ اَوِ اِسْمِي اِلَّا اَنْكَه مِشَابِه اِسْتِ بَا يَكِي اَزِ اِسْمَاءِ حَقِّ جَلِّ وَ عَزِّ، مِثْلِ حَلِيْمِ كَه اَزِ مَطْعُوْمَاتِ اِسْتِ وَلِي مِشَابِه اِسْتِ بِه اِسْمِ اللّٰهِ جَلِّ وَ عَزِّ وَ دَرِ اِيْنَ ظَهُوْرِ بِيَانِ اَزِ اِيْنَ نُوْعِ تَصَنُّعِ بَسِيَارِ خُوَاهِدِ شُدِ حَتِي اَنْكَه اِذْنَ دَاَدَه شُدَه بِه كَلِّ كَه دَرِ يَوْمِ ظَهُوْرِ شَمْسِ حَقِيْقَتِ اِگَرِ مَرْدَمِ رَسِيْدَه بَاشَنَدِ بَرِ حَدِّ كَمَالِ، اِطْلَاقِ شَيْئٍ نَمِي كُنَنَدِ اِلَّا اَنْكَه مِشَابِه يَكِي اَزِ اِسْمَاءِ حَقِّ اِسْتِ جَلِّ وَ عَزِّ ... وَ ثَمْرَه اِيْنَ اَمْرِ اِسْتِ كَه بِه تَذَكَارِ اِيْنَ اِسْمَاءِ اَزِ مَسْمِيَّاتِ اِيْنَ اِسْمَاءِ خَارِجِ نَكِشْتَه لَعَلَّ نَفْسِي بِه اِنْجِذَابِ مَسْمَايِ اِسْمِ خُودِ دَرِ اِيْنَ ظَهُوْرِ لَايِقِ اِسْمِيَّتِ كَرْدَدِ كَه مَدَلِّ بَرِ مَنِ يَظْهَرُه اللّٰهُ بَاشَدِ نَه بَرِ غَيْرِ اَنْ، نَه اِيْنَ اِسْتِ كَه بِه مَحْضِ اِسْمِ مَحْتَجِبِ كَرْدِي زِيْرَا كَه دَرِ اِيْنَ كُوْرِ، قَاتِلِ سَيِّدِ الشَّهْدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِه عِيْنَه بِه اِسْمِ خُودِ اَنْ حَضْرَتِ نَامِيْدَه شُدَه بُوْدِ وَ دَرِ ظَهُوْرِ مَنِ يَظْهَرُه اللّٰهُ شَبِه اِي نِيْسْتِ كَه كَلِّ بِه اِيْنَ اِسْمَاءِ مَحْبُوْبَه نَامِيْدَه شُدَه اَنْدِ وَلِي اِگَرِ نَفْسِي دَرِ دَلَالَتِ بَرِ اَنْ ثَابِتِ مَانَدِ اَنْ وَقْتِ اِسْمِ اَوِ اِسْتِ كَه كِيْنُوْنِيْتِ اَوِ اَزِ بَحْرِ جُودِ حَقِّ خَلْقِ شُدَه كَه لَايِقِ اِسْمِ حَسَنِي بَرِ اَنْ خُوَانَدَه شُودِ ... چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس به اسم رسول الله که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب خود و الله علی کُلِّشِيئٍ شَهِيْدٍ وَ بَدَانِ كَه مَثَلِ مَنِ يَظْهَرُه اللّٰهُ مِثْلِ مَحْكِ اِسْتِ كَه فَضْلِ مِي كُنَدِ مَا

بین طلای خالص از غیر آن، مثلاً اگر کسی بهاء‌الله نامیده شده باشد اگر به بهاء او که اوّل من آمن به او است ایمان آورد آن وقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت می‌گردد و الا در نفی فانی می‌گردد کانه لم یکن منه شیئاً مذکوراً" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۴)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی تسمیه اشخاص به برخی اسماء مخصوصه به مظهر ظهور و غیره مجاز نیست. از جمله این اسماء، اسامی مظاهر ظهور این دور اعظم است مانند "بهاء‌الله"، "ربّ اعلیٰ"، "نقطه اولیٰ" و "باب". همچنین نام "خیر النساء" که اختصاص به امّ حضرت اعلیٰ و حرم آن حضرت دارد و در الواح و آثار الهی به این نام خطاب گشته اند.

حضرت بهاء‌الله در این باره می‌فرماید :

"یا قوم فاعلموا بانا اصطفینا امّ نقطه الاولیٰ و انّها قد کانت من خیره الاماء لادی العرش مذکورا و حرم اطلاق هذا الاسم علی غیرها کذلک رقیم من القلم الاعلیٰ فی لوح القضاء الذی کان فی کنائز عصمه ربک محفوظاً و انّها لخیر النساء و بعدها تطلق علی ضلع النقطه الّتی ما خرّجت عن حصن العصمه و ما مستها ایدی الخائنین و کذلک کان الامر مقضیاً. آیوم خیر النساء امّ نقطه اولیٰ است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماء‌الله و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند و از حصن عصمت ربّانی خارج نشده اند و حرمت الله را رعایت نموده و دست خائنین به ذیل عصمتش نرسیده. فو نفسی الحق اوست بتول عذراء و حرم اعلیٰ و عصمت کبری ان اخذموها یا احبائی بصدق مبین لانّها بقیة الله بینکم ان انتم من العارفين" (۴۷) (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۴۲)

در دیانت بهایی همانند دین بابی، تسمیه اشخاص به اسامی مانند علی، حسین و امثال این ها مجاز و محبوب است. حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرماید :

"اینکه درباره اسم ابن مذکور داشتید باسی نیست و لکن در ظاهر به اسم ظاهر عباس حضرت غصن الله الاعظم روحی و کینونتی لتراب قدومه الفداء نامیده شود" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۶۱)

و در لوحی دیگر می‌فرماید :

"اینکه درباره مولود جدید ... مرقوم داشته بودید ... فرمودند الیوم این اسامی لدی العرش محبوب است ضیاء و بدیع و حسین و علی هر کدام را بخواهند موسوم نمایند" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۶۲)

۴۷. "فاطمه خانم" دختر جناب "میرزا محمد حسین ابن میرزا عابد" امّ حضرت اعلیٰ است که در سوره ی ۲۸ قیوم الاسماء با ذکر "یا امّ الذکر انّ السلام من الربّ علیک" مخاطب حق قرار گرفت. ایشان در اواخر حیات زمانی که در عتبات ساکن بودند به ایمان به حضرت بهاء‌الله مفتخر گردید. "خدیده خانم" حرم حضرت اعلیٰ است که دختر جناب "آقا میرزا علی بن آقا میرزا عابد" بودند و در ۱۲۹۹ هجری قمری در شیراز به ملکوت ابدی صعود فرمودند.

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره تسمیه اشخاص می‌فرماید :
"اما تسمیه به اسم مبارک یعنی بهاءالله و به اسم حضرت اعلی یعنی باب یا نقطه اولی جائز نیست، اما اسم عبدالبهاء گذاشتن جایز است" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۲۶۳)

همچنین درباره نام نهادن اطفال می‌فرماید :
"در خصوص نام نهادن اطفال استفسار نموده بودی، هر طفلی را که وضع اسم خواهید محفلی بیارایید و آیات و مناجات تلاوت کنید و تبّتل و تضرّع به درگاه احدیت نمایید و از برای طفل حصول هدایت رجا کنید و تأیید و ثبوت و استقامت بخواهید بعد نام بنهید و شربت و شیرینی صرف نمایید این تعمید روحانی است" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۶۲)

تقویم

انسان ها برای اینکه بتوانند روز های خود را نشانه گذاری کنند مفهومی را به نام "تقویم" یا "سال نما" ایجاد کردند. برای مثال برای ماندگار بودن تاریخ تولد و مرگ، تاریخ های مهم و قرار های مهم بین قوم ها تقویمی را ایجاد نمودند. از ابتدای خلقت تا به امروز انسان ها از تقویم های بی شماری استفاده می کردند که هر کدام مبدأ یا دلیل خاصی داشته است. بعضی از این تقویم ها با مبدأ یک واقعه در یک کشور و بعضی از تقویم ها نیز توسط ادیان مختلف به وجود آمده است. بسیاری از این تقویم ها امروزه مورد استفاده قرار نمی گیرد و به همین شکل برخی تقویم ها مورد استفاده مردم مختلف جهان است که از آن جمله تقویم های دینی است. در این مبحث ابتدا به بررسی مختصر تقویم های قدیمی و سپس به بررسی تقویم های دینی و مرسوم در جهان می پردازیم. میان تقویم های قدیمی به جا مانده، تقویم هایی که ریشه ایرانی داشته اند بسیار به چشم می خورد که همانطور که بیان شد هر کدام مبدأ خاصی داشته اند. به علت اینکه ایران از جمله کشورهای چهار فصل است، ایرانیان قدیم برای ایجاد تقویم از این خاصیت نیز استفاده می نمودند.

برخی از این تقویم های قدیمی از این قرار است :

تقویم رومی (اسکندری) : مبدأ این تقویم که ۳۲۱ سال قبل از میلاد حضرت مسیح است مصادف است با ابتدای سلطنت سلوکوس نیکاتو جانشین اسکندر رومی ایرانی که به اعتقاد بعضی چون علمای اسکندریه آن را وضع کردند به این نام مشهور است.

تقویم یزدگردی : این تقویم ایرانی در سال ۶۳۲ بعد از میلاد حضرت مسیح به وجود آمده و مبدأ آن جلوس یزدگرد در روز ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱ قمری، برابر با سال ۹۹۳ رومی است که ۳۶۵ روز حساب می شد.

تقویم میترایی (مهر آینی) : یک تقویم ایرانی است که شامل یک سال خورشیدی ۳۶۰ روزه است که به ۱۲ ماه ۳۰ روزه تقسیم شده است و هر کدام از این روزها دارای اسم بوده اند. شروع این سال بعد از شب یلدا یعنی ۱ دی (در تاریخ هجری خورشیدی) است و هر سال شامل دو فصل است، یک فصل زمستان ۵ ماهه و یک فصل تابستان ۷ ماهه. هر ماه دقیقا ۳۰ روز و ۳۰ شب است. طبق این تقویم ۵ روز اضافی جزء روزهای سال محاسبه نمی شده و مراسم و جشن های ویژه ای در این ۵ روز برگزار می شده است.

تقویم جلالی : این تقویم به دستور جلال الدین ملکشاه سلجوقی توسط حکیم عمر خیام نیشابوری و با کمک جمعی از علمای آن زمان ایجاد شد که به نام تقویم جلالی معروف گردید. مبدأ این تاریخ جلوس ملکشاه بر تخت سلطنت بود که مطابق با سال ۴۷۱ هجری قمری است. در این تقویم سال را ۳۶۵ روز و هر چهار سال یک روز کیسه می گرفتند. همچنین این تقویم دارای ۱۲ ماه ۳۰ روزه با ۵ روز اضافه بوده است که ابتدای آن در اعتدال بهاری سال است. این تقویم یکی از دقیق ترین تقویم های ایرانی بوده و بسیاری از تقویم های مرسوم امروزی نیز بر پایه این تقویم بنا شده اند.

تقویم هجری شمسی (خورشیدی)

تقویم خورشیدی ایرانی یکی دیگر از تقویم‌هایی است که توسط ایرانیان ایجاد شده است. این تقویم بر پایه تقویم جلالی و با مبدأ هجری یعنی هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه (در سال ۶۲۲ میلادی) ساخته شده است که بر اساس چرخش زمین به دور خورشید است. این تقویم از ۳۶۵ روز در سال‌های عادی و ۳۶۶ روز در سال‌های کبیسه^{۴۸} در قالب ۱۲ ماه تشکیل شده است. ابتدای این تقویم مانند تقویم جلالی در بهار است.

هر سال دارای ۴ فصل با نام‌های بهار، تابستان، پاییز و زمستان است و هر فصل ۳ ماه دارد و هر ماه تقریباً ۴ هفته و هر هفته ۷ روز با نام‌های شنبه، یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه (آدینه) دارد.

بلندترین روز سال در ۱ تیر و بلندترین شب سال در شب یلدا از غروب ۳۰ آذر تا طلوع آفتاب ۱ دی است. طول ماه‌های این تقویم در نیمه اول سال ۳۱ روزه و در نیمه دوم سال ۳۰ روزه است با این تفاوت که ماه اسفند ۲۹ روزه است و تنها در سال‌های کبیسه ۳۰ روز خواهد داشت.

اطلاعات کامل ماه‌های شمسی به این ترتیب است :

| فصل | نام | | تعداد روز | |
|---------|---|-------------|-----------|----|
| | فَلْکِی ^{۴۹} (فارسی افغانستان) | فارسی ایران | | |
| بهار | خَمَل | فروردین | ۳۱ | ۱ |
| | ثور | اردیبهشت | ۳۱ | ۲ |
| | جَوْزَا | خرداد | ۳۱ | ۳ |
| تابستان | سرطان | تیر | ۳۱ | ۴ |
| | اسد | مرداد | ۳۱ | ۵ |
| | سُنْبُلَه | شهریور | ۳۱ | ۶ |
| پاییز | میزان | مهر | ۳۰ | ۷ |
| | عقرب | آبان | ۳۰ | ۸ |
| | قوس | آذر | ۳۰ | ۹ |
| زمستان | جَدِی | دی | ۳۰ | ۱۰ |
| | دلو | بهمن | ۳۰ | ۱۱ |
| | حوت | اسفند | ۲۹ - ۳۰ | ۱۲ |

۴۸. کبیسه از ریشه کبس به معنی پرکردن چاه از خاک است. هر سال دارای ۳۶۵ روز و چند ساعت است که بعد از هر ۴ سال، جمع ساعات اضافی به اندازه ۱ روز می‌شود که در سال چهارم به تقویم اضافه شده و سال کبیسه ۳۶۶ روزه می‌شود.

۴۹. به هر یک از این دوازده بخش فلک بُرج می‌گویند.

تقویم میلادی

تقویم میلادی یک تقویم مسیحی بین المللی است که مبدأ آن میلاد حضرت مسیح می‌باشد. این تقویم امروزه در بیشتر کشورهای جهان استفاده می‌شود. این تقویم ابتدا توسط آلویسیوس لیلیوس که پزشکی از اهالی ناپال بود طرح شد. این تقویم دارای تغییراتی بود سال های کیبسه را هر ۴ سال یکبار حساب کند، این تعدیل در کیبسه گیری توسط پاپ گریگوری سیزدهم پذیرفته شد و از آن به بعد این تقویم با نام تقویم گریگوری نیز شناخته شد. این تقویم دارای ۳۶۵ روز در سال های عادی و ۳۶۶ روز در سال های کیبسه است که در قالب ۱۲ ماه جای گرفته اند.

اطلاعات کامل ماه های میلادی به این ترتیب است :

| نام | | تعداد روز | |
|-------------------------|---------------------|-----------|----|
| فارسی (از زبان فرانسوی) | انگلیسی | | |
| ژانویه | جَنیوری (January) | ۳۱ | ۱ |
| فوریه | فِبروری (February) | ۲۸ - ۲۹ | ۲ |
| مارس | مارچ (March) | ۳۱ | ۳ |
| آوریل | اِپرِل (April) | ۳۰ | ۴ |
| می (مه) | می (May) | ۳۱ | ۵ |
| ژوئن | جون (June) | ۳۰ | ۶ |
| جولای (ژوئیه) | جولای (July) | ۳۱ | ۷ |
| اوت | اَگِست (August) | ۳۱ | ۸ |
| سپتامبر | سپتِمبر (September) | ۳۰ | ۹ |
| اکتبر | اُکْتُبر (October) | ۳۱ | ۱۰ |
| نوامبر | نووِمبر (November) | ۳۰ | ۱۱ |
| دسامبر | دیسِمبر (December) | ۳۱ | ۱۲ |

تقویم هجری قمری

این تقویم بر اساس چرخش ماه است و مبدأ آن مانند تقویم شمسی هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه یعنی در سال ۶۲۲ میلادی است. این تقویم توسط مسلمانان و در بسیاری از کشورهای عربی به عنوان تقویم رسمی و تقویم مذهبی استفاده می‌شود. تقویم قمری در ابتدا ۱۳ ماه داشت. ماهی به نام نسیء که تقریباً هر ۳ سال به نحوی در تقویم قمری قرار می‌گرفت که ماه‌ها در یک سال خورشیدی قرار گیرند. اما در سال ۱۰ هجری پس آمدن آیات ۳۶ و ۳۷ سوره توبه مبنی بر اینکه تعداد ماه‌های سال نزد خداوند دوازده ماه می‌باشد، استفاده از این ماه منسوخ شد. همچنین در این آیات قرآنی از ۴ ماه نیز به عنوان ماه‌های حرام نام برده شده است.

خداوند در این آیات می‌فرماید :

"إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ"

"به درستی که عدد ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است، در همان روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید در کتاب او چنین بوده، از این دوازده ماه چهار ماه حرام است، و این است آن دین قویم، پس در آن چهار ماه به یکدیگر ظلم مکنید، و با همه مشرکین کارزار کنید همانطور که ایشان با همه شما سر جنگ دارند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است"

"إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَجْلُؤا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ"

"نسیء گناهی است علاوه بر کفر، و کسانی که کافر شدند به وسیله آن گمراه می‌شوند، یکسال آن ماه‌ها را حرام می‌کنند و یکسال را حلال، تا با عده‌هایی که خدا حرام کرده مطابق شود، پس (این عمل باعث می‌شود که) حلال کنند چیزی را که خدا حرام کرده، (آری) اعمال بدشان در نظرشان جلوه کرده و خداوند مردمان کافر را هدایت نمی‌کند"

هر ماه در این تقویم بر اساس چرخش ماه در محور خودش است به این ترتیب که آغاز ماه بعد با پیش بینی مشاهده پذیری و یا مشاهده هلال ماه آغاز می‌شود، به این ترتیب هر ماه در این تقویم می‌تواند ۲۹ یا ۳۰ روزه باشد. در ماه‌های حرام تقویم قمری به جز احکام قرآنی، دیه نیز دو برابر می‌شود و به اعتقاد برخی این عمل در ماه ذیقعد و ذیحجه به منظور ایجاد امنیت برای اشخاصی است که قصد رفتن به حج دارند.

با توجه به تعداد روزهای تقویم قمری، سال قمری حدود ۱۰ روز کمتر از سال شمسی است. به این علت است که با همزمان بودن سرآغاز و مبدأ هر دو تقویم، حال با گذشت ۱۴۳۸ سال از تقویم قمری، ۱۳۹۵ سال از تقویم شمسی می‌گذرد.

اطلاعات کامل ماه های قمری به این ترتیب است: ^{۵۰}

| توضیح | نام | تعداد روز | |
|----------|------------------------|-----------|----|
| ماه حرام | مُحَرَّم | ۳۰ | ۱ |
| | صَفَر | ۲۹ - ۳۰ | ۲ |
| | رَبِيعُ الْأَوَّلِ | ۳۰ | ۳ |
| | رَبِيعُ الثَّانِي | ۲۹ - ۳۰ | ۴ |
| | جَمَادِي الْأَوَّلِ | ۳۰ | ۵ |
| | جَمَادِي الثَّانِي | ۲۹ - ۳۰ | ۶ |
| ماه حرام | رَجَب | ۳۰ | ۷ |
| | شَعْبَان | ۲۹ - ۳۰ | ۸ |
| | رَمَضَانَ | ۳۰ | ۹ |
| | شَوَّال | ۲۹ - ۳۰ | ۱۰ |
| ماه حرام | ذِيقَعْدَه (ذی القعدة) | ۳۰ | ۱۱ |
| ماه حرام | ذِیحِجَّه (ذی الحجّه) | ۲۹ - ۳۰ | ۱۲ |

تقویم بدیع (بیانی)

تقویم بدیع تقویمی است که در دیانت بابی و در آثار حضرت اعلی ذکر شده است. این تقویم نیز متأثر از تقویم های قدیمی ایرانی مانند تقویم جلالی است که در ابتدای مبحث توضیح داده شده است. بنابر آثار حضرت اعلی این تقویم دارای ۳۶۱ روز در قالب ۱۹ ماه ۱۹ روزه است که سرآغاز این تقویم در روز بعثت حضرت اعلی ۲۳ می سال ۱۸۴۴ میلادی است. با توجه به اینکه این تقویم درون تقویم شمسی جای دارد روزهای زائد در تقویم بیانی قبل از ۱۹ روز آخر سال قرار می گیرند و در آثار حضرت اعلی درباره این روزهای اضافه صحبتی نشده است.^{۵۱} همانطور که در قسمت اول این مبحث بیان شد در تقویم جلالی در این روزهای اضافی، جشن و پایکوبی انجام می گرفت.

۵۰. شعری از ابونصر فراهی از کتاب نصاب الصبیان برای به خاطر سپردن این ماه ها وجود دارد:

ز محرم چو گذشتی برسد ماه صفر
دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجب از پی، شعبان، رمضان و شوال
پس به ذی القعدة و ذی الحججه بکن نیک نظر

۵۱. حضرت بهاءالله با تأیید تقویم بدیع، این روزهای اضافی را نیز در تقویم جای داده اند که در قسمت تقویم بهایی توضیح داده شده است.

حضرت اعلی در باره تقویم بدیع می فرماید :

"فِي بَيَانِ عِرْفَانِ السَّنِينَ وَالشُّهُورِ،

مُلَخَّصٌ اَيْنَ بَابِ اَنكَةِ خَدَاوَنَدِ عَالَمِ خَلْقِ فَرْمُودَةِ كَلِّ سَنِينَ رَا بَهْ اَمْرِ خُودِ وَ اَزْ ظُهْرٍ بَيَانِ قَرَارِ دَاوَدِ هَرِ سَنِينِي رَا عَدَدِ كَلْشِي وَ اَن رَا نُوَزِدَه شَهْرٍ قَرَارِ دَاوَدِ وَ هَرِ شَهْرٍ رَا نُوَزِدَه رُوزِ فَرْمُودَةِ تَا اَنكَةِ كَلِّ اَزْ نَقْطَه تَحْوِيلِ حَمَلٍ تَا مَتْمَهِي اَلِيَه سِيرِ اَوْ كِه بَه حَوْتِ مَتْمَهِي مِي گَرَدَدِ دَرِ نُوَزِدَه مَرَاتِبِ حُرُوفِ وَاَحَدِ سِيرِ نَمَايَنَدِ وَ شَهْرِ اَوَّلِ رَا بَهَاءِ وَ اَخْرَ رَا عِلَاءِ نَامِيَدِه وَ وَضْعِ دِينَ رَا بَرِ اَيْنِ عَدَدِ فَرْمُودِه وَ هَرِ يَوْمِي رَا بَهَارِ حَكْمِي قَرَارِ دَاوَدِ كِه مَتَلَذِّزِينَ دَرِ اَيْنِ جَنَّتِ بَه اَعْلَى مَا يَمْكُنُ دَرِ اَمْكَانِ مَتَلَذِّذِ گَرَدَنَدِ وَ دَرِ سَهْ شَهْرِ اَوَّلِ كِه اَشَهْرِ تَسْبِيحِ اَسْتِ خَلْقِ نَارِ اَفْتَدِه مَوْجُودَاتِ مِي گَرَدَدِ وَ دَرِ چَهَارِ مَاهِ بَعْدِ كِه اَشَهْرِ تَحْمِيدِ اَسْتِ خَلْقِ اَرْوَاحِ مَمْكَنَاتِ مِي گَرَدَدِ كِه دَرِ اَن رِزْقِ دَاوَدِ مِي شُونَدِ وَ دَرِ شَشِ مَاهِ بَعْدِ كِه شَهْرِ تَوْحِيدِ اَسْتِ مِيمِيرَانَدِ خَدَاوَنَدِ مَوْجُودَاتِ رَا نَه مَوْتِ جَسَدِي، بَلَكِه مَوْتِ اَزْ نَفِي وَ حَيَاتِ دَرِ اَثْبَاتِ وَ دَرِ شَشِ مَاهِ بَعْدِ كِه شَهْرِ تَكْبِيرِ اَسْتِ حَيَاتِ مِي دَهْدِ خَدَاوَنَدِ عَالَمِ عَزِّ وَ جَلِّ اَشْخَاصِي رَا كِه اَزْ حَبِّ دُونِ اَن مَرْدِه وَ دَرِ حَبِّ اَوْ ثَابِتِ مَانْدِه اَنَدِ وَ سَهْ شَهْرِ اَوَّلِ نَارَااللهِ اَسْتِ وَ چَهَارِ شَهْرِ بَعْدِ هَوَاءِ اَزَلِ اَسْتِ وَ شَشِ شَهْرِ بَعْدِ مَاءِ تَوْحِيدِ اَسْتِ كِه بَرِ نَفُوسِ كَلْشِي جَارِي مِي گَرَدَدِ اَزْ هَوَاءِ اَزَلِ كِه اَوْ مَمْدِّ اَسْتِ اَزْ نَارَااللهِ وَ دَرِ شَشِ مَاهِ بَعْدِ مَتَعَلَّقِ بَه تَرَابِ اَسْتِ كِه اَنچِه ظَاهِرِ شُدِه اَزْ عَنَاصِرِ ثَلَاثَه دَرِ اَن عَنَصْرِ مَسْتَقَرِّ گَرَدَدِ وَ ثَمْرِ اَخْذِ شُودِ ... " (حضرت باب، بیان فارسی، باب ۳، واحد ۵)

همچنین در ادامه این آیات می فرماید :

"... شَهْرِ اَوَّلِ شَهْرِ نَقْطَه اَسْتِ وَ شَهْرِ حِيٍّ دَرِ حَوْلِ اَوْ طَائِفِ وَ مَثَلِ اَوْ دَرِ بَيْنِ شَهْرٍ مَثَلِ شَمْسِ اَسْتِ وَ سَايِرِ شَهْرٍ مَثَلِ مَرَايِي هَسْتَنَدِ كِه ضِيَاءِ اَن شَهْرِ دَرِ اَنهَا مَشْرُقِ شُدِه وَ دَرِ اَنهَا دِيْدِه نَمِي شُودِ اَلَّا اَن شَهْرِ وَ اَن رَا خَدَاوَنَدِ شَهْرِ بَهَاءِ نَامِيَدِه بَه مَعْنَى اَنكَةِ بَهَاءِ كَلِّ شَهْرٍ دَرِ اَن شَهْرِ اَسْتِ وَ اَوْنِ رَا مَخْصُوصِ گَرَدَنِيْدِه بَه مَنْ يُظْهَرُهُ اللهُ وَ هَرِ يَوْمِي اَزْ اَن رَا بَه يَكِي اَزْ حُرُوفِ وَاَحَدِ نَسْبِتِ دَاوَدِ وَ يَوْمِ اَوَّلِ كِه نُوْرُوزِ اَسْتِ يَوْمِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ هَسْتِ ... " (همان)

و نیز در ادامه می فرماید :

"... هَرِ نَفْسِي كِه مَوْفُوقِ شُودِ دَرِ يَوْمِ اَوْ وَ سَيِّدِ وَ شَصْتِ وَ يَكِ مَرْتَبِه تَوْحِيدِ كَنَدِ خُدَا رَا دَرِ اَن سَالِ مَحْفُوظِ مِي مَانَدِ اَزْ اَنچِه اَزْ سَمَاءِ تَقْدِيرِ نَاذِلِ مِي گَرَدَدِ وَ اللهُ عَالِي كَلِّ شَيْءِ حَفِيْظِ وَ ثَمْرِه اَيْنِ، عِرْفَانِ اَنكَةِ دَرِ اَيْنِ شَهْرٍ كِه شَأْنِي اَزْ شُؤْنِ خَلْقِ اَسْتِ كِه كَلِّ مَدَلِّ شُدِ بَرِ حُرُوفِ وَاَحَدِ چَگونِه اَسْتِ دُونِ اَن اَزْ خَلْقِ حَقِّ كِه شَيْءِ دَرِ خُودِ شَيْئِيَّتِ نَبِيْنَدِ اَلَّا بَه مَظَاهِرِ اَمْرِ حَقِّ ... " (همان)

در آثار حضرت اعلی نام ماه های تقویم بدیع مشخص نشده است و این قبیل موارد مانند احکام دیگر دیانت بابی به مَنْ يُظْهَرُهُ اللهُ یعنی حضرت بهاءالله سپرده شده است.

تقویم بهایی

تقویم بهایی همان تقویمی است که حضرت اعلی در کتب بیان تنظیم فرمودند، اما بسیاری از مشخصات این تقویم بعد از ظهور دیانت بهایی و توسط حضرت بهاءالله تنظیم شد. تقویم بهایی دارای ۳۶۵ روز است که مانند تقویم بیانی دارای ۱۹ ماه ۱۹ روزه است. ۴ روز باقی مانده در سال های عادی و ۵ روز باقی مانده در سالهای کبیسه در دیانت بهایی "ایام هاء" نام گذاری شده است.

همچنین نام ماه های تقویم بهایی نیز مشخص شده است که از این قرار است :

| نام | تعداد روز | |
|-------------|-----------|----|
| شهر البهاء | ۱۹ | ۱ |
| شهر الجلال | ۱۹ | ۲ |
| شهر الجمال | ۱۹ | ۳ |
| شهر العظمة | ۱۹ | ۴ |
| شهر النور | ۱۹ | ۵ |
| شهر الرحمة | ۱۹ | ۶ |
| شهر الكلمات | ۱۹ | ۷ |
| شهر الكمال | ۱۹ | ۸ |
| شهر الاسماء | ۱۹ | ۹ |
| شهر العزة | ۱۹ | ۱۰ |
| شهر المشیة | ۱۹ | ۱۱ |
| شهر العلم | ۱۹ | ۱۲ |
| شهر القدرة | ۱۹ | ۱۳ |
| شهر القول | ۱۹ | ۱۴ |
| شهر المسائل | ۱۹ | ۱۵ |
| شهر الشرف | ۱۹ | ۱۶ |
| شهر السلطان | ۱۹ | ۱۷ |
| شهر الملك | ۱۹ | ۱۸ |
| ایام هاء | ۴ - ۵ | - |
| شهر العلاء | ۱۹ | ۱۹ |

در هر سال بهایی ۹ روز به عنوان ایام محرمه وجود دارد که شخص مؤمن در این روزها نباید به اشتغال به کسب و کار بپردازد. این ایام که به ایام تسعه نیز معروف اند سالروز وقایعی تاریخی در دیانت بهایی است که در آثار بهایی بسیار درباره این ایام و حرمت اشتغال به کسب و کار در این ایام صحبت شده است.

حضرت عبدالبهاء درباره این ایام می‌فرمایند :

"هو الله، ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید از کثرت مشاغل جواب مختصر مرقوم می‌گردد، در ایام سنه، نه روز اشتغال به شغلی فی الحقیقه جائز نه، بعضی نصوص الهیّه و بعضی قیاس به آن یوم اوّل و ثانی محرم، سه روز عید رضوان، یوم هفتادم نوروز و یوم نیروز و یوم بیست و هشتم شعبان و یوم پنجم جمادی الاولی ... این نه روز اشتغال به کسب و تجارت و صناعت و زراعت جائز نه و همچنین اجرای مقتضیات مناصب و وظائف یعنی اجرای خدمت حکومت و علیک البهء الابهی ع ع" (اشراق خاوری، عبدالحمید، ایام تسعه، صفحه ۱۰)

بدین ترتیب ایام محرمه بهایی به قرار زیر است :

| مناسبت | روز در تقویم شمسی | روز در تقویم بهایی |
|---|--|--------------------|
| ۱ عید نوروز و عید صیام، "یوم الله" ۵۲ | ۱ فروردین | ۱ شهر البهء |
| ۲ اولین روز از عید رضوان - اظهار امر علنی حضرت بهاءالله | ۱ اردیبهشت | ۱۳ شهر الجلال |
| ۳ نهمین روز عید رضوان | ۹ اردیبهشت | ۲ شهر الجمال |
| ۴ دوازدهمین روز عید رضوان | ۱۲ اردیبهشت | ۵ شهر الجمال |
| ۵ بعثت حضرت اعلی | ۳ خرداد | ۷ شهر العظمه |
| ۶ صعود حضرت بهاءالله | ۸ خرداد | ۱۳ شهر العظمه |
| ۷ شهادت حضرت اعلی | ۱۹ تیر | ۱۷ شهر الرحمه |
| ۸ ولادت حضرت اعلی | این دو تاریخ به علت اینکه نباید از هم جدا شوند به تاریخ اولین و دومین روز از هشتمین ماه قمری بعد از نوروز برگزار می‌شود. | |
| ۹ ولادت حضرت بهاءالله | | |

تفصیل و توضیح ایام محرمه بهایی چنین است :

۱- حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۱۰) می‌فرماید :

"قَدِ أَنْتَهَتْ الْأَعْيَادُ إِلَى الْعِيدَيْنِ الْأَعْظَمَيْنِ أَمَّا الْأَوَّلُ أَيَّامٌ فِيهَا تَجَلَّى الرَّحْمَنُ عَلَى مَنْ فِي الْإِمْكَانِ بِأَسْمَائِهِ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِهِ الْعُلْيَا وَ الْآخِرُ يَوْمٌ فِيهِ بَعَثْنَا مَنْ بَشَّرَ النَّاسَ بِهَذَا الْإِسْمِ الَّذِي بِهِ قَامَتِ الْأُمُوتُ وَ حُسِرَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي يَوْمَيْنِ كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدُنِّ أَمِيرِ عَلِيمٍ"

۵۲. در قسمت مربوط به "نوروز" مفصلاً توضیح شده است.

همانا منتهی شده است اعیاد در دیانت بهایی به دو عید اعظم. اولین عید اعظم ایامی است که در آن تجلی کرد جمال قدم و اسم اعظم بر تمام مردمی که در این دنیا هستند به اسماء حسنی و صفات علیای خود (یعنی دوازده روز ایام رضوان) عید اعظم دیگر بعد از ایام رضوان عید بعثت حضرت اعلی است. روزی که در آن روز ما مبعوث کردیم کسی را که بشارت داد مردم را به این اسم اعظمی که به واسطه او مرده ها زنده شدند و محسور شدند جمیع مردمی که در آسمان و زمین بودند. دو عید دیگر هم در امر بهایی هست، در دو روز یعنی در اول و دوم محرم که تولد حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی است. تولد جمال اقدس ابهی در دوم محرم ۱۲۳۳ هجری قمری و تولد حضرت اعلی در اول محرم ۱۲۳۵ هجری قمری اتفاق افتاد. بنابراین روز تولد حضرت اعلی دو سال بعد از تولد جمال قدم است. اینطور جاری شده است امر از طرف خدایی که امر کننده و دانا است)

"حضرت بهاءالله در این آیه مبارکه به عظمت چهار عید عمده در سال اشاره می‌فرماید. اولین عید از عیدین اعظمین عید رضوان است. این عید جشن اظهار امر حضرت بهاءالله است که در ماه های آوریل و مه سنه ۱۸۶۳ میلادی طی دوازده روز توقّف هیکل اقدس در باغ رضوان در مدینه بغداد تحقق یافت. حضرت بهاءالله این عید را سلطان اعیاد ملقب فرموده اند. دومین عید از عیدین اعظمین یوم بعثت حضرت نقطه اولی است که در ماه مه سنه ۱۸۴۴ در شیراز واقع شد. روزهای اول، نهم و دوازدهم عید رضوان از ایام محرمه امری محسوب است. یوم بعثت حضرت اعلی نیز از ایام محرمه است. دو عید دیگر عبارتند از اعیاد ولادت حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلی. در تقویم اسلامی که قمری است این دو یوم متوالی یکدیگرند. یوم مولود حضرت بهاءالله روز دوم ماه محرم سنه ۱۲۳۳ هجری قمری (۱۲ نوامبر ۱۸۱۷ میلادی) است و یوم میلاد حضرت اعلی اول ماه محرم سنه ۱۲۳۵ هجری قمری (۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی). به این مناسبت این دو یوم ولادت به عیدین معروفند. حضرت بهاءالله می‌فرماید: این دو یوم یک یوم محسوب شده عندالله (سؤال و جواب، فقره ۲). و نیز می‌فرماید که اگر این اعیاد با ایام صیام مقارن گردد، حکم روزه در آن دو روز مرتفع است (سؤال و جواب، فقره ۳۶). نظر به اینکه اساس تقویم بهائی بر تقویم شمسی استوار است، تعیین این مطلب بر بیت العدل اعظم است که آیا این دو عید مولود باید طبق تقویم شمسی برگزار شود یا قمری" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۳۸)

۲- حضرت بهاءالله درباره عید اعظم رضوان می‌فرماید: "اول عید، عصر ۱۳ ماه دوم از آشهر بیان است. یوم اول و تاسع و دوازدهم عید اشتغال به امور حرام است" (رساله سؤال و جواب، قسمت ۱)

۳- همچنین درباره عید مولود می‌فرماید: "مولود اقدس ابهی اول فجر یوم دوم محرم است و یوم اول مولود مبشر است و این دو یک یوم محسوب شده عندالله" (رساله سؤال و جواب، قسمت ۲)

۴- بیت العدل اعظم در پیام مورخه ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۴ میلادی، تقویم جدیدی را برای برگزاری دو یوم ولادت حضرت اعلی و حضرت بهاءالله اعلام فرمودند. در ابتدای این پیام می‌فرماید:

"غروب آفتاب روز ۲۹ اسفند ماه ۱۳۹۳ (۲۰ مارس ۲۰۱۵) پایان سال ۱۷۱ بهایی و اختتام واحد نهم اولین کلّ شیء تقویم بدیع خواهد بود. از پیروان حضرت بهاءالله در شرق و غرب عالم دعوت می‌نماییم تا از آن روز فیروز به بعد به روش یکسانی از تقویم بدیع استفاده نمایند. جزئیات تقویم بدیع بر طبق اصلی که باعث تنظیم و تعدیل بسط و اجرای تدریجی تعالیم الهی می‌باشد به مرور زمان

تعیین شده است. طرح کلی این تقویم، اعصار و ادوار، ماه ها و روزهای آن از قلم حضرت ربّ اعلی نازل شد و بعداً توضیحات و منضمّاتی اساسی از یراعه حضرت بهاءالله عزّ صدور یافت ... در پاسخ به سوالات احبّا در مورد تقویم، هم حضرت عبدالبهاء و هم حضرت ولی امرالله این مطالب را به بیت العدل اعظم ارجاع فرمودند. برای استفاده یک نواخت از تقویم بهایی، سه نکته از ویژگی های بسیار آن نیاز به توضیح دارد: روش تعیین روز نوروز، رعایت خصوصیت قمری بودن اعیاد میلاد دو ظهور در تقویم شمسی و تثبیت تاریخ ایام متبرکه در تقویم بدیع. حضرت بهاءالله در رساله سؤال و جواب می فرمایند "هر روز که شمس تحویل به حمل شود همان یوم عید است اگر چه یک دقیقه به غروب مانده باشد". اما جزئیات این قضیه تا به حال تعیین نشده بود. تصمیم این جمع بر آنست که طهران زادگاه جمال ابهی نقطه تعیین لحظه آغاز اعتدال بهاری در نیمکره شمالی، بر حسب محاسبات نجومی از منابع موثّق، و بالتبع تعیین روز نوروز برای عالم بهایی خواهد بود. دو عید میلاد یعنی تولّد حضرت بهاءالله و تولّد حضرت ربّ اعلی تا به حال همیشه در شرق در روزهای اول و دوم ماه محرم مطابق تقویم هجری قمری برگزار شده است. حضرت بهاءالله تصریح می فرمایند که "این دو، یک یوم محسوب شده عندالله". در عین حال در مکتوبی به زبان انگلیسی از طرف حضرت ولی امرالله ذکر شده است که "در آینده بدون تردید همه ایام متبرکه طبق تقویم شمسی رعایت خواهد شد و تمهیدات لازم برای برگزاری عمومی دو عید سعید میلاد فراهم خواهد گردید". این مسئله که چگونه خصوصیت قمری بودن این دو یوم مبارک در متن تقویم شمسی حفظ خواهد شد تا کنون بدون پاسخ مانده بود. **این دو عید مبارک از این پس بر طبق تصمیم این جمع، در اولین و دومین روز هشتمین ماه قمری پس از نوروز بر اساس جداول نجومی که از پیش با در نظر گرفتن طهران به عنوان نقطه مبدأ تهیه شده، برگزار خواهد گردید.** در نتیجه ایام برگزاری دو عید میلاد سال به سال تغییر خواهد کرد و دو روز متوالی در شهرالمشیه، شهرالعلم و یا شهرالقدره در تاریخ بهایی و بین نیمه اکتبر تا نیمه نوامبر در تاریخ میلادی خواهد بود"

۵- در تقویم بهایی اسم اعظم "بهاء" نام اولین ماه سال و اولین روز هر ماه است. با این ترتیب یوم البهء من شهر البهء روز اول سال نو بهایی یعنی نوروز است که حضرت اعلی آن را عید مقرر فرموده و طبق این آیه مبارکه به تأیید حضرت بهاءالله نیز رسیده است. علاوه بر هفت یومی که در کتاب مستطاب اقدس از ایام محرّمه محسوب شده است، یوم شهادت حضرت اعلی نیز در زمان حیات عنصری حضرت بهاءالله در عداد یکی از ایام محرّمه بود. بر این قیاس حضرت عبدالبهاء صعود جمال اقدس ابهی را نیز به ایام محرّمه اضافه فرمودند و به این ترتیب تعداد ایام متبرکه جمعاً به نه روز بالغ می گردد. دو روز دیگر نیز که از ایام متبرکه محسوب ولی در آن اشتغال به کار ممنوع نیست عبارت از یوم جلوس مرکز میثاق و یوم صعود آن حضرت است. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۳۹)

ایام هاء در تقویم بهایی :

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۶) می فرمایند :

"... وَ اجْعَلُوا الْاَيَّامَ الزَّائِدَةَ عَنِ الشُّهُورِ قَبْلَ شَهْرِ الصِّيَامِ اِنَّا جَعَلْنَاهَا مَظَاهِرَ الْهَاءِ بَيْنَ اللَّيَالِي وَ الْاَيَّامِ. لِذَا مَا تَحَدَّدَتْ بِحُدُودِ السَّنَةِ وَ الشُّهُورِ يَنْبَغِي لِأَهْلِ الْبِهَاءِ أَنْ يَطْعَمُوا فِيهَا أَنْفُسَهُمْ وَ ذَوِي الْقُرْبَى ثُمَّ الْفُقَرَاءَ وَ الْمَسَاكِينَ وَ يَهْلُلْنَ وَ يُكَبِّرْنَ وَ يُسَبِّحْنَ وَ يَمَجِّدْنَ رَبَّهُمْ بِالْفَرَحِ وَ الْاِنْبِسَاطِ ..."

(آن چند روزی را که زائد بر سال معمولی است یعنی فرق میان سال معمولی و سال بهایی است، آنها را قبل از شهر صیام، یعنی بعد از خاتمه ماه ۱۸ و پیش از شروع ماه ۱۹ قرار بدهید چون این ایام گاهی پنج روز می‌شود، ما اینها را مظاهر "هـاء" قرار دادیم. چون اینها مظاهر هـاء هستند و مستقلند و نه جزو ایام ماه هستند و نه جزو ماه های سال، اینها به طور فوق‌العاده در اصطلاح امر حساب می‌شوند ... لازم است بر اهل بهاء اینکه اول خودتان بخورید، بعد هم به اقوامتان بخورانید و سپس به یاد فقرا و مساکین باشید. در این ایام تسبیح و تهلیل و تکبیر الهی را به جا بیاورید، تمجید خدا بکنید با کمال فرح و سرور)

"اساس تقویم بدیع سال شمسی است که ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و تقریباً ۵۰ دقیقه است. تقویم بدیع شامل نوزده ماه نوزده روزه است که جمعاً ۳۶۱ روز می‌شود. چهار روز باقی مانده که در سال های کیسه پنج روز می‌گردد، ایام هـاء است. حضرت نقطه اولی موقع ایام هـاء را در تقویم صریحاً معین نفرمودند. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب اقدس آن ایام زائده را بلافاصله قبل از شهرالعلاء که شهر صیام استقرار داده‌اند ... ایام زائده در تقویم که به ایام هـاء معروف است امتیازش در این است که مظاهر حرف "هـاء" می‌باشد. ارزش عددی حرف "هـاء" به حساب ابجد پنج است که با حدّ اعلاّی ایام زائده مطابق است. در آثار مبارکه حرف "هـاء" مبین معانی روحانی متعدّدی است و از جمله رمزی از هویت الهیه می‌باشد ... جمال اقدس ابهی به پیروان خود امر فرموده‌اند که ایام هـاء را با وجد و سرور به برگزاری ضیافات و انفاق به فقرا اختصاص دهند. حضرت ولیّ امرالله می‌فرمایند که ایام هـاء مخصوص مهمان نوازی و اعطاء هدایا و غیره می‌باشد" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت های ۲۶ تا ۲۹)

این مسئله شایان توضیح است که در سال های کیسه شمسی اگر در روز ۳۰ اسفند، سال قبل از غروب خورشید تحویل شود همان روز اول شهرالبهائ است. بدین ترتیب ۲۹ اسفند ۱۹ شهرالعلاء و آخرین روز ماه صیام در تقویم بدیع می‌شود و در آن سال ایام هـاء ۴ روز است. به علّت اینکه در سال های کیسه شمسی تقویم بدیع ۱ روز زودتر جدید می‌شود برای منطبق شدن این دو تقویم در سال بعد تعداد ایام هـاء به ۵ روز می‌رسد و ماه صیام در هر سال بدون استثناء ۱۹ روزه می‌باشد.

حرمت اشتغال به کار

حضرت ولی امرالله درباره حرمت اشتغال به کار در ایام محرّمه بهایی می‌فرمایند:

"... اشتغال به امور در لیل و نهار هر دو از محرّمات حتمیه است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، ایام تسعه، صفحه ۱۱)

همچنین می‌فرمایند:

"در خصوص خباز ها و قصاب ها و صاحبان این قبیل مشاغل در نقاطی که مشاغل مزبوره منحصر به احبّا است سؤال نموده بودید که در این قسمت استثنائی در ایام محرّمه متبرّکه از برای آنان هست یا نه، فرمودند بنویس کسر حدود به هیچ وجه من الوجوه جائز نه و استثنائی مقبول و محبوب نبوده و نیست، سستی و تهاون در این موارد علّت ازدیاد جرئت و جسارت دشمنان امرالله خواهد گشت" (اشراق خاوری، عبدالحمید، ایام تسعه، صفحه ۱۱)

تقیه و کتمان عقیده

تقیه با تلفظ فارسی "تقیّه" در لغت به معنای پرهیز کردن، اجتناب کردن و پنهان کردن عقیده برای حفظ جان است. به طور معمول انکار کردن عقیده قلبی و اعتراف کردن به اعتقادات دیگران به منظور محافظت از خود را تقیه می‌گویند. این امر در برخی از ادیان الهی مجاز، در برخی ضروری و در دیانت بهایی امری حرام شمرده می‌شود.

در ادیان قبل از اسلام اصطلاح تقیه به کار برده نشده است و ممکن است از اصطلاح دیگری برای این امر استفاده شده باشد. تقیه در زمان دیانت اسلام امری ضروری مطرح شده ولی این بدین معنا نیست که این امر تنها در زمان دیانت اسلام انجام می‌گرفته بلکه به دلیل اینکه در ادیان دیگر در این باره حکمی نازل نشده، مؤمنین آن ادیان برای حفظ جان خود در برابر معرضین عقیده خود را پنهان می‌کردند. در واقع تقیه حکمی نیست که در دیانت اسلام وضع شده باشد. میان مسلمانان شیعه و اهل سنت درباره امر تقیه اختلاف نظر وجود دارد به شکلی که پیروان اهل سنت تقیه را به عنوان پنهان کردن عقیده قلبی قبول ندارند و به همین علت با شیعیان اختلاف نظر دارند.

دیانت اسلام

همانطور که بیان شد آیاتی در کتاب قرآن وجود دارد که به امر تقیه اشاره دارد و آن را امری ضروری برای مسلمانان می‌شمارد. حق در قرآن (سوره آل عمران، آیه ۲۸) می‌فرماید:

"أَلَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ"

(مسلمانان نباید کفار را در برابر مسلمانها یار و سرپرست خود قرار دهند و هرکس چنین کاری کند هیچگونه ارتباطی با خداوند ندارد، مگر اینکه از آنها بترسید و تقیه کنید و خداوند شما را از مجازات خودش برحذر می‌دارد و بازگشت همه به سوی او است)

در آیه دیگر (سوره نحل، آیه ۱۰۶) می‌فرمایند:

"مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ"

(هرکس بعد از ایمانش به خدا کافر شود، گرفتار غضبی از جانب خدا و عذاب عظیمی خواهد شد مگر کسی او را مجبور به اظهار کفر کند در حالیکه دلش آرام به ایمان است)

برخی مفسران شأن نزول آیه مذکور "مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ" را در مورد "عمار بن یاسر" بیان می‌کنند. بدین گونه که وقتی "عمار بن یاسر" نتوانست مقابل شکنجه مشرکین طاقت بیاورد، اظهار کفر کرد تا مشرکین او را آزاد کردند. در حالی که پدر و مادرش یاسر و سمیه تحت

شکنجه های مشرکین به شهادت رسیده بودند. عمّار خدمت حضرت محمّد رسید و گفت من زیر شکنجه اظهار کفر نمودم. این آیه نازل شد که هرکس بعد از ایمان به خدا و رسولش کافر شود گرفتار غضبی از جانب خدا و عذاب عظیمی خواهد شد مگر کسی او را مجبور به اظهار کفر کند در حالیکه دلش آرام به ایمان است.

دیانت بابی

در آثار دیانت بابی، درباره امر تقیّه حکمی نازل نشده است. تقیّه در آیین بابی نه امر شده و نه نهی شده است به صورتی که برخی مؤمنین بیان در زمان خود ایمان خود را برای حفظ جان خود کتمان کردند و برخی دیگر با استقامت ایمان خود را اعلان نموده و هیچگاه کتمان ننموده اند.

در ابتدا بهتر است که به توبه نامه مجعول منسوب به حضرت اعلی پرداخته شود که بسیاری آن را به عنوان "توبه نامه" باب از ادعای رسالت خویش گرفته اند. برگه ای که بدون مهر و امضای آن حضرت است و به فرموده حضرت ولی عزیز امرالله این گونه اوراق و اسناد بی مهر و امضا از درجه اعتبار ساقط است. این ورقه ابتدا توسط "ادوارد براون" انگلیسی منتشر شد که خود او نیز در صحت انتساب آن به حضرت اعلی تردید نموده است چرا که در مقدمه این موضوع نوشته است :

"به هیچ وجه معلوم نیست که این ورقه خطاب به چه کسی است و نیز معلوم نیست که آیا این ورقه همان است که در جمله های اواخر نامه ولیعهد به محمّد شاه بدان اشاره شده که می گوید توبه کرد و سند پا به مهر سپرد یا آنکه ورقه دیگری است ... " (نوشته فوق منسوب به ادوارد براون در قاموس کتاب ایقان، اشراق خاوری، عبدالحمید، قاموس مختصر ایقان، تلخیص حمید واعظی، صفحه ۷۹)

یکی از موارد دیگر مسئله ملاقات آن حضرت با ملا محمّد ممقانی است که به اختصار بیان می گردد :

"آنگاه او را به خانه مرحوم ملا محمد ممقانی مجتهد و رئیس علمای شیخیه بدند ... هنگامی که باب وارد مجلس شد صاحب خانه مقدم او را گرمی داشت او را در صدر مجلس، پهلوی خودش نشانیده مبادرت به سخن فرموده به باب چنین گفت آیا این کتاب و نوشته ها از تو می باشد ؟ باب گفت آری این ها کتب من است و من آنها را به دست خودم نوشته ام. صاحب خانه (ملا محمد ممقانی) پرسید به صحت آنچه در این کتاب ها می باشد اقرار و اعتراف داری ؟ باب گفت آری، من به صحت این ها اعتراف دارم. صاحب خانه پرسید آیا تو بر عقیده خود باقی می باشی ؟ خودت می گفتی من مهدی مُنتَظَر قائم از اهل بیت محمّد هستم. باب گفت آری. حجت الاسلام گفت اکنون کُشتن تو واجب گردید و خونت به هَدَر رفت. چنین گفت و از جا برخاست" (از ترجمه فارسی مفتاح باب الابواب، صفحه ۱۵۷ - در قاموس ایقان، اشراق خاوری، عبدالحمید، جلد ۱، صفحه ۸۴ نیز موجود است)

همانطور که بیان شد برخی مؤمنین بابی برای حفظ دین و جان خود در بعضی موارد ایمان خود را کتمان می نمودند. حضرت عبدالبهاء درباره این موضوع در دیانت بابی می فرماید :

"حضرت اعلی روحی له الفداء در بدایت امر به صراحت منع فرمودند (منظور شرب دخان) و جمیع احبّاء ترک شرب دخان نمودند ولی چون زمان تقیّه بود هر نفس که از شرب دخان امتناع می نمود مورد اذیت و جفا می شد بلکه در معرض قتل می آمد. لهذا احبّاء به جهت تقیّه به شرب دخان پرداختند" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۳۲۷)

از جمله مؤمنین بیان که هیچگاه حتی در شرایط بسیار سخت و طاقت فرسا ایمان خود را کتمان نکرد "ملاً محمد علی زنوزی" ملقب به "انیس" بود. در اینجا قسمتی از شرح استقامت آن مؤمن حقیقی و عدم کتمان عقیده او به اختصار بیان می‌گردد:

"... سید علی زنوزی برای آنکه ملاً محمد علی پسر زن خود را از همراهی باب منصرف کند امر کرد تا زن او را با دخترک شش ساله ای که داشت آوردند. زوجه بیچاره تا محمد علی شوی (شوهر) خود را دید دست به شیون زد و با کلماتی جانسوز خواست در اراده چون سنگ او تأثیر کند و گفت شوهر عزیزم آیا به خواری و ذلت من رحم نمی‌کنی؟ آیا به بی شوهری من و یتیمی دخترت ترخم نمی‌نمایی؟ عزیزم دستم به دامان تو توبه کن تا زندگی ما به هم نخورد... اگر به من رحم نمی‌کنی به این طفل کوچک و بی گناه بی نوا رحم کن. زن این بگفت و طفل را به سوی او فرستاد. دخترک دامن پدر گرفت و به ترکی به پدر گفت "بابا اویمزه کیداق" یعنی بابا بیا برویم خانه. منظره سخت و وحشتناک و جانسوز بود... محمد علی سپس خم شد و صورت دختر خود را بوسید و گفت دختر عزیزم برو به خانه و من اکنون خواهم آمد. تمام مردم از این استقامت در شگفت ماندند... اما این همه ذره ای در ملاً محمد علی مؤثر نشد. بلکه اصراری داشت که وی را قبل از باب بکشند... سپس در یوم شهادت، زن و خواهرش فرزند دو ساله اش را به سربازخانه برده گرد وی انجمن شدند و خواهر چند بار به پایش افتاده بوسه زد و با دیده گریان و قلب بریان همی نالیده، گفت ای برادر تو را به قرآن و پیغمبر آخرالزمان سوگند می‌دهم تقیه کن که در آیین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت ببخشا و او جواب چنین گفت که ای خواهر،

گر تیغ بارد در کوی آن شاه گردن نهادیم الحکم لله

و من سال ها در این آرزو بودم. شکر کن خدا را که اکنون به مقصود می‌رسم و تو صبر و شکیبایی را پیشه کن و جزع و فزع منما" (محمدحسینی، نصرت الله، حضرت باب، صفحه ۵۶۲)

دیانت بهایی

در احکام دیانت بهایی تقیه کردن امری حرام است و انجام این عمل به معنی تَبَرُّی کردن از دین و خارج شدن از ایمان است. آثار مبارکه درباره این موضوع بسیار است و در تمامی الواح مذکور صراحتاً به نهی از کتمان عقیده اشاره شده است. در این مبحث آثار مبارکه به قدر کفایت ذکر می‌شود.

حضرت ولی محبوب امرالله در یکی از توقیعات مبارکه درباره این عمل می‌فرمایند:

"اگر چنانچه مجبور و مکلف بر تعیین و قید مذهب گردند البتّه کتمان ننمایند و به تظاهر و تصنع متشبث نشوند. عقیده خویش را در کمال جرأت و وضوح اظهار نمایند و از عواقب و نتایج بیان حقیقت و ابراز ما فی الضمیر، خائف و نگران نشوند. البتّه به عموم یاران تأکید و توصیه نمایند تا از صراط مستقیم حقیقت و رشاد منحرف نگردند و بر حفظ مصالح امریه و صیانت رفعت و منزلت امرالله و اعزاز کلمه الله موفق و مفتخر گردند. مداهنه و مسامحه در این موارد مُجَلِّد در نظام امرالله و علّت توهین و تحقیر دین الله گردد و تولید مشاغل متنوعه عظیمه در آینده نماید... (منتخبات توقیعات مبارکه، صفحه ۲۰۱)

همچنین در توقیع دیگر دلیل حرمت کتمان عقیده در آیین بهایی را چنین بیان می‌فرمایند :

"عقیده کتمان ننمایند و از تقیّه اجتناب بنمایند، از پس پرده خفا برون آیند و قدم به میدان خدمت گذارند. مضطرب و هراسان نباشند و به جانفشانی قیام نمایند. هر امری را فدای این مقصد اصلی کنند و در سیل این مبدأ جلیل و امر قویم از هر منصب و مقامی چشم پوشند و مصالح شخصیّه و ملاحظات نفسیّه را فدای مصالح عمومیّه امریّه فرمایند. حکمت و تقیّه در گذشته ایام، کافل^{۵۳} صون و حفاظت و حمایت مظلومان آن سامان بود و یگانه وسیله حفظ و حراست آئین حضرت یزدان، ولی در این ایام چون اعدای امر الهی و دشمنان آئین آسمانی بُرُقع ستر و خفا را از وجه حقایق امریّه بر انداخته اند و معتقدات اساسیّه اهل بها را کاملاً مکشوف و مشتهر ساخته اند و به اثبات استقلال شرع حضرت بهاءالله پرداخته اند و به این سبب نبأ عظیم را در اقطار و اکناف عالم معروف و مشهور نموده اند، تقیّه و کتمان عقیده علّت توهین و تحقیر است و در انظار اهل فراست بی مورد و مضرّ مخالفین و معاندین این رویّه را حمل بر جُبْن و خوف نمایند و از تأثیرات سستی عقیده شمرند *أَسْتَحْلِفُكُمْ يَا أَحِبَّاءَ اللَّهِ بِبَدْلِ الْجَهْدِ الْجَهْدِ وَالْقِيَامِ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الْأَوْعَرَ الْخَطِيرِ وَ التَّمَسُّكِ بِهَذَا الْحَبْلِ الْمَتِينِ وَالسُّلُوكِ فِي هَذَا الْمَنْهَجِ الْقَوِيمِ . جَعَلَكُمْ اللَّهُ رَايَاتِ نَصْرِهِ وَ مَصَابِيحِ هِدَايَتِهِ وَ مَسَاعِلَ حُبِّهِ وَ مَطَالِعَ اقْتِدَارِهِ فِي بِلَادِهِ*" (قدیمی، ریاض، گلزار تعلیم بهایی، صفحه ۳۸۸)

حضرت ولی امرالله در بیانی درباره پاسخ به پرسش درباره عقیده در امورات اداری می‌فرمایند :

"به هیچ وجه من الوجوه خود را تابع ادیان سابقه و شرایع منسوخه معرفی ننمایند و در امور اداری کما فی السابق از مقررات حکومت و اوامر دولت سر موئی منحرف نگردند و تجاوز ننمایند" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۳۸۶)

و نیز در این باره می‌فرمایند :

"راجع به ستون مذهبی که در دفاتر مخصوص برای مستخدمین ترتیب داده شده فرمودند بنویس مقصد اصلی عدم ثبت کلمه اسلام و زردشتی و غیره است. سفید گذاشتن و یا خط کشیدن دلیل بر انحراف نه و مخالف صداقت نبوده و نیست" (قدیمی، ریاض، گلزار تعلیم بهایی، صفحه ۳۹۰)

همچنین درباره شخص بهایی که عقیده خود را کتمان کند می‌فرمایند :

"...کتمان عقیده با وجود تحذیر و تأکید و نصیحت امنای محفل روحانی، نتیجه اش در این ایام محرومیت از حق انتخاب در جامعه و از عضویت محافل روحانیّه است ولی این انفصال، اداری است نه روحانی. قرار قطعی و حکم نهایی راجع به امنای بیت عدل اعظم است" (قدیمی، ریاض، گلزار تعلیم بهایی، صفحه ۳۹۱)

و در توقیعی دیگر می‌فرمایند :

"سؤال ثالث در خصوص کتمان عقیده در نقاطی که بهایی غیر موجود معروض داشته بودید. جواب فرمودند کتمان عقیده حتّی در این مورد مذموم و مخالف مبادی این امر است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۵۹)



تکبیر در لغت به معنای بزرگ شمردن، بزرگ داشتن و به بزرگی یاد کردن خدا است. در ادیان الهی تکبیر به واژه های گوناگونی اطلاق می شود و هر فرد هنگام عبادت و نماز و یا به اقتضای احکام هر دین باید آن را به کار ببرد.

دیانت اسلام

در دیانت اسلام، تکبیر، به گفتن "اللهُ اکْبَرُ" گفته می شود و در متن قرآن کریم تنها یک بار از کلمه تکبیر استفاده شده، چنانچه (سوره اسراء آیه ۱۱۱) می فرمایند :

"وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِّنَ الدُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا"

(بگو ستایش خاص خدایی است که فرزندی نگرفته و در مُلک شریک ندارد، و وی را دوست و سرپرستی برای رفع مذلت نیست وی را تکبیر بگوی، تکبیر گفتنی کامل)

دیانت بابی

در دین بابی تکبیر به "اللهُ اعْظَمُ"، "اللهُ اَظْهَرُ"، "اللهُ اَنوَرُ"، "اللهُ اکْبَرُ"، "اللهُ اَبْهَى" و امثال آن تغییر یافت، و هر فرد می بایست در هر روز نود و پنج مرتبه تکبیر بگوید، حضرت اعلی می فرمایند :

"ملخص این باب آنکه از طلوع شمس تا غروب آفتاب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات ممتنع، لعل در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسه به شرف هدایت آن نبی اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت حروف حی مهتدی گردد نه این که این اسماء را بخواند و از ادلاً بر آن محتجب گردد زیرا که مثل این اسماء مثل کینونیات ادلاً علی الله است. همین قسم که این حروف دلالت می کند بر این که خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونیات دلالت می کند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعت کرده شود نه این است که حروف واحد از حد مثالیت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی برای احدی به سوی ذات ازل نبوده و نیست ... از این جهت حروف تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی به ایشان که حین نظر محتجب می گردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی الا الله را در آن کینونیات هم مشاهده نمی شود الا الله، قل کلّ خلق لله و کلّ له عابدون" (حضرت باب، بیان فارسی واحد ۵، باب ۱۷)

همچنین در کتب بیان درباره تسلیم یا تحیت گفتن بیاناتی نازل شده است. به فرموده مبارک تحیت مردان به بانوان "الله اکبر" است و پاسخ بانوان به مردان "الله اعظم" است. همچنین تحیت بانوان به مردان "الله ابهی" و پاسخ مردان به آنان "الله اجمل" است. بیانات حضرت باب درباره این حکم و ثمره آن چنین است :

"فِي حُكْمِ التَّسْلِيمِ بَانَ يُسَلِّمَنَّ الرِّجَالَ بِاللَّهِ أَكْبَرَ وَ يَجِيبَنَّ بِاللَّهِ أَعْظَمَ وَ النِّسَاءَ يُسَلِّمَنَّ بِاللَّهِ أَبْهَى وَ يَجِيبَنَّ بِاللَّهِ أَجْمَلَ، ... امر شد در بیان سلام به تکبیر بر خدا و جواب به ذکر تعظیم او گردد و همچنین در اولو الدّوائر به الله ابهی و در جواب به الله اجمل کلّ ملاقات کنند یکدیگر را ... لعلّ در یوم ظهور من یظهروه الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند اوست لایق تقمصّ اکبریّت و اعظمیّت و ابهائیّت و اجملیّت در ابداع ..." (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۶، باب ۵)

دیانت بهایی

در دین بهایی تکبیر به گفتن "الله ابهی" تغییر یافته و فرد بهایی باید در هر روز نود و پنج مرتبه تکبیر بگوید، حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۸) می‌فرماید :

"قَدْ كُتِبَ لِمَنْ دَانَ بِاللَّهِ الدِّيَانَ أَنْ يَغْسِلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَدَيْهِ ثُمَّ وَجْهَهُ وَ يَقْعُدُ مُقْبِلًا إِلَى اللَّهِ وَ يَذْكُرُ خَمْسًا وَ تِسْعِينَ مَرَّةً اللَّهُ أَبْهَى كَذَلِكَ حَكَمَ فَاطِرُ السَّمَاءِ ..."

(همانا نوشته شد برای کسی که به خداوند جزا دهنده معتقد است، این که بشوید در هر روز دست ها و سپس صورتش را و بنشیند به سوی خداوند و بگوید نود و پنج مرتبه الله ابهی، این چنین حکم کرد خالق آسمان)

"در اسلام حدیثی دالّ بر این مطلب است که از میان اسماء متعدّد خدا یکی از همه عظیم تر است، ولی هویت این اسم تا به حال مستور بود تا آن که جمال قدم تأیید فرمودند که بهاء اسم اعظم الهی است. عبارت الله ابهی یکی از شئون اسم اعظم است. مشتقات کلمه بهاء نیز اسم اعظم محسوب می‌شود. حضرت ولیّ امرالله در توقیعی که حسب الامر مبارک صادر گشته فرموده‌اند که نام بهاءالله اسم اعظم است و عبارات یا بهاءالابهی در مقام استغاثه و الله ابهی در مقام تحیت هر دو بر نفس مقدّس حضرت بهاءالله دلالت دارد. معنی و مقصود از اسم اعظم آن است که جمال قدم به اجلّ و اعظم اسماء الهی مبعوث گشته‌اند، یعنی مقام آن حضرت مقام مظهر کلیّ الهی است. تحیت الله ابهی در زمان سرگونی جمال مبارک در ادرنه متداول شد. گرفتن وضو قبل از ذکر نود و پنج مرتبه الله ابهی در روز لازم است" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۳۳)

حضرت عبدالبهاء نیز درباره تکبیر در دین بهایی می‌فرماید :

"... هر چند در لغت تکبیر به معنی الله اکبر گفتن است ولی در عرف اهل بهاء به معنی تحیت است و تحیت اهل بهاء "الله ابهی" است" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۱۰۴)

همچنین در لوحی دیگر می‌فرماید :

"در حین تلاوت مناجات و ترتیل آیات، باید مجلس در نهایت سکون و قرار باشد و تکبیر را حین ورود در اثناء ترتیل آیات، باید در قلب گفت" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۷۸)

تکدی (گدایی)

گدا (سائل، سؤال کننده، طلب کننده) یا مُتِکَدِّی به شخصی اطلاق می‌شود که توان تلاش و زحمت در کار را داشته باشد اما بدون زحمت از مردم طلب کمک مادی می‌کند و این عمل تبدیل به شغل او شود. از این تعریف، مشخص است که گدایی کردن و تکدی عمل بی‌نتیجه و بی‌ثمری است که در جمیع ادیان الهی در نظر خداوند مذموم و ناپسند بوده است.

در ادیان قبل از اسلام اشاره مستقیمی به گدایی نشده اما انسان‌ها را به دوری از نگرانی نیاز مالی سفارش کرده اند. مثلاً در آیات دیانت مسیحی آمده است: "پس نگران نباشید و نگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم و یا چه بپوشیم. زیرا اقوام دور از خدا در پی همه این گونه چیزهایند، اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه نیاز دارید. بلکه نخست در پی پادشاهی خدا و انجام اراده او باشید، آنگاه همه این‌ها نیز به شما عطا خواهد شد" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۶، آیات ۳۱ تا ۳۴)

دیانت اسلام

در دین اسلام گدایی کردن جایز نیست اما حرام نشده است. در کتاب قرآن (سوره ضحی، آیات ۶ تا ۱۰) می‌فرمایند که ما همه در مقابل خدا سائل و نیازمند بودیم و خدا به ما برکت عطا کرده پس نباید نیازمندان را رنجاند:

"أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَتَوَّأَىٰ"

(آیا نبود که تو را یتیم یافت و سپس پنا داد؟)

"وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ"

(و آیا نبود که راه به جایی نمی‌بردی قدم به قدم هدایت کرد؟)

"وَوَجَدَكَ غَائِلًا فَأَغْنَىٰ"

(و تهی دستت یافت پس بی‌نیازت نمود)

"فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ"

(حال که چنین است پس هیچ یتیمی را از روی قهر خوار م شمار)

"وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ"

(و هیچ سائلی را مرنجان)

همچنین (سوره بقره، آیه ۲۷۳) می‌فرمایند که کمک به نیازمندی که گدایی نمی‌کند پسندیده است:

"لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ"

(صدقات مخصوص فقرایی است که در راه خدا از کار مانده و ناتوانند و توانایی آن که کاری پیش گیرند ندارند، اشخاص بی‌خبر، آنان را از فرط عفافشان توانگر می‌پندارند، شما باید به فقر آنان از سیمایشان پی برید که از عزت نفس از مردم گدایی نمی‌کنند، هر متاعی انفاق کنند خدا به آن دانا است)

همچنین (سوره نساء، آیه ۳۲) می‌فرمایند که آن چه از خلق طلب می‌کنید از خدا بخواهید تا به شما عطا کند :

"وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا"

(نسبت به آنچه شما ندارید و خدا به دیگران مرحمت فرموده تمنا نکنید، زیرا این خدا است که (به مقتضای حکمتش) بعضی را بر بعضی برتری داده، هر کسی چه مرد و چه زن بهرمندیش از کار و کسبی است که دارد، اگر درخواستی دارید از فضل خدا بخواهید که او به همه چیز دانا است)

دیانت بابی

در دین بابی گدایی و همچنین کمک به گدا حرام است. چنانچه حضرت باب می‌فرماید :

"... لَا يَجِلُّ السُّؤَالُ فِي الْأَسْوَاقِ وَمَنْ سَأَلَ حُرْمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ وَإِنَّ عَلَى كُلِّ أَنْ يَكْسِبَ بِأَمْرٍ وَمَنْ لَا يَقْدِرُ أَنْتُمْ أَنْ يَأْتِيَ الْغَنَاءَ مِنْهُمْ لِيَبْتَلُوهُمْ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۷)

(جایز نیست گدایی کردن در کوچه و بازار و اگر کسی گدایی کند حرام است کمک به او و همانا بر کل است که به کسب و کاری مشغول شوند و کسی که ناتوان بود بر ثروتمندان است که به آنان کمک کنند)

دیانت بهایی

در دین بهایی نیز حکم دیانت بابی در مورد حرام بودن گدایی و کمک به گدا تأیید شده است. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۴۷) می‌فرماید :

"لَا يَجِلُّ السُّؤَالُ وَمَنْ سَأَلَ حُرْمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءُ قَدْ كُنِبَ عَلَى الْكُلِّ أَنْ يَكْسِبَ وَ الَّذِي عَجَزَ فَلِلْوَكَلَاءِ وَ الْاَغْنِيَاءِ أَنْ يُعَيَّنُوا لَهُ مَا يَكْفِيهِ اِعْمَلُوا حُدُودَ اللَّهِ وَ سُنَنَهُ ثُمَّ اِحْفَظُوهَا كَمَا تَحْفَظُونَ اَعْيُنُكُمْ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ"

(جایز نیست گدایی کردن و اگر کسی گدایی کند حرام است کمک به او، همانا واجب کرد بر همه که به کسب و کاری مشغول شوند و کسی که عاجز بود پس بر وکلاء و اغنیاء است که تعیین کنند بر او چیزی که کفایت کند او را. عمل کنید حدود الهی و احکام را و حفظ کنید آن‌ها را همانطور که چشم خود را حفظ می‌کنید و نباشید از زیانکاران)

حضرت عبدالبهاء در لوحی در توضیح این آیه چنین می‌فرماید :

"تکدی حرام است و بر گدایان که تکدی را صفت خویش نموده‌اند انفاق نیز حرام است. مقصود این است که ریشه گدایی کنده شود و اما اگر نفسی عاجز باشد یا به فقر شدید افتد و چاره نتواند اغنیاء یا وکلاء باید چیزی مبلغی در هر ماهی از برای او معین کنند

تا با او گذران کند ... مقصود از وکلاء ، وکلاء بیت است که اعضای بیت عدل باشد. افراد یا محافل روحانیّه نباید چنین پندارند که حرمت اعطاء به گدایان مانع از این است که فقرا و مساکین را اعانت نمایند و یا وسایل تحصیل حرفه‌ای را برایشان فراهم آورند که از آن راه بتوانند امرار معاش نمایند" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، صفحه ۲۱۴)

حضرت بهاءالله در لوح اقتدارات می‌فرماید :

"هیچ فعلی اَقْبَح از این فعل نبوده و نیست که به اسم حقّ مابین ناس تکدّی شود، بر آن جناب و اصحاب حقّ لازم که ناس را به تنزیه اکبر و تقدیس اعظم دعوت نمایند تا راتحه قمیص ابھی از احبّای او استنشاق شود و لکن باید اولو الغنی به فقرا ناظر باشند چه که شأن صابرين از فقرا عند الله عظیم بوده و عَمَرِي لَا يُعَادِلُهُ شَأْنُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ. طوبی لفقیر صبر و ستر و لغنی انفق و اثر، انشاء الله باید فقرا همّت نمایند و به کسب مشغول شوند و این امریست که بر هر نفسی در این ظهور اعظم فرض شده و از اعمال حسنه عند الله محسوب و هر نفسی عامل شود البتّه اعانت غیبیه شامل او خواهد شد إِنَّهُ يُعْنَى مَنْ يَشَاءُ بِفَضْلِهِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" (حضرت بهاءالله، لوح اقتدارات)

همچنین حضرت عبدالبهاء درباره این که فقراء نباید اغنیاء را مجبور به انفاق نمایند می‌فرماید :

"از تعالیم بهاءالله مواسات است و این اعظم از مساوات است، مساوات امریست مجبوری و لکن مواسات امریست اختیاری، کمال انسان به عمل خیر اختیاری است ... اغنیاء مواسات به فقرا کنند و انفاق بر فقرا نمایند ولی به میل و اختیار خویش نه آن که فقرا اغنیاء را اجبار نمایند" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲۵۸)

تلاوت آیات الهی

همانطور که پیشتر در مقدمه کتاب به آن اشاره شد، کتب آسمانی بعد از دیانت مسیحی مثل قرآن، بدون هیچ تحریف و تغییری نزد انسانها قرار دارد که لفظ آن نیز از طرف حق به انسان رسیده، اما کتب ادیان قبل به دلیل جمع آوری توسط پیروان آنها ممکن است در برخی موارد عیناً کلام الهی نباشد یعنی لفظ آن توسط افراد، از کلام انبیاء نوشته شده باشد. حضرت بهاءالله درباره "آیات الله" می‌فرماید "مقصود، جمیع ما نُزِّلَ مِنْ مَلَكُوتِ الْبَیَّانِ است"^{۵۴}. بنابراین کتب مربوط به دیانت یهودی و مسیحی یعنی تورات و انجیل را چون ممکن است عیناً کلام الهی نباشد، نمی‌توان تماماً آیات الله دانست. کتاب قرآن، آثار حضرت اعلی و آثار حضرت بهاءالله آیات الهی هستند. حضرت ولی امرالله در توضیح کلمه "آیات الله" در توفیق مبارک خطاب به یکی از احبای شرق^{۵۵} می‌فرماید که آنچه از کلک میثاق صادر از آیات محسوب نیست و همچنین تذکر داده‌اند که آثار قلمیه خود آن حضرت را نیز نباید از آیات دانست. آنچه مسلم است این است که تلاوت آیات الهی در همه ادیان محبوب بوده و هست و این مبحث درباره احکامی است که مظاهر ظهور در آنها مردم را به تلاوت آیات الهی امر نموده اند. در کتاب مقدس آمده است: "اگر کسی از شما مبتلای بلایی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند. و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند، و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند. و دعای با ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خداوند او را بر می‌خیزاند، و اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد". (کتاب مقدس، عهد قدیم، یعقوب، فصل ۵، آیات ۱۳ تا ۱۵)

دیانت اسلام

خداوند در کتاب قرآن (سوره زمر، آیه ۲۳) می‌فرماید:

"اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ"

"خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است آیاتی مکرر دارد (با تکراری شوق انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند می‌افتد سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود"

همچنین در کتاب قرآن (سوره مزمل، آیه ۲۰) درباره امر به خواندن قرآن می‌فرماید:

"فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ ..."

(هر مقدار که برایتان میسر است از قرآن بخوانید)

۵۴. حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۶۸

۵۵. توفیق حضرت ولی امرالله در توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۶۵

و نیز در آن کتاب مقدس (سوره نمل، آیه ۹۲) می‌فرماید:

"وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ"

(و این قرآن را (برای مردم) بخوانم پس هر که هدایت یافت برای خویش هدایت یافت و هر که گمراه گشت بگو من فقط بیم رسانم)

در کتاب اصول کافی حدیثی از امام صادق درباره حافظ قرآن نوشته شده است، در روایت آمده: "الْحَافِظُ لِلْقُرْآنِ الْعَامِلُ بِهِ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ" (شیخ کلینی، اصول کافی، جلد ۶، صفحه ۳۹۹) (حافظ قرآن که به آن عمل کند در آخرت رفیق با فرشتگان پیغام برنده و نیک رفتار خداوند است). و نیز در همان کتاب حدیثی دیگر از امام صادق نوشته شده که چنین است: "قَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ بِاللَّحَنِ الْعَرَبِ وَأَصْوَاتِهَا وَإِيَّاكُمْ وَ لُحُونَ أَهْلِ الْفِسْقِ وَ أَهْلِ الْكِبَائِرِ" (شیخ کلینی، اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۳۱۹) (رسول خدا فرمود: قرآن را با لحن ها و اصوات عرب بخوانید، و از لحن فاسقان و گنهکاران دوری کنید).

دیانت باری

در دیانت باری، حضرت اعلی اهل بیان را به خواندن روزانه هفتصد آیه از آیات بیان در صورت وجود روح و ریحان امر نموده اند که در صورت عدم توانایی، هفتصد مرتبه الله اظهر بگوید. می‌فرماید:

"أَنْتُمْ أَنْ تَعْلَمَنَّ الْبَيَانَ فَمِنْ آيَاتِهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مَا تُحِبُونَ لِتَقْرُونَ وَ الْآ فَلْتَذَكُرَنَّ اللَّهُ سَبْعَ مِائَةٍ مَرَّةً إِنْ أَنْتُمْ فِي رُوحٍ ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۴)

(بر شماست که اگر در حالت روح و ریحان بودید در شب و روز آیات بیان را بخوانید و الا هفتصد مرتبه نام خدا را ذکر کنید)

همچنین در این باره می‌فرماید:

"فِي أَنْ لِكُلِّ نَفْسٍ أَنْ يَتْلُو مِنْ آيَاتِ الْبَيَانِ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ سَبْعَ مِائَةٍ آيَةً وَ إِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَلْيَذْكُرْ اللَّهَ سَبْعَ مِائَةٍ مَرَّةً، مُلَخَّصٌ إِنْ بَابِ أَنْكَهْ مِنْ أَنْجَائِي كَمَا تُوْحِيدُ فِي حَرْفِ ذَالٍ مِنْتَهِي إِلَيْهِ عُرُوجُ أَوْ اسْتِ وَ سِرَّ أَنْ إِنْكَهْ عِدَدُ هَفْتِ اللَّهُمَّ كَمَا بِرِ حُرُوفِ رَتْبِهِ ثَالِثِ تُوْحِيدِ كَذَرْدِ رَتْبِهِ خَامِسِ ظَاهِرِ مِيْ كَرْدِ وَ اذْنِ دَادِ كَمَا إِنْكَهْ كَسِي تُوَانِدُ هَرِ رُوْزِ وَ شَبِّ هَفْتِصِدِ آيَهْ مِنْ بَيَانِ تَلَاوْتِ نَمَائِدِ وَ إِنْكَهْ تُوَانِدُ هَفْتِصِدِ رَتْبِهِ اللَّهُ اظْهَرُ بَكُوَيْدِ وَ ثَمَرِهِ أَنْ إِنْكَهْ إِنْكَهْ يَوْمِ قِيَامَتِ بَاشِدُ مُؤْمِنِ شُوْدُ بِهِ مِنْ يُظْهَرُهُ اللَّهُ ... وَ لِتَتَلَوْنَ الْبَيَانَ عَلَي لَحَنِ الْحَزْنِ فِي أَنْاءِ اللَّيْلِ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكُمْ بِاسْمِ اللَّهِ تَجْذِبُونَ ثُمَّ لِأَسْمَاءِ اللَّهِ تَحْزَنُونَ" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۱۴)

حضرت باب بیان فرموده اند که کثرت تلاوت آیات الهی محبوب نیست و این عمل باید به قدر روح و ریحان انجام شود چنانچه می‌فرماید:

"... اینک امر شده ذکر سر از برای آن است که مراقب به ذکر الله باشی که قلب تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محتجب نمائی نه اینکه به لسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد به ذروه^{۵۶} قدس و محل انس ... کثرت ذکر محبوب نیست چه سراً و چه

جَهْرًا^{۵۷} بلکه اگر یک ذکر کنی به روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را هرکس در نفس خود می‌داند" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۹، باب ۴)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی تلاوت آیات الهی در هر صبح و شب از احکام واجب شمرده می‌شود که این حکم در کتاب اقدس نازل شده است. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۴۹) می‌فرماید :

"أَتْلُوا آيَاتِ اللَّهِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ إِنَّ الْأَذَى لَمْ يَتَلَّ لَمْ يُؤْفِ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ وَ الْأَذَى أَعْرَضَ عَنْهَا الْيَوْمَ إِنَّهُ مِمَّنْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ فِي أَرْزَالِ الْأَرْزَالِ إِنْ تَقَنَّ اللَّهُ يَا عِبَادِي كُلُّكُمْ أَجْمَعُونَ"

(تلاوت کنید آیات الهی را در هر صبح و شب، کسی که این حکم را انجام ندهد از اشخاصی است که به عهد و میثاق الهی وفاداری نکرده است و کسی که امروز اعراض کند از تلاوت آیات به منزله کسی است که از خدا اعراض کرده است از اول ایجاد تا امروز، ای بندگان، همه شما از خدا بترسید)

جمال قدم درباره این آیه می‌فرماید :

"مقصود، جمیع ما نُزِّلَ مِنْ مَلَكُوتِ الْبَيَانِ است. شرط اعظم میل و محبت نفوس مقدسه است به تلاوت آیات. اگر یک آیه و یا یک کلمه به روح و ریحان تلاوت شود بهتر است از قرائت کتب متعدده" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۶۸)

همچنین حضرت ولیّ امرالله در توضیح کلمه "آیات" در یکی از توقیعات مبارک می‌فرمایند که آنچه از کِلک میثاق صادر، از آیات محسوب نیست و همچنین تذکر داده اند که آثار قلمیه خود آن حضرت را نیز نباید از آیات دانست. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۶۵)

همچنین در کتاب اقدس (بند ۱۴۹) درباره حالت تلاوت آیات الهی می‌فرماید :

"لَا تَعْرَنُكُمْ كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ وَ الْأَعْمَالِ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَوْ يَفْرَهُ أَحَدٌ آيَةً مِنَ الْآيَاتِ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتْلُوَ بِالْكَسَالَةِ صُحُفَ اللَّهِ الْمَهْمِيَنِ الْقَيُّومِ"

(از اشخاصی نباشید که در شبانه روز آیات و مناجات می‌خوانند و مغرور می‌شوند از خود، اگر کسی یک آیه از آیات الهی را با روح و ریحان و با کمال سرور و نشاط تلاوت کند، بهتر است برای او از اینکه از روی کسالت تمام کتاب های الهی را بخواند و متوجه نشود)

حضرت بهاءالله در تأیید بیان حضرت اعلی درباره خواندن آیات الهی به قدر روح و ریحان در ادامه این بند می‌فرماید :

"أَتْلُوا آيَاتِ اللَّهِ عَلَى قَدَرٍ لَا تَأْخُذُكُمُ الْكَسَالَةُ وَالْأَحْزَانُ لَا تَحْمِلُوا عَلَى الْأَرْوَاحِ مَا يَكْسِلُهَا وَ يَثْقُلُهَا بَلْ مَا يَخْفِئُهَا لِتَطِيرَ بِأَجْنِحَةِ الْآيَاتِ إِلَى مَطَلَعِ الْبَيِّنَاتِ هَذَا أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ لَوْ أَنْتُمْ تَعْقِلُونَ"

(آیات الهی را به قدری بخوانید که کسل نشوید و افسردگی بر شما عارض نشود، بار نکنید بر روح های خود اموری را که سبب کسالت و ثقل ارواح شما بشود، همیشه طوری رفتار کنید که روح شما خفیف باشد و پیش از آنکه محزون شوید دست از عمل بکشید، اینگونه پرواز می‌کند روح شما به اجنحه آیات به طرف خداوندی که مطلع بیّنات است. این عمل نزدیک تر می‌کند شما را به خدا اگر شما بفهمید)

همچنین در لوحی می‌فرماید :

"مَنْ يَقْرَأَ آيَاتِ اللَّهِ فِي بَيْتِهِ وَحَدَّةً لَيُنْشُرَ نَفَحَاتِهَا مَلَائِكَةُ النَّاشِرَاتِ إِلَى كُلِّ الْجِهَاتِ وَ يَنْقَلِبُ بِهَا كُلُّ نَفْسٍ سَلِيمٍ وَلَوْ لَنْ يَسْتَشْعِرَ فِي نَفْسِهِ وَلَكِنْ يَظْهَرُ عَلَيْهِ هَذَا الْفَضْلُ فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ كَذَلِكَ قَدَّرَ حَقِيَّاتُ الْأَمْرِ مِنْ لَدُنْ مُقْتَدِرٍ حَكِيمٍ" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۴۵)

و در لوحی دیگر از حضرت بهاءالله است :

"... اجْتَمِعُوا بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ ثُمَّ اتْلُوا آيَاتِ الرَّحْمَنِ. بِهَا تَفْتَحُ عَلَى قُلُوبِكُمْ أَبْوَابَ الْعِرْفَانِ إِذَا تَجَدَّوْا أَنْفُسَكُمْ عَلَى اسْتِقَامَةٍ وَ تَرَوْا قُلُوبَكُمْ فِي فَرْحٍ مُبِينٍ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۴۱)

و در مقامی دیگر می‌فرماید :

"همچنانکه غذا از برای اجساد لازمست، همین قسم از برای ارواح واجب. غذای روح مائده منیعه لطیفه طریه است که از سماء عنایت الهی نازل شده. اگر غذای روح به آن نرسد البتّه ضعیف شود" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۱۷)

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره تلاوت آیات الهی می‌فرماید :

"هر روز و صبح فرض و واجب است الواح و مناجات خوانده شود. آیات غذای روح است. روح قوی می‌شود و بدون آن از کار میافتد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۵۰)

و نیز در لوحی دیگر می‌فرماید :

"به الواح مقدّسه مراجعت نمایید. اشراقات و تجلیات و کلمات و بشارات و طرازات و کتاب اقدس. ملاحظه می‌نمایید که این تعالیم الهیه الیوم درمان درد عالم انسانی است و مرهم زخم جسد امکانی. روح حیاتست و سفینه نجات و مغناطیس عزت ابدیه و قوه نافذه در حقیقت انسانیّه و علیک البهاء الابهی" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۲۵۲)

حضرت بهاءالله پس از امر به تلاوت آیات، درباره لحن تلاوت آیات در کتاب اقدس (بند ۱۱۶) می‌فرماید :

"وَالَّذِينَ يَتْلُونَ آيَاتِ الرَّحْمَنِ بِالْحَسَنِ الْإِلْحَانِ أُولَئِكَ يُدْرِكُونَ مِنْهَا مَا لَا يُعَادِلُهُ مَلَكَوتُ مَلَكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. وَبِهَا يَجِدُونَ عَرَفَ عَوَالِمِي الَّتِي لَا يُعْرِفُهَا الْيَوْمَ الْأَمَنَ أُوتِيَ الْبَصَرَ مِنْ هَذَا الْمَنْظَرِ الْكَرِيمِ. قُلْ إِنَّهَا تَجْذِبُ الْقُلُوبَ الصَّافِيَةَ إِلَى الْعَوَالِمِ الرُّوحَانِيَّةِ الَّتِي لَا تُعْبَرُ بِالْعِبَارَةِ وَلَا تُشَارُ بِالْإِشَارَةِ طُوبَى لِلْسَامِعِينَ"

(اشخاصی که آیات الهی را با بهترین لحن می‌خوانند، اینطور اشخاص درک می‌کنند لذتی را که جمیع دارایی آسمان و زمین با این لذت برابری نمی‌کند. این افراد شنوندگان را به عوالمی می‌برند که از انظار پنهان است و پی نمی‌برد به آن مگر کسی که دارای چشم باطن است از طرف منظر کریم. بگو تلاوت آیات با لحن خوش، جذب می‌کند دل‌های پاک و صاف را و می‌برد آنها را به عوالم روحانیّه که نمی‌شود از آنها به عبارت تعبیر کرد و نه می‌شود به آنها اشاره ای کرد، خوشا به حال کسانی که این الحان خوش را بشنوند)

این مسأله شایان ذکر است که با وجود حکم تلاوت آیات در هر صبح و شام، حضرت بهاءالله تکان دادن لب و دهان در کوچه و بازار به منظور جلب انظار نفوس را تحریم نموده اند، در کتاب اقدس (بند ۱۰۸) می‌فرماید:

"لَيْسَ لِأَخَذِ أَنْ يُحْرَكَ لِسَانُهُ أَمَامَ النَّاسِ إِذْ يَمْشِي فِي الطَّرِيقِ وَالْأَسْوَاقِ بَلْ يَنْبَغِي لِمَنْ أَرَادَ الذِّكْرَ أَنْ يَذْكُرَ فِي مَقَامٍ بُنِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ أَوْ فِي بَيْتِهِ هَذَا أَقْرَبُ بِالْخُلُوصِ وَالتَّقْوَى ..."

(بر هیچ یک از بندگان جایز نیست که وقتی در راهها و بازارها راه می‌روند، لبها را حرکت بدهند به این عنوان که به ذکر الهی مشغولم. بلکه سزاوار است برای کسی که می‌خواهد ذکر الهی را بکند، این کار را در محلی که برای ذکر الهی بنا شده است انجام دهد (مشرق الاذکار) یا در خانه خود، این به خلوص و تقوی نزدیک تر است)

برای تلاوت ادعیه غیر از آنانی که با شرایط خاص اجرا می‌گردد در امر بهایی هیچ طریق خاصی وجود ندارد. احباء مختارند ادعیه غیر مفروض را چه در اجتماعات و چه در تنهایی به نحو دلخواه تلاوت نمایند. در این خصوص حضرت ولی امرالله می‌فرماید :

"... گر چه یاران مختارند که در این مورد طبق تمایلات خود عمل نمایند ... باید بسیار مراقب باشند که هر طریقی را که اتخاذ می‌نمایند حالت تصلّب پیدا نکند و به صورت آداب مرسومه در نیاید. این نکته‌ای است که احباء باید همیشه در نظر داشته باشند که مبدا از طریق واضحی که در تعالیم مبارکه ارائه شده منحرف گردند. (ترجمه)" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۹)

این مسئله شایان ذکر است که تغییر ضمائر در ادعیه بهایی فقط در نماز میّت جایز است و نباید ضمائر را در الواح و آثار الهی تغییر به جنس دیگر داد. بیت العدل اعظم در نامه ای خطاب به محفل روحانی ایالات متحده می‌فرماید :

"صلوات میّت ... ادعیه قابل تغییر به نسبت جنسیت متوفی است. تلاوت سایر ادعیه آزاد است، ولی در صورت تلاوت باید به همان نحو نازل، خوانده شود" (انوار هدایت، قسمت ۶۶۰)

جهاد

این مبحث به احکام و نصایح ادیان الهی درباره "جنگ و جهاد" می‌پردازد. مسئله‌ای که در جمیع ادیان، از آن به صورت‌های مختلفی یاد شده و در برخی نیز حکم متفاوتی داشته است. مطالب این قسمت درباره دشمنی با مورد خاصی نیست و در مورد مسائل کلی مانند "جهاد"، "جنگ"، "ضرب و شتم"، "شجاج" و ... می‌باشد.

واژه جهاد (از ریشه "جهد") در عربی به معنای جنگ و کارزار و در اصطلاح دینی به معنای جنگ در راه دین خدا به کار می‌رود.

این نکته را باید همیشه مد نظر داشت که هیچ کدام از ادیان الهی برای خشونت و جنگ و جدال ظاهر نشده اند بلکه همگی برای رفع اینگونه موارد بر انسان‌ها نازل شده اند. اما چگونگی حکم "نزاع و جهاد" در ادیان الهی مورد بحث این قسمت است.

دیانت یهودی :

در دیانت یهود مطلبی مبنی بر آنکه جنگ و نزاع ممنوع باشد وجود ندارد. در کتب عهد قدیم، آیات و داستان‌هایی موجود است که نشان می‌دهد در آن زمان لشگرکشی و جنگ میان قبائل امری متداول بوده است. برای مثال آمده است : "و اینانند که نزد داود به صلح آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شاول بن قیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند، و به کمان مسلح بودند و سنگ‌ها و تیرها از کمان‌ها از دست راست و دست چپ می‌انداختند و از برادران شاول بنیامینی بودند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، اول تواریخ، فصل ۱۲، آیات ۱ و ۲)

همچنین آمده است : "و این است شماره افراد آنانی که برای جنگ مسلح شده، نزد داود به خبرون آمدند تا سلطنت شاول را بر حسب فرمان خداوند به وی تحویل نمایند، از بنی یهودا شش هزار و هشتصد نفر، که سپر و نیزه داشتند و مسلح جنگ بودند، از بنی شمعون هفت هزار و یکصد نفر، که مردان قوی شجاع برای جنگ بودند" (همان، آیات ۲۳ تا ۲۵)

در جای دیگر آمده است : "اما از شهرهای این امت‌هایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی نفس را زنده مگذار، بلکه ایشان را، یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و جویان و یبوسیان را، چنانکه یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز، تا شما را تعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان با خدایان خود عمل می‌نمودند، عمل نمایید و به یهوه، خدای خود، گناه کنید" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۲۰، آیات ۱۶ تا ۱۸)

با این وجود که نزاع و جدال در دیانت یهود ممنوع نبوده است، در برخی آیات تورات پندهایی برای دوری از نزاع وجود دارد، چنانچه آمده است: "استهزا کننده را دور نما و نزاع رفع خواهد شد، و مجادله و خجالت ساکت خواهد گردید" (کتاب مقدس، عهد عتیق، امثال، فصل ۲۲، آیه ۱۰)

و نیز در ادامه آمده است: "مرد تندخو نزاع بر می‌انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر می‌افزاید" (همان، فصل ۲۹، آیه ۲۲)

در تورات، آیاتی نیز دیده می‌شود که از احکام مربوط به ضرب و شتم است. در سفر خروج آمده است: "و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود، اگر برخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زننده او بی گناه شمرده شود، اما عوض بیکاری اش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند، و او زیر دست او بمیرد، هر آینه انتقام او گرفته شود، لیکن اگر یک دو روز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زر خرید اوست و اگر مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن بدو گذارد، و به حضور داوران ادا نماید، و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا، و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بیندازد، او را به عوض دندانش آزاد کند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۲۱، آیات ۱۸ تا ۲۷)

دیانت مسیحی:

دیانت مسیحی همانطور که در دیگر قسمت‌ها هم بیان شد، برای حسن اخلاق و رأفت میان خلق ظاهر شده است. حکم جنگ در دیانت مسیحی اگر چه به صورت مستقیم ممنوع نشده اما از جمله موارد نکوهش شده است که امر به دوری از آن شده است. حتی در بسیاری از آیات انجیل، فرو بردن خشم بعد از هر سختی و ناراحتی نیز امر شده بود. چنانچه آمده است: "شنیده اید که به پیشینیان گفته شده است، قتل مکن، و هر که قتل کند سزاوار حکم شود، لیکن من به شما می‌گویم هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیات ۲۱ و ۲۲)

همچنین در جای دیگر آمده است: "لیکن ای شنوندگان شما را می‌گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید و اگر کسی به یک گونه تو سیلی زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۶ آیات ۲۷ تا ۲۹)

در تمامی کتب عهد جدید و انجیل اربعه این مسئله به وضوح مشاهده می‌شود. در کتاب دیگر آمده است: "لیکن از مسائل بی‌هوده و بی تأدیب اعراض نما، چون می‌دانی که نزاع‌ها پدید می‌آورد اما بنده خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقت باشد" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله دوم تیموتیوس، فصل ۲، آیات ۲۳ و ۲۴)

و نیز آمده است: "... و بُت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعت ها، و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال این ها که شما را خبر می‌دهم، چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کار ها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند" (کتاب مقدس، عهد جدید، غلاطیان، فصل ۵، آیات ۲۰ و ۲۱)

دیانت اسلام:

حکم جنگ و نزاع در دیانت اسلام شکل دیگری به خود گرفت. به طوری که در برخی آیات قرآن جنگ با کفار به مؤمنین امر شده بود و در برخی دیگر جنگ برای دفاع از خود آزاد بود. حضرت محمد نیز برای دفاع از پیروان و مؤمنین خودشان در بسیاری از جنگ ها شرکت داشتند که برخی شمار جنگ های میان مسلمانان و دشمنان را بیش از ۸۰ جنگ دانسته اند. در آیات قرآن کریم تنها نام سه جنگ که حضرت محمد در آن شرکت داشته اند آمده است که "بدر"، "احزاب" و "حنین" هستند و در ادامه به بررسی آن ها خواهیم پرداخت.

با توجه به بیان صریح حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات، متوجه خواهیم شد که حتی جنگ هایی که حضرت محمد در آن شرکت داشتند تنها برای دفاع از خود بوده است و جنبه تهاجمی نداشته است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.^{۵۸}

چند مورد از آیاتی که در آن مؤمنین به جنگ با کفار امر شده اند، در قرآن کریم (سوره بقره، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱) آمده است که می‌فرمایند:

"وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ"

(و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید، و (ولی) از اندازه در نگذیرید، زیرا خداوند تجاوزگران را دوست نمی‌دارد)

"وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ"

(و هر کجا بر ایشان دست یافتید آنان را بکشید، و از همان جا که شما را بیرون راندند، آنان را بیرون برانید، (چرا که) فتنه از قتل بدتر است، (با این همه) در کنار مسجد الحرام با آنان جنگ مکنید، مگر آنکه با شما در آن جنگ درآیند، پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است)

در برخی آیات قرآن، خداوند کسانی را که همراه پیامبر به جنگ ها نرفته اند را مخاطب قرار داده است. چنانچه (سوره آل عمران، آیه ۱۶۸) می‌فرمایند:

"الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أِطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلُوبًا فَادْرُؤُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ"

(همان کسانی که (خود در خانه) نشستند و درباره دوستان خود گفتند: اگر از ما پیروی می‌کردند کشته نمی‌شدند، بگو اگر راست می‌گویید مرگ را از خودتان دور کنید)

^{۵۸}. بیان حضرت عبدالبهاء درباره این موضوع در کتاب مفاوضات، صفحه ی ۱۴ موجود است.

جهاد در قرآن با شرایط و اقسام مختلفی بیان شده است. از جمله آن می‌توان جهاد "فی سبیل الله" در مقابل "مشرکان"، "کفار"، "منافقان" و ... را نام برد. حضرت محمد در قرآن برای هر کدام از اقسام جهاد آیاتی را نازل فرموده اند.

درباره جنگ با مشرکین در قرآن (سوره توبه، آیه ۳۶) می‌فرماید :

"... وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ"

(با مشرکان همگی تان به اتفاق کارزار کنید چنان که آنان با شما همگی شان به اتفاق کارزار می‌کنند، و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است)

یکی دیگر از اقسام جهاد در اسلام، جهاد در مقابل کفار است، در قرآن (سوره توبه، آیه ۱۲۳) می‌فرماید :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ"

(ای کسانی که ایمان آورده اید، با کافرانی که در نزدیکی شما هستند پیکار کنید و باید خشونت را در شما ببینند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است)

و نیز در آیه ای دیگر (سوره فرقان، آیه ۵۲) می‌فرماید :

"فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ جَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا"

(پس ای پیامبر) پیروی کافران مکن و به وسیله آن [قرآن] با ایشان به جهادی بزرگ بپرداز)

در مورد جنگ با اهل کتاب که به خدا و احکام او ایمان نمی‌آورند در قرآن (سوره توبه، آیه ۲۹) می‌فرماید :

"قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ"

(با آن گروه از اهل کتاب که به خدای متعال و روز قیامت ایمان ندارند و آن چه را که خدای متعال و فرستاده اش حرام کرده اند حرام نمی‌شمردند و پیرو دین حق نیستند، بجنگید تا هنگامی که با خواری، به دست خود جزیه دهند)

همچنین در قرآن (سوره توبه، آیه ۷۳) درباره جنگ با منافقان می‌فرماید :

"يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ يَسُوءَ الْمَصِيرُ"

(ای پیامبر با کافران و منافقان بجنگ و بر آنان سخت بگیر و (بدان که) جایگاهشان جهنم است و بد سرانجامی دارند)

همانطور که پیشتر ذکر شد، حضرت محمد نیز در برخی جنگ هایی که میان مسلمانان و دشمنان آنان شکل گرفته بود حضور داشتند و یا فرمانروایی جنگ را بر عهده داشتند که میان شمار این جنگ ها اختلاف است و به حدود ۲۶ یا ۲۷ جنگ می‌رسید.

حضرت عبدالبهاء درباره جنگ هایی که حضرت محمد در آن شرکت داشتند در مفاوضات خود می فرماید :
 "غزوات حضرت محمد جمیع حرکت دفاعی بوده و برهان واضح آنکه سیزده سال در مکه چه خود و چه احبایش نهایت اذیت را کشیدند و در این مدت هدف تیر جفا بودند، بعضی اصحاب کشته گشتند و اموال به یغما رفت و سائرین ترک وطن مألوف نمودند و به دیار غربت فرار کردند و خود حضرت را بعد از نهایت اذیت مصمم به قتل شدند، لهذا نصف شب از مکه بیرون رفتند و به مدینه هجرت فرمودند. با وجود این اعدا ترک جفا نکردند بلکه تعاقب تا حبشه و مدینه نمودند ... لشکر کشیدند و بر سرش هجوم نمودند که کل را از رجال و نساء و اطفال محو و نابود نمایند. در چنین موقعی حضرت محمد مجبور بر حرب با چنین قبائلی گشت این است حقیقت حال. ما تعصب نداریم و حمایت نخواهیم ولی انصاف می دهیم ... ما عدای این حقیقت حال آنچه مسلمانان و نصاری و غیره گویند روایت و حکایت محض است، منشأ آن اقوال یا تعصب و جهالت است و یا آنکه از شدت عداوت صادر شده..." (عبدالبهاء، مفاوضات، صفحه ۱۴)

به جنگ های حضرت محمد در اصطلاح اسلامی "غزوه" گفته می شود و معروف ترین جنگ های حضرت محمد چنین است :

- ۱- جنگ بدر (بدر بزرگ) : میان مسلمانان و شماری حدود ۱۰۰۰ نفر از کفار
- ۲- جنگ اُحد : میان مسلمانان و لشکری از کفار به ریاست "ابو سفیان"
- ۳- جنگ خندق : میان مسلمانان و قبیله قریش (قبایل متفرقه عرب، قبیله قریش، برخی طوایف یهود)
- ۴- جنگ خیبر : میان مسلمانان و یهودیان خیبر
- ۵- جنگ فتح مکه
- ۶- جنگ حنین : میان مسلمانان و طایفه هوازن
- ۷- جنگ تبوک : میان مسلمانان و رومیان

دیانت بابی :

در بسیاری از آثار حضرت اعلی بیاناتی دیده می شود که نشان دهنده وجود حکم جهاد در احکام این دیانت است اما مسئله شایان توجه آنست که این جهاد تنها جهاد تدافعی است و این نوع از جهاد در دیانت بابی تحریم نگشته است. حضرت بهاءالله در لوح دنیا وجود حکم جهاد در دین بابی را چنین بیان می فرماید : "معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک، اول کلمه فضرِب الرقاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب". (حضرت بهاءالله، لوح دنیا)

در کتاب قیوم الاسماء آیاتی وجود دارد که مشابه آیات قرآن و درباره جهاد و قتال است. حضرت اعلی می فرماید "یا ایُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ فِي سَبِيلِ هَذَا الذِّكْرِ الْأَعْظَمِ" (حضرت باب، قیوم الاسماء، سوره ۹۶). همچنین می فرماید "قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالَ" (حضرت باب، قیوم الاسماء، سوره ۹۷). همانطور که بیان شد مراد از جهاد در قیوم الاسماء جهاد تدافعی است چنانچه در ادامه می فرماید "قاتلوا فی سبیلِ ذِکْرِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الَّذِيْنَ يُقَاتِلُونَكُمْ". (حضرت باب، قیوم الاسماء، سوره ۹۷)

اما با وجود این حکم در دین بایی، حضرت باب هیچ گاه اجازه جهاد و زدن گردن ها را به مؤمنین ندادند و خود ایشان هم در هیچ جنگی شرکت نداشته اند. چنانچه اجرای حکم جهاد و قتال را منوط به اجازه خود قرار دادند و فرمودند: "فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ بِحُكْمِ الْكِتَابِ بَعْدَ إِذْنِ الْبَابِ" (حضرت باب، قیوم الاسماء، سوره ۱۰۰). و در ادامه می فرمایند: "يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَأَنَّهُ بَعْدَ إِذْنِ الذِّكْرِ..." (حضرت باب، قیوم الاسماء، سوره ۱۰۱).

در بسیاری از خاطرات و اعترافات مؤمنین بیان نوشته شده است که هیچگاه اذن جهاد به آنها داده نشد و فقط برای دفاع از خود مشغول تدارک و جنگ بودند. نبیل زرنندی در کتاب تاریخ نبیل می نویسد که جناب حجت زنجانی به بایبان زمان خود گفته است: "ما مأمور نیستیم که با کفار جهاد کنیم. آنها نیتشان هر چه می خواهد باشد ما فقط باید به دفاع مشغول شویم. ولی جهاد جایز نیست ... این ها چه می کردند اگر مولای محبوب به ما امر می فرمودند که جهاد کنید. ما مأمور به دفاع هستیم نه به جهاد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار [تلخیص تاریخ نبیل زرنندی]، صفحه ۵۱۰)

در بسیاری از آیات کتب بیان، حتی ضرب و شتم دیگری نیز حرام شده و حکم خاصی برای آن نازل شده است. حضرت اعلی می فرمایند:

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه خداوند عالم جل ذکره هیچ امری در بیان نازل نفرموده مگر آنکه نتیجه آن را به سوی شجره حقیقت منتهی گردانیده و امری اهم از این نبوده که آن ذات احدیت محزون گردد، هر آنچه توانید در اجرای امرالله کوشش نموده تا آنکه در روز قیامت حزن بر شجره اصل وارد نگشته و شما عندالله از آن عمل در آخرت مسئول واقع شوید، زیرا که حرام فرموده است خداوند در بیان، اذیت نمودن بر نفسی را یا آنکه شخص عامل ستم بر نفس خود وارد نماید همچنان که در بعضی نفوس مشاهده می شود چنانچه در قرآن فرموده منهم ظالم لنفسه هرگاه به نظر دانش و حکمت در این امر الهی که جزئی از اجزاء حکم اوست نظر نموده فضل و رحمت او را در حق جمیع ما خُلق خواهند دید، زیرا که حرام فرموده اذیت و آزار نفسی را و اگر هم به ضرب دستی بر شانه کسی باشد ... به آنچه توانید در این امر پرهیزگاری نموده و از خداوند خود بیم داشته این طریق اعمال را در میانه خود جاری نسازید..." (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۱۰، باب ۶)

همچنین در بیانی دیگر درباره حرمت ضرب می فرمایند:

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه ساکنان ادیان ظهورات قبلیه میانه خود عادت و سنتی قرار داده که به آن شیمه^{۵۹} رویه افعال ناشایست خود را بر حق جاری نمودند، چنانچه میانه آنها ضرب بر نفوس و شتم و اذیت متداول بوده و تا کنون در اکثر از وحشیان عالم و اهل مداین و قری این سنت رذلیه باقیست به طریقی که عادت آنها در این ظهور به شجره حقیقت وارد شد و به همان سنت عمل نموده و در ارض شمس به مظهر توحید ناسپاسی نموده و آن نفس مقدس را به محل ضرب آورده به فتوای صاحبان تقوی و علم به گمان خود و اجماع رؤسای خود در حکم تعزیر بر آن شجره واجب دانسته به هواهای خود عمل نمودند ... در این حال واجب است بر شما که ترک این عمل نموده و به هیچ وجه نفسی را اذیت ننموده و ضرب بر نفسی روا نداشته لعل در آخرت به ثمره این حکم بر خورده بر من یظهروه الله روز ظهور او وارد نسازید ..." (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۹، باب ۱۶)

دیانت بهایی :

در دیانت مقدّس بهایی، هیچ نوع از انواع جهاد یعنی چه تدافعی و چه تهاجمی وجود ندارد. حتّی ضرب و شتم و شکستن سر انسان ها نیز دارای مجازات و حکم خاصی است. حضرت بهاءالله درباره رفع این نوع احکام در دیانت بهایی نسبت به احکام دین بابی می فرماید :

"معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسّک، اوّل کلمه فِضْرِب الرِّقَاب و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب، حال از فضل و اقتدار کلمه الهی، این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت و صفات سبّی را به صفات روحانی تبدیل نمود ... این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیّبه طاهره و اخلاق مرضیه روحانیّه دعوت نمود ... ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علّت الفت و اتّحاد و اتّفاق است ثبت فرمودیم نعیماً للعالمین. مکرّر وصیّت نموده و می نمائیم دوستان را که از آنچه رائج فساد استشمام می شود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند" (حضرت بهاءالله، لوح دنیا)

جمال قدم هرگونه جنگ و نزاع را نهی نمودند به شأنی که می فرماید : "حقّ شاهد و گواه است که ضرّی از برای امر الیوم اعظم از فساد و نزاع و جدال و کدورت و برودت مابین احبّاب نبوده و نیست" (حضرت بهاءالله، لوح اقتدارات) و نیز می فرماید "سبب حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع". (حضرت بهاءالله، لوح بشارات)

در کتاب مستطاب اقدس (بند ۵۶) درباره حرمت ضرب و شکستن سر دیگری می فرماید :

"وَ أَمَّا الشِّجَاعُ وَ الضَّرْبُ تَخْتَلِفُ أَحْكَامُهُمَا بِإِخْتِلَافِ مَقَادِيرِهِمَا وَ حَكَمَ الدِّيَانُ لِكُلِّ مِقْدَارٍ دِيَّةً مُعَيَّنَةً إِنَّهُ لَهُوَ الْحَاكِمُ الْعَزِيزُ الْمَنِيعُ. لَوْ نَشَاءُ نَفْضِلْهَا بِالْحَقِّ وَعَدَاً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّهُ لَهُوَ الْمُؤَفِّي الْعَلِيمُ"

(اگر کسی سر کسی را بشکند یا کسی، کسی را کتک بزند، احکام سر شکستن و کتک زدن مختلف است به علّت اختلاف مقدارش. خداوند دیان و جزا دهنده برای هر مقدار دیه معینی تعیین کرده است، خدا حاکم و عزیز است و منیع. اگر بخواهیم تفصیل می دهیم آنها را به حقّ و وعده می دهیم به شما که این مقادیر شجاع و ضرب را برای شما ذکر خواهیم کرد. خداوند وفا کننده و دانشمند است)

جمال اقدس ابهی تصریح می فرماید که مقدار دیه بستگی به شدّت ضرب و جرح دارد، ولی در آثار قلم اعلی جزئیات مربوط به مقدار غرامتی که باید به تناسب شدّت ضرب پرداخت گردد مذکور نگشته. تعیین این امور به بیت العدل اعظم راجع است. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۸۱)

همچنین در آن کتاب مقدّس (بند ۱۴۸) می فرماید :

"قَدْ مُنِعْتُمْ فِي الْكِتَابِ عَنِ الْجِدَالِ وَ النَّزَاعِ وَ الضَّرْبِ وَ امثالها عَمَّا تَحْزَنُ بِهِ الْاَفْتِدَةُ وَ الْقُلُوبُ ..."

(در کتاب الهی شما ممنوع شدید از جدال و نزاع و ضرب و کتک کاری و امثال آنها مثل فحاشی و بدگویی و از هر چه که به سبب آن محزون بشود قلوب و دل های مردم)

و در مقامی دیگر می‌فرمایند :

"إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ مَا كَتَبْتَهُ فِي آخِرِ كِتَابِكَ، این اعمال اعمال جهلاست و افعال غافلین، قسم به اسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیت به نفسی وارد آورد به مثابه آنست که به نفس حق وارد آورده. نزاع و جدال و فساد و قتل و امثال آن در کتاب الهی نهی شده نهیاً عظیماً" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم، صفحه ۴۷۰)

و نیز می‌فرمایند :

"هر امری که به قدر رأس شعری رایحه فساد و نزاع و جدال یا حزن نفسی از او ادراک شود حزب الله باید از او احتراز نمایند به مثابه احتراز از رَقْشَاءٌ ... " (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۱۸)

بیانات الهی درباره منع از جنگ و جهاد در آثار بهایی بسیار است و در این مقام به قدر کفایت ذکر می‌شود. از جمله بیانات درباره شأن انسان است که نزاع و جدال را به کلی از آن دور می‌دانند. جمال اقدس ابهی در بیانی می‌فرماید :

"نزاع و جدال شأن درندگان ارض بوده و هست و اعمال پسندیده شأن انسان" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم، صفحه ۴۷۳).

حضرت عبدالبهاء درباره حرمت نزاع و جدال در الواح مبارکه وصایا می‌فرمایند :

"ای احبای الهی در این دور مقدس نزاع و جدال ممنوع و هر متعدی محروم ... اگر طوائف و ملل سائره جفا کنند شما وفا نمایید. ظلم کنند عدل بنمایید. اجتناب کنند اجتناب کنید. دشمنی بنمایند دوستی بفرمایید. زهر بدهند شهد ببخشید. زخم بزنند مرهم بنهید. هَذَا صِفَةُ الْمُخْلِصِينَ وَ سِمَةُ الصَّادِقِينَ" (عبدالبهاء، الواح وصایا، صفحه ۱۴)

همچنین در یکی از مکاتیب خود می‌فرمایند :

"با نفسی جدال ننمایید و از نزاع بیزار باشید. کلمه حق بر زبان رانید اگر قبول نمود نعم المطلوب و اگر عناد کرد او را به حال خود بگذارید و توکل بر خدا بکنید. اینست صفت ثابتین بر میثاق" (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۲۰۴)

بیان زیبایی جمال قدم فصل الخطاب این مبحث است که می‌فرمایند :

"قُلْ يَا حِزْبَ اللَّهِ، به یقین مبین بدانید فساد و نزاع و قتل و غارت شأن درندگان ارض است، مقام انسان و شأنش به علم و عمل است. در اکثر الواح عباد را از مَایِضُهُمْ منع و بِمَا يَنْفَعُهُمْ امر نمودیم، يَا حِزْبَ اللَّهِ با جمیع احزاب عالم به محبت و مودت معاشرت نمایید. فساد و شؤونات آن طراً نهی شده نهیاً عظیماً فِي كِتَابِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" (حضرت بهاءالله، لوح اشراقات)

چشم زخم

چشم زخم که در عربی به آن عَيْنُ الْكَمَالِ و یا إِصَابَةُ الْعَيْنِ گویند در اصطلاح عبارت است از تأثیرات منفی یک فرد بر اعمال، رفتار و سرنوشت فرد دیگر، که از نگاه فرد شور چشم، به فرد دیگری می‌رسد. در ادیان قبل از دیانت بهایی به طور مستقیم به مسئله چشم زخم پرداخته نشده، اما برخی مفسران، بعضی از احادیث و آیات قرآنی را با چشم زخم مرتبط می‌دانند. حضرت عبدالبهاء مسئله چشم زخم را کاملاً روشن ساخته اند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

دیانت اسلام

یکی از آیاتی که برخی آن را با چشم زخم مرتبط می‌دانند از آیات قرآن (سوره قلم، آیه ۵۱) است که می‌فرمایند:

"وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ"

(و همانا نزدیک است کافران هنگامی که قرآن را می‌شنوند، با (نگاه‌ها و) چشم‌هایشان تو را به زمین بزنند و می‌گویند او مجنون است)

برخی معتقدند که منظور این آیه این است که دشمنان به هنگامی که آیات با عظمت قرآن را از تو می‌شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می‌شوند، و با عداوت به تو نگاه می‌کنند که گویی می‌خواهند تو را با چشم‌های خود بر زمین افکنند و نابود کنند. و نیز گفته اند که این کنایه از نگاه‌های بسیار غضب‌آلود است مثل اینکه می‌گوییم فلان کس آن چنان بد به من نگاه کرد که گویی می‌خواست مرا با نگاهش بکشد.

برخی نیز معتقدند که این آیه به چشم زخم اشاره دارد و می‌گویند که کافران می‌خواستند با چشم زخم پیامبر را از بین ببرند.

حضرت عبدالبهاء ارتباط این آیه قرآنی با چشم زخم را رد می‌نمایند و درباره این آیه می‌فرمایند:

"آیه وَيَزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ کنایه از حَدَّتْ و شِدَّتْ نظر از روی غضب است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۳۵)

یک آیه قرآنی دیگر (سوره یوسف، آیه ۶۷) که برخی آن را با چشم زخم مرتبط می‌دانند اشاره به حضرت یعقوب دارد که به فرزندان فرمود:

"وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَأَدْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَلْحَكُمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ"

گفت: فرزندان من، از یک درب وارد نشوید، بلکه از درب های متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است، من بر او توکل می کنم و همه متوکلان باید بر او توکل کنند)

با توجه به این آیه برخی معتقدند که این دستور حضرت یعقوب برای آن بود که چون همگی برادر یکدیگر و اولاد یک پدر بودند و از نظر جمال و کمال و شکل و هیئت نیز ممتاز بودند، آن حضرت ترسید که چشم بخورند و مردم آنها را چشم بزبند.

دیانت بهایی

حضرت عبدالبهاء در لوحی در جواب سؤالی درباره چشم زخم می فرماید:

"اما در خصوص چشم زخمی یعنی اصابة العين که در عربی عَيْنُ الْكَمَالِ گویند مرقوم نموده بودید که چشم شور را آیا اثری هست. در چشم چنین اثری نیست ولی در تأثیر و تأثر نفوس حکمتی بالغه موجود. این مِنْ حَيْثُ الْعُمُوم. اما نفوس ثابته راسخه مصون از این حادثه و اگر چنانچه نفسی را وهم و تأثری حاصل شد نود و پنج مرتبه "يَا اَللّهُ الْمُسْتَعَاثُ" بر زبان راند" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۲۷)

همچنین در لوحی دیگر می فرماید:

"هو الله ای بنده الهی، در خصوص چشم پاک و ناپاک یعنی اصابت عین مرقوم نموده بودید. این محض توهم است ولی احساساتی از این وهم در نفوس حاصل گردد. آن احساسات سبب حصول تأثرات شود. مثلاً نفسی به شور چشمی شهرت یابد که این شخص بد چشم است و نفسی دیگر معتقد و متیقن به تأثرات چشم. چون آن شخص به "بد چشم" مشهور، نظری به این بیچاره نماید، این متوهم، مضطرب گردد و پریشان خاطر شود و منتظر ورود بلایی گردد. این تأثرات سبب شود و وقوعاتی حاصل گردد و الا نه اینست که از چشم آن شخص آفتی صادر شد و به وجود این شخص رسید. لهذا اگر نفسی به قلبش چنین خطوری کرد که فلان شخص شور چشم است و مرا نظر نمود فوراً به ذکر الهی مشغول شود تا این وهم از قلب زائل گردد و عَلَيْكَ الْبَهَاءُ الْاَلْبَهَيَّ ع ع" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۲۵۷)

حج

"حج" که در لغت به معنی "زیارت کردن" یا "قصد انجام کاری" می‌باشد، حج در اصطلاح دینی، عبادتِ مخصوصی است و به زیارت اماکن مقدّسه گفته می‌شود که در ادیان مقدّس الهی به شیوه‌های مختلفی وجود داشته است و طی ظهور ادیان با تغییرات زیادی نیز همراه بوده است. اما این مسئله مشاهده می‌شود که در برخی ادیان جزئیات حج به طور کامل روشن نیست، از این رو پیروان آن ادیان به اعتقاد خود و پیشوایان مذهبی، به انجام اعمال خاصی برای حج معتقدند. در این مبحث بیشتر به "آیات و نصایح الهی" درباره حج پرداخته خواهد شد نه آنچه انسانها به عنوان مراسم حج در ادیان قبل اجرا می‌نمودند.

دیانت یهودی

در دیانت یهود و کتاب تورات، آیات مخصوصی که بتوان از آن، مکان و زمان مخصوصی برای حج مشخص کرد مشاهده نمی‌شود، با این حال، یهودیان برخی آیات را با حج مرتبط می‌دانند. در یکی از این آیات چنین آمده است: "سالی سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند". (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۳۴، آیه ۲۳)

حال اوقاتی که یهودیان به حج می‌پردازند همزمان با اعیاد سه گانه آنان است که در هر کدام از این اعیاد به مکانهای مختلف و مقدّسی مانند "بیت المقدّس"، "بیت ایل" و غیره که نام آنها در کتاب مقدّس ذکر شده است می‌روند.

این اعیاد که یهودیان در آنها به حج می‌پردازند چنین است:^{۶۱}

- ۱- "عید فصیح"، که در فصل بهار واقع شده و مدت آن هفت روز است و از روز پانزدهم نisan به تقویم یهودی آغاز می‌شود.
- ۲- "عید حصاد" یا "اسابیح" (شبعوت)، که مدت آن یک روز است مصادف با ششم ماه سیوان به تقویم یهودی که در اوایل تابستان قرار گرفته است.
- ۳- "عید ظلّل" (سرکوت)، که مدت آن هشت روز است و در پاییز قرار دارد و از روز پانزدهم ماه تشرین یهودی آغاز می‌گردد.

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی نیز مانند دین یهودی، آیاتی که مستقیماً به حج و اعمال آن اشاره کند مشاهده نمی‌شود. از این رو بسیاری از مسیحیان مراسم حج را مانند دین تورات اجرا می‌کنند با این تفاوت که در اعیاد مخصوص خود مانند "عید میلاد" نیز این عمل را انجام می‌دهند.

۶۱ . طقوس الحج عند اليهود، دکتر حسن ظاظا

دیانت اسلام

در دیانت اسلام، حج به عنوان یکی از واجبات دینی معرفی شده است. آیات بسیاری درباره مراسم حج در قرآن وجود دارد. همچنین سوره ای نیز به نام حج وجود دارد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. مسلمانان چه زن و چه مرد، برای حج به "مسجد الحرام" در شهر "مکه" که در قرآن از آن نام برده شده می‌روند. آنها موظف اند که در صورت داشتن شرایطی مانند "بلوغ"، "عقل سالم" و "استطاعت مالی" در ماه های خاصی اعمال حج را انجام دهند، چنانچه در قرآن (سوره آل عمران، آیه ۹۷) می‌فرمایند:

"وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ"

(و بر هر کس که مستطیع باشد، زیارت آن خانه (کعبه) واجب است، و هر کس به این حکم خدا کفر بورزد، خدا از همه عالم بی‌نیاز است)

خداوند در قرآن (سوره حج، آیات ۲۷ و ۲۸) می‌فرماید:

"وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ"

(و به او گفتیم مردم را ندای حج ده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکب‌های لاغر شده از دوری راه از دره‌های عمیق بیایند)

"لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ"

(تا شاهد منافع خویشان باشند و نام خدا را در ایامی معین یاد کنند که ما شما را از حیوانات روزی دادیم، از آن بخورید و به درمانده فقیر نیز بخورانید)

همانطور که بیان شد مسلمانان برای حج به خانه کعبه می‌روند. در کتاب قرآن نیز خانه کعبه به عنوان خانه عبادتی از طرف خداوند معرفی شده است. چنانچه (سوره آل عمران، آیات ۹۶ و ۹۷) می‌فرمایند:

"إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ"

(اولین خانه عبادتی که برای مردم بنا نهاده شد، آن خانه ای است که در مکه واقع است، خانه ای پر برکت که مایه هدایت همه عالمیان است)

"فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ..."

(در آن خانه آیاتی روشن و مقام ابراهیم هست و هر کس داخل آن شود، ایمن است)

و نیز (سوره بقره، آیه ۱۲۵) می‌فرمایند:

"وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ"

(و چون خانه کعبه را مرجع امور دینی مردم و محل امن قرار دادیم (و گفتیم) از مقام ابراهیم جایی برای دعا بگیری و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه را برای طواف کنندگان و آنها که معتکف می‌شوند و نمازگزاران که رکوع و سجود می‌کنند پاک کنید)

میان مسلمانان سه نوع حج به نام های "حج تَمَتُّع"، "حج قِرَان" و "حج اِفراد" رایج است.

"حج تمتع" مخصوص مسلمانان خارج از مکه است (که برخی علماء فاصله آن را ۱۶ میل یا ۱۶ فرسخ دورتر از مکه بیان نموده اند). عُمَره نیز زیارت خانه خدا در کعبه است که قبل از خود حج انجام می‌دهند. اما در هر زمان از سال انجام آن مجاز است. در حالی که ماه حج فقط "ذی الحجّه" است. اعمال عُمَره عبارتست از "نیت، احرام، طواف، دو رکعت نماز طواف، سَعی، تقصیر، طواف نِساء و دو رکعت نماز آن". در حالی که اعمال حج عبارتست از "احرام، توقف در عَرَفَات، وقوف در مشعرالحرام، ورود به مِنا، رمی جَمَره، ذبح قربانی، تقصیر، طواف، دو رکعت نماز طواف، سَعی، طواف نِساء، دو رکعت نماز آن".

"حج اِفراد" و "حج قِرَان" مخصوص اهالی مکه و نزدیک آن است که در این مدل از حج، عُمَره را بعد از حج انجام می‌دهند.

"احرام" یکی از اولین مراحل حج است، در این مرحله مردان باید تمام لباس های دوخته شده را از تن درآورند و دو تکه لباس غیر دوخته بر تن کنند که یکی را مانند لُنگ بر کمر می‌بندند و دیگری را بر شانه می‌اندازند. اما بانوان می‌توانند لباس دوخته بپوشند و پوشیدن دو تکه پارچه غیر دوخته بر آنان واجب نیست.

"تقصیر" مرحله ای از حج است که در آن شخص باید قسمتی از ناخن و موی سر خود را کوتاه کند یا تراشد اما تراشیدن موی سر برای زن جایز نیست.

"سَعی" نیز مرحله ای از حج است که در آن باید بعد از نماز طواف، هفت مرتبه فاصله بین "صفا" و "مروه" را که کنار مسجد الحرام قرار دارد بپیماید.

"رَمی جَمَره" پرتاب کردن سنگ ریزه به سوی جَمَره در حج است، کلمه رَمی به معنی "تیر انداختن و پرتاب کردن" است. این عمل در مِنا صورت می‌گیرد. برخی معتقدند که شیطان برای اولین بار در جَمَره عقبه، خود را به حضرت ابراهیم نشان داد و آن حضرت با سنگ ریزه هایی او را از خود دور ساخت. از این رو این عمل یکی از واجبات حج می‌باشد.

خداوند در قرآن کریم شرایط حج را نیز برای مسلمانان مقرر فرموده است، مانند قربانی کردن حیوانات، عدم آمیزش با زنان، احرام و مسائلی دیگر. چنانچه (سوره بقره، آیات ۱۹۶ و ۱۹۷) می‌فرمایند:

"وَأْتِمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلُقُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ

فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ "

(حج و عمره ای را که آغاز کرده اید تمام کنید حال اگر مانعی شما را از اتمام آن جلوگیری شد هر مقدار از قربانی که برایتان میسر باشد قربان کنید و سرهایتان را نتراشید تا آنکه قربانی به محل خود برسد پس اگر کسی مریض بود و یا از نتراشیدن سر دچار آزاری می‌شود سر بتراشد و کفاره آن را روزه بگیرد یا صدقه ای دهد یا گوسفندی ذبح کند و اگر مانعی از اتمام حج و عمره پیش نیامد پس هر کس که حج و عمره اش تمتع باشد هر قدر از قربانی که می‌تواند بدهد و اگر پیدا نمی‌کند و یا تمکن ندارد به جای آن سه روز در حج و هفت روز در مراجعت که جمعاً ده روز کامل می‌شود روزه بدارد، البته این حج تمتع مخصوص کسانی است که اهل مکه نباشند و باید از خدا بترسید و حکم حج تمتع را انکار نکنید و بدانید که خدا شدید العقاب است)

"الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتَ وَ لَا فَسُوقَ وَ لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ مَا تَعَلَّوْا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ "

(حج در چند ماه معین انجام می‌شود پس اگر کسی در این ماه‌ها به احرام حج درآمد دیگر با زنان نیامیزد و مرتکب دروغ و جدال نشود که این گونه کارها در حج نیست و آنچه از خیر انجام دهید خدا اطلاع دارد و توشه بردارید که بهترین توشه تقوا است و از من پروا کنید ای صاحبان خرد)

همچنین در اعتقادات مسلمانان "حج نیابتی" نیز وجود دارد. به طوری که اگر شخصی استطاعت مالی داشت و به حج نرفت، زمان پیری باید فردی را به عنوان نایب بگیرد تا به جای او عمل حج را انجام دهد. نایب حج، می‌تواند برای شخص متوفی که به حج نرفته نیز این عمل را انجام دهد. اما این مسئله در کتاب قرآن بیان نشده است و درباره شرایط نایب حج میان فقها اختلاف نظر زیادی وجود دارد.

دیانت بابی

در دیانت بابی نیز حج به عنوان یکی از واجبات مطرح شده است اما نسبت به احکام دین اسلام تغییرات بسیاری داشته است و زمان خاصی برای انجام آن در نظر گرفته نشده است. حضرت اعلی در کتب بیان، مفصلاً درباره حج بیاناتی فرموده اند که یکی از آنها محل حج در هر ظهور است که در دیانت بابی به بیت مبارک حضرت اعلی و مسجد نزدیک بیت در شهر شیراز ایران، تغییر یافته است. همچنین برخی اعمال حج و شرایط ورود نساء به بیت و مسجد نزدیک بیت مبارک و معافیت آنان از حج نیز بیان شده است (به مبحث "محل ضرب" نیز رجوع شود).

حضرت اعلی در این باره می‌فرمایند:

"فِي ذِكْرِ بَيْتِ الْحَرَامِ،

مُلَخَّصٌ اِنْ بَابِ اَنْكَلِهْ لَمْ يَزَلْ اِزْ بَرَايْ خِدَاوَنْدْ مَكَانِيْ نَبُوْدَهْ وَ لَا يَزَالْ نَخَاوَدْ بُوْدْ وَ دَرْ هَرْ ظَهْرٍ مَشِيْتِيْ هَرْ اَرْضِيْ كِهْ نَسْبِتْ بَهْ خُوْدْ دَاْدَهْ، اَوْ بَيْتِ اَوْ شُدَهْ وَ مَحَلْ طَوَافْ مَلَائِكَهْ سَمَاءْ وَ اَهْلِ اَرْضْ گِشْتَهْ بَلَكِهْ كَلْ طَائِفْ بَرْ حَوْلْ اَمْرٍ اَوْ هَسْتَنْدْ كِهْ ظَاهَرْ دَرْ اَيْنِ طَيْنِ مِيْ گَرَدَدْ كِهْ اِگَرْ دَرْ نَفْسِ طَيْنِ بُوْدْ بَايَدْ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالْ مَتَغَيِّرْ نَغَرَدَدْ اِگَرْ چِهْ بَرْ اَهْلِ اَفْتَدَهْ ظَاهَرْ اَسْتْ كِهْ مِثْلْ اَنْ طَيْنِ هَمْ مِثْلْ اَمْرٍ

است و مثل امر هم مثل شمس است اگر بمالانهایه مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه به ظهور بعد و آلا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز می شود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من یظهره الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است و حد آن به عدد اسم الله است در ذرع در عرض و طول که چرز از او محسوب نمی گردد... "(حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۴، باب ۱۶)

از این بیان مستفاد می گردد که محل حج در هر ظهور محلی است که مظهر ظهور، آن را برای خود بر می گزیند، حضرت محمد در زمان ظهور خود خانه کعبه را محل حج قرار دادند و در زمان حضرت باب محل حج، بیت آن حضرت در شیراز معین شده است، در ادامه این باب در تجلیل از بیت مبارک می فرمایند :

"و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر آینه امر می شد که از روی آب تا حد ارتفاع آن به الماس پر گردد و تراب آن اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر، ولی چون که این قدرت مشاهده نمی شود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ..."

حضرت اعلی در این باب به خاطرات سفر خود به مکه از طریق دریا اشاره می نمایند و درباره دشواری های آن بیاناتی می فرمایند. به دلیل این سختی ها، حضرت اعلی حج بیت را بر کسانی که میان محل زندگی آنها و محل حج دریا است عفو می نمایند و می فرمایند:

"کسی که فصل منزل او با بیت بحر باشد از اون عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند به قدر آن به نفس مؤمنی از ذوی القرباه خود عطا کند که معفو خواهد بود و عندالله مقبول می گردد حج او، این امر نشده آلا آنکه در سبیل حزنی بر و افد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حزن متصور نمی گردد و اسباب مثل بر نمی توان جمع نمود ... هیچ شیئی در سبیل حج اهم از آن نیست که تکسب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند چه در سبیل مکه امری که اقبح از هر امری بود نزد حق و هبط عمل ایشان می شد نزاع حجاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست ..."

همچنین حضرت اعلی این مسئله را بیان می فرمایند که املاک و مسجد نزدیک بیت نیز متعلق به بیت و محل حج است و خرید و فروش آن املاک جائز نیست. چنانچه می فرمایند :

"حَوْلَ الْبَيْتِ لَا يَجُوزُ بَيْعُهُ وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَرْفَعَ هَذَا حَلَّ عَلَيْهِ أَنْ يَأْخُذَ وَ لَوْ لَمْ يَرْضَ صَاحِبُهُ لِأَنَّ اللَّهَ أَحَقُّ بِمَلِكِهِ مِنْ عَبْدِ الذِّي يَمْلِكُهُ ذَاتِ سَنِينَ،

مُلَخَّصٌ این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجدالحرام حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک کل شیئی به استقلال خداوند است و او است احق به ملک خود از برای بیت نفس خود این است امرالله اگر چه مکروه دارد نفسی که اظهار کرده او رضای خدا است زیرا که بر او است که راضی گردد بر آنچه خدا او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیت شیئی نزد او تواند کرد و الله يحب المتقين" (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۴، باب ۱۷)

یکی از اصلی ترین شرایط رفتن به حج استطاعت مالی است که در ظهور قبل نیز بیان شده بود. در دیانت بابتی نیز این مسئله به عنوان اصلی ترین شرط وجوب حج بیان شده است. حضرت باب در این باره می‌فرماید :

"مُلَخَّصُ این باب آنکه امر به حج نشده آلا آنکه مرتفعین به سوی او در سیل او متلذذ شوند به رضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین به غناء، تا آنکه محزون نگردند در سیل او و بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید وفود بر آن و خریدن از برای میّت نهی شده تا آنکه کلّ در حین ظهور حق به نفسه فائز گردند به لقای ربّ خود و در حین بطون فائز گردند به محلّ استقرار او در نزد ظهور قبل او، و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر که وافد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او بوده و نرفته بر خدا است که جزا دهد او را به احسن جزا و او را داخل جنّت فرماید با اعظم عطاء ... " (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۴، باب ۱۸)

و نیز در ادامه درباره یکی دیگر از اعمالی که قاصد بیت باید انجام دهد می‌فرماید :

"اذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کلّ به امر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدلّ بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر وافدین به بیت الله کمال عزّت را مرعی داشته و سوال از عطیّه محبوب خود نفرموده ... و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدام و صغار و من بیتلی فی السبیل از فضل و رحمت خود تا آنکه سر مشقی باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود ..."

در دیانت بابتی حجّ بیت بر نساء عفو شده است. حضرت اعلی می‌فرماید :

"و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقّتی در سیل وارد نیاید ... " (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۴، باب ۱۸)

و همچنین درباره چگونگی دخول بانوان مؤمن به بیت و مسجد نزدیک آن و همچنین معافیت آنان از حج می‌فرماید :

"فی أنّ النساء باللیل یدخلن المسجد و یحضرن السرائر عند تسعة عشر مرّة لمن یکن فی تلک البلد من نساءهنّ، مُلَخَّصُ این باب آنکه بر نساء آن ارض و قُرب او اذن داده شده که در لیل طواف نموده و در نزد سرائر اربعه علیها تسعة عشر نشسته و به تسبیح و تقدیس و تحمید و توحید و تکبیر خدا متلذذ گشته و رجوع به منازل خود نموده و عطای چهار مثقال ذهب در حقّ ایشان در عمر است از برای هر نفسی، نه در هر وقت که موفق شوند به وفود بر بیت و آنچه مایه تقرّب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذریات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرّب جوید به سوی خداوند خود ... " (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۴، باب ۱۹)

در کتب بیان، حکم دیگری نیز درباره حج وجود دارد و آن اینست که اگر کسی در عین داشتن توانایی مالی، توانایی جسمی برای حج نداشت، می‌تواند کسی را به عنوان نایب به حج بفرستد و خرج و مخارج او را تأمین کند. حضرت اعلی در این باره می‌فرماید :

"... خداوند تعالی عز شأنه از فضل لانهایه خود رفع فرموده از آنها که مقام ایشان در جزیره ها و شهرهای بعیده و راههای آنها از دریا بوده آنچه واجب فرموده از سفرهای واجب هرگاه استطاعت بر سفر بیابان نداشته و راه آنها از آب بوده و بر خشکی راهی نداشته

اند از این سبب رفع شده از آنها سفرهای واجب هرگاه بر خشکه راهی نمی‌یابند و اذن است آنها را از حکم خداوندی اینکه بگیرند من اجل خود اشخاصی که حج گذارند عوض آنها و وکیل آنها شوند در حج و زیارت بیت نموده خالص برای خدا و بدهند به آن حاجیان که نیابت آنها می‌نمایند آنچه خرج نمایند و کفاف آنها بوده از مکانهای خود تا هنگام مراجعت به محل خویش هرگاه ایشان مستطیع بر این می‌باشند که وکیلی از جانب خود گرفته و مایحتاج آنها را رسانیده باشند و آلا عفو شده است از ایشان این حکم و از آنچه همگی اهل بیان در این باب عمل می‌نمایند زیرا که هر حکمی به قدر وسعت و استطاعت و طاقت آنها است. هرگاه مستطیع نبوده مکلف نبوده اند زیرا که ایفای حج پس از استطاعت نفس است به طریقی که در سبیل و ذهاب و ایاب او حزی بر او من اجل امور او وارد نگشته با روح و ریحان در سبیل حج عمل نموده به آنچه مأمور شده عمل کرده باشد و هرگاه نفسی را قوه حج نبوده بر او باسی نبوده و حرجی در آئین خداوندی جاری نگشته و حکمی وارد نگردیده مگر آنکه استطاعت به امور حج داشته، آن زمان واجب است که اطاعت امر خداوندی نموده در سبیل حج عامل و ساعی شود ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۱۰، باب ۱۵)

حضرت باب در ادامه این باب درباره حج واقعی که ظهور به سوی شجره حقیقت است می‌فرماید :

"بدانکه حج در حقیقت واقع، نه همین رفتن به حج و گذاردن احکام او بوده بل حج واقع در روز ظهور به سوی شجره حقیقت است که در آن روز هنگام استماع مهاجرت به سوی آن ذات حقیقت نموده حج واقعی و حج اکبر را ادا نموده و هرگاه مستطیع نبوده یعنی عاجز از رفتن آن سبیل عدل بوده بر او حرجی نبوده و آلا در جمیع شئون بر او واجب و لازم بوده که زیارت بیت الله حقیقی نموده و آن ذات حقیقت را درک نماید چه حکم به حج ادنی حکم او در رتبه طین بوده، کجا بوده بیت طین و نفس حقیقت هرگاه در آن روز بودی و حج گذاردی در سبیل او و بیت نفس او را زیارت نمودی و ادلاء بر نفس او و حروف مستدله او را یافتی آن زمان به حج واقعی رسیده در زمره طائفان حول بیت محسوب بودی ..."

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز احکام خاصی برای حج وجود دارد، در ابتدا به آثار الهی درباره وجوب و شرایط حج در دیانت بهایی پرداخته می‌شود. حضرت بهاءالله در این باره در کتاب اقدس (بند ۳۲) می‌فرماید :

"قَدْ حَكَّمَ اللَّهُ لِمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ حَجَّ الْبَيْتِ دُونَ النَّسَاءِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُنَّ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُعْطَى الْوَهَّابُ"

(خدا حکم کرده است که اشخاصی که می‌توانند و استطاعت مالی دارند به حج بیت بروند. این فقط بر مرد ها واجب است و بر زن ها واجب نیست، آنها البته می‌توانند بروند اما اگر نرفتند گناهی ندارند. ولی اگر مردی استطاعت داشت و نرفت او البته پیش خدا مسئول است. خدا حکم وجوب حج را بر زنان عفو کرده است به سبب رحمت و مهری که به بندگان خود دارد، خداوند عطا کننده و وهَّاب است)

همانطور که از این آیات مشخص است، حکم معافیّت حج بر نساء از دیانت بایی تأیید شده است. در دیانت بهایی دو بیت برای حج مشخص شده است. یکی بیت حضرت اعلی در شیراز است که در دیانت بایی محل حج مؤمنین معرفی شده بود و دیگری که حضرت بهاءالله آن را اضافه نمودند بیت خود آن حضرت در بغداد است.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید "حجّ یکی از دو بیت واجب، دیگر بسته به میل شخصی است که عزیمت حجّ نموده" (حضرت بهاء‌الله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۲۵) و نیز می‌فرماید "حجّ بیت که بر رجال است، بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز مقصود است، هر یک را که حجّ نمایند کافی است هر کدام نزدیکتر به هر بلد است اهل آن بلد آن را حجّ نمایند" (حضرت بهاء‌الله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۲۹)

حق درباره آباد نمودن این دو بیت مذکور، در کتاب اقدس (بند ۱۳۳) می‌فرماید:

"و أَرْفَعَنَّ الْبَيْتَيْنِ فِي الْمَقَامَيْنِ وَ الْمَقَامَاتِ الَّتِي فِيهَا اسْتَقَرَّ عَرْشُ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ مَوْلَى الْعَارِفِينَ"

(تعمیر کنید، بسازید یا آباد کنید دو خانه ای را که در دو مقام است، یعنی بیت مبارک حضرت ربّ اعلی در شیراز و بیت مبارک جمال قدم در بغداد که هر دو محلّ حجّ است. و نیز بسازید، مرتفع کنید و تعمیر کنید مقامات دیگری را که در آن مقامات استقرار یافته عرش پروردگار رحمن شما. یعنی مقامات متبرّک‌های که حقّ جلّ جلاله در آنجا سکونت داشته و از آنجا رفته است. اینطور امر می‌کند شما را خدائی که مولای عارفین است)

در احکام بهایی برای انجام حجّ هر کدام از این بیوت اعمال خاصی وجود دارد. حضرت بهاء‌الله در دو لوح که به لوح حج معروفند این اعمال را مفصلاً بیان فرموده اند.^{۶۲}

لوحی که مربوط به حج بیت شیراز است با بیان "هذه سورة الحجّ قد نزلناها بالفضل ليستقرب بها العباد الى الله ربهم و ربّ البيت العظيم، هو المهاجر العزيز البديع ... " آغاز می‌شود که لوحی بسیار مفصّل است و در آن به مسائلی مانند گرفتن ناخن، تراشیدن موی سر و اعمال دیگر حج اشاره نموده اند. برخی بیانات این لوح مبارک چنین است:

"تلك آيات الله قد نزلت حينئذٍ عن قطب البقاء مقام الذي يطوفن في حوله اهل سرادق الكبرياء ثم اهل ملاء الاعلى ثم الذينهم سكنوا في جنّة المأوى ثم الذينهم استقروا على مقاعد القصى عند سدره المنتهى ... و يا قوم لا تلتفتوا اليوم الى يمينكم و لا شمائلكم ثم التفتوا الى جهة العرش هذا المقام المقدس المحمود مقام الذي يطوفن في حوله ارواح المقربين ثم هياكل المرسلين ثم فئدة الكروبيين ان انتم تشعرون ... و اذا هاجرت عن نفسك و عن الدنيا و اهلها و سافرت الى الله ربك و بلغت مقام الذي رأيت سواد المدينة فانزل ثم قف على موقفك و قل الروح و النور و العزة و الثناء عليك يا مدينة الله و موطن اسمائه و مخزن صفاته و منبع فيوضاته و معدن افضاله و مظهر تجلياته التي احاطت كل الوجود. و اشهد بان من سوادك ظهرت نقطة الاوليّة و طراز القدميّة و السرّ الازليّة و الكلمة الجامعة و القضايا المحتومة و الاسرار المخزونة كذلك سبقك الفضل من لدى الله المهيمن القيوم. ثم ارفع يداك الى الله ربك بخضوع و خشوع و تسليم و رضاء محبوب و قل اي رب لك الحمد على بدائع مواهبك و لطائف عطاياك و كيف اشكرک يا الهی بما رزقتنی زیارة بیتک و شرفتنی بها و اختصاصتنی بهذا الفضل الذي ما سبق به احدٌ دونی و علمتنی ما لا عرفه نفسٌ سوائی ... و اذا خرجت عن الماء قصّ شاربک ثم قلم اظفارک و حلق رأسک ثم استعمل احسن الاطياب ثم البس احسن الثياب بما استطعت عليه و ان لم تكن مستطیعاً بما امرناک به لا تحزن فقد عفا الله عنک و انه لهو المقتدر العفو العطوف. ثم اسع

۶۲. هر دو لوح حج در جلد ۴ از کتاب آثار قلم اعلی یافت می‌شود.

فی نفسک بانک حین الذی یقع عینک علی المدینة و تقربت الیها یكون قلبک مطهراً عن ذکر الموجودات بحیث تدع عن ورائک کلّ ما خلق بین الارضین و السموات. لانک اذا تمشی بین یدی سلطان الممكنات و ملیک الاسماء و الصفات كذلك یعلمک قلم الله ربک و ربّ کلّ شیء ان انتم تعرفون ..."

همانطور که در متن لوح مشخص شده است در اعمال حج به گرفتن ناخن ها، تراشیدن موی سر، استعمال بهترین عطر ها، پوشیدن بهترین لباس ها اشاره شده است. مسئله شایان توجه آن است که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۴۴) "خلق رأس" یا "تراشیدن موی سر" را جایز نفرموده اند. اما در لوح حج به آن امر شده است. حضرت بهاءالله در جواب این مسئله فرموده اند: "جمع مأمورند به کتاب اقدس، آنچه در آن نازل آن است حکم الهی ما بین عباد و خلق رأس از قاصدین بیت عفو شده" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۰)

لوحی که مربوط به حج بیت مبارک بغداد است با بیان "فقد كتب الله لكل قرية ينتشر فيها هذا اللوح بان يعيدوا اهلها في ذلك اليوم و يهللوا و يكبروا و يعيشوا باعلى ما عندهم و يكونون من الشاكرين ... " آغاز می شود و این لوح نیز مفصل است. برخی از بیانات مبارک در این لوح چنین است:

"فسبحان الذي نزل الآيات بالحق و ينزل بامرہ كيف يشاء لا اله الا هو العزيز المقدير. لن يمنعه شيء عن امره و سلطانه يفعل ما يشاء في جبروت الامر و الخلق و يحكم ما يريد. و له يسجد كل من في السموات و الارض يحيى و يميت ثم يبعث من يشاء من هذا الكوثر العذب المقدس المنير ... ان يا عبد اسمع نداء الله عن هذه الشجرة التي ارتفعت على جبل القدس و تنطق بالحق بانه لا اله الا هو العزيز الجميل. قل هذا نداء ما سمع شبهه احد في ازل الازال و لن يسمعه احد الا بان يدخل في هذه الرضوان المرتفع المنيع ... لمن اراد ان يتوجه الى شطر القدس و يحضر بين یدی الله العزيز العليم و يسمع نداء الله و ينظر جماله و يستنشق رائحة الله العزيز المقدير المتعالی الكبير بان يخرج عن بيته مهاجراً الى الله الى ان يدخل في المدينة التي سمى **بدارالسلام** و اذا ورد فيها يكبر الله ربّه بلسان السرّ و الجهر الى ان يصل الى الشطّ و اذا وصل اليه يلبس **احسن ثيابه ثم يتوضأ** كما امره الله في الكتاب و اذا **غسل يداه** يقول اي ربّ هذا ماء الذي اجرته بامرک في جوار بيتک الحرام و كما غسلت يا الهی منه ايدای بامرک غسلنی عن کلّ دنس و ذنب و غفلة و عن کلّ ما يكرهه رضاك و انک انت المقدير القدير. **ثم يغسل وجهه** و يقول اي ربّ هذا وجهی الذي طهرته بارادتک اذا استلک بسلطان عزّ فردانيتک و بدایع اسماء مظاهر امرک بان تطهره عمّن سواک ثم احفظه عن التوجه الى غيرک و النظر الى الذينهم لم يقصدوا جمالك الظاهر الطاهر العزيز الكريم ... اذا يسكن في نفسه و يسكت في ذاته ثم يتوجه بقلبه و سمعه الى شطر البيت **ان وجد رائحة الله و سمع ندائه** يوقن في نفسه بان الله كفر عنه سيئاته و تجاوز عنه و تاب عليه و يشهد نفسه مثل يوم الذي وُلد من امّه و **ان ما وجد رائحة الله العزيز القدير يكرر العمل في هذا اليوم او في يوم اخرى** الى ان يجد و يسمع و هذا ما قدر من قلم عزّ حكيم على الواح قدس حفيظ ..."

همان طور که از لوح حج بیت بغداد مشخص می شود، اعمال حج این بیت با بیت شیراز تماماً یکی نیست، از جمله گرفتن وضو و تلاوت آیات مخصوصی برای شستن دست و صورت و پوشیدن بهترین لباس ها. نام "دارالسلام" که در متن لوح مشخص شده است لقب خاصی برای بغداد است که در قرآن نیز (سوره یونس، آیه ۲۵) این نام آمده است.

از جمله مسائل مهمی که در متن لوح حج بغداد مشخص شده این است که خداوند بر فردی که به حج رفته مقرر کرده که در حین طوافش ندای الهی را بشنود و اگر نشنید دوباره باید طواف خود را چه همان روز و چه روز دیگری تکرار کند. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود این مسئله را این چنین توضیح می‌فرماید :

"... و أمّا ما نُزِّلَ فِي سُوْرَةِ الْحَجِّ أَنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى الطَّائِفِ أَنْ يَسْتَمَعَ نِدَاءَ الْحَقِّ حِينَ طَوَافِهِ وَإِذَا لَمْ يَسْتَمَعْ يُكْرَرُ الطَّوَافَ حَتَّى يَسْتَمَعَ النَّدَاءَ، فَالْمِرَادُ مِنَ النَّدَاءِ نِدَاءُ الرَّحْمَنِ فِي وَادِي الْأَيْمَنِ مِنْ قَلْبِ الْإِنْسَانِ، وَهَذَا هُوَ الْبُقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي يَرْتَفِعُ مِنْهَا النَّدَاءُ، وَ يَسْمَعُهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ صَاحِيَةٌ^{۶۳} وَ يُحْرَمُ عَنِ الْاسْتِمَاعِ الْقُلُوبُ الْقَاسِيَةُ" (منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۸۲)

بیان حضرت عبدالبهاء درباره بیوت مخصوص حج، خاتمه دهنده این مبحث است که می‌فرماید :

"أَمَّا بِقَاعِ مَقْدَسِهِ مُسْتَحَقَّ تَعْظِيمٍ وَ تَكْرِيمٍ اسْتِزْرًا مَنْسُوبٍ بِهِ شَخْصٍ جَلِيلٍ. إِيْن تَعْظِيمٌ وَ تَكْرِيمٌ رَاجِعٌ بِي رُوحِ پَاكِ اسْتِ نِهْ جِسْمِ خَاكِ. إِيْن مَحَلٌّ وَقْتِي كُوي جَانَانِ بُوْد وَ أَنْ جَانِ پَاكِ دَرِ أَنْ مَأْوِي دَاسْت، لِهَذَا عَاشِقَانِ، خَاكِ أَنْ كُوي رَا كُخْلٌ^{۶۴} بِيْنشِ نَمَائِنْدِ وُلِي تَعَلَّقُ بِي تَرَابِ نَدَارِنْدِ بَلَكِهْ بِي فَيضِ أَفْتَابِ نَكْرِنْدِ. أَمَّا طَلْبِ عُونِ وَ حَمَائِتِ وَ حَفْظِ وَ صِيَانَتِ جِزْ بِي جَمَالِ مِبَارَكِ جَائِزِ نِهْ وَ إِيْگرِ دُونِ أَنْ بَاشْدِ مَنْتَهِي بِي پَرَسْتَشِ خَاكِ گَرْدِد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۴۷)

۶۳. أُذُنٌ وَاعِيَةٌ صَاحِيَةٌ : گوش شنوا

۶۴. سُرْمَه

حزن و کدورت

در این قسمت، به احکام و نصایح الهی درباره "دوری از ایجاد حزن و کدورت بر دیگری" پرداخته می‌شود. حزن و کدورت به معنی غم، اندوه و تیرگی است. همانطور که از معنی مشخص است، این مسئله از یک پدیده منفی حکایت می‌کند. برخی از نصایح این مبحث در قسمت‌هایی مانند انتقام نیز مورد بحث است، اما به علت اینکه هدف این نوع از مباحث مهربانی و دوری از ایجاد کدورت است از بیانات مشابه نیز استفاده شده است.

احکام و نصایح الهی در جمیع ادیان، انسانها را از وارد آوردن حزن و ناراحتی بر دیگری منع می‌کند اگر چه ممکن است به صورت مستقیم ذکر نشده باشد. برای مثال در آیات عهد جدید کتاب مقدس آمده است "اما اکنون باید همه این‌ها را از خود دور کنید، یعنی خشم، عصبانیت، بدخواهی، ناسزاگویی و سخنان زشت را از دهان خود" (کتاب مقدس، عهد جدید، کولسیان، فصل ۳، آیه ۸). یکی از زیباترین مثال‌ها برای بیان اینکه حتی پیامبران مشر نیز مؤمنین را به دوری از کدورت و حزن دعوت می‌نمودند، داستان حضرت یوسف است که حتی با دیدن ظلم برادرانش به او، به آنان حزن و کدورتی وارد نیاورد. در این داستان چنین آمده است: "(یوسف به برادرانش گفت: شما به من بدی کردید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است و الان ترسان باشید. من، شما را و اطفال شما را می‌پرورانم. پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل‌آویز به ایشان گفت" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۵۰، آیه ۲۰)

دیانت یهودی

در دیانت یهودی و به طور کل در تورات، افراد از ناراحت کردن یکدیگر و ظلم به دیگران منع شده‌اند و مؤمنین به دوری از کدورت با هم‌نوع خود سفارش شده‌اند چنانچه می‌فرماید: "و یکدیگر را مغبون مسازید، و از خدای خود بترس، من یهوه خدای شما هستم" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۲۵، آیه ۱۷)

و همچنین آمده است: "بر همسایه ات قصد بدی مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است. با کسی که به تو بدی نکرده است، بی سبب مخاصمه منما. بر مرد ظالم حسد مبر و هیچکدام از راه‌هایش را اختیار مکن. زیرا کج خلقان نزد خداوند مکروه‌اند، لیکن سر او نزد راستان است" (کتاب مقدس، عهد عتیق، أمثال، فصل ۳، آیات ۲۹ تا ۳۲)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی بیش از ادیان قبلی ایجاد حزن و کدورت نکوهش شده است و نصایح و بیانات آن حضرت در این باره بسیار است. حضرت مسیح افراد ظالم، بت پرست، فحاش، طمع‌کار و غیره را در یک ردیف معرفی می‌نمایند و همه را از ملکوت خدا محروم می‌دانند. در عهد جدید کتاب مقدس آمده است: "بلکه الآن شما را بالکلّیه قسوری است که با یکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر مغبون نمی‌شوید؟ بلکه شما ظلم می‌کنید و مغبون می‌سازید و این را نیز به برادران خود. آیا نمی‌دانید

که "ظالمان" وارث ملکوت خدا نمی‌شوند؟ فریب‌مخوید، زیرا "فاسقان" و "بت پرستان" و "زانیان" و "متنعمان" و "لواط" و "دزدان" و "طمع کاران" و "می‌گساران" و "فحاشان" و "ستمگران" وارث ملکوت خدا نخواهند شد. و بعضی از شما چنین می‌بودید لکن غسل یافته و مقدّس گردیده و عادل کرده شده اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما" (کتاب مقدّس، عهد جدید، رساله اول قُرنتیان، فصل ۶، آیات ۷ تا ۱۱)

می‌توان دید که بیشتر احکام و نصایح دیانت مسیحی در مورد دوری از کدورت و عدم وارد آوردن حزن بر دیگری بوده است. این مسئله به صراحت در انجیل متی بیان شده است چنانچه می‌فرمایند: "لیکن من به شما می‌گویم، با شریب مقاومت مکنید، بلکه هر که به گونه راست تو سیلی زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان، و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار، و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو، هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان" (کتاب مقدّس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیات ۳۹ تا ۴۲)

در ادامه ضمن بیان نصایح دیانت یهود و تغییر آنان می‌فرمایند:

"شنیده اید که گفته شده است، همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن، اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید. تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند، زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باج گیران چنین نمی‌کنند؟ و هرگاه برادران خود را فقط سلام گوید چه فضیلت دارید؟ آیا باج گیران چنین نمی‌کنند؟ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است" (کتاب مقدّس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیات ۴۳ تا ۴۸)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام نیز این مسئله در آیات قرآن به صراحت بیان شده است. دوری از ایجاد کدورت و حزن، حتی در زمانی که به انسان بدی شده است یکی از سفارشات خداوند در دیانت اسلام است. خداوند در قرآن (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) درباره عواقب تندخویی می‌فرماید:

"فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ ..."

(رحمت خدا تو را با خلق، مهربان و خوش خوی گردانید، و اگر تند خو و سخت دل بودی مردم از پیرامون تو متفرق می‌شدند، پس چون امت به نادانی در باره تو بد کنند از آنان درگذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن)

همچنین (سوره فُصِّلَتْ، آیه ۳۴) می‌فرماید:

"وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ"

(و چون معلوم است که خوبی و بدی یکسان نیست لا جرم تو بدی‌های مردم را بهترین عکس العمل دفع کن تا آن کسی که بین تو و او دشمنی هست چنان از دشمنی دست بردارد که گویی دوستی مهربان است)

یکی دیگر از مسائلی که مؤمنین در قرآن به آن امر شده اند نهی از ایجاد کدورت لسانی است. یعنی انسان سخنی بگوید که موجب کدورت شخصی دیگر شود. در این باره در قرآن (سوره اسراء، آیه ۵۳) می‌فرمایند :

"وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا"

(و به بندگانم بگو سخنی که بهتر است بگویند، چون شیطان می‌خواهد میان آنان کدورت بیفکند که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است)

همچنین در کتاب قرآن (سوره مزمل، آیه ۱۰) درباره قهر با مشرکین می‌فرمایند :

"وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا"

(و در برابر زخم زبانه‌های مشرکین صبر کن و اگر هم قهر می‌کنی قهری ملایم و خوشایند و سازنده بکن)

حضرت علی در یکی از فرمانهای خویش به مالک اشتر درباره رفتار با مردم چنین توصیه می‌کند: "وَ اشْعَرَ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَ اللُّطْفَ بِهِمْ ... فَأَعْطَهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تَحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ" (علی ابن ابیطالب، نهج البلاغه، نامه ۵۳)

(احساس مهر و محبت به مردم را و ملاحظت با آنها را در دلت بیدار کن ... از عفو و گذشت به آنان بهره ای بده همچنانکه دوست داری خداوند از عفو و گذشتش تو را بهره مند گرداند)

دیانت بابی

در دیانت بابی، وارد آوردن حزن و کدورت بر دیگری بسیار نهی شده است. حضرت اعلی در صحیفه عدلیه می‌فرمایند "مؤمن باید با تمام خلق عالم در نهایت محبت و حُب سلوک نماید" و نیز می‌فرمایند "هیچ نفسی مجاز نیست به قدر نفسی دیگر را محزون نماید"

حزن و کدورت در دیانت بابی به قدری مورد نکوهش بود که حضرت اعلی مجازاتی نیز برای شخصی که عمداً دیگری را محزون کند مقرر فرمودند. می‌فرمایند :

"فِي أَنْ مَنْ يَحْزِنَ نَفْسًا عَامِدًا فَلَهُ أَنْ يَأْتِيَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ إِنْ اسْتِطَاعَ وَ إِلَّا مِنَ الْفِضَّةِ وَ إِلَّا فَلْيَسْتَعْفِرَ اللَّهُ تِسْعَةَ عَشَرَ مَرَّةً إِلَّا إِذَا اسْتَأْذَنَ فَآذَنَ لَهُ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَ مَنْ يَحْسِبُ نَفْسًا يُحْرَمُ عَلَيْهِ مَا يُجِلُّ عَلَيْهِ مِنْ قَبْلِ إِلَى حِينٍ مَا يُحْسِبُ وَ يُهْبِطُ كُلَّ عَمَلِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنْ يَرْجِعْ إِلَى مَا يُحْرَمُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ شَهْرٍ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ وَ إِنْ مَا يَنْعَقِدُ لَمْ يَكُنْ فِي الْبَيَانِ،

مُلَخَّصَ این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی را محزون نسازد از برای همان شجره حقیقت که لعل بر آن حزن وارد نیاید یوم بطون که کسی نمی‌شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمی‌گردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حد مرتفع گشته و بر ذهاب و فضه به عدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقتدر نباشد به عدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محل ظهور الله هست اگر حزن بر او وارد آید مثل آن است که بر حروف حی

وارد آمده و اگر بر حروف حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجره حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عزّ و جل وارد آمده، این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعداً از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالدواتر حکم مظاعف می‌گردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که به ابتهاج نیاورد نفسی را، محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی را قدر ذکر شیئی حایل شود، بر آن حدود الهیّه وارد می‌آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت بُعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمی‌شود ... و اگر رجوع کند بر ما لا یحلّ علیه بر او از حدود الهیّه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد می‌آید ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۸)

حضرت اعلی دربارہ ثمرات این حکم در ادامه می‌فرماید :

"... ثمره آن اینکه اهل بیان به این نوع تربیت شوند لعلّ در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است"

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز محزون نمودن دیگران به هر صورت، بسیار نهی شده است. به شأنی که این مسئله در وصیّت نامه حضرت بهاءالله برای اهل عالم بیان شده است. جمال قدم در کتاب عهدی^{۶۵} می‌فرماید "از بعد باید کلّ بما ینبغی تکلم نمایند، از لعن و طعن و ما یتکدّر به الانسان اجتناب نمایند". در لوح اشراقات می‌فرماید "سبب حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع" و نیز در لوح حکمت می‌فرماید "قُلْ يَا أَحِبَّاءَ اللَّهِ لَا تَعْمَلُوا مَا يَتَكِدَّرُ بِهِ صَافِي سَلْسَبِيلِ الْمَحَبَّةِ وَ يَنْقَطِعُ بِهِ عَرْفُ الْمَوَدَّةِ لَعْمَرِي قَدْ خُلِقْتُمْ لِلْوَدَادِ لَا لِلضَّعِينَةِ وَالْعِنَادِ".

از جمله مواردی که در ابتدا باید به آن اشاره شود اینست که حضرت بهاءالله حکم دیه برای محزون نمودن افراد را از دیانت بابی تأیید نفرموده اند. در کتاب اقدس (بند ۱۴۸) ضمن بیان حکم حضرت باب می‌فرماید :

"... مَنْ يَحْزَنُ أَحَدًا فَلَهُ أَنْ يُنْفِقَ تِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا مِنَ الذَّهَبِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَوْلَى الْعَالَمِينَ. إِنَّهُ قَدْ عَفَا ذَلِكَ عَنْكُمْ فِي هَذَا الظُّهُورِ وَ يُوصِيكُمْ بِالْبِرِّ وَ التَّقْوَى أَمْرًا مِنْ عِنْدِهِ فِي هَذَا اللُّوحِ الْمُنِيرِ"

(اگر کسی را محزون کند، می‌بایست مطابق شریعت بیان نوزده مثقال طلا بپردازد. این حکمی است که مولی العالمین و حضرت ربّ اعلی در کتاب بیان فرموده است، خداوند پرداخت این وجه را به شما بخشید در این ظهور. اما از طرفی شما را وصیت می‌کند که با مردم به خوبی و تقوی رفتار کنید و این امری است از او که ثبت شده است در این لوح منیر)

حضرت بهاءالله از محزون نمودن دیگران به کلی بیزار بودند. در لوح اقتدارات چنین نازل که "ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبّای الهی از این غلام آزرده باشد" و در لوحی دیگر می‌فرماید "قسم به اسم اعظم که اگر نفسی از دوستان اذیت به نفسی وارد آورد به مثابه آنست که به نفس حقّ وارد آورده" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم، صفحه ۴۷۰)

۶۵. وصیّت نامه حضرت بهاءالله است.

همچنین در لوح امین می‌فرمایند :

"هر امری که به قدر رأس شَعْرَى رائجه فساد و نزاع و جدال و یا حزن نفسی از او ادراک شود حزب الله باید از او احتراز نمایند به مثابه احتراز از رَقْشَا ... باری در هیچ امری از امور این ظهور اعظم، شریک فساد نبوده و نیست یشهد بِذَلِكَ لسانی و قلبی و زُبْرَى و صُحُفَى و کُتُبَى و الواحی" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۲۱)

حضرت عبدالبهاء محزون نمودن شخص بدکردار را نیز ناپسند بیان می‌نمایند. در یکی از مکاتیب خود می‌فرمایند :

"ای حزب الله مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و درحق شخصی چه یار و چه اغیار چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشائید ... زنهار زنهار از اینکه نفسی خاطری بیازارد ولو بد خواه و بد کردار باشد" (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۷۱)

و نیز در لوحی دیگر می‌فرمایند :

"زینهار زینهار از اینکه قلبی را برنجانید، زینهار زینهار که نفسی را بیازارید. زنهار زنهار از اینکه با نفسی به خلاف محبت حرکت و سلوک کنید. زنهار زنهار از اینکه انسانی را مایوس کنید. هر نفسی که سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد اگر در طبقات زمین مأوی جوید بهتر از آنست که بر روی زمین سیر و حرکت نماید و هر انسانی که راضی به ذلت نوع خویش شود البته نابود شود بهتر است، زیرا عدم او بهتر از وجود است و موت بهتر از حیات" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۷، صفحه ۲۴۸)

حقوق الله

حقوق الله همانطور که از نامش مشخص می‌شود، صحبت از مالی می‌کند که از آن خداست. خداوند رزاق به دلیل خیر و برکتی که به مال انسان می‌دهد قسمتی از آن را سهم خود می‌داند تا آن طور که اراده می‌نماید استفاده شود. از این رو انسان با پرداخت آن، دینی را که به خدا دارد ادا کرده و مال خود را طاهر می‌سازد. حضرت بهاءالله درباره حکمت حقوق الله در کتاب اقدس (بند ۹۷) می‌فرماید: "قُلْ بِذَلِكَ أَرَادَ تَطْهِيرَ أَمْوَالِكُمْ وَ تَقَرُّبَكُمْ إِلَى مَقَامَاتٍ لَا يُدْرِكُهَا إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ" (بگو ای مردم، خداوند که حقوق الله را مقرر کرده است می‌خواهد اموال شما را طاهر کند و شما را نزدیک کند به مقاماتی که این مقامات را درک نمی‌کند مگر کسی که خدا خواسته باشد). حضرت بهاءالله درباره این مسئله که اموال ناس اکثراً طاهر نیست در لوحی زیبا خطاب به جناب سمندر می‌فرماید:

"یا سمندر چه مقدار از نفوس که به کمال سعی و اجتهاد مُشتی زخارف جمع می‌نمایند و کمال فرح و شادی را از جمع آن دارند. ولكن در باطن از قلم اعلی به دیگران محوّل شده. یعنی نصیب خود ایشان نیست. بسا می‌شود که به اعدای آن نفوس می‌رسد. إِعَاذِنَا اللَّهُ مِنْ هَذَا الْخُسْرَانِ الْمَبِينِ. عمر تلف و شب و روز زحمت کشیده شد و مال هم سبب وبال گشت. اکثر اموال ناس طاهر نیست. اگر ناس به ما اَنْزَلَهُ اللَّهُ عامل باشند، البته عنایت حق آن نفوس را محروم نگذارد و در هر حال فضلش مراقب احبّایش خواهد بود" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۰۳)

مسئله حقوق الله به نام های مختلف در ادیان الهی مطرح شده و در طول ظهور پیامبران، با تغییرات زیادی نیز همراه بوده است. این حکم در ادیان قبل از اسلام، در زمان یوسف نبی، از جانب خداوند به یوسف نازل گردید که در کتب عهد عتیق کتاب مقدس آمده است. در سفر پیدایش (فصل ۴۷) آمده است که در دوره هفت ساله برکت (پیش از دوره هفت ساله قحطی) خداوند فرمان داد تا مردم از محصول مزارعشان چهار پنجم را به مصرف خانواده هایشان رسانده و یک پنجم آن را به خزانه فرعون تقدیم کنند. در هنگام قحطی، به واسطه همین یک پنجم ها، مردم مصر توانستند هفت سال قحطی را پشت سر بگذارند. این حکم در ترجمه کتاب مقدس به فارسی "خُمس" ترجمه شده است.

همچنین درباره میزان آن آمده است: "و در آخر هر سه سال، تمام عُشر (یک دهم) محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه هایت ذخیره نما و لاوی چونکه با تو حصّه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند، بیابند و بخورند و سیر شوند، تا یهوه، خدایت، تو را در همه اعمالی که می‌کنی، برکت دهد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تشبیه فصل ۱۴، آیات ۲۸ و ۲۹)

دیانت اسلام

حکم حقوق الله در دین اسلام به عنوان "خُمس" بیان شده است. این حکم به صورتی بیان شد که از هر چیزی که انسان سود ببرد، یک پنجم از آن برای خداست. خداوند در قرآن (سوره انفال، آیه ۴۱) می‌فرماید:

"وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَ لِاتِّمَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّفَىٰ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ"

(و بدانید آنچه را که سود می برید برای خدا است یک پنجم آن و برای رسول و خویشاوند او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان، اگر به خدا و آنچه را که در روز فرقان روزی که دو گروه یکدیگر را ملاقات کردند بر بنده مان نازل کردیم ایمان آورده‌اید، و خداوند بر هر چیز توانا است)

حکم خمس در قرآن تنها یک بار ذکر شده است، برخی مسلمانان بنا به روایات و احادیث، اعتقادات خاصی برای آن در نظر دارند. مثلاً برخی معتقدند که به هر مالی که یک سال بدون استفاده قرار گیرد، غنیمت جنگی و چند مورد دیگر خمس تعلق می‌گیرد و دادن خمس آن واجب است.

دیانت بابی

در دیانت بابی حکم حقوق الله با تغییرات زیادی همراه بود. حضرت اعلی دربارہ میزان حقوق الله و شرایط و تفاسیل آن می‌فرماید:

"فِيمَا كُتِبَ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ مِّنْ كُلِّ مَا يَتَمَلَّكُ مِنْ مَّاءٍ مِّثْقَالُ ذَهَبٍ مِّنْ بَهَاءِ كُلِّ شَيْءٍ تِسْعَةَ عَشَرَ وَ وَاحِدَةً لَّهِ إِنْ كَانَتِ الشَّمْسُ طَالِعَةً فَلِيَفُوضَ إِلَيْهِ لِيَقْسَمَنَّ بَيْنَ حُرُوفِ الْوَاحِدِ ..."

مُلَخَّصَ این باب آنکه بعد از آنکه شیءِ بیهاء صد مثقال ذهب رسید، بر مالک اون است که نوزده مثقال به حروف واحد و یک مثقال لِاجْلِ نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امر خداوند نماید و اگر لیل طالع شد به ذریات آن حروف می‌رسانند کل و اگر نباشد به آن مقترن می‌سازند بین دو نفس را و مثقال نار را حفظ می‌نمایند تا بَمَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ رد شود و در نزد ظهور او منقطع می‌گردد حکم اقتران و عطاء به ذریات الا به اذن اون، ثمره این آنکه اگر در آن روز حکمی فرماید به مثل اینکه آن روز اطاعت می‌کنند بر کل است که اطاعت نمایند، چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا می‌نمایند در کل احکام، همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۱۶)

حکم حقوق الله در دیانت بابی با حکم زکات (توضیح "زکات" در قسمت مربوطه آمده است) همراه شده است. حضرت باب در این باره می‌فرماید:

"ان هذا من عدل الله من كل بهاء ماء مثقال من ذهب من كلشيئ بهاء عشرين مثقال لله اذا قضى عليه حول و لم ينقص عن اصله تبلغنه الى من نظهره ليؤتين كل واحد من حروف الواحد مثقال الواحد الاوّل فلن له مثقالين ..."

بدانکه بعد از آنکه عدد ذهب و فضّه بعدد کل حروف رسد با عشر غیبیه شش هزار و پنج می‌شود که اگر سته را تنزل دهی به شش می‌رسد و آن وقت اول حرف اشاره می‌شود که یاء باشد از این جهت امر شده بعد از بلاغ این دو به این حدّ، نود و پنج مثقال از هر یک لله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی و چه در آخری به اذن او عمل شود و در ما بینهما به نوزده نفر از اولوالطاعه که اذن دهد بر هر یک عدد ها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت می‌ماند و مؤمنین به آن عمل می‌کنند و از هر تجارتی اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۷)

در بیان نخست این مسئله را بیان نمودند که اگر کسی صاحب ۱۰۰ مثقال طلا شد بر اوست که ۱۹ مثقال از آن را به عنوان حقوق الله بپردازد و بیان دوم گویای این مطلب است که در صورت تملک ۶۰۰۵ مثقال طلا و نقره، از هر کدام ۹۵ مثقال برای خدا برداشته شود و به اراده نقطه و یا من یظهره الله مصرف شود.

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز حقوق الله با تغییراتی همراه شده است. جمال قدم درباره این حکم در کتاب اقدس (بند ۹۷) می‌فرمایند:

"وَالَّذِي تَمَلَّكَ مِائَةٌ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ فَتِسْعَةَ عَشَرَ مِثْقَالًا لِلَّهِ فَاطِرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ إِيَّاكُمْ يَا قَوْمِ أَنْ تَمْنَعُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ"

(و کسی که هزار مثقال طلا مالک شد پس نوزده مثقال آن برای خدایی که خالق زمین و آسمان است می‌باشد، ای قوم مبادا منع کنید خودتان را از این فضل عظیم)

با توجه به تفصیل حضرت بهاءالله در رساله سؤال و جواب درباره این آیه، در می‌یابیم که عدد ۱۰۰۰ و ۱۹ در این آیه به عنوان مثالی برای محاسبه میزان حقوق الله مطرح شده است. چنانچه حضرت بهاءالله در جواب سؤال درباره میزان حقوق الله و اشاره به این آیه می‌فرمایند "حکم الله در صد، نوزده معین شده، از آن قرار حساب نمایند معلوم می‌شود بر نوزده چه مقدار تعلق می‌گیرد" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸۹). با توجه به این آیه مشخص می‌گردد که میزان حقوق الله ۱۹ درصد است.

همچنین درباره نصاب حقوق الله یعنی میزانی که بعد از حصول مال به آن، شخص باید حقوق الله بپردازد می‌فرمایند:

"نِصَابُ حَقُوقِ اللَّهِ ۱۹ مِثْقَالًا مِنْ ذَهَبٍ أَوْ نِصَابُ حَقُوقِ اللَّهِ ۱۹ مِثْقَالًا مِنْ نِقْدٍ أَوْ نِصَابُ حَقُوقِ اللَّهِ ۱۹ مِثْقَالًا مِنْ سَائِرِ الْأَمْوَالِ بَعْدَ أَنْ يَبْلُغَ مِنْهَا مَقَامَ قِيمَةٍ لَا عِدَادَ وَحَقُوقِ اللَّهِ يَكُونُ مِثْقَالًا شَخْصِيًّا مَالِكًا شَدَّ هَذَا مِثْقَالًا مِنْ ذَهَبٍ أَوْ حَقُوقِ اللَّهِ رَأْسًا بِمَا أَدَّى مِنْهَا مِنْ مَنَافِعٍ عَلَى مَا دُونَ ذَلِكَ مِنْ مَنَافِعٍ أَوْ حَقُوقِ اللَّهِ يَكُونُ مِثْقَالًا شَخْصِيًّا مَالِكًا شَدَّ هَذَا مِثْقَالًا مِنْ ذَهَبٍ أَوْ حَقُوقِ اللَّهِ رَأْسًا بِمَا أَدَّى مِنْهَا مِنْ مَنَافِعٍ عَلَى مَا دُونَ ذَلِكَ مِنْ مَنَافِعٍ أَوْ حَقُوقِ اللَّهِ يَكُونُ مِثْقَالًا شَخْصِيًّا مَالِكًا شَدَّ هَذَا مِثْقَالًا مِنْ ذَهَبٍ أَوْ حَقُوقِ اللَّهِ رَأْسًا بِمَا أَدَّى مِنْهَا مِنْ مَنَافِعٍ عَلَى مَا دُونَ ذَلِكَ مِنْ مَنَافِعٍ"

مره در آن وقت حقوق الهی باید اخذ شود، نقطه اولی می‌فرماید از بهاء کل شیء که مالکند باید حقوق الله را ادا نمایند" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸)

حضرت بهاءالله در ادامه درباره مواردی که از پرداخت حقوق الله معاف شده اند می‌فرمایند:

"... ولكن در این ظهور اعظم اسباب بیت و بیت مسکون را عفو نمودیم یعنی اسبابی که ما یحتاج به است"

شرایط پرداخت حقوق الله اینست که بعد از وضع مخارج سالیانه و خرید لوازم و مصارف روزمره و بعد از اینکه سال تمام شد، اگر برای کسی معادل ۱۹ مثقال طلا باقی مانده باشد، آن وقت حقوقش را باید بدهد و یک مرتبه که حقوق الله داد دیگر به این پول معین حقوق الله تا آخر عمر تعلق نمی‌گیرد، ولی به منافی که از آن حاصل می‌شود باز باید از قرار صدی نوزده حقوق الله پرداخت. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۲۲۷)

همچنین درباره حساب حقوق الله می‌فرماید :

" و اما در باره حقوق الله، نصاب آن عدد واحد است یعنی هر نفسی اگر دارای نوزده مثقال ذهب شود و یا اشیائی که به این قیمت برسد بعد از وضع مؤنه سنه (مخارج سالیانه) حقوق بر آن تعلق می‌گیرد و ادای آن واجب " (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۹۵)

حضرت عبدالبهاء در لوحی در باب حقوق الله می‌فرماید :

"حقوق بر جمیع ما یملك تعلق می‌گیرد و لکن اگر شخصی حقوق بر ملکی را ایفا نموده و واردات آن ملک به قدر احتیاج اوست دیگر بر آن شخص حقوق ترتب نیابد. بر آلات و ادوات زراعت حتی حیوانات حرث (گاو و اسب) به اندازه که لزوم است حقوق ترتب نگردد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۹۸)

تفصیل حکم حقوق الله درباره این آیات چنین است :

۱- حضرت بهاءالله در جواب این سؤال که آیا بیت مسکون و متروکات آن و مایحتاج جزو اموالی است که حقوق بر آن ثابت می‌شود یا نه می‌فرماید "در احکام فارسیه می‌فرماید در این ظهور اعظم اسباب بیت و بیت مسکون را عفو نمودیم یعنی اسبابی که مایحتاج به است" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۲)

۲- درباره تقدّم حقوق الله، تجهیز اسباب و دیون میّت می‌فرماید "تجهیز مقدّم است بعد اداء دیون بعد اخذ حقوق الله و اگر مال معادل دیون نباشد آنچه موجود است به مقتضای دیون قلیلاً و کثیراً قسمت شود" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹)

۳- درباره این مسئله که اگر فرد متوفی حقوق الله نپرداخته باشد باید از سایر اموال داده شود یا از بیت مسکونی که مخصوص پسر ارشد است می‌توان استفاده کرد می‌فرماید "دیون و حقوق از سایر اموال داده شود و اگر اموال وفا نکند از بیت مسکون و البسه مخصوصه ادا شود" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸۰)

۴- درباره اسبابی که در کسب و کار و اشتغال استفاده می‌شود می‌فرماید "حکم اثاث بیت بر آن جاری" یعنی این اسباب نیز از ادای حقوق الله معاف هستند. (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹۵)

۵- درباره اینکه اگر مال فردی از ۱۹ مثقال بیشتر شود به آن هم حقوق تعلق می‌گیرد یا نه می‌فرماید "هر چه بر نوزده بیفزاید حقوق تعلق نمی‌گیرد الا به نوزده دیگر برسد" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹۰)

مطلب بسیار مهم درباره حقوق الله این است که بعد از پرداخت یک واحد از حقوق الله، دیگر به آن یک واحد حقوقی تعلق نمی‌گیرد. مثلاً اگر نصاب حقوق الله ۱۰۰ تومان باشد و حقوق آن پرداخت شود، باید میزان دارایی به ۲۰۰ تومان برسد تا یک واحد دیگر حقوق الله تعلق گیرد، یعنی به ۱۰۰ تومان جدید حقوق تعلق می‌گیرد. حال اگر نصاب حقوق الله به ۳۰۰ تومان تغییر کرد و قبلاً یک واحد با نصاب ۱۰۰ تومان پرداخت شده بود، تا حصول نقود به ۳۰۰ تومان که حال یک واحد محسوب می‌شود، حقوق الله پرداخت شده است و باید نقود به ۶۰۰ تومان برسد تا به ۳۰۰ تومان جدید یک واحد حقوق الله تعلق گیرد.

۶- جمال قدم درباره این مسئله و جواب این سؤال که اگر بالفرض اموال شخصی ۱۰۰ تومان باشد و حقوق را ادا نموده بعد در تجارت نقصان واقع شود و نصف این مبلغ تلف شود باز به تجارت به نصاب رسد حقوق باید داد یا نه می‌فرمایند "در این صورت حقوق بر آن تعلق نمی‌گیرد" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۴)

۷- و درباره سؤال مشابه که اگر مبلغ معهود به کلی بعد از اداء حقوق تلف شود و دفعه دیگر از کسب و تجارت همین مبلغ حاصل شود حقوق ثانی باید داد یا نه می‌فرمایند "در این صورت هم حقوق ثابت نه" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۵)

۸- درباره ملکی که منفعتی از آن حاصل نمی‌شود می‌فرمایند "حکم الله آنکه ملکی که انتفاع آن مقطوع است یعنی نفعی از آن حاصل نمی‌شود حقوق بر آن تعلق نمی‌گیرد و آنه لهو الحاکم الکریم" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۰۲)

در کتاب مستطاب اقدس (بند ۹۷) درباره حقوق الله می‌فرمایند :

"قَدْ أَمَرْنَاكُمْ بِهَذَا بَعْدَ إِذْ كُنَّا غَنِيًّا عَنْكُمْ وَ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَحِكْمًا وَ مَصَالِحًا لَمْ يُحِطْ بِهَا عِلْمٌ أَحَدٍ إِلَّا اللَّهُ الْعَالِمُ الْخَبِيرُ قُلْ بِذَلِكَ أَرَادَ تَطْهِيرَ أَمْوَالِكُمْ وَ تَقَرُّبَكُمْ إِلَى مَقَامَاتٍ لَا يُدْرِكُهَا إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْفَضَّلُ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ"

(ما به شما امر کردیم که حقوق الله بدهید، ما که این حکم را به شما می‌کنیم، ابداً نیازی به شما و به جمیع عالم آفرینش نداریم، در حقوق الله حکمت‌ها و مصالحی است که احاطه پیدا نکرده است به حکم و مصالح آن علم هیچکس فقط خداوند علیم و خبیر است که می‌داند این حکم چیست، بگو ای مردم، خداوند با حقوق الله می‌خواهد اموال شما را طاهر کند و شما را نزدیک کند به مقاماتی که این مقامات را درک نمی‌کند مگر کسی که خدا خواسته باشد، خداوند فضل، بخشنده و عزیز است)

و در ادامه درباره خیانت در حقوق الله می‌فرمایند :

"يا قوم لا تخونوا في حقوق الله و لا تصرفوا فيها الا بعد اذنه كذلك قضى الامر في الألواح و في هذا اللوح المنيع. من خان الله يخان بالعدل و الذى عمل بما أمر ينزل عليه البركة من سماء عطاء ربه الفياض المعطى البازل القديم. انه أراد لكم ما لا تعرفونه اليوم سوف يعرفه القوم إذا طارت الأرواح و طويت زرابى الأفراح كذلك يذكركم من عنده لوح حفيظ"

(ای مردم خیانت نکنید در حقوق الهی، تصرف نکنید در حقوق الهی مگر بعد از تحصیل اذن و اجازه مظهر امر. اینطور جاری شده است امر در الواح الهی و در این لوح منیع، هر کس خیانت به خدا بکند از روی عدالت با او خیانت خواهد شد، اگر کسی عمل کرد به

آنچه که مأمور است، خداوند بر او برکت خود را نازل می‌فرماید از آسمان عطاء، پروردگاری که فیاض و بخشنده و بذال و قدیم است، خداوند اراده کرده است برای شما مقامی را که امروز که در این دنیا هستید، نمی‌توانید آنرا بفهمید، عنقریب مردم به این مقام پی خواهند برد، وقتی که از این دنیا بروند و فرشهای فرح و سرور مادی و جسمانی آنها به هم پیچیده شود اینطور شما را آگاه می‌کند خداوند منان، آن خداوندی که لوح محفوظ الهی نزد اوست)

حقوق الله در ابتدا به حضرت بهاءالله و بعد از صعود مبارک به حضرت عبدالبهاء، تقدیم می‌گردید. در الواح مبارکه وصایا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند "حقوق الله راجع به ولی امرالله است. حال چون کرسی ولایت خالی است، حقوق الله به مرجع امرالله که بیت العدل اعظم است راجع می‌گردد".

همچنین حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا درباره مصارف حقوق الله می‌فرمایند :
" عایدات این صندوق به مصرف ترویج امرالله و تأمین مصالح امریه و اعمال خیریه و منافع عمومی می‌رسد"

و در ادامه درباره اینکه هیچ فردی حق مطالبه حقوق الله را ندارد می‌فرمایند :
"اداء حقوق الله وظیفه ای است روحانی که انجامش به وجدان افراد بهائی موکول گشته است. اهمیت فریضه حقوق الله را می توان به جامعه بهائی تذکر داد ولی هیچ کس حق ندارد از افراد مطالبه حقوق نماید"

حضرت بهاءالله در این مقام در لوح ابن اصدق می‌فرمایند :
"ادای حقوق بر کل فرض است و حکمش از قلم اعلی در کتاب نازل و ثابت ولکن اظهار و اصرار ابدأ جائز نه. هر نفسی موفق شود بر اداء آن و بروح و ریحان برساند مقبول است و الا فلا از بابت تذکر یکبار باید عموماً در مجلس ذکر بشود و بس نفوس موقنه ثابته بصیره خود اقدام مینمایند و بما امروا من لدی الله عامل میشوند. نفع این فقره بخود آن نفوس راجع ان الله غنی عن العالمین" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۰۶)

بیانات مبارکه درباره لزوم ادای حقوق الله بسیار است. این مبحث را با بیاناتی درباره اینکه پرداخت حقوق الله باعث برکت مال می‌شود خاتمه می‌دهیم.

حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرمایند :
"از جمله حقوق الله نازل و اگر ناس به ادای آن موفق شوند البته حق جل و عز برکت عنایت فرماید و هم آن مال نصیب خود آن شخص و ذریه او شود. چنانچه مشاهده می نمائی اکثری از اموال ناس نصیب ایشان نشده و نمی شود و اغیار را حق بر آن مسلط می فرماید و یا وراثتی که اغیار بر ایشان ترجیح دارد. حکمت بالغه الهی فوق ذکر و بیان است ان الناس یشهدون ثم ینکرون و یعرفون ثم یجهلون" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۰۲)

و در لوحی دیگر می‌فرمایند :

"فی الحقیقه امر حقوق الهی امر بزرگی است، بر جمیع ادای آن لازم چه که اوست سبب نعمت و برکت و خیرات و ما یكون مع کلّ نفس فیکلّ عالم من عوالم ربّها الغنیّ الکریم" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۰۲)

حمل اسلحه

اسلحه (جمع سیلاح) وسیله ای است که برای کشتار و تخریب به کار می‌رود. اما حال از بعضی سلاح‌ها برای کاربرد های غیر نظامی مانند ورزش و شکار نیز استفاده می‌شود. در ادیان قبل از اسلام درباره حمل اسلحه یعنی جواز یا حرمت آن، مطلبی یافت نمی‌شود.

دیانت اسلام

در دین اسلام در قرآن کریم استفاده از اسلحه حرام نشده اما به مسلمانان برای دفاع از خود اجازه حمل اسلحه داده شده است. حق در آن کتاب (سوره نساء، آیه ۱۰۲) می‌فرماید :

"وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لَتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَآ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَدَىٰ مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا"

(و چون خود تو ای پیامبر در بین آنان باشی و بخواهی نماز جماعت بخوانی، باید سپاهی با تو مسلح به نماز ایستند و چون سجده نماز به جای آورند این سپاه برای حفاظت رفته و گروهی که نماز نخوانده اند به نماز آیند و البته با لباس جنگ و با اسلحه، زیرا کافران آرزو و انتظار آن دارند که شما از اسلحه و اسباب خود غفلت کنید و ناگهان یکباره به شما حمله ور شوند و چنانکه بارانی یا مَرَضَى شما را از بر گرفتن سلاح به رنج اندازد باکی نیست، اسلحه را فرو گذارید ولی البته از دشمن در حذر باشید که خدا برای کافران عذابی سخت خوار کننده مهیا ساخته)

همچنین در دین اسلام حمل اسلحه به جهت جهاد آزاد بوده است و شخص مجاهد می‌توانسته از آن استفاده کند (توضیح "جهاد" در قسمت مربوطه آمده است). حضرت محمد همراه با دیگر مسلمانان در جنگ‌های خود از سلاح استفاده می‌نمودند و با کمک آن کفار را نابود می‌ساختند.

دیانت بانی

حضرت اعلی درباره حکم حمل اسلحه در دیانت بانی می‌فرماید :

"فِي عَدَمِ جَوَازِ أَخْذِ أَسْبَابِ الْحَرْبِ وَ آلتِهَا إِلَّا فِي حِينِ الضَّرُورَةِ أَوْ وَقْتِ الْمَجَاهِدَةِ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ يَصْنَعُونَ،

مُلَخَّصَ این باب آن که اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عندالله الا در یومِ اِذْنِ یا از برای عبادی که به صنعت آنها مشغولند و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنت نمی‌گردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود، لعل در یوم قیامت کل بر هیكل انسانیّت و شئون لایقه به آن باشند لعل عین شمس حقیقت بر شیئی شاهد نگردد دون رضای خود را ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۶)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی حمل اسلحه در همه حال حرام شده است و فقط در مواقع نا امن می‌توان از آن استفاده کرد که آن هم به وجدان افراد واگذار شده است. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۵۹) می‌فرماید :

"حُرْمٌ عَلَیْكُمْ حَمْلُ آلَاتِ الْحَرْبِ إِلَّا حِیْنَ الضَّرُورَةِ ..."

(حرام شده است بر شما حمل اسباب جنگ (اسلحه) الا زمان ضرورت و احتیاج)

جمال مبارک حکم کتاب مبارک بیان را در تحریم حمل اسلحه جز در موقع ضرورت تأیید فرموده اند. در باره این که تحت چه شرایطی حمل اسلحه برای افراد ضروری است، حضرت عبدالبهاء در خطابی به یکی از یاران حمل اسلحه را برای دفاع از نفس در مواقع خطر جایز دانسته اند. حضرت ولی امرالله در توقیعی که حسب الامر مبارک تحریر یافته می‌فرماید که در احیان بروز وقایع اضطراری و هنگامی که هیچ نوع مرجع قانونی برای داد خواهی وجود ندارد، افراد احبّاء مجازند از خود دفاع نمایند. موارد دیگری نیز وجود دارد که استفاده از اسلحه ضروری و موجه است. مثلاً در ممالکی که مردم برای تأمین غذا و لباس شکار می‌نمایند، یا در ورزشهایی از قبیل نشانه زنی و تیر و کمان و شمشیربازی. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۷۳)

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه، درباره استفاده از آلات جنگ توسط قوای نظامی برای دفاع از ممالک می‌فرماید :

"... اکتساب اصول و قوانین مدنیّه و اقتباس معارف و صنایع عمومیّه مختصراً (ما ینتفع به العموم) از ممالک سائره جائز تا افکار عموم متوجه این امور نافع گردد و به کمال همّت بر اکتساب و اجراء آن قیام نموده تا به عون الهی در اندک مدتی این اقلیم پاک سرور اقلیم سائره گردد ... حال اگر نفسی بگوید که ما را همین آلات نارینه قدیمه موافق است، لزوم به استحصال^{۶۶} اسلحه و آلاتی که در ممالک اجنبیه ایجاد شده نه، آیا این قول را هیچ طفلی به سمع قبول استماع نماید ؟ ... " (عبدالبهاء، رساله مدنیّه، صفحه ۳۸)

با این وجود حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح خود تهیّه اسباب جنگ را مخالف صلح عمومی بیان می‌نمایند و می‌فرماید :

"... امروز جمیع ملل عالم جنگجو هستند و جمیع دُول عالم در تهیّه و تدارک آلات و مهمّات جهنمیّه، علی الخصوص قطعه اروپ که مخزن موادّ التّهابی شده است موقوف به یک شراره است که آن جهنّم، شعله به آفاق زند، لهذا هنوز آهنگ صلح عمومی به گوش آنان تأثیر ندارد و همچو گمان می‌کنند که سبب فلاح و نجاج هر دولتی قوه حربیه است هر چه عظیم تر سعادت آن دولت و ملت بیشتر، ملوک عالم اذعان این نمی‌نمایند که صلح عمومی سبب حیات عالم انسانی است و همچنین اعظام و ارباب نفوذ آنان نیز سعادت خود را در تهیّه اسباب جنگ می‌دانند لهذا ممکن نیست که از برای اهل عالم قناعت حاصل شود مگر به قوه ایمان، زیرا ایمان حلال هر مشکلی است ... " (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۵۴)

اما از لحاظ هیأت اجتماعیّه، امنیت عمومی که از تشریک مساعی قاطبه^{۶۷} دُول و مِلَل حاصل می‌شود از اصولی است که در الواح جمال اقدس ابهی مذکور و در توابع حضرت ولیّ امرالله (نظم بدیع جهانی حضرت بهاءالله) تفصیل و تشریح گشته است، لذا اصل حرمت حمل آلات حرب مُستَلزِم آن نیست که قوه جبریّه به کار نرود بلکه نظامی را ارائه می‌دهد که در آن قدرت، خادم عدل و مقتضی ایجاد یک نیروی بین‌المللی جهت حفظ وحدت اصلیه ملل عالم است. حضرت بهاءالله در لوح بشارات نوید می‌دهند که سلاح عالم به اصلاح تبدیل شود و فساد و جدال از ما بین عباد مرتفع گردد. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۷۳)

خاتم عشیق احمر

این مبحث مربوط به یکی از احکام دیانت بابی است. بنابر این حکم، حضرت اعلی فرمودند بر مؤمنین بیان واجب است که انگشتی از عقیق قرمز که آیه ای مخصوص بر آن نوشته شده باشد بر دست کنند. چنین حکمی در ادیان گذشته و همچنین دیانت بهایی صادر نگشته است.

دیانت بابی

حضرت باب درباره این حکم در دیانت بابی می فرماید :

"فِي أَنْ لِكُلِّ نَفْسٍ فَرَضَ بِنَاقِشِ عَلَيَّ عَقِيقِ الْأَحْمَرِ هَذِهِ الْآيَةُ قُلْ اللَّهُ حَقٌّ وَإِنَّ مَا دُونَ اللَّهِ خَلْقٌ وَكُلُّ لَهُ عَابِدُونَ، مُلَخَّصٌ مِنْ بَابِ أَنْكَه هَيْجِ شَعَارِي فِي بَيَانِ مِنْ مَحْبُوبٍ تَرِ نَيْسَتْ نَزْدَ خَدَاوَنْدِ كِهْ دَرِ يَدْ أَوْ أَنْكَشْتَرِي بَاشْدَ مِنْ عَقِيقِ قَرْمَزِ كِهْ بَرِ أَوْ مَنَقُوشِ بَاشْدَ مِنْ آيَةِ عَظِيمِهِ قُلْ اللَّهُ حَقٌّ وَإِنَّ مَا دُونَ اللَّهِ خَلْقٌ وَكُلُّ لَهُ عَابِدُونَ، ثَمْرَهْ أَنْ اَيْنَكِهْ شَهَادَتِي اِسْتِ مِنْ قَبْلِ نَقْطَهْ حَقِيقَتِ بَرِ اَيْنَكِهْ خَدَاوَنْدِ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ حَقٌّ بُوْدَهْ وَ اِسْتِ وَ مَا دُونَ أَنْ خَلْقِ أَوْ بُوْدَهْ وَ اِسْتِ لَعَلَّ دَرِ يَوْمِ ظَهْرُ حَقِّ بَهْ أَنْ حَقِّ كِهْ مَحْقُقِ هَرِ حَقِّي اِسْتِ اَقْرَارِ كَنْدِ بَرِ اَيْنَكِهْ مَا دُونَ خَدَاوَنْدِ خَلْقِ أَوْ اِسْتِ نَهْ اَيْنَكِهْ اِسْتِ خَاتَمِ بَرِ يَدْ أَوْ بَاشْدَ وَ حَقِّ ظَاہِرِ شُوْدِ وَ ثَمْرَهْ اِسْتِ اَيْنَكِهْ رَا نَزْدِ أَنْ حَقِّ ظَاہِرِ نَمَايْدِ وَ اِگَرِ ظَاہِرِ شُدِ وَ نَفْسِي اَقْرَارِ بَرِ حَقِيقَتِ أَنْ نَكْرَدِ هَمِيْنِ خَاتَمِ شَاهِدِ مِي گَرْدَدِ بَرِ أَوْ وَ بَاطِلِ مِي گَرْدَانْدِ اَنْچِهْ دَرِ بَيَانِ كَرْدَهْ، نَهْ اِسْتِ اَيْنَكِهْ تَصْدِيقِ بَرِ اِنْ اَمْرِي بَاشْدِ صَعْبِ بَلَكِهْ اَنْچِهْ دَرِ اِمْكَانِ تَصْدِيقِ بَهْ حَقِّ شُدِهْ بَهْ وَاسْطَهْ حَقِيقَتِ اَوْ بُوْدَهْ وَ لِيْ چُونِ ظَهْرُ حَقِّ اَزِ بَرَايِ اَهْلِ حَقِّ جَنَّتِ وَ دُونَ اِنْ نَارِ اِسْتِ اَيْنَكِهْ كَلِّ مَمْتَحَنِ مِي گَرْدَنْدِ دَرِ اِنْ رُوزِ وَ اَوْ اِسْتِ مَرَاتِ الوَهِيْتِ وَ شَمْسِ رُبُوبِيَّتِ كِهْ مَذَلِّ بُوْدَهْ عَلَيَّ اَللّٰهُ وَحْدَهُ وَ اِگَرِ نَفْسِي خَوَاهِدِ خُودِ رَا دَرِ حِرْزِ حَقِّ دَاخِلِ نَمَايْدِ بَرِ عَقِيقِ مَدُوْرِيْ اَمْرِ نَمَايْدِ كِهْ نَقْشِ شُوْدِ بَهْ هَيْكَلِ دَايِرَهْ مَعْرُوفَهْ كِهْ پَنْجِ وَاحِدِ اِسْتِ وَ دَرِ اَوَّلِ آيَةِ الْكُرْسِيِّ وَ دَرِ ثَانِيِ اَسْمَاءِ دَاثِرَهْ وَ دَرِ ثَالِثِ حُرُوفِ بَسْمَلَهْ وَ دَرِ رَابِعِ اَسْمَاءِ سِتِّهْ وَ دَرِ خَامِسِ اَنْچِهْ مَنَاسِبِ حَالِ وَ قَصْدِ اَوْ بَاشْدِ كِهْ نُوْزْدَهْ حَرْفِ مَتَجَاوِزِ نَبَاشْدِ وَ اِگَرِ دَرِ دَاثِرَهْ اَوَّلِ وَ ثَانِيِ هَمِ حُرُوفِ تَسْعَهْ وَ عَشْرِ رَا نُوَيْسِدِ مَحْبُوبِ اِسْتِ نَزْدِ حَقِّ ... " (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۶، باب ۱۰)

آیه مخصوص برای نقش عقیق احمر : "قُلْ اللَّهُ حَقٌّ وَإِنَّ مَا دُونَ اللَّهِ خَلْقٌ وَكُلُّ لَهُ عَابِدُونَ".

خاتمیت

این مبحث درباره یکی دیگر از احکام دفن میّت است که دارای آیات و بیانات بسیار زیبا می‌باشد. این حکم درباره انگشتی است که هنگام دفن میّت، بعد از نوشتن آیاتی روی آن، در دست متوفی قرار می‌گیرد. در ادیان قبل از دین بانی مطلبی درباره این حکم یافت نشده است و به این ترتیب این حکم ابتدا از لسان حضرت اعلی بیان شده است.

دیانت بانی

حضرت اعلی درباره وجوب این حکم می‌فرماید :

"... اذن به خاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن، حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید و از نار محتجب و در ظلّ نور مستقر باشد و هر کس بر ید او باشد خاتمی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مؤمنین به بیان است و عاملین به حدود آن حقّ است بر خداوند که او را داخل در جنّات خود فرماید و از فضل وجود خود آنقدر به آن کرامت فرماید که راضی شود ... ثمره این حکم آن که چون عود کلّ به سوی مظاهر تکبیر می‌گردد که عنصر تراب ذکر می‌شود در آن و منتهی عروج تراب اولّ رتبه او حجر است تا آنکه به منتهی رتبه صفا که حدّ بلوریت هست رسد که آن وقت اسم صمد در حقّ او ظاهر شود لعلّ در حین عود کلّ در چنین اجساد جوهریه ذاتیه مستقر گردند و مدلّ بر حقّ شوند به تکبیر او ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۲)

انگشتر میّت باید در "ید یمین" یعنی دست راست میّت قرار بگیرد. همانطور که از این آیات روشن شد، در انگشتی که در دست میّت قرار می‌دهند باید آیه ای نوشته شود. حضرت اعلی ضمن بیان این موارد، آیات مخصوصی برای انگشتر زن و مرد مشخص نموده اند که این آیات با یکدیگر تفاوت دارند. چنانچه می‌فرمایند :

"... يَجْعَلُ الْخَاتَمَ فِي يَمِينِهِ بِمَا هُوَ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ فِي الرِّجَالِ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَ فِي النِّسَاءِ وَ لِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا" (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۸، باب ۱۱)

بنابراین آیه ای که باید بر انگشتر میّت نوشته شود به این صورت است که برای مرد آیه "وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا" و برای زن آیه "وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا" و برای زن آیه "وَ لِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا" نوشته می‌شود.

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، قرار دادن انگشتر در دست میّت از احکام دیانت بانی تأیید شده است. قرار دادن انگشتر در دست متوفی تنها مخصوص افرادی است که به سن بلوغ یعنی پانزده سال رسیده باشند (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۷۰). حضرت بهاءالله درباره وجوب این حکم در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۲۸) می‌فرماید :

"قَدْ حَكَمَ اللَّهُ ذَفْنَ الْأَمَوَاتِ فِي الْبَلُورِ ... وَ وَضَعَ الْخَوَاتِيمِ الْمَنْقُوشَةَ فِي أَصَابِعِهِمْ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقَدِّرُ الْعَلِيمُ"

خداوند حکم فرموده است که مرده ها را در صندوقی از بلور دفن کنید و قرار دهید انگشتری در دست میّت که در نگین آن انگشتر، آیه ای که خداوند فرموده است، باید نقش شده باشد. خدا مقدرّ است، یعنی هر طور بخواهد حکم می کند و علیم است)

طبق حکم کتاب اقدس آیه ای که باید روی انگشتر متوفی نوشته شود با آیه ای که حضرت اعلی مقرر فرموده اند تفاوت دارد. حضرت بهاءالله فرموده اند که هنگام نزول این حکم، حضرت اعلی در عالم ملکوت کنار ایشان حاضر هستند و از ایشان درخواست نموده اند تا آیه دیگری را برای انگشتر میّت نازل فرمایند. در کتاب اقدس (بند ۱۲۹) می فرمایند :

"يُكْتَبُ لِلرِّجَالِ وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا. وَ لِلْوَرَقَاتِ وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا. هَذَا مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلُ وَ يُنَادِي نُقْطَةُ الْبَيَانِ وَ يَقُولُ يَا مَحْبُوبَ الْإِمْكَانِ إِنِطِقْ فِي هَذَا الْمَقَامِ بِمَا تَتَضَوَّعُ بِهِ نَفْحَاتُ الْأَطَافِكِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ. إِنَا أَخْبَرْنَا الْكُلَّ بِأَنْ لَا يُعَادِلَ بِكَلِمَةٍ مِنْكَ مَا نُزِّلَ فِي الْبَيَانِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقَدِّرُ عَلَى مَا تَشَاءُ لَا تَمْنَعُ عِبَادَكَ عَنْ فَيُوضَاتِ بَحْرِ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. قَدْ اسْتَجَبْنَا مَا أَرَادَ إِنَّهُ لَهُوَ الْمَحْبُوبُ الْمَجِيبُ. لَوْ يُنْقَشُ عَلَيْهَا مَا نُزِّلَ فِي الْحَيِّينِ مِنْ لَدَى اللَّهِ إِنَّهُ خَيْرٌ لَهُمْ وَ لَهُنَّ إِنَّا كُنَّا حَاكِمِينَ. قَدْ بَدَأْتُ مِنَ اللَّهِ وَ رَجَعْتُ إِلَيْهِ مُنْقَطِعًا عَمَّا سِوَاهُ وَ مُتِمِّسِكًا بِاسْمِهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. كَذَلِكَ يَخْتَصُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ بِفَضْلٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقَدِّرُ الْقَدِيرُ"

(برای مردها حضرت اعلی فرموده اند که در نگین انگشترشان بنویسید "ولله ما فى السموات و الارض و ما بينهما و كان الله بكلّ شىء علما" و برای زنها حضرت اعلی فرموده اند که در نگین انگشتری آنها بنویسید : "ولله ملك السموات و الارض و ما بينهما و كان الله على كلّ شىء قديراً" این ها آیاتی است که در دوره ظهور حضرت اعلی از قلم هیکل مبارک نازل شده است. حال حضرت نقطه بیان می فرمایند، ای کسی که محبوب همه عالم هستی، نطق کن در این مقام، یعنی در باره نقش نگین انگشتری اموات، حکمی بکن که منتشر بشود از آن نفحات الطاف تو در بین اهل عالم. حضرت اعلی به حضور مبارک عرض می کند، که ما خبر دادیم تمام مردم را به اینکه برابری نمی کند با یک کلمه از آیاتی که از قلم تو نازل می شود تمام کتاب بیان، زیرا تو توانا هستی بر هر چه که می خواهی. و اینک از تو درخواست می کنیم که بندگان خود را از فیوضات دریای مرحمتت نا امید نکنی زیرا تو هستی صاحب بخشش بزرگ. همانا ما هم قبول کردیم آنچه را که او اراده فرمود. زیرا خداوند هم محبوب و هم اجابت کننده است. اگر این آیه ای که الان نازل میشود، در نگین انگشتری های اموات نقش بشود، برای آنها اعمّ از زن و مرد بهتر است. ما هر طور بخواهیم، فرمان می دهیم. حال این آیه جدیدی است که باید بر نگین انگشتر اموات نقش بشود : "قد بدئت من الله و رجعت اليه منقطعاً عما سواه و متمسكاً باسمه الرحمن الرحيم"، اینطور اختصاص می دهد خدا هر کس را که بخواهد به فضل مخصوص خود و خداوند توانا (است)

حال آیه ای که حضرت بهاءالله نازل فرموده اند برای زن و مرد یکی است و برای هر دو آنان آیه "قَدْ بَدَأْتُ مِنَ اللَّهِ وَ رَجَعْتُ إِلَيْهِ مُنْقَطِعًا عَمَّا سِوَاهُ وَ مُتِمِّسِكًا بِاسْمِهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" نوشته می شود.

خواب

خواب، از جمله مخلوقات خداوند است که هر انسانی در طول شبانه روز با آن سر و کار دارد. خوابیدن به طور معمول برای رفع خستگی انسان انجام می‌گردد اما مفهوم "خواب" به این مسئله محدود نمی‌شود. در طول این مبحث به اسرار خواب خواهیم پرداخت که در ادیان الهی به آن اشاره شده است. در ادیان قبل از بانی هیچ توضیحی درباره اسرار موجود در خواب داده نشده است اما درباره خواب بیاناتی موجود است. خداوند در قرآن (سوره فرقان، آیه ۴۷) می‌فرماید "وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَسَاءَ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا" (او است که شب را پوشش برای شما کرد و خواب را مایه آسایش شما قرار داد و روز را برای برخاستن و جنب و جوش مجدد شما قرار داد) و یا در قرآن (سوره یوسف، آیه ۴) درباره خواب دیدن حضرت یوسف می‌فرماید "إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ" (چون یوسف به پدرش گفت ای پدر، من در خواب یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم که برای من در حال سجده‌اند).

این مسئله که در ادیان قبل درباره اسرار خواب صحبتی به میان نیامده است به این دلیل است که خواب ارتباط مستقیمی با مسئله "روح" دارد و در ادیان قبل هیچ توضیحی درباره روح نیز داده نشده است. چنانچه حضرت بهاءالله در بیانی در پاسخ به این سؤال که انسان تا چه حد می‌تواند درباره عالم روح بداند می‌فرماید :

"درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود، هر آنچه در قوه خیالیه دست دهد آن عالم سوای آن است در این اجساد فانیه درک عوالم باقیه نتوان نمود اِلا ما اَتَمَّ مِنَ الرُّوِيَا تَشْهَدُونَ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۱، صفحه ۳۰۹)

این بیان جمال قدم نشان دهنده آنست که تنها توسط چیزی که در خواب می‌بینیم می‌توانیم عالم روح را درک کنیم.

دیانت بهایی

پیش از پرداختن به بیاناتی درباره اسرار خواب، یکی از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء درباره لذت خوابیدن ذکر می‌شود که می‌فرماید :

"میانہ جمیع این نعمای جسمانی از همه لذیذتر خواب است، روح انسان یک قدر آزاد می‌شود چنان که حوادث جسمانی منقطع می‌شود. روح انسانی قدری آزاد می‌شود یعنی در صورتی که قلوب طیب و طاهر باشد و اِلا اگر قلب طیب و طاهر نباشد در عالم خواب انسان خیلی متوحش می‌شود و اشیاء هولناکی به نظرش می‌آید، آن از این سبب است که قلب طیب و طاهر نیست و اِلا اگر قلب طیب و طاهر باشد خواب از برای انسان آزادی است ... " (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم، صفحه ۲۴۶)

حضرت بهاءالله بسیاری از اسرار خواب را آشکار نموده اند و در پاسخ به سؤالات بسیاری درباره این موضوع، در الواح متعددی توضیح فرموده اند. جمال قدم در لوحی در پاسخ به سؤالاتی درباره خواب می‌فرمایند :

"از نوم سؤال شده بود، او عالمی است مخصوص از عوالم الهیّه و مدل و مشعر بر امورات نامتناهیّه، از جمله دلیل است بر عالمی که بدء و ختم و اوّل و آخر در او مشاهده نمی‌شود، چنانچه حال امری در نوم مشاهده می‌شود و بعد از سنین معدودات بعینه همان ملاحظه می‌گردد ... باری اگر تفکّر در او کنی مطالب لا نهاییه ادراک نمایی، و همچنین دلیل است بر حشر و بعث بعد از موت، چنانچه لقمان به پسر خود گفته اگر قادری که نخوابی قادری که نمیری و اگر بتوانی بعد از نوم بر نخیزی میتوانی بعد از موت محشور نشوی ... روح چون از تقییدات عرضیّه و شئونات تریبّه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید، و هر چه فراغتش بیشتر سیرش تند تر و ثابت تر و صادق تر است ... " (حضرت بهاءالله، لثالی الحکمّه، مؤسسه نشر آثار برزیل [شهرالسلطان ۱۴۶ بدیع]، جلد ۲، صفحه ۶۵ [زین پس، حضرت بهاءالله، لثالی الحکمّه، جلد ۲، صفحه ۶۵])

همچنین در لوح هفت وادی در توضیح خواب می‌فرمایند :

"از جمله مخلوقات نوم است، ملاحظه کن چقدر اسرار در او ودیعه گذاشته شده است و چه حکمت ها در او مخزون گشته و چه عوالم در او مستور مانده ملاحظه فرمائید که شما در بیتی می‌خواهید که درهای آن بیت بسته است، یک مرتبه خود را در شهر بعیدی می‌بینید بی حرکت رجل و تعب جسد به آن شهر داخل می‌شوید و بی زحمت چشم مشاهده می‌کنید و بی محنت گوش می‌شنوید و بی لسان تکلم می‌نمایید و گاه هست که آنچه شنیده اید ده سال بعد در عالم زمان به حسب ظاهر به عینه آنچه در خواب دیده اید می‌بینید، حال چند حکمت است که در آن نوم مشهود است و غیر اهل این وادی کما هیّ آن را ادراک نمی‌کنند، اوّل آنکه آن چه عالم است که بی چشم و گوش و دست و لسان حکم همه این ها را دارد و معمول می‌شود و ثانی آنکه در عالم ظهور اثر خواب را امروز مشاهده می‌کنید لکن این سیر را در عالم نوم ده سال قبل دیده اید حال تفکّر نما فرق این دو عالم و اسرار مودوعه آن را تا به تأییدات الهی به مکاشفات سبحانی فائز شوی"

حضرت عبدالبهاء درباره ارتباط مسئله روح با خواب در مفاوضات خود می‌فرمایند :

"چه بسیار می‌شود که رؤیائی در عالم خواب بیند، آثارش در سال بعد مطابق واقع ظاهر شود و همچنین چه بسیار واقع که مسأله ای را در عالم بیداری حلّ نکند در عالم رؤیا حلّ نماید، چشم در عالم بیداری تا مسافت قلیله مشاهده نماید لکن در عالم رؤیا انسان در شرقست غرب را بیند، در عالم بیداری حال را بیند در عالم خواب استقبال را بیند، در عالم بیداری به وسائط سریعه در ساعتی نهایت بیست فرسخ طیّ کند، در عالم خواب در یک طرفه العین شرق و غرب را طیّ نماید ... در وقت خواب این جسد مانند مرده است، نه بیند و نه شنود و نه احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراک یعنی قوای انسان مختلّ شود لکن روح زنده است و باقی است بلکه نفوذش بیشتر است پروازش بیشتر است ادراکاتش بیشتر است. اگر بعد از فوت جسد روح را فنائی باشد مثل اینست که تصوّر نمائیم مرغی در قفس بوده به سبب شکست قفس هلاک گردیده و حال آن که مرغ را از شکست قفس چه باک و این جسد مثل قفس است و روح به مثابه مرغ ... " (عبدالبهاء، مفاوضات، صفحه ۱۷۱)

همچنین حضرت عبدالبهاء درباره اقسام خواب در یکی از بیانات شفاهی خود می‌فرمایند :

"... خواب بر سه قسم است، یکی رؤیای صادقه است، عیناً مثل روشنایی صبح است احتیاج به تعبیر ندارد، همانطور که می‌بینید همان طور واقع می‌شود و لکن از برای اکثر ناس بلکه عموماً حاصل نمی‌شود ... قسم ثانی رؤیای تعبیری است و آن این است که در قلب و یا در ذهن افکار باطله است یک سیر روحانی از برای انسان حاصل می‌شود آن وقت باید تعبیر کرد افکار باطله را باید از انکشافات روحانیه جدا کرد مثل قماش می‌ماند که سفید است و هر رنگی که به او بدهی قبول می‌کند عین واقع است ولی اگر در آن قماش رنگی دیگر باشد و رنگی به او بدهی غیر واقع است، مثل اینکه اگر در قماش رنگ زردی باشد و رنگ آبی بدهی سبز می‌شود حالا باید زرد را جدا کرد تا آبی جلوه کند این تعبیر است، قسم دیگر خواب اضغاث احلام است مثل اینکه انسان در ایام روز در نزاع و جدالی داخل می‌شود در عالم خواب آن حوادث نمودار می‌شود این اضغاث و احلام است نه تعبیر دارد و نه انکشافی است، پیش از آن که شخص بخواهد اوهام بر او مستولی شده بود ظاهر این هیچ تعبیری ندارد اضغاث و احلام است ..." (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۱، صفحه ۳۲۶)

بیان حضرت بهاءالله درباره خواب پریشان، فصل الخطاب این مبحث است. جمال قدم در لوحی خطاب به محمد کریم عطار درباره خواب پریشان می‌فرمایند :

"حسب الامر آنکه اگر نوم پریشان دیده شود و هَمَّ و غم از آن احداث گردد، این آیه مبارکه را تلاوت نمایند "یا مَنْ بِاسْمِكَ مَا جَ بَحَرَ الْفَرَحِ وَ هَاجَ عَرَفَ السُّرُورِ أَسْئَلُكَ بِأَنْ تُرِنِي مِنْ بَدَائِعِ فَضْلِكَ مَا تَقْرُبُهُ عَيْنِي وَ يَفْرَحُ بِهِ قَلْبِي إِنَّكَ أَنْتَ الْمُعْطِيُّ الْكَرِيمِ" و در غیر رؤیای پریشان هم محبوبست که قرائت شود، انتهی" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۳۶۶)

خوراک

این مبحث درباره تمامی احکامی که در ادیان مختلف درباره خوردنی های حلال و حرام آمده است می‌پردازد. در هر کدام از ادیان الهی احکامی وجود دارند که بر حرام یا حلال بودن برخی از خوراک و یا گوشت جانوران دلالت می‌کند.

دیانت یهودی

یهودیان به مجموعه قوانین مذهبی درباره خوراکی ها و نحوه آماده کردن غذا "کَشْرُوت" می‌گویند. کَشْرُوت در لغت به معنی شایستگی و مطابقت با آداب مذهبی است و واژه "کاشیر" به معنای آماده یا مناسب بودن برای استفاده متناسب با آداب مذهبی است. هر خوراکی که این تناسب را نداشته باشد "طارِف" خوانده می‌شود. در تورات آیات بسیاری وجود دارد که این تناسب را معرفی می‌نمایند.

در عهد عتیق کتاب مقدس آمده است :

"و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت : بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگویند : اینها حیواناتی هستند که می‌باید بخورید، از همه بهایمی که بر روی زمین اند. هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده ای از بهایم، آن را بخورید. اما از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می‌کند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است. و وَنَک، زیرا نشخوار می‌کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی‌کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را لمس نکنید، اینها برای شما نجس اند. از همه آنچه در آب است اینها را بخورید، هر چه پَر و فلس دارد در آب خواه در دریا خواه در نهر ها، آنها را بخورید. و هر چه پَر و فلس ندارد در دریا یا در نهر ها، از همه حشرات آب و همه جانورانی که در آب می‌باشند، اینها نزد شما مکروه باشند. البته نزد شما مکروه اند، از گوشت آنها نخورید و لاشهای آنها را مکروه دارید. هر چه در آنها پَر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود. و از مرغان اینها را مکروه دارید، خورده نشوند، زیرا مکروه اند، عقاب و استخوان خوار و نَسْرَبَحْر. و کرکس و لاشخوار به اجناس آن. و غُرَاب به اجناس آن. و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی و باز به اجناس آن. و بوم و غواص و بوتیمار. و قاز و مرغ سقا و رخم. و لقلق و کُنْگ به اجناس آن و هدهد و شبیره. و همه حشرات بالدار که بر چهارپا می‌روند برای شما مکروه اند. لیکن اینها را بخورید از همه حشرات بالدار که بر چهار پا می‌روند، هر کدام که بر پایهای خود ساق ها برای جستن بر زمین دارند. از آن قسم اینها را بخورید. ملخ به اجناس آن و دُبا به اجناس آن و حَرَجَوَان به اجناس آن و حَدَب به اجناس آن. و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه اند. از آنها نجس می‌شوید، هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد. و هر که چیزی از لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هر بهیمه ای که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند، و هر که آنها را لمس کند نجس است. و هر چه بر کف پا رود از همه جانورانی که بر چهار پا می‌روند، اینها برای شما نجس اند، هر که لاش آنها را لمس کند

تا شام نجس باشد. و هر که لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجس اند. و از حشراتی که بر زمین می‌خزند اینها برای شما نجس اند: موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن، و ذله و وَرَل و چلباسه و کرباسه و بوقلمون. از جمیع حشرات اینها برای شما نجس اند: هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد، و بر هر چیزی که یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد، خواه هر ظرف چوبی، خواه رخت، خواه چرم، خواه جوال؛ هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد، پس طاهر خواهد بود. و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکنید. هر خوراک در آن که خورده شود، اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد، و هر مشروبی که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد. و بر هر چیزی که پاره ای از لاش آنها بیفتد نجس باشد، خواه تنور، خواه اجاق، شکسته شود؛ اینها نجس اند و نزد شما نجس خواهند بود. و چشمه و حوض که مجمع آب باشد طاهر است لیکن هر که لاش آنها را لمس کند نجس خواهد بود. و اگر پاره ای از لاش آنها بر تخم کاشتنی که باید کاشته شود بیفتد طاهر است. لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود و پاره ای از لاش آنها بر آن بیفتد، این برای شما نجس باشد. و اگر یکی از بهایمی که برای شما خوردنی است بمیرد، هر که لاش آن را لمس کند تا شام نجس باشد. و هر که لاش آن را بخورد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هر که لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هر حشراتی که بر زمین می‌خزد مکروه است؛ خورده نشود. و هر چه بر شکم راه رود و هر چه بر چهارپا راه رود و هر چه پای های زیاده دارد، یعنی همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، آنها را مخورید زیرا که مکروه اند. خویشتن را به هر حشراتی که می‌خزد مکروه مسازید، و خود را به آنها نجس مسازید، مبادا از آنها ناپاک شوید. زیرا من یهوه خدای شما هستم، پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همه حشراتی که بر زمین می‌خزند نجس مسازید. زیرا من یهوه هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس مقدس باشید زیرا من قدوس هستم. این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آنها حرکت می‌کند و هر حیوانی که بر زمین می‌خزد. تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۱، کل فصل)

دیانت مسیحی

در احکام عهد جدید کتاب مقدس، احکام جدیدی مبنی بر حرام یا حلال بودن گوشت حیوانات یافت نمی‌شود، از این رو مسیحیان در اجرای احکام در این زمینه، مانند دیگر احکامی که در دیانت مسیحی تجدید نشده، تابع احکام تورات هستند. برخی از مسیحیان معتقدند که پولس خوردن گوشت خوک و شراب را بر مسیحیان حلال کرده است. به همین دلیل برخی از مسیحیان از گوشت خوک استفاده می‌کنند. برخی دیگر نیز به دلیل آنکه در آیات عهد جدید، گناهکاران به خوک تشبیه شده اند چنانچه آمده است که "لکن معنی مثل حقیقی بر ایشان راست آمد که، سگ به قی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته شده، به غلطیدن در گل" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله دوم پطرس، باب ۲، آیه ۲۲) آن را طبق تورات حرام می‌دانند.

دیانت اسلام

در آیات کتاب قرآن، احکامی درباره حرام و یا حلال بودن برخی از خوراکی ها آمده است. همانطور که ذکر شد، برخی مسیحیان معتقد بودند که پولس خوردن گوشت خوک را حلال کرده است. اما در خداوند در آیات قرآن صراحتاً گوشت خوک را حرام فرمود. این حکم همراه با برخی دیگر از این نوع احکام نازل شده است. در قرآن (سوره مائده، آیه ۳) می‌فرماید:

"حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلًا لغيرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا دَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ"

(اما آن گوشت ها و چیزهایی که خوردنش بر شما حرام شده، گوشت مردار و خون و گوشت خوک و گوشت حیوانی است که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده، و حیوانی که خفه شده، و یا به وسیله کتک مرده، یا سقوط کرده، و یا به وسیله ضربت شاخ حیوانی دیگر مرده، و یا درنده از آن خورده، مگر آنکه آن را زنده در یابید، و ذبح کنید، و آنچه به رسم جاهلیت برای بت ها ذبح شده، و نیز اینکه اموال یکدیگر را به وسیله اوتار (با چوبه تیر) قسمت کنید، امروز است که دیگر کفار از ضدیت با دین شما مایوس شدند، دیگر از آنها نترسید، و تنها از من بترسید، امروز است که دین شما را تکمیل کردم، و نعمت خود بر شما تمام نمودم، و امروز است که دین اسلام را برای شما پسندیدم - و آنچه گفتیم حرام است در حال اختیار حرام است - اما اگر کسی در محلی که قحطی طعام است به مقداری که از گرسنگی نمیرد نه زیادتیر که به طرف گناه متمایل شود می تواند بخورد، که خدا آمرزگار رحیم است)

حرمت گوشت خوک در آیات دیگر قرآن نیز آمده است چنانچه (سوره انعام، آیه ۱۴۵) می‌فرماید:

"قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ"

(بگو در احکامی که به من وحی شده چیزی را که غذا خوار تواند خورد حرام نمی یابم مگر آنکه مرداری باشد یا خون ریخته شده یا گوشت خوک که آن پلید است یا ذبیحه غیر شرعی که نام غیر خدا بر آن یاد شده، و هر که ناچار باشد نه متجاوز و یا افراط کار (و بخورد) پروردگار تو آمرزگار و رحیم است)

همچنین خداوند در آیه دیگر قرآن (سوره غافر، آیه ۷۹) می‌فرماید:

"اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ"

(خدا همان کسی است که چهارپایان را برایتان خلق کرد تا بر بعضی از آنها سوار شده و از بعضی دیگر آنها بخورید. و در آنها منافع بسیار هست)

دیانت بایی

در دیانت بایی آیات زیادی درباره این مبحث وجود ندارد، قسمتی از این احکام در باب مربوط به شکار بیان شده است که مجدداً در این قسمت نقل می‌شود. حضرت باب می‌فرماید :

"فی ما انتم حین تزکون حوت البحر او النهر لتقولون بسم الله المہيمن القیوم ثم کل ما کان علیہ الفلوس من السمک تأکلونه، مُلَخَّصاً این باب آنکه مرهوب مستعان از فضل و جود لایتناهی خود آنچه در بحر از حیتان پاکیزه و طیب آفریده بر شما حلال فرموده و هم چنین آنچه در شطوط و رودها و آنهار بوده از رحمت او حلال و گوارا بوده بر مؤمنان و این نبوده مگر از علو فضل و رحمت و الطاف او هرگاه ماهیان بحر و جمیع آنهار را بر شما حرام می‌فرمود هر آینه شما را قوت گفتار نزد پروردگار نبوده و چون فضل او لانهایه و جود او واسع و ما لانهایه بوده از این سبب امر فرموده هنگامی که شما ماهیان بحر و انهار را صید نموده و تزکیه او می‌نمایید که او را پاک از هر خُبثی نموده مطہر سازید هر آنچه گوارا و بر آن فلس بوده بر شما حلال است و آنچه سایر این بوده بر شما حرام و اجتناب نمودن سزاوار این است از فضل او که شاید آنچه سبب ضرر بر نفوس است اجتناب ورزیده از غیر طیب و طاهر امتناع جویند، هر آنچه سابقاً از بحر و انهار صید می‌نمودید و بر شما حلال بود حال هم همان بر شما گوارا و پسندیده است..." (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۹، باب ۱۹)

همچنین در کتاب هشت بهشت^{۶۸} درباره برخی از این احکام چنین آمده است :

"... از غذاهای غلیظ ثقیل و ادویه عفصه عفنہ و بقولات فاسده غیر نضیجہ و مواد ظلمانیہ غاسقہ و چیزهای بد بو و بدمزه مانند دخان و تریاک و مسکرات و گندنا و پیاز و سیر و انغوزه و ترب و گوشت های قدید خشکیده و ادویه نه تنها نهی شدید شده و اینگونه ماکول و مشروب را حرام فرموده اند تا اینکه به تربیت مستمره کور ابدان لطیفه نورانی و نطف نظیف شعشعانی و نفوس صافیہ روحانی و اجسام بلوریہ برقیہ لماع شفیف فروغ افشان پیدا شود که از فرط لطافت و روحانیت و صفا و نورانیت مشابه و ممثال روح باشند..." (هشت بهشت، صفحه ۶۱)

دیانت بهایی

در آثار و احکام دیانت بهایی، حکم صریحی مبنی بر حرام و یا حلال بودن خوراکی ها نازل نشده است. حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از احباء درباره طعام انسان بیاناتی فرموده اند که در آن غذای انسان را حبوبات و میوه بیان می‌نمایند. اما خوردن گوشت در دیانت بهایی حرام نیست. حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید :

"اما در خصوص خوردن گوشت حیوان و عدم آن بدان که در اصل ایجاد الہی طعام هر ذی روحی معین گردیده که دون آن موافق نہ، مثلاً حیوان درندہ مانند گرگ و شیر و پلنگ آلت درندگی دارد مثل دندان کج و ناخن و چنگ، این واضح است که طعام این حیوان گوشت است، اگر بخواهد بچرد دندان نبت را بُرد و همچنین دانه را حل نتواند زیرا دندان آسیاب ندارد و اما حیوان چرندہ را مثل چهارپایان دندانی داده که مانند داس گیاه را درو نماید این واضح است که طعام این حیوانات نبت است، اگر بخواهد صید حیوان نماید نتواند ولی باز را منقار کج است و چنگ تیز، اگر بخواهد دانه از زمین بردارد نتواند زیرا منقار مانع از اخذ دانه است لهذا

۶۸. به قسمت منابع و مأخذ انتهای کتاب مراجعه شود

غذای او گوشت است و اما انسان را نه دندان کجی و نه ناخن تیز و چنگی و نه دندانی نظیر داس آهنی، از این واضح و مشهود گردد که طعام انسان حبوبات و اثمار است، دندانهای انسانی بعضی مانند آسیاست که دانه را حل نماید و بعضی تیز و راست است که اثمار پاره کند لهذا انسان محتاج و مجبور به خوردن گوشت نیست، اگر ابدأ گوشت نخورد باز در نهایت خوشی و قوت زندگانی نماید مثل اینکه طائفه برهمای هند ابدأ گوشت نخورند و با وجود این در قوت و قدرت بنیه و قوای حسّیه و مشاعر عقلیه از طوائف دیگر پست تر نیستند و فی الحقیقه ذبح حیوانات و خوردن گوشت قدری مخالف رحمت و شفقت است اگر کسی بتواند به حبوبات و فواکه و روغن ها و مغزها از پسته و بادام قناعت کند البته بهتر و خوشتر است" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۲)

همچنین در سفرنامه اروپا فرموده اند :

"وقتی بیان جمال مبارک این بود که اگر کسی حیوانات ذبح نکند و به نباتات قناعت نماید البته بهتر است ولی نهی نفرمودند. زیرا ممکن نیست که انسان حیوانی نخورد چه که در هر آب و گیاهی و میوه ای حیواناتی که انسان از خوردن ناگزیر است موجود، نهایت ضعف و شدتی دارد" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۲)

حضرت بهاءالله در سورة الملوک می فرماید :

"يا مَلَأَ الْقَسْبِينَ وَ الرَّهْبَانَ، كُلُوا مَا آحَلَهُ اللَّهُ وَ لَا تَجْتَنِبُوا اللَّحُومَ، قَدْ آذَنَ اللَّهُ لَكُمْ بِأَكْلِهَا إِلَّا فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَضْلاً مِنْ لَدُنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ، ضَعُوا مَا عِنْدَكُمْ خُذُوا مَا آرَادَهُ اللَّهُ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۳)

حضرت عبدالبهاء در جواب سؤال آقا میرزا محمد ناطق درباره حرام یا حلال بودن خوردن گوشت می فرماید :

"لحومی که مطلوب و گوارا است مأكول لحوم منوره مبعوض این را بیت عدل باید به موجب حکمت تعیین نماید و اگر چنانچه به طعام نباتی اکتفا شود البته به رحم و مروّت نزدیک تر است" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۶)

و نیز خطاب به یکی از احباء می فرماید :

"شما درباره دندانهای نیش اربعه در دهان انسان نوشته و مطرح کرده اید، که این دندانها، دو عدد در فک بالا و دو عدد در فک پایین، به قصد تناول گوشت تعبیه شده اند. بدان که این چهار دندان برای گوشت خواری خلق نشده اند، ولو ممکن باد که نفسی با آنها گوشت بخورد ... این چهار دندان نیز برای شکستن پوسته های سخت مثل بادام و غیره طراحی شده اند. اما گوشت خواری ممنوع و یا غیر قانونی نیست ولی نکته اینست که برای انسان امکان پذیر است که بدون تناول لحم زندگی کرده و همچنان سالم و قوی باشد. گوشت نوعی غذاست و شامل عناصر مرکبه گیاهان و دانه ها و میوه ها است. لهذا بعضی اوقات برای بیماران و تجدید سلامتی آنان، لازم و ضروری است. در تعالیم و احکام الهی راجع به گوشتخواری، در مواقع ضروری، منعی وجود ندارد. بدین لحاظ اگر بنیه شما نسبتاً ضعیف است و گوشت برایتان مفید، می توانید از آن استفاده نمایید" (انوار هدایت^{۶۹}، قسمت ۱۰۰۷)

۶۹. به قسمت منابع و مأخذ انتهای کتاب مراجعه شود

حضرت ولی امرالله خطاب به یکی از احبّا درباره خوردن گوشت خوک می‌فرمایند:
"در امر بهایی، خوردن گوشت خوک منع نشده است" (انوار هدایت^{۷۰}، قسمت ۱۰۱۲)

۷۰. به قسمت منابع و مأخذ انتهای کتاب مراجعه شود

دروغ

"دروغ و کذب" به معنی ادعای باطلی است که شخصی آن را به جای حقیقت بیان می‌کند. دروغگویی و عدم صداقت از جمله اعمالی است که در جمیع ادیان الهی مغموم بوده و نهی شده است. در آثار دیانت زرتشتی نیز چنین است که آمده است "دروغ باید تباه گردد، دروغ باید سرنگون شود، دروغ باید نابود گردد درجهان باری باید راستی بر دروغ چیره گردد" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۴۸). آیات و بیانات بسیاری درباره دروغ در ادیان الهی وجود دارد که به قدر کفایت در ادامه ذکر خواهد شد.

دیانت یهودی

در کتب عهد عتیق کتاب مقدس، آیات بسیاری درباره نهی از دروغگویی وجود دارد. مثلاً آمده است: "شاهد امین دروغ نمی‌گوید، اما شاهد دروغ به کذب تنطق می‌کند ... شاهد امین جانها را نجات می‌بخشد، اما هر که به دروغ تنطق می‌کند فریب محض است" (کتاب مقدس، عهد قدیم، سفر امثال، فصل ۱۴، آیات ۵ و ۲۵)

همچنین در ادامه آمده است: "شاهد دروغگو بی سزا نخواهد ماند، و کسی که به دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت ... هر که حکمت را تحصیل کند جان خود را دوست دارد. و هر که فطانت را نگاه دارد، سعادت‌مندی خواهد یافت، شاهد دروغگو بی سزا نخواهد ماند، و هر که به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید" (همان، فصل ۱۹، آیات ۵ و ۹)

و در ادامه آمده است:

"زینت انسان احسان او است، و فقیر از دروغگو بهتر است" (همان، آیه ۲۲)

در کتابی دیگر در این باره آمده است: "هان دست خداوند کوتاه نیست تا نرهند و گوش او سنگین نیست تا نشنود، لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است، تا نشنود زیرا که دست های شما به خون و انگشت های شما به شرارت آلوده شده است. لب های شما به دروغ تکلم می‌نماید و زبانهای شما به شرارت تنطق می‌کند، احدی به عدالت دعوی نمی‌کند و هیچ کس به راستی داوری نمی‌نماید. به بطالت توکل دارند و به دروغ تکلم می‌نمایند. به ظلم حامله شده، شرارت را می‌زایند" (کتاب مقدس، عهد قدیم، ایشعیا، فصل ۵۹، آیات ۱ تا ۴)

و نیز در کتابی دیگر آمده است: "یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: طریق ها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید، به سخنان دروغ توکل ننمایید و مگوئید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است ..." (کتاب مقدس، عهد قدیم، ارمییا، فصل ۷، آیات ۳ و ۴)

همچنین آمده است: "کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطالت نهد و قسم دروغ نخورد، او برکت را از خداوند خواهد یافت، و عدالت را از خدای نجات خود" (کتاب مقدس، عهد قدیم، مزامیر، فصل ۲۴، آیات ۳ تا ۵)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی، تمامی آیات تورات مبنی بر نهی از دروغگویی تأیید شده است. در آن آیین مقدس حکم چنان بود که هر شخص بعد از ایمان به دیانت مسیحی، باید از دروغ و ریاکاری دوری کند. چنانچه آمده است:

"اما اکنون باید همه این ها را از خود دور کنید یعنی خشم، عصبانیت، بدخواهی، ناسزاگویی و سخنان زشت را از دهان خود. به یکدیگر دروغ مگویید، زیرا آن انسان قدیم را با کارهایش از تن به در آورده اید و انسان جدید را در بر کرده اید" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله کولسیان، فصل ۳، آیات ۸ تا ۱۰)

همچنین در تأیید نصایح آیین یهودی آمده است: "باز شنیده اید که به اولین گفته شده است که قسم دروغ مخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن. لیکن من به شما می گویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان، زیرا که عرش خداست، و نه به زمین زیرا که پای انداز او است، و نه به اورشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیات ۳۳ تا ۳۵)

و نیز آمده است: "از دروغ روی برتافته، هر یک با همسایه خود سخن به راستی گوئید، چرا که ما همه، اعضای یکدیگریم" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله افسسیان، فصل ۴، آیه ۲۵)

در کتاب مکاشفه درباره عاقبت دروغگویان و گناهکاران چنین آمده است:

"من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات به رایگان خواهم داد. هر که غالب آید این همه را به میراث خواهد برد و من خدای او خواهم بود و او پسر من خواهد بود. اما نصیب بزدلان و بی ایمانان و مفسدان و آدمکشان و بی عفتان و جادوگران و بت پرستان و همه دروغگویان، دریاچه مشتعل به آتش و گوگرد خواهد بود. این مرگ دوم است" (کتاب مقدس، عهد جدید، مکاشفه، فصل ۲۱، آیات ۶ تا ۸)

دیانت اسلام

دروغ در دیانت اسلام به عنوان زشت ترین گناهان و در اصطلاح اسلامی یکی از گناهان کبیره است. این مسئله در آیات قرآن نیز مشاهده می شود که دروغگو سزاوار لعن و خشم پروردگار است. حق در قرآن (سوره نور، آیه ۷) می فرماید:

"وَ الْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ"

(و پنجم آنکه قسم یاد کند که لعن خدا بر او باد، اگر از دروغگویان باشد)

در آیه دیگری در قرآن (سوره نحل، آیه ۱۰۵) می‌فرمایند :

"إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ"

(دروغ را فقط کسانی می‌سازند که آیه‌های خدا را باور ندارند و آنها خودشان دروغ‌گویانند)

خداوند این هشدار را به مؤمنین می‌دهد که فرد دروغ‌گو را هرگز هدایت نمی‌کند. در قرآن (سوره زمر، آیه ۳) می‌فرماید :

"... إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ"

(به درستی خدا کسی را که دروغ‌گو و کفران پیشه است هدایت نمی‌کند)

همچنین روایات و احادیث بسیاری درباره دروغ‌گویی و کذب در دیانت اسلام وجود دارد که همه بر مذمومیت دروغ‌گویی تأکید دارند. در روایتی اینچنین نوشته شده است : "جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهَا الْكَذِبُ" (علامه مجلسی، بحارالانوار، جلد ۶۹ صفحه ۲۶۳) (تمام پلیدی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن دروغ‌گویی است). در حدیثی دیگر چنین آمده است : "إِنَّ الْكَذِبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ" (شیخ کلینی، اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۳۹) (دروغ، خراب‌کننده ایمان است). همچنین در نهج البلاغه از حضرت علی خطاب به فرزند خود حسن بن علی حدیثی چنین آمده است : "إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ" (علی بن ابیطالب، نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، صفحه ۳۶۷) (از دوستی دروغ‌گو بپرهیز که او مانند سراب است، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می‌نمایاند).

دیانت بهایی

در دیانت مقدّس بهایی، دروغ صراحتاً نهی شده است. آیات و الواح بسیاری درباره نهی از دروغ‌گویی وجود دارد که به قدر کفایت ذکر خواهد شد.

جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۲۰) درباره صداقت می‌فرمایند :

"زَيِّنُوا رُؤُسَكُمْ بِاِكْلِيلِ الْاَمَانَةِ وَ الْوَفَاءِ وَ قُلُوبَكُمْ بِرِدَائِ التَّقْوَى وَ اَلْسُنَكُمْ بِالصِّدْقِ الْخَالِصِ"

(سرهای خود را به تاج امانت و وفا زینت بدهید، دل‌هایتان را مزین کنید به لباس تقوی، و زبان‌هایتان را همیشه زینت بدهید به راستی خالص)

در لوحی دیگر از حضرت بهاءالله در این باره چنین آمده است :

"عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ الْخَالِصِ لِانَّ بِهِ يُزَيَّنُ اَنْفُسَكُمْ وَ يَرْفَعُ اَسْمَائِكُمْ وَ يَعْلُو مِقْدَارُكُمْ وَ يَزِدَادُ مَرَاتِبُكُمْ بَيْنَ مَلَأِ الْاَرْضِ وَ فِي الْاٰخِرَةِ لَكُمْ اَجْرٌ

كَانَ عَلَى الْحَقِّ عَظِيمٌ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۴۷)

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات خود درباره دروغ می‌فرمایند :

"بدترین اخلاق و مبعوض ترین صفات که اساس جمیع شرور است دروغ است. از این بدتر و مذموم تر صفتی در وجود تصور نگردد. هادم جمیع کمالات انسانی است و سبب ردائل نامتناهی. از این صفت بدتر صفتی نیست. اساس جمیع قبائح است" (عبدالبهاء، مفاوضات، صفحه ۱۶۴)

و در لوحی می‌فرمایند :

"بسا کلمه صدقی که سبب نجات ملتی شد و بسا شخص خسیس را کلمه راستی عزیز و نفیس نمود. چه بسیار که شخص عزیز محترمی را یک کلمه کذب به کلی از انظار ساقط کرد و از درگاه احدیت محروم نمود. پس ای جان پاک پی صادقان گیر و پیروی راستان کن تا به صدق به مقعد صدق رسی و به راستی به عزت ابدیه فائز گردی. جمیع معاصی به یک طرف و کذب به یک طرف، بلکه سیئات کذب افزون تر است و ضرش بیشتر. راست گو و کفر بگو، بهتر از آنست که کلمه ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی. این بیان به جهت نصیحت من فی العالم است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۶۹)

و نیز در یکی از مکاتیب خود در این باره می‌فرمایند :

"صدق بهترین صفتی است از صفات، زیرا جامع جمیع کمالاتست چه که شخص صادق محفوظ از جمیع آفات و متنفر از جمیع سیئات و مصون از کل خطیئات، زیرا جمیع اخلاق و اعمال مذمومه ضد صدقست و شخص صادق از جمیع آنها گریزان" (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۱۰۶)

در دیانت بهایی دروغ در هیچ موردی مجاز شمرده نشده است و شخص بهایی به کلی از دروغگویی نهی شده است. حضرت ولی عزیز امرالله درباره دروغگویی می‌فرمایند :

"درباره اینکه آیا صلاح است به خاطر نجات کسی به غیر حقیقت سخنی گفته شود، حضرت ولی امرالله عقیده دارند ما به هیچ وجه نباید بر خلاف حقیقت صحبتی بکنیم اما در عین حال باید سعی کنیم از راه موجه تری به آن شخص کمک نماییم" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم بهایی، صفحه ۴۰۴)

دفن میت

در این قسمت به احکام و مراسم مربوط به دفن میت پرداخته می‌شود. در هر یک از ادیان الهی مراسم و احکام مخصوصی برای دفن میت نازل شده است. از جمله این موارد "صلوة میت" است که در قسمت مربوطه مفصلاً به آن پرداخته شده است. همچنین شستن میت پیش از تدفین از اعمالی است که در تمامی ادیان الهی به آن سفارش شده است و برای احترام به جسد که زمانی حامل روح انسانی بوده است باید آن را شست و معطر کرد. در این مبحث به مسئله "کفن"، "دفن در تابوت" و برخی دیگر از احکام جزئی دفن میت، که طی ظهور ادیان الهی تغییر یافته و یا تأیید شده اند پرداخته خواهد شد.

"کفن" در لغت به معنی "جامه مُرده" یا "پارچه ای که دور مُرده می‌پیچند" است. فرد متوفی قبل از آنکه به خاک سپرده شود باید در کفن گذاشته شود. این حکم در ادیان الهی دارای تغییرات زیادی بوده است.

دیانت یهودی

یهودیان برای کفن، از پارچه نخی سفید استفاده می‌کنند. در زمانهای گذشته برای کفن میت، برخی از پارچه های گران قیمت و تزئینات گرانبها استفاده می‌کردند که برای جلوگیری از بی احترامی به افراد مسکین، علمای یهود تصویب کردند که همه افراد برای کفن از پارچه نخی یا کتان استفاده نمایند. درباره استفاده از تابوت برای میت در کتب عهد عتیق کتاب مقدس مطلبی یافت نشده است. یهودیان نیز میت را با کفن در خاک دفن می‌کنند. مراسم خاک سپاری در دیانت یهود با احترام صورت می‌گیرد و میت قبل از گذاشته شدن در کفن با ترتیب خاصی غسل داده می‌شود.

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی، در کتب عهد جدید کتاب مقدس درباره استفاده از کفن آیاتی وجود دارد. مثلاً آمده است: "آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند. و هر دو با هم می‌دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد. بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲۰، آیات ۳ تا ۶)

همچنین درباره استفاده از کتان برای کفن آمده است: "پس کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۱۵، آیه ۴۶)

همچنین آمده است: "حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه شنوندگان این چیزها مستولی گشت، آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند" (کتاب مقدس، عهد جدید، اعمال رسولان، فصل ۵، آیه ۵)

مسیحیان میّت را بعد از کفن کردن درون تابوت می‌گذارند و بعد از خواندن دعا و ریختن آب مقدس روی آن توسط کشیش، او را در خاک دفن می‌کنند.

دیانت اسلام

در دیانت اسلام همانند دیگر ادیان، میّت را کفن می‌کنند. کفن در اسلام سه تکه بوده و این سه بخش در فارسی لُنگ، پیراهن و سرتاسری خوانده می‌شوند. جنس کفن مسلمان نباید از ابریشم یا پارچه زربفت باشد. همچنین به دلیل اینکه کفن مسلمان نباید مانند کفن یهودیان باشد، از جنس کتان نیز نباید باشد. مسلمانان میّت را در قبر طوری به پهلوئی راست دفن می‌کنند که به سمت قبله آنان یعنی مکه باشد. مسلمانان بسیاری از این موارد را با استناد به احادیث و روایات مختلف انجام می‌دهند. برای مثال نوشتن دعای جوشن کبیر روی کفن را از مستحبات می‌دانند و معتقدند این عمل باعث تخفیف در عذاب فرد متوفی خواهد شد. آنان مانند یهودیان میّت را با کفن در خاک دفن می‌کنند و از تابوت برای دفن متوفی استفاده نمی‌کنند.

دیانت بابی

در دیانت بابی احکام دفن به طور مستقیم نازل شده و با تغییرات زیادی همراه شده است. غسل میّت در دیانت بابی دارای احکام خاصی است. حضرت اعلی دربارہ غسل میّت می‌فرمایند:

"فِي غُسلِ الميِّتِ ثلاثٌ مَرَّاتٍ عَلَى ذَلِكِ التَّرْتِيبِ الأوَّلِ الرَّأْسُ وَ تَقُولُ يَا فَرْدُ ثُمَّ البَطْنُ وَ تَقُولُ يَا حَيَّ ثُمَّ اليَمِينِ وَ تَقُولُ يَا قَيُّومُ ثُمَّ الشِّمَالِ وَ تَقُولُ يَا حَكَمُ ثُمَّ الرِّجْلِ الأَيْمَنِ وَ تَقُولُ يَا عَدْلُ ثُمَّ الرِّجْلِ الأَيْسَرِ وَ تَقُولُ يَا قُدُّوسَ بِمَاءٍ أَوْ بِمَاءِشَاءٍ مِنَ كَافُورٍ وَ سَدْرِ ..."

مُلَخَّصٌ این باب آنکه کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کلّ بر یک نهج جاری می‌بیند و اذن داده شده در مقام غسل میّت یک مرتبه واجب و الی الثالثه او الخمسه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر می‌شود در لا اله الا هو و لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله الا انت و لا اله الا الذی ... اذن داده شده از رأس و بطن و یدین و رجلین و در حین اشتغال به ثناء و حمد الهی ذاکر گردد او را و به آنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن لایق است که به همان نحو غسل داده شود بر ایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است به ماء ورد یا طیب دیگر معطر نمایند ... " (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۸، باب ۱۱)

همچنین در احکام دیانت بابی استفاده از کفن برای میّت تأیید شده است اما کفن باید از ۵ پارچه حریر یا پنبه باشد. در این باره می‌فرمایند:

"... وَ لِيَكْفُنَّهُ بِخَمْسِ لُبْسٍ ..."

... و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات قطن منتهی گردد و بر آن زیاده از نوزده اسم جایز نیست که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اول و آخر با او دفن نمودن سبب می‌گردد که حزن مشاهده ننماید ... (همان)

میّت مانند ادیان قبل در دیانت بابتی دارای اهمیت و احترام زیادی است. حضرت اعلی می‌فرمایند جسد ذاتی بر جسد ظاهری ناظر است به همین دلیل حکم نموده اند که جسد متوفی را باید در تابوت هایی از جنس بلور و یا سنگ مرمر گذاشت و سپس به خاک سپرد. حضرت باب در این باره می‌فرمایند :

"فِي ذَفْنِ الْأَمْوَاتِ فِي الْأَحْجَارِ الْمَرْمَرِ ..."

مُلَخَّصٌ است باب آنکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم می‌گردد این هم محکوم به حکم می‌گردد ... از این جهت است که خداوند از جهت آنکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حق او به منتهای حفظ او که آنچه سبب گره او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این جسد و اگر عز این را مشاهده کند گویا عزیز گشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد می‌آید آنچه وارد می‌آید از این جهت است که امر به اعظام و احترام آن به غایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شیئی که سبب گره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه ننماید این است ثمره این امر کذلک یَمُنُّ اللهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنَّهُ هُوَ الْمَهِيْمُنُ الْقَيُّومُ ... (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۲)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز حمل میّت با عزت و احترام سفارش شده است و حق در کتاب اقدس (بند ۲۸) می‌فرمایند "للكفن و الذفن و حمل الميّت بالعرّة و الاعتزاز". همچنین میّت را باید معطر ساخت چنانچه حضرت بهاءالله در لوحی درباره غسل میّت می‌فرمایند :
"در این ظهور از برای فقرا تخفیف عنایت شده و به جای سدر و کافور، عطر و گلاب استعمال نمایند" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۲۰۰)

جمال مبارک برخی احکام دفن میّت را از دیانت بابتی تأیید و برخی را نیز با تغییراتی نازل نمودند. از جمله احکامی که دارای تغییراتی است حکم کفن میّت است. حضرت بهاءالله وجوب استفاده از ۵ پارچه حریر را رفع نمودند و در صورت عدم توانایی استفاده از یک پارچه حریر کافی است. در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۳۰) می‌فرمایند :

"وَ إِنْ تَكْفِنُوهُ فِي خَمْسَةِ أَثْوَابٍ مِنَ الْحَرِيرِ أَوْ الْقُطْنِ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ يَكْتَفِي بِوَاحِدَةٍ مِنْهُمَا كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ مِنَ لَدُنْ عَلِيمٍ خَبِيرٍ ..."

(اموات را در پنج تکه پارچه کفن کنید. اگر بازماندگان شخص متوفی ثروتمند باشند، این پنج تکه را از ابریشم انتخاب می‌کنند و اگر نتوانستند، پارچه پنبه ای تهیه می‌نمایند. این پنج تکه را یکی سرتاسری و چهارتای دیگر را به سر و پا و دست می‌پیچند و مرده را دفن میکنند، اگر کسی نتواند پنج تکه پارچه ابریشمی تهیه کند، یک تکه تهیه کند و همچنین اگر کسی نتواند پنج تکه پارچه پنبه ای تهیه کند یک تکه تهیه کند، هر کدام را که توانست آن را تهیه کند یعنی اکتفا کند به یک تکه از پنبه یا از حریر. این طور جاری شده است امر از طرف خدائی که دانا است)

تفصیل حکم کفن درباره این آیات چنین است :

۱- در جواب این سؤال که آیا مقصود از این پنج، پنج پارچه است که در قبل معمول می‌شد و یا آنکه مراد سرتاسری جوف هم است می‌فرمایند " مقصود پنج پارچه است " (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۵۶)

۲- در آثار مبارکه بیانی که حاکی از طرز پیچیدن جسد در پنج پارچه مجزاً و یا در یک ثوب باشد موجود نیست. در حال حاضر اهل بهاء در اجرای این امر مختارند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۵۱)

حضرت بهاءالله حکم دفن اموات در تابوت را از احکام بابی تأیید نمودند و در کتاب اقدس (بند ۱۲۸) می‌فرمایند :

"قَدْ حَكَمَ اللَّهُ دَفْنَ الْأَمْوَاتِ فِي الْبُلُورِ أَوْ الْأَحْجَارِ الْمُمْتَنِعَةِ أَوْ الْأَخْشَابِ الصُّلْبَةِ اللَّطِيفَةِ..."

(خداوند حکم فرموده است که مرده‌ها را در صندوقی از بلور دفن کنید یا صندوقهائی بسازید از سنگهای بسیار محکم یا از چوب هایی که بسیار سخت و در عین حال لطیف باشد)

در مورد تابوت، مراد از حکم آن است که حتّی المقدور از مصالح پر دوام ساخته شود، از این رو بیت العدل اعظم تصریح فرموده‌اند که برای ساختن تابوت علاوه بر مصالحی که در کتاب مستطاب اقدس مذکور است می‌توان از محکم‌ترین چوبی که در دسترس است یا از سیمان استفاده نمود. در حال حاضر اهل بهاء در انتخاب مصالح تابوت مختارند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۴۹)

از جمله دیگر احکامی حضرت بهاءالله نازل فرمودند، حرمت حمل میت در مسافت بیشتر از یک ساعت است. این حکم در ادیان قبل وجود نداشته است. حق در این باره در کتاب اقدس (بند ۱۳۰) می‌فرمایند :

"حُرْمٌ عَلَيْكُمْ نَقْلُ الْمَيِّتِ أَزِيدَ مِنْ مَسَافَةِ سَاعَةٍ مِنَ الْمَدِينَةِ إِدْفِنُوهُ بِالرُّوحِ وَالرَّيْحَانِ فِي مَكَانٍ قَرِيبٍ"

(حرام است بر شما که میت را خیلی دور از محلی که فوت شده است دفن کنید. یعنی در محلی متوفی را دفن کنید که از جائی که او در آنجا وفات کرده به اندازه یک ساعت بیشتر فاصله نداشته باشد. یک ساعت حرکت هواپیما یا یک ساعت حرکت کشتی یا اتومبیل، یا یک ساعت حرکت بر سر دوش، به هر حال باید رعایت شود ولی زیادتز از یک ساعت نباید باشد. دفن کنید متوفی را با کمال روح و ریحان در جائی که نزدیک به محل صعود اوست)

این محدودیت مسافت یک ساعته در دریا و خشکی یکسان است. حضرت بهاءالله در جواب این مسئله که آیا در برّ و بحر هر دو این حکم جاری است یا نه می‌فرمایند "در برّ و بحر هر دو این حکم جاری اگر چه ساعت کشتی بخار باشد و یا ساعت سکه حدید، مقصد مدت یک ساعت است دیگر به هر نحو باشد ولیکن هر چه زودتر دفن شود احب و اولی است" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۶)

در تعریف محلّ موت می توان محدوده شهر را در نظر گرفت. لذا مدّت یک ساعت را می توان از سرحدّ شهری که در آن وفات واقع شده تا محلّ دفن حساب نمود. مقصود از این حکم آن است که شخص متوفّی در نزدیکی محل وفات مدفون گردد. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۵۲)

همچنین در دیانت بهایی متوفّی باید به طرف قبله اهل بهاء یعنی روضه مبارکه دفن شود. حضرت ولیّ امرالله در توقیعی که به اعزاز آقا جمشید رستم جمشیدی نازل شده می فرماید :

"راجع به سؤال ثالث در خصوص دفن میّت فرمودند پای میّت باید به جانب روضه مبارکه باشد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۴۵)

سوزاندن جسد طبق آیات الهی در دیانت بهایی جایز نیست همانطور که در ادیان پیشین نیز دفن اموات احکام خاصی داشته است و سوزاندن اجساد در آن ادیان نیز جایز نیست زیرا جسد انسان دارای احترام است. حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی می فرماید :

"جسد انسانی همین قسم که در بدایت به تدریج به وجود آمده است همین طور باید به تدریج تحلیل گردد. این مطابق نظم حقیقی و طبیعی و قانون الهی است. اگر چنانچه بعد از مُردن، سوختن بهتر بود داخل ایجاد نوعی انتظام می یافت که جسد بعد از فوت به خودی خود افروخته شعله زند و خاکستر گردد ولی نظم طبیعی که به تقدیر الهی تحقق یافته اینست که باید بعد از فوت، این جسد از حالی به حالی مختلف انتقال یابد تا به حسب روابطی که در عالم وجود است با کائنات سائره منتظماً اختلاط و امتزاج یابد و قطع مراتب نماید تحلیل کیمیای یابد و به عالم نبات انتقال کند. گل و ریاحین شود و اشجار بهشت برین گردد و نفحه مشکین یابد و لطافت رنگین جوید. سوختن مانع از حصول این کمالات به کمال سرعت است اجزاء چنان متلاشی گردد که تطوّر در این مراتب مختل شود" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۲۰۴)

حضرت ولیّ امرالله در یکی از توقیعات ایشان درباره برگزاری مراسم هفتم و چهلم در دیانت بهایی می فرماید :

"سؤال نهم گرفتن هفته و چهلم برای متوفّی لازم الاجرا است یا نه ؟ فرمودند لازم نه" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۴۷)

ربا

ربا در معنی متداول بین ناس به معنای پرداخت پولی در ازای قرض گرفتن پول از کسی می‌باشد. در برخی از ادیان گذشته حکمی درباره مسئله ربا نیامده و در برخی از ادیان الهی نیز حکم خاصی داشته که طی ظهور ادیان دارای تفاوت هایی بوده است که در ذیل به آن ها اشاره خواهیم کرد.

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی ربا مسئله ای بی ارزش معرفی شده، چنانچه در یکی از کتب انجیل آمده است: "اگر به کسانی قرض بدهید که انتظار پاداش از آنها دارید، چه فضیلتی برای شما متصور است. اگر به کسانی قرض دهید که امید بازگرداندن را از آنها دارید، چه فضیلتی برای شما دارد. گناهکاران نیز به همدیگر قرض ربوی می‌دهند تا آن ها مثل آن ها را برگردانند" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۶، آیات ۳۴ و ۳۵)

دیانت اسلام

در دین اسلام درباره حکم ربا در کتاب قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۲۷۵) می‌فرمایند:

"الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بَأْنَهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا..."

(ربا خوران خوب و بد را تمیز نمی‌دهند، می‌گویند خرید و فروش هم مثل ربا است، با اینکه خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده)

همچنین (سوره روم، آیه ۳۹) می‌فرمایند:

"وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا لِّيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ"

(و آنچه از ربا می‌دهید تا مال مردم زیاد شود نزد خدا زیاد نمی‌شود و آنچه از زکات که برای رضای خدا می‌دهید زیاد می‌شود و زکات دهندگان مال خود را زیاد می‌کنند)

حضرت عبدالبهاء درباره حرام شدن مسئله ربا در اسلام می‌فرمایند:

"... شرح نزول آن این که یهودیان به طریق مضاعف و مضاربه فائض می‌گرفتند، شخص اگر مقدار جزئی قرض می‌کرد در اندک زمانی به قاعده مضاعف و مضاربه^{۷۱} مبلغ کلی می‌شد لهذا اوس و خزرج^{۷۲} و سایر مسلمانان در زیر دیون عظیمه یهودیان بودند مبلغ

۷۱. با مال کسی تجارت کردن که سود حاصله را تقسیم نمایند

اصلی را به کرات گرفته بودند اما ربا جمع شد به درجه ای رسیده بود که اداء آن ممکن نبود آنچه تحصیل می نمودند به یهود می دادند و خلاصی نداشتند لهذا آیه منع ربا نازل شد ... " (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۷۴)

دیانت بابی

در دین بابی حضرت اعلی درباره مسئله ربا می فرمایند :

"ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری به تحقق رضا بینهما و اذن فرموده صغیر و کبیر و حرّ و مملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع و شری صحیح می گردد در بیان، اگر چه به اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجار را در تنزلی که ذاب^{۷۳} است امروز ما بین ایشان ... تا آنکه کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ شاکر باشند لعلّ در یوم ظهور حقّ در بیع آیت شمس حقیقت و شرای ما دون او به او به رضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۸)

در کتاب هشت بهشت^{۷۴} درباره حکم ربا در شریعت بیان چنین آمده است :

"... ربا به طریقی که در میان تجار متداول می باشد حلال است و تنزلی که در معاملات به واسطه اجل و موعد تناقض یا تزاید می نماید اذن داده شده " (هشت بهشت، صفحه ۱۹۲)

همچنین حضرت عبدالبهاء درباره ربا در دین بابی می فرمایند :

"اما مقدار ربح در معاملات نقدیه، حضرت اعلی روحی له الفداء تنزیل تجارتی را مشروع فرمودند ... " (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۷۴)

دیانت بهایی

در احکام دیانت بهایی، ربا امری حلال شمرده می شود به شرط آن که عدل و انصاف در آن رعایت شود، حضرت بهاءالله در لوح زین المقربین این مسئله را آشکار می نمایند و در لوح اشراقات به آن اشاره نموده می فرمایند :

"اینکه سؤال از منافع و ربح ذهب و فضّه شده بود چند سنه قبل مخصوص اسم الله زین المقربین علیه بهاء الله الابهی این بیان از ملکوت رحمن ظاهر، قوله تعالی اکثری از ناس محتاج به این فقره مشاهده می شوند چه اگر ربحتی در میان نباشد امور معطل و معوق خواهد ماند. نفسی که موفق شود با هم جنس خود و یا هم وطن خود و یا برادر خود مدارا نماید و یا مراعات کند یعنی به دادن قرض الحسن، کمیاب است. لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که ما بین ناس متداول است قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیب و طاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط به

۷۲. نام دو قبیله یمّنی

۷۳. عادت، شأن

۷۴. به قسمت منابع و مأخذ انتهای کتاب مراجعه شود

ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند إِنَّهُ يَحْكُمُ كَيْفَ يَشَاءُ و أُجِلُّ الرِّبَا كَمَا حُرِّمَهُ مِنْ قَبْلِ^{۷۵} فِي قَبْضَتِهِ مَلَكُوتَ الْأَمْرِ يَفْعَلُ و يَأْمُرُ و هُوَ
الْأَمِيرُ الْعَلِيمُ. يا زین المقربین أَشْكُرُ رَبَّكَ بِهَذَا الْفَضْلِ الْمُبِينِ ... ولكن باید این امر به اعتدال و انصاف واقع شود"

۷۵. اشاره به دیانت اسلام که در آن ربا حرام بوده (سوره ی بقره، آیه ۲۷۵)

رحم به حیوان

در برخی از ادیان الهی، آیات و بیاناتی درباره نهی از آزار و اذیت حیوانات وجود دارد. این مسئله ارتباطی با ذبح کردن و خوردن گوشت حیوانات ندارد زیرا که شکار در جمیع ادیان هر چند با احکامی خاص، امری مجاز است. مسئله مورد بحث این قسمت درباره نهی از آزار رساندن به حیوان مانند حمل زیاد بار توسط آن و یا مجبور کردن حیوان به انجام اعمال خارج از حدّ توانش است. در ادیان مقدّس یهودی و مسیحی، درباره این مسئله آیاتی یافت نشده است. با وجود این مسئله، در تمامی ادیان الهی، جمیع خلق به مهربانی و رأفت امر شده اند لهذا این مهربانی تنها به انسان ختم نمی‌شود بلکه با جمیع ممکنات است. در دیانت اسلام و کتاب قرآن نیز همانند ادیان گذشته مطلبی به صورت مستقیم در این باره وجود ندارد. برای مثال خداوند در قرآن (سوره آل عمران، آیه ۱۵۹) می‌فرماید "فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ..." (رحمت خدا تو را با خلق، مهربان و خوش خوی گردانید) و حق با این گونه بیانات، مؤمنین را به مهربانی با خلق فرا می‌خواند.

دیانت بابتی

حکم رحم به حیوانات یا به نوعی نهی از آزار رساندن به حیوان در دیانت بابتی، از جمله احکام مستقل و مفصل است. به شأنی که در بیانات حضرت اعلیٰ احکامی از جمله "نهی از سوار شدن بر گاو"، "نهی از حمل بار خارج از حد توان حیوانات"، "نهی از سوار شدن بر حیوانات، بدون رکاب" و غیره وجود دارد.

حضرت باب درباره این حکم می‌فرماید :

"فِي أَنْ لَا تَرْكَبَ الْبَقْرَ وَلَا تَحْمَلَنَّ عَلَيْهِ وَلَا عَلَى حَيْوَانٍ غَيْرِهِ إِلَّا عَلَى دُونَ طَاقَتِهِ وَلَا تَرْكَبَنَّ حَيْوَانًا إِلَّا وَ أَنْتُمْ تَرْكَبُونَ عَلَيْهِ بِاللِّجَامِ وَالرِّكَابِ وَلَا تَرْكَبَنَّ مَا لَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَحْفَظْنَ أَنْفُسَكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَنهَأَكُمْ عَنْ ذَلِكَ نَهْيًا عَظِيمًا فِي الْكِتَابِ ..."

مُخَصَّصِ ابْنِ بَابِ أَنَّهُ خَدَاوَنَد تَعَالَى نَاظِل فَرْمُودَه دَر بِيَان اَنچَه اَحْتِيَاج نَفُوس مُؤْمِنِينَ بَه اَنهَأ بُوَدَه وَ اَنچَه رَا كَه اَكْثَر مَرْدَمَان دَر اَن تَجَاوَز نَمُودَه اَز رِضَاي او مَحْجُوبِنَد وَ اَمْر فَرْمُودَه دَر بِيَان اَز جُود لَايْزَالِي خُود كَه بَر گَاو سَوار نَشُدَه وَ بَار بَر دُوش او نَنهَادَه وَ نَه بَر حَيْوَانِي غَيْر اَز او اَز چَهَارپَايَان دِيگَر مَگَر بَر اَنچَه اَنهَأ طَاقَت حَمَل اَن دَاشْتَه چَه مَشَاهِدَه مِي شُود كَه بَر گَاو نَهَايْت اِيذَا وَ اذِيْت جَارِي مِي دَارَنَد وَ بَر او بَار مِي نَمَايَنَد اَنچَه قُوه حَمَل اَن نَدَاشْتَه وَ كَمَال جَفَا اَز هَر قَهْرِي بَر او وَارَد مِي سَازَنَد وَ بَر بَعْضِي اَز چَهَارپَايَان دِيگَر نَهَايْت جُور رُوا دَاشْتَه وَ فُوق طَاقَت اَنهَأ بَر اَنهَأ بَار مِي نَمَايَنَد وَ هَمچَنِين اَز اَكْل اَنهَأ كَه پَسْت تَرِين اَز اَشْيَاء خَلْق خَدَاسْت دَر رُوي زَمِين كَم نَمُودَه بَل بَعْضِي رَا مَشَاهِدَه نَمُودَه كَه اَز اَنهَأ مَشْت كَاهِي هَم كَم مِي نَمَايَنَد چَنانچَه دَر عَتَبَات عَالِيَات مَشَاهِدَه شُدَه حَمَارِي رَا بَه مَدَارِي بَسْتَه اَز صَبْح تا بَه شَام وَ هَنگَام عَصْر هَم كَاه وَ عَلف بَه اَن بِيچارَه نَدَادَه كَه يَافْت نَمِي شُود وَ تا صَبْح دِيگَر گَرَسَنَه گِذَاشْتَه وَ نُوْبَت دِيگَر بَه مَدَار بَسْتَه وَ بَه ضَرْب چُوب اَن مَسْكِين دَر دُور مَدَار بَه گَرْدَش بُوَدَه وَ اَن بِي اَنصَاف رَحْم نَكْرَدَه، اِيْن اَسْت حُدُود خَلْق دَر ظَاهِر اَمْر وَ هَمچَنِين بَر بَعْضِي اَز چَهَارپَايَان ظَلَم وَ جُور ذَاتِي خُود رُوا دَاشْتَه مَگَر قَلِيلِي اَز مَخْلُوق كَه اَنهَأ پَرُورَش

مالهای خود می‌نمایند از این سبب امر شده در بیان که بیش از طاقت بر آنها بار نکرده و مزد آنها را که اکل و شرب آنها و تیمار آنهاست هنگام وقت مراقب بوده تا آنکه خداوند از سعه جود و فضل خود بر شما برکت بخشوده خیرات زندگانی خود بیابید و در آخرت به الطاف لایزالی او مستترفع آید و امر فرموده که سوار نگردید بر حیوانی مگر آنکه با لگام و رکاب سوار شده تا آنکه نفس خود را محفوظ دارید و سوار نگردید حیوانی را که مستطیع نبوده نفس خود را بر روی آن حفظ نمایید، چه بعضی از آنها سرکش و شرور بوده بر نفوس شما ضرر خویش وارد می‌نمایند، زینهار احتراز نموده و دوری جوید زیرا که خداوند مستعان نهی فرموده شما را از این گونه عمل نهی بزرگی در کتاب ... " (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۱۰، باب ۱۵)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، احکام حضرت باب درباره نهی از آزار رساندن به حیوانات تماماً تأیید شده است. در آثار بهایی آیات و بیانات بسیاری در این باره وجود دارد.

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۸۷) می‌فرماید :

"لَا تَحْمِلُوا عَلَى الْحَيوانِ مَا يَعْجِزُ عَنْ حَمَلِهِ إِنَّا نَهِينَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ نَهياً عَظِيماً فِي الْكِتَابِ كُونُوا مَظَاهِرَ الْعَدْلِ وَالْإِنصَافِ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ"

(بار نکنید بر حیوان به قدری که عاجز شود از حمل آن. یعنی چهارپایان را به اندازه ای بار کنید که بتوانند آن را بکشند. ما نهی کردیم شما را از اذیت حیوانات و این نهی شدیدی است در کتاب الهی. در همه امور مظهر عدالت و انصاف باشید در بین آسمانها و زمینها)

همچنین در کتاب ایقان، ضمن بیان اوصاف مجاهدین در راه حق می‌فرماید :

"و لیکن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قَدَم طلب و سلوک در سیل معرفت سلطان قَدَم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و ... رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان ... " (حضرت بهاءالله، کتاب ایقان، صفحه ۱۲۸)

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید :

"حیوان نظیر انسان در نزد اهل حقیقت بسیار عزیز است لهذا انسان باید به انسان و حیوان هر دو مهربان باشد و به قدر امکان در راحت و محافظت حیوان بکوشد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۴۰)

و در لوحی دیگر می‌فرماید :

"هو الابهی، ای احبای الهی، اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحم و مروّت و مهربانی به هر نفسی است ... باری احبای الهی باید نه تنها به انسان رأفت و رحمت داشته باشند بلکه باید به جمیع ذی روح نهایت مهربانی نمایند زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترک است ولی انسان ملتفت این حقیقت نیست، گمان می‌نماید که احساس، حصر در

انسانست لهذا ظلم به حیوان می کند اما به حقیقت چه فرقی در میان احساسات جسمانی است؟ احساس واحد است خواه اذیت به انسان کنی و خواه اذیت به حیوان ابداً فرقی ندارد بلکه اذیت به حیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید آه و ناله کند و اگر صدمه به او رسد به حکومت مراجعه کند حکومت دفع تعدی کند. ولی حیوان بیچاره زبان بسته است نه شکوه نماید و نه به شکایت به حکومت مقتدر است، اگر هزار جفا از انسان ببیند نه لساناً مدافعه تواند و نه عدالته دادخواهی کند. پس باید ملاحظه حیوان را بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود. اطفال را از صغر سنّ نوعی باید تربیت نمائید که بی نهایت به حیوان رؤف و مهربان باشند. اگر حیوانی مریض است در علاج او کوشند، اگر گرسنه است اطعام نمایند، اگر تشنه است سیراب کنند، اگر خسته است در راحتش بکوشند. انسان اکثر گناهکارند و حیوان بی گناه البته بیگناهان را مرحمت بیشتر باید کرد مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات مودیه را مثل گرگ خونخوار مثل مار گزنده و سایر حیوانات مودیه چه که رحم به اینها ظلم به انسان و حیوانات دیگر است. مثلاً اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمایی این ظلم به گوسفند است یک گله گوسفند را از میان بردارد. کلب عقور را اگر فرصت دهی هزار حیوان و انسان را سبب هلاکت شود. پس رأفت به حیوان درنده ظلم به حیوان مظلومه است لهذا باید چاره آن را نمود. ولکن به حیوانات مبارکه باید بی نهایت مهربانی نمود هر چه بیشتر بهتر و این رأفت و مهربانی از اساس ملکوت الهی است این مسئله را بسیار منظور دارید و علیکم البهء الابهی " (مکاتیب عبدالبهء، جلد ۳، صفحه ۲۱۱)

روح

"روح" یکی از مفاهیمی در علوم دینی است که از ابتدای خلقت تا انتهای دور آدم، هیچ کدام از مظاهر ظهور الهی مطلبی در توضیح آن نازل ننموده اند. حتی در دیانت اسلام نیز هنگامی که از حضرت محمد درباره روح سؤال شد، خداوند متعال در قرآن (سوره اسراء، آیه ۸۵) فرمود: "وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا" یعنی "(ای محمد) از تو درباره روح پرسش می‌کنند، بگو که روح امری از نزد پروردگار من است و آنچه از علم به شما بخشیده شده بسیار اندک است". با توجه به این آیه از قرآن، واضح می‌شود که عدم وجود مطلبی در این باره در ادیان قبل، علتی جز اقتضای زمان و فهم مردم آن زمان ندارد، زیرا که به جنبه ای دیگر از وجود موجودات اشاره می‌کند که قابل حس و دیدن توسط انسان نیست و تنها با گذشت زمان و تکامل فکر انسان است که این روح برای انسان مفهومی آشنا می‌شود، زیرا که خداوند در آیه مذکور می‌فرماید "آنچه از علم به شما بخشیده شده بسیار اندک است". با این وجود بسیاری از مسلمانان به وجود روح معتقدند اما بعضاً این اعتقاد با خرافات زیادی نیز همراه شده است.

احادیث بسیاری نیز درباره روح وجود دارد از جمله حدیثی از حضرت علی است که در جواب سؤال فردی که پرسید آیا روح همان جبرئیل است یا نه فرموده اند "جبرئیل مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ غَيْرُ جبرئیل" (شیخ کلینی، اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۷۴). همچنین در حدیث دیگر آمده که ابی بصیر از امام صادق در مورد آیه مذکور در قرآن درباره روح سؤال کردند و ایشان فرمودند: خلقی است اعظم از جبرائیل و میکائیل که همراه با رسول الله بود و با ائمه همراه است و از عالم ملکوت است (همان، صفحه ۲۷۳).

پس از دیانت اسلام و ظهور حضرت اعلی، بیاناتی درباره روح نیز نازل شد و کم کم مفهوم روح برای انسان ها واضح شد. همچنین حضرت بهاءالله نیز مفهوم روح را به تمامه بر اهل عالم آشکار نمودند. در ادامه مفصلاً به شرح این مفهوم خواهیم پرداخت.

دیانت بابی

در آثار حضرت باب، بیاناتی درباره روح وجود دارد و این آیات، وجود روح را برای موجودات از جمله انسان آشکار می‌سازد. چنانچه می‌فرمایند:

"... یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر، موتی است که کل ادراک می‌نمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۲، باب ۸)

همچنین می‌فرمایند:

"... هیچ نفس مؤمنی نیست که روح او قبض شود الا آنکه قبر او روضه ای می‌شود از ریاض جنت ... روح هیچ شیئی از حد خود تجاوز نمی‌کند مثلاً روحی که تعلق به خلق می‌گیرد لم یزل خلق است ... طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن به من یظهره الله و کلمات او باشد ... " (همان، واحد ۲، باب ۹)

و در باب دیگر می‌فرماید :

"کلّ از برای یک نفس است که خلق می‌شوند و رزق داده می‌شوند و قبض روح می‌گردند و زنده می‌شوند ... " (همان، واحد ۴، باب ۱۹)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی مسئله روح به کامل ترین وجه توضیح شده است. عمدتاً واژه روح در دیانت بهایی ضمن توضیح حقیقت موت و صعود از این عالم توضیح شده است. مطالب مربوط به روح در آثار مقدّس بهایی بسیار مفصّل است و در این مبحث سعی شده به قدر کفایت آیات و بیانات مربوطه درج شود.

حضرت بهاءالله می‌فرماید :

"إِنَّ الْمَوْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ رَحْمَةِ رَبِّكَ بِهِ يَظْهَرُ مَا هُوَ الْمَسْتُورُ عَنِ الْأَبْصَارِ وَمَا الْمَوْتُ إِلَّا صُعُودُ الرُّوحِ مِنْ مَقَامِهِ الْأَدْنَى إِلَى الْمَقَامِ الْأَعْلَى وَبِهِ يَبْسُطُ بَسَاطَةَ النَّشَاطِ وَيَظْهَرُ حُكْمُ الْأَنْبِيسَاطِ ... " (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۹۵)

و همچنین در جواب سؤالی درباره روح می‌فرماید :

"وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنِ الرُّوحِ وَبَقَائِهِ بَعْدَ صُعُودِهِ فَأَعْلَمُ إِنَّهُ يَصْعَدُ حِينَ ارْتِقَائِهِ إِلَى أَنْ يَخْضَرَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ فِي هَيْكَلٍ لَاتُغَيِّرُهُ الْقُرُونُ وَالْأَعْصَارُ وَلَا حَوَادِثُ الْعَالَمِ وَمَا يَظْهَرُ فِيهِ وَيَكُونُ بَاقِيًا بِدَوَامِ مَلَكَوَتِ اللَّهِ وَسُلْطَانِهِ وَجَبْرُوتِهِ وَافْتِدَارِهِ وَمِنْهُ تَظْهَرُ آثَارُ اللَّهِ وَصِفَاتُهُ وَعِنَايَةُ اللَّهِ وَالطَّافَةُ. إِنَّ الْقَلَمَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَتَحَرَّكَ عَلَى ذِكْرِ هَذَا الْمَقَامِ وَاعْلَوْهُ وَسَمُوهُ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ وَتَدْخُلُهُ يَدُ الْفَضْلِ إِلَى مَقَامٍ لَا يُعْرَفُ بِالْبَيَانِ وَلَا يُذَكَّرُ بِمَا فِي الْإِمْكَانِ. طُوبَى لِرُوحٍ خَرَجَ مِنَ الْبَدَنِ مُقَدَّسًا عَنْ شِبْهَاتِ الْأُمَمِ إِنَّهُ يَتَحَرَّكَ فِي هَوَاءِ إِرَادَةِ رَبِّهِ وَيَدْخُلُ فِي الْجَنَّةِ الْعُلْيَا وَتَطُوفُهُ طَلَعَاتُ الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى وَيُعَاشِرُ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ وَأَوْلِيَاءَهُ وَيَتَكَلَّمُ مَعَهُمْ وَيَقْصُّ عَلَيْهِمْ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَوْ يَطَّلِعُ أَحَدٌ عَلَى مَا قُدِّرَ لَهُ فِي عَوَالِمِ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ وَالْثَرَى لَيَسْتَعِزُّ فِي الْحَيْنِ شَوْقًا لِذَاكَ الْمَقَامِ الْأَمْنَعِ الْأَرْفَعِ الْأَقْدَسِ الْأَبْهَى " (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم، صفحه ۴۷۸)

و نیز می‌فرماید :

"ارواح مستقیمه مجردّه که مقدّس از شؤونات ارض اند مرّبی عالم بوده و هستند. لَعْمَرُ اللَّهِ بعد از صعود مهیمن و محیط اند لَمْ يَزَلْ و لَا يَزَالُ این مقام مستور بوده و به خاتم حفظ الهی مختوم و در خزانه عصمت محفوظ. ارواح مقدّسه مجردّه که از این عالم به نور انقطاع صعود نمایند سبب بزرگ اند از برای تربیت عالم و ظهور صنایع و حکم " (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۱، صفحه ۲۷۹)

و همچنین درباره چگونگی رجوع روح پس از مرگ می‌فرماید :

"و این که سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع می‌شود. اگر به حقّ منسوب است به رفیق اعلی راجع. لَعْمَرُ اللَّهِ به مقامی راجع می‌شود که جمیع السنّ و اقلام از ذکرش عاجز است. هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض می‌نمایند. اوست مایه ظهور عالم و صنایع او و اشیاء ظاهره در او به امر سلطان حقیقی و مرّبی حقیقی. در

خمیر ملاحظه نمایید که محتاجست به مایه و ارواح مجردة مایه عالمند تَفَكَّرُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ " (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم، صفحه ۴۸۳)

در آثار حضرت بهاءالله به این مسئله اشاره شده است که بیاناتی که درباره روح به ودیعه گذاشته می شود نیز بسیار با ماهیت اصلی روح تفاوت دارد چرا که به هیچ لفظی نمی توان روح را برای فهم ناقص انسان توضیح داد، چنانچه مانند آیه مربوطه در قرآن، بسیار بیان شده که توضیح بیشتر از این برای نوع انسان سزاوار نیست. جمال قدم در لوحی می فرماید: "يَا عَبْدَ الْوَهَّابِ عَلَيْكَ بَهَائِي اِنَّكَ سَوَّالٌ از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت می دهد بر بقای آن و اینکه سؤال از کیفیت آن نمودی اِنَّهُ لَا يُوصَفُ وَ لَا يَنْبَغِي اَنْ يُذَكَّرَ اِلَّا عَلٰى قَدْرِ مَعْلُومٍ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۱، صفحه ۲۸۵)

همچنین در آثار بهایی از خواب و رؤیا به عنوان یکی از نشانه های وجود روح و تعلق آن به انسان صحبت شده است. جمال قدم در این باره می فرماید:

"درک عالم ارواح در این عالم اجساد ممکن نشود، هر آنچه در قوه خیالیه دست دهد آن عالم سوای آن است در این اجساد فانیه درک عوالم باقیه نتوان نمود اَلَا مَا اَنْتُمْ مِنَ الرُّوِيَا تَشْهَدُونَ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۱، صفحه ۳۰۹)

و در بیانی دیگر در لوح هفت وادی می فرماید:

"از جمله مخلوقات نوم است، ملاحظه کن چقدر اسرار در او ودیعه گذاشته شده است و چه حکمت ها در او مخزون گشته و چه عوالم در او مستور مانده ملاحظه فرمائید که شما در بیتی می خوانید که درهای آن بیت بسته است، یک مرتبه خود را در شهر بعیدی می بینید بی حرکت رجل و تعب جسد به آن شهر داخل می شوید و بی زحمت چشم مشاهده می کنید و بی محنت گوش می شنوید و بی لسان تکلم می نمایید و گاه هست که آنچه شنیده اید ده سال بعد در عالم زمان به حسب ظاهر به عینه آنچه در خواب دیده اید می بینید، حال چند حکمت است که در آن نوم مشهود است و غیر اهل این وادی کما هی آن را ادراک نمی کنند، اول آنکه آن چه عالم است که بی چشم و گوش و دست و لسان حکم همه این ها را دارد و معمول می شود و ثانی آنکه در عالم ظهور اثر خواب را امروز مشاهده می کنید لکن این سیر را در عالم نوم ده سال قبل دیده اید حال تَفَكَّرْ نما فرق این دو عالم و اسرار مودوعه آن را تا به تأییدات الهی به مکاشفات سبحانی فائز شوی" ^{۷۶}

حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب خود می فرماید:

"بدان که روح از حقایق مجردة است و حقیقت مجردة مقدّس از زمان و مکان است، زیرا زمان و مکان از لوازم حقایق جسمانی و متحیّزه است و حقیقت مجردة را چه زمانی و مکانی، جسم و جسمانی نیست تا از برای او مکانی تعیین کنیم ..." (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۴۵۸)

۷۶. این بیان در این منبع نیز یافت می شود: (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۱، صفحه ۳۲۰)

همچنین درباره عالم بعد از مرگ می‌فرمایند :

"در خصوص عالم بعد از موت سؤال نموده بودید آن عالم به تصوّر و عبارات این عالم مشهود و معلوم نگردد. مختصر مذکور می‌شود که این عالم بالنسبه به آن عالم به منزله رَحِم است. همچنانکه در عالم رَحِم، بیان این عالم خارج به این عظمت، ممتنع و محال بود به همچنین بیان آن عالم الهی به الفاظ و عبارات این عالم، مستحیل و غیر ممکن است" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۲۷)

و در لوحی دیگر می‌فرمایند :

"در جهان دیگر حقیقت انسانیّه صورت جسمانی ندارد بلکه صورت ملکوتی دارد که از عنصر عالم ملکوتست. نفوسی که منزّه و مقدّسند چون قالب عنصری متلاشی شود به جهان الهی شتابند و آن جهان در این جهان است ولی اهل این جهان از آن بی خبر، مانند جماد و نبات که از جهان حیوانی و جهان انسانی بی خبرند" (قدیمی، ریاض، گلزار تعلیم بهایی، صفحه ۴۸۹)

و نیز درباره حالات روح بعد از مرگ می‌فرمایند :

"مرقوم نموده بودی که چگونه می‌توان حیاتی بعد از ممات تصوّر کنیم. حالات بعد از ممات به تصوّر نیاید ولی ملاحظه نما واضح است که انسان از عالم جماد آمده است. چون در عالم جماد بود تصوّر عالم نبات ممکن نبود. پس به عالم نبات انتقال کرد. در عالم نبات تصوّر عالم حیوان نمی‌توانست پیش از انتقال از عالم حیوان به عالم انسان تصوّر حیات عقل و هوش انسان نمی‌نمود یعنی مستحیل بود هیچ خبر نداشت. الآن این خاک و این اشجار ابداً از عالم حیوان و انسان خبر ندارند و تصوّر نمی‌توانند بکنند. انکار محض می‌کنند. اما عالم انسان تأیید عالم حیوان می‌کند و معاونت عالم نبات می‌کند ولی عالم نبات خبر ندارد. و همچنین عالم انسان از عالم ملکوت خبر ندارد. به کلی جاهل است. لکن ارواح ملکوتیه در عالم انسان تاثیر دارند ملاحظه کن که چقدر مسأله واضح است با وجود این اغلب علما و دانایان عالم به کلی از این معنی بی خبر" (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۳۸۸)

حضرت عبدالبهاء در بیانی درباره چگونگی ترقی روح بعد از مرگ می‌فرمایند :

"ترقی روح انسانی بعد از قطع تعلق از جسد ترابی در عالم الهی یا به صرف فضل و موهبت ربّانی و یا به طلب مغفرت و ادعیه خیریه سائر نفوس انسانی و یا به سبب خیرات و مبرّات عظیمه که به نام او مجری گردد حاصل شود" (مفاوضات عبدالبهاء، صفحه ۱۸۱)

و نیز درباره ارواح نفوس مقدّس و ارواح شریره و تسلّط آنها بر این عالم می‌فرمایند :

"وقتی که نفوس شریره از این عالم صعود می‌کنند چون کاملاً دستشان از این عالم کوتاه می‌شود، دیگر هیچ تسلّط و نفوذی بر دیگران ندارند. مادامی که در این عالم خاکی زنده اند، اعمال و افکارشان دارای تأثیر است. به ارواح مجرده و پاک، زندگی ابدی عطا می‌شود و به اذن خداوند گاهی می‌توانند به افراد روی زمین کمک و مساعدت نمایند" (انوار هدایت^۷، قسمت ۶۸۷)

۷۷. ترجمه کتاب انوار هدایت که Helen Hornby آن را تنظیم و جمع آوری کرده است و در آثار بهایی موجود است.

"ارواح شریری که فوت نموده اند، هیچ گونه استیلائی بر مردمان ندارند. خیر بر شر تفوق دارد، اشرار حتی در حیاتشان هم نیرویی کم دارند و این نیرو بعد از مرگ آنها کمتر خواهد شد و به علاوه، آنها از این کره خاکی بسیار بعیدند" (انوار هدایت، قسمت ۶۸۸)

و در لوحی دیگر می‌فرماید :

"روح انسانی قوه محیطه بر حقایق اشیاء است، جمیع آنچه مشاهده می‌کنی از صنایع و بدایع و آثار و کشفیات وقتی در حیرت غیب بوده، و سر مکنون، روح انسانی کشف آن سر مکنون نموده و آن را از حیرت غیب به عالم شهود آورده، مثلاً قوه بخاریه، فتوغراف، فنوگراف، تلغراف، مسائل ریاضیه. جمیع این ها وقتی سر مکنون و رمز مصون بوده، روح انسانی کشف این اسرار پنهان نموده و از غیب به شهود آورده، پس معلوم شد روح انسانی قوه محیطه است و تصرف در حقایق اشیاء دارد و کشف اسرار مکنون در حیز ناسوت می‌کند" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۴۰۳)

همچنین ضمن توضیح روح در کتاب مفاوضات خود، کلیه ارواح را به پنج قسم تقسیم فرموده اند :

روح نباتی : آن قوه ایست که از ترکیب عناصر و امتزاج مواد به تقدیر خداوند متعال و تدبیر و تأثیر و ارتباط با سائر کائنات حاصل شود مثل الکتربیک که از ترکیب بعضی اجزا حاصل و پیدا می‌شود. و چون این اجزا و عناصر از هم تفریق شود آن قوه نامیه نیز محو گردد مثل اجزای الکتربیک که به محض تفریق اجزا قوه الکتربیک نیز مفقود و متلاشی شود این روح نباتیست.

روح حیوانی : آن نیز چنین است از امتزاج عناصر است که ترکیب می‌شود ولی این ترکیب مکمل تر است و به تقدیر ربّ قدیر امتزاج تامّ پیدا کند و روح حیوانی که عبارت از قوه حسّاسه است پیدا شود و احساس حقائق محسوسه از مبصر و منظور و مسموع و مطعوم و مسموم و ملموس نماید آن نیز بعد از تفریق و تحلیل این اجزای مرکبه بالطبع محو می‌شود مانند این چراغ که مشاهده می‌نمائید که چون این روغن و فتیل و آتش با هم جمع شود روشنائی حاصل گردد و لکن چون روغن تمام شود و فتیل بسوزد آن نور نیز محو گردد.

روح انسانی : این مثلش مثل بلور و فیض آفتابست یعنی جسم انسان که مرکب از عناصر است در اکمل صورت ترکیب و امتزاج است و غایت اتقان و اشرف ترکیب و اکمل موجودات است و به روح حیوانی نشو و نما نماید ... اما این روح انسانی دو جنبه دارد یا رحمانی یا شیطانی یعنی استعداد نهایت کمال را دارد و همچنین استعداد نهایت نقص را اگر اکتساب فضائل کند اشرف ممکناتست و اگر اکتساب قبائح کند اردل موجودات گردد.

روح آسمانی (روح ایمانی) : آن روح ایمانی و فیض رحمانیست آن از نفثات روح القدس است که به قوه الهیه سبب حیات ابدیه شود آن قوه ایست که انسان ارضی را سماوی کند و انسان ناقص را کامل نماید کثیف را پاک کند ساکت را ناطق نماید اسیر شهوات نفسانیّه را مقدّس و منزّه کند جاهل را عالم نماید.

روح القدس: این روح القدس واسطه بین حق و خلق است مثل آئینه است مقابل آفتاب چگونه آئینه مقدس اقتباس انوار از آفتاب کند و به دیگران فیض رساند به همچنین روح القدس واسطه انوار تقدیس است که از شمس حقیقت به حقائق مقدسه رساند و او متصف به جمیع کمالات الهیه است در هر وقت ظهور کند عالم تجدید گردد و دوره جدید تأسیس شود و هیکل عالم انسانی را خلعت جدید پوشاند.

(مفاوضات عبدالبهاء، صفحه ۱۰۸)

حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارکه در اسکاتلند در انجمن تئاسوفی ها درباره اثبات وجود روح می فرماید :

"... انسان دو حقیقت دارد حقیقت جسمانیّه و حقیقت معنویّه، حقیقت جسمانیّه فانی است اما حقیقت معنویّه باقی زیرا فنا عبارت است از انتقالات از صورتی به صورت دیگر، مثلاً این گل انعدام دارد چرا از این صورت به صورت جمادی انتقال نماید اما معدوم نمی شود باز ماده آن باقی است نهایت از صورت نباتی به صورت جمادی انتقال نموده مثلاً این علف را حیوان می خورد معدوم نمی شود بلکه فنای او عبارت از انتقال او است از صورت نباتی به صورت حیوانی اما معدوم صرف نمی شود، انعدام او همان انتقال از صورتی به صورت دیگر است اما عنصر باقی است، این است معنی فنا و انعدام، مثلاً جسم انسان خاک می شود به عالم جماد انتقال نماید آن خاک وجود دارد پس معنی انعدام و فنا انتقال از صورتی به صورت دیگر است و در عالم صور هیچ کائنی دارای دو صورت نه بل صورت واحد دارد، جسمی مادام مثلث است مربع یا مخمس نمی شود اگر مخمس یا مربع است مثلث نمی شود ولکن روح انسان در آن واحد دارنده جمیع صور است، حال در عقل شما هم مسدس است هم مخمس هم مربع است و هم مثلث جمیع صور در آن واحد در روح موجود، فاقد صورتی نیست تا انتقال از صورتی به صورت دیگر نماید لهذا ابدی است انتقال ندارد جمیع صور را همیشه داراست این برهان واضح است، برهان دیگر جسم انسان گاهی علیل است گاهی صحیح گاهی ضعیف گاهی سمین حالات مختلفه دارد اما روح در حالت واحد است چون جسم ضعیف شد روح ضعیف نشود پس حقیقت معنویّه انسان تغییر ندارد اگر دستی قطع شود یا پا بریده گردد تغییری حاصل نگردد پس انعدام عبارت از تغییر جسم است و روح تغییر ندارد لهذا حی و باقی است، ثالث موت عبارت از فقدان احساس است، در نوم جسد احساس ندارد چشم نمی بیند گوش نمی شنود مشام استشمام نمی کند ذائقه و لامسه معطل می ماند و جمیع قوی معوق جسد مرده است هیچ احساسی ندارد اما روح سائر است در خواب می بیند می شنود می گوید جمیع قوای او در حرکت است و اگر انسان جسد تنها بود بایستی هیچ حرکت نداشته باشد و مرده باشد پس در این جسد یک حقیقت ثانویه ای هست که محیط به حقائق اشیاء است و کاشف اسرار کائنات است که بدون چشم می بیند بدون گوش می شنود بدون دست می گیرد بدون قلب ادراک می کند حقیقتی است غیر محدود و حال آنکه جسم محدود است، پس ثابت شد که حقیقت ثانویه ای هست در انسان که از هر آفتی آزاد است و بدون تغییر باقی و برقرار و دیگر اینکه در حین صحبت می گویی "من گفتم" "من رفتم"، آنکه می گوید من چنین گفتم آن کیست یک حقیقت ثانویه ایست که با او مشورت می شود که این کار نافع است یا مضر، این کار را بکنم یا نکنم چه نتایج خواهد داشت، آن روح که با او مشورت می کنی اگر بگوید این کار بکن می کنی و الا نه، واضح است حقیقت ثانویه ایست که راکب است و حقیقت جسمانیّه مرکوب، آن سراج است و این زجاج، اگر زجاج بشکند بر سراج ضرری نرسد بلکه باقی است، انسان سیر مراتب و درجات می کند تا به رتبه ای برسد که فوق رتبه این عالم جسمانی است تا به عالم کمال رسد پس جمیع زجاج ها را ترک کند به عالم انوار شتابد وقتی این سراج در زجاج نباتی بود وقتی در زجاج حیوانی و حال

در زجاج انسانی لهذا اگر زجاج بشکند سراج فانی نگردد این براهین عقلی است نه نقلی که انکار نتوان نمود، انتهی" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۴۸)

حضرت ولی عزیز امرالله نیز در توابع خود، مسائل مربوط به روح را توضیح و تبیین فرموده اند که مفصلاً در کتاب انوار هدایت^{۷۸} مندرج است. به عنوان فصل الخطاب این مبحث، برخی از این توضیحات نقل می‌شود:

"در خصوص سؤالان مربوط به حقیقت این بیان که تجزّی کامل روح از بدن سه روز طول می‌کشد ... در آثار مقدّسه امر اعظم مطلب خاصی در ارتباط با نکته مطروحه شما نیست ... این یکی از رسوم اساسی مسلمانان است و به هیچ وجه از فرائض اهل بهاء به حساب نمی‌آید" (انوار هدایت، قسمت ۶۸۱)

"در آثار مقدّسه بهایی مطلبی حاکی از وجود قرین و جفت برای ارواح مذکور نیست. مقصود این است که ازدواج باید به آنچنان عشق عمیق روحانی بینجامد که دوام آن تا عالم بعد استمرار یابد که در آن جنسیت و قبول و پذیرش ازدواج مطرح نیست ..." (انوار هدایت، قسمت ۶۸۹)

"در خصوص احتمال اتحاد با محبوب در جهان بعد تعالیم دیانت بهایی کاملاً روشن است. بنابر بیانات مقدّسه حضرت بهاءالله روح انسانی پس از مرگ نیز شخصیت و ادراک و هوشمندی خود را حفظ می‌کند و بر ایجاد ارتباط صمیمانه با سایر ارواح توانا می‌باشد. اما، این ارتباط خصلتی کاملاً روحانی است و ناشی از عشقی بی تکلف و عاری از حبّ نفس به یکدیگر می‌باشد" (انوار هدایت، قسمت ۶۹۴)

۷۸. ترجمه کتاب انوار هدایت که Helen Hornby آن را تنظیم و جمع‌آوری کرده است و در آثار بهایی موجود است.

روزه

صوم (روزه) در لغت به معنی خودداری کردن از خوردن و آشامیدن است. روزه از آداب مذهبی است که در تمامی ادیان الهی وجود داشته است که در ادامه مفصلاً به احکام آن می‌پردازیم.

پیش از آنکه احکام روزه در ادیان بیان شود، بیانی از حضرت عبدالبهاء نقل می‌شود که در آن پاسخ این سؤال که حکمت و دلیل روزه گرفتن در چیست داده شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید :

"... حکمت الهیه در صیام بسیار است از جمله چون در این ایام مَطَلَع شمس حقیقت به وحی الهی به نزول آیات و تنظیم شریعت الله و ترتیب تعالیم پردازد، به جهت کثرت اشتغال و شدت انجذاب، حالت و وقت اکل و شرب نماند ... مقصد اینست که به جهت متابعت مظاهر الهیه و تنبّه و تذکر حالت ایشان بر عموم ملت، ایامی چند تأسی و اقتدا فرض گشت ... حکمت ثانی اینست که صیام سبب تذکر انسان است، قلب رقت یابد، روحانیت انسان زیاد شود و سبب این می‌شود که انسان فکرش حصر در ذکر الهی می‌شود، از این تذکر و تنبّه لابد ترقیات معنوی از برای او حاصل شود، حکمت ثالث آنکه صیام بر دو قسم است جسمانی و روحانی، صیام جسمانی کفّ نفس از مأكولات و مشروبات است که انسان از مشتتهیات جسمانی پرهیز کند اما صیام معنوی روحانی است که انسان خود را از شهوات نفسانی و غفلت و اخلاق حیوانیه و شیطانیّه منع نماید پس صیام جسمانی رمزی است از آن صیام روحانی یعنی ای پروردگار همچنان که از مشتتهیات جسمانیّه و اشتغال به طعام و شراب باز ماندم دل و جانم را از محبت غیر خویش پاک و مقدّس کن و نفسم را از شهوات هوائیّه و اخلاق شیطانیّه محفوظ و مصون بدار تا روح به نجات قدس انس گیرد و از ذکر دون تو صائم گردد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۲۳)

همان طور که بیان شد، روزه در تمامی ادیان مقدّس الهی وجود داشته است به طوری که در کتاب قرآن ضمن نزول حکم روزه در اسلام به وجود این حکم در ادیان گذشته نیز اشاره شده است. در آن کتاب مقدّس (سوره بقره، آیه ۱۸۳) می‌فرماید :

"يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ"

(ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب شده است، همانطور که بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شاید با تقوا شوید)

دیانت یهودی

در دیانت یهود، روزه یا "تعنیت" به معنی "رنج دادن جان" یکی از اعمالی است که در عهد عتیق کتاب مقدّس به آن اشاره شده است و دختران و پسران بعد از رسیدن به سنّ بلوغ باید به آن عمل نمایند، در کتاب مقدّس آمده است که حضرت موسی در کوه طور چهل شبانه روز صائم بودند و از خوردن و آشامیدن پرهیز کردند (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۳۴، آیه ۲۸) و حضرت عبدالبهاء دلیل آن را تذکر و تنبّه ملت اسرائیلیان بیان فرموده اند (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۲۴). همچنین در کتاب مقدّس آمده است که حضرت داوود برای سلامتی نوزاد پسر خود روزه گرفت (کتاب مقدّس، عهد عتیق، رساله دوم سموئیل، فصل

۱۲، آیه ۱۵). به همین علت یهودیان بعد از سن بلوغ در برخی مواقع مانند حضرت داوود که برای فرزند خود صائم شدند، روزه های شخصی می گیرند.

اولین و معروف ترین روزه یهودیان، روزه یوم کیپور یا روزه بزرگ نام دارد. این روزه با هدف بخشش گناهان (میان انسان و خداوند) انجام می شود و تنها روزه ای است که دستور مستقیم خداوند در تورات درباره آن نازل شده است.

در کتاب مقدس آمده است: "برای شما قانون ابدی باشد که در دهمین روز از ماه هفتم (عبری) جان های خود را رنج دهید (روزه بگیرید)، زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و از جمیع گناهان خود به حضور خداوند طاهر خواهید شد..." (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۶، آیات ۲۹ تا ۳۱)

یهودیان جهان در این روز که مهم ترین روز تقویم عبری محسوب می گردد از غروب تا غروب روزه گرفته و از انجام هر کاری دست کشیده و تمام وقت در کنیسه ها به عبادت مشغول می شوند.

دومین سری از روزه های واجب یهودیان، چهار نوبت روزه هایی هستند که پس از ویرانی معبد بیت المقدس از طرف انبیاء و علمای بنی اسرائیل به نشانه سوگواری برای این جامعه مقرر شدند. پس از ویرانی نهایی بیت المقدس در حدود سال ۷۰ میلادی و تبعید یهودیان از آن سرزمین، چهار نوبت روزه به نام های گدلیا، دهم طبت، هفدهم تموز و نهم آو به نشانه یادبود و سوگواری برای این واقعه بر یهودیان واجب شد. سومین شکل روزه، روزه ایستر است. این نشانه نوعی روزه است که به منظور طلب حاجت و استجاب دعا صورت می گرفت. در حدود ۲۳۰۰ سال پیش که یهودیان از زمان کوروش در ایران ساکن شده بودند، دختری یهودی ملکه دربار خشایارشا شد. در آن دوران یکی از وزرا نقشه قتل عام یهودیان را طرح کرد که با هوشیاری ایستر و یکی از انبیای یهود به نام مُردخای، این نقشه باطل شد. ایستر برای موفقیت در ابطال این توطئه، از یهودیان ایران خواست که سه روز روزه بگیرند و از خداوند طلب بخشش و کمک نمایند (کتاب مقدس، عهد عتیق، ایستر، فصل ۴، آیه ۱۶). پس از آن، روزه ایستر به یادبود این واقعه بر یهودیان واجب گشت. (نقل از سایت انجمن کلیمیان تهران)^{۷۹}

میان یهودیان روزه های مستحب نیز رایج است، مانند ایام خاص از سال به ویژه ماه اللول، روزهای دوشنبه و پنجشنبه، عروس و داماد در روز عروسی یا روز قبل از آن به مناسبت شروع زندگی جدید و به منظور توبه از گناهان گذشته در صورت امکان روزه می گیرند، کسی که خواب آشفته ای دیده است و آن را نشان بدی می داند، روز بعد به خاطر کفاره گناهان و رفع مصیبت روزه می گیرد.

* غیر از روزه بزرگ یا یوم کیپور که تأکید ویژه ای بر انجام آن صورت می گیرد، در همه روزه ها، بیماران و افراد ضعیف و زنان باردار یا شیرده از روزه ها معاف هستند.

* در ایام عید و روزهای شنبه و روزهای اول ماه نو عبری، گرفتن روزه ممنوع است.

(نقل از سایت انجمن کلیمیان تهران)

۷۹. به آدرس الکترونیکی www.iranjewish.com مراجعه شود.

همچنین در کتاب مقدس درباره روزه داری آمده است: "مگر روزه ای که من می‌پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشایید و گره های یوغ را باز کنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟ مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان تقسیم نمایی و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاوری و چون برهنه را ببینی او را بپوشانی و خود را از آنانی که از گوشت تو می‌باشند مخفی سازی؟ آنگاه نور تو مثل فجر طالع خواهد شد و صحت تو به زودی خواهد روید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود آنگاه دعا خواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم. اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت و گفتن نا حق را از میان خود دور کنی و آرزوی جان خود را به گرسنگان ببخشی و جان ذلیلان را سیر کنی، آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، اشعیا، فصل ۵۸، آیات ۶ تا ۱۰)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی نیز روزه از اعمالی است که در عهد جدید کتاب مقدس به آن اشاره شده است، در انجیل متی آمده است که حضرت عیسی چهل شبانه روز صائم شدند. بر این اساس مسیحیان چهل روز را صائم هستند و برخی یک هفته قبل و بعد از آن نیز روزه می‌گیرند. بر پایه کتب عهد جدید، فریسیان و پیروان حضرت یحیی روزه می‌گرفتند اما پیروان حضرت عیسی در ابتدا روزه نمی‌گرفتند (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۴، آیه ۲).

همچنین در آن کتاب آمده است: "آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند، چون است که ما و فریسیان روزه بسیار می‌داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟ عیسی بدیشان گفت، آیا پسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می‌توانند ماتم کنند؟ و لکن ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت. و هیچ کس بر جامه کهنه پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر می‌شود و شراب نو را در مَشکهای کهنه نمی‌ریزند و الاً مَشک ها دریده شده، شراب ریخته و مَشک ها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مَشک های نو می‌ریزند تا هر دو محفوظ باشد" (همان، فصل ۹، آیات ۱۵ تا ۱۸)

و نیز درباره حالات فرد صائم این چنین آمده است: "اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران تَرش رو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند. لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی تا در نظر مردم روزه‌دار نمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد" (همان، فصل ۶، آیات ۱۶ تا ۱۸)

حضرت عبدالبهاء درباره روزه در آیین مسیحی و تغییرات آن چنین می‌فرمایند:

"... حضرت مسیح در بدایت تأسیس شریعت روحانیّه و تنظیم تعلیمات و ترتیب وصایا چهل روز از مقتضیات جسمانیّه و اشتغال به خوردن و نوشیدن فتور حاصل نمودند، در بدایت حواریون و مسیحیون روزه می‌گرفتند بعد جامع رؤسای مسیحیین صیام را به پرهیز تبدیل نمودند ... مسیحیون نیز چنان که مرقوم گشت در بدایت، روزه تام می‌گرفتند زیرا هر نفس صادقی چون محبوبی داشته

باشد در هر حالتی که محبوب او باشد آرزوی آن حالت را می کند، اگر محبوبش در حالت حزن باشد آرزوی حزن می کند اگر در حالت سرور باشد آرزوی سرور می کند اگر در حالت راحت باشد آرزوی راحت کند اگر در زحمت باشد آرزوی زحمت کند" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۲۴)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام درباره روزه در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۱۸۳) می فرماید :

"يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ"

(ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما واجب شده است، همانطور که بر اقوام قبل از شما واجب شده بود شاید شما پرهیزگار شوید)

همچنین در ادامه (سوره بقره، آیه ۱۸۴) درباره کسانی که از روزه معاف هستند و باید قضای آن را به جا آورند می فرماید :

"أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ"

(و این روز هایی چند است پس هر کس از شما مریض و یا مسافر باشد باید ایامی دیگر به جای آن روزه بگیرید و اما کسانی که به هیچ وجه نمی توانند روزه بگیرند عوض روزه برای هر روز یک مسکین طعام دهند و اگر کسی عمل خیری را داوطلبانه انجام دهد برایش بهتر است و اینکه روزه بگیرید برایتان خیر است اگر شما از عالمان باشید)

همانطور که از بیان حضرت عبدالبهاء که در ابتدای مبحث بیان شد درباره حکمت روزه می توان فهمید، یکی از حکمت های روزه به جهت متابعت مظاهر الهیه و تنبه و تذکر حالت ایشان بر عموم ملت است، بر این اساس کتاب قرآن که در ماه رمضان بر حضرت محمد نازل شده است، بر مسلمان بالغ، واجب است که این ماه را کامل روزه بگیرد. در قرآن (سوره بقره، آیه ۱۸۵) می فرماید :

"شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَن كَانَ مَرِيضاً أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لِيَتكْمَلُوا الْعِدَّةَ وَ لِيَتكَبَّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ"

(ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده تا هدایت مردم و بیاناتی از هدایت و جدا سازنده حق از باطل باشد پس هر کس این ماه را درک کرد باید روزه بگیرد و هر کس مریض و یا مسافر باشد به جای آن چند روزی از ماه های دیگر روزه بگیرد، خدا برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری نخواسته و منظور اینست که عده روزه (سی روز) را تکمیل کرده باشید و خدا را در برابر این که هدایتتان کرد تکبیر گفته و شاید شکرگزاری کنید)

حق درباره دیگر فرعیات در روزه داری در آیین اسلام (سوره بقره، آیه ۱۸۷) فرموده اند :

"أَجَلٌ لَّكُمْ لَيْلَةُ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَاسٌ لَّكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ وَ لَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لِّلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ"

(در شب روزه داری مباشرت با همسرانتان حلال شد ایشان پوشش شما و شما پوششی هستید برای آنان، و خدا دانست که شما همواره با انجام این عمل نا فرمانی و در نتیجه به خود خیانت می‌کردید پس از جرمتان گذشت و این حکم را از شما برداشت حالا دیگر می‌توانید با ایشان مباشرت کنید و از خدا آنچه برایتان مقدر کرده طلب کنید و از آب و غذا در شب همچنان استفاده کنید تا سفیدی شفق از سیاهی شب برایتان مشخص شود سپس روزه را به کمال برسانید تا اول شب و نیز هنگامی که در مسجد‌ها اعتکاف می‌کنید با زنان مباشرت نکنید، این احکام حدود خداست زنه‌ار که نزدیک آن مشوید این چنین خدا آیات خود را برای مردم بیان می‌کند تا شاید با تقوا شوند)

درباره صوم در زمان حضرت محمد، حضرت اعلی در بیان فارسی می‌فرماید :

"... در ظهور قرآن اگر می‌بودی و از رسول خدا سؤال می‌نمودی سبب فرض او را، هر آینه جواب می‌فرمود به آنچه ذکر می‌شود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست مثلاً در زمان رسول خدا اگر دوست نمی‌داشتی هر کس که او را دوست ندارد و نبودی از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم می‌شدی ثواب صوم از برای تو عطاء می‌شد و همچنین حرفاً به حرف در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا منتهی شود به حرف آخر که جامع ظهورات کلّ واحد است که اگر صائم از دون آن می‌بودی هر آینه در آن روز صائم از برای خدا بودی ... مثلاً در یوم ظهور امیر المؤمنین علیه السلام کلّ صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی می‌شد که در حبّ او بودند و از دون حبّ او صائم ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۱۸)

دیانت بابی

در دیانت بابی حضرت اعلی ایام صیام را به نوزده روز آخر از آخرین ماه بیانی یعنی شهرالعلاء تغییر داده اند. در وجوب این حکم در کتاب بیان عربی می‌فرماید :

"انتم فی کلّ حُولِ شَهْرِ الْعَلَاءِ لِلَّهِ تَصُومُونَ وَ قَبْلَ أَنْ يَكْمَلَ الْمَرْءُ وَالْمَرْثَةَ أَحَدَ عَشَرَ سَنَةً مِنْ حِينَ مَا تَنْعَقِدُ نُطْفَةَ أَنْ يُرِيدُونَ إِلَى الزَّوَالِ لِيَصُومُونَ وَ بَعْدَ مَا يَبْلُغُ إِلَى إِثْنَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَعْفَى عَنْهُ وَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الطُّلُوعِ إِلَى الْغُرُوبِ تَصُومُونَ لَعَلَّكُمْ يَوْمَ الظُّهُورِ فِي أَبْوَابِ النَّارِ لَا تَدْخُلُونَ ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۸)

(شما در کل ماه شهرالعلاء برای خدا روزه دار شوید و قبل از کامل شدن سن مرد و زن به یازده سالگی از زمان انعقاد نطفه اگر خواستند تا ظهر روزه بگیرند و بعد رسیدن به چهل و دو سالگی بخشیده شد بر او، و بین آن‌ها از طلوع تا غروب روزه بگیرید تا شاید شما یوم ظهور در درهای آتش داخل نشوید)

همچنین درباره روزه می‌فرماید :

"... در حین صوم حقّ است بر صائم که مراقب شود رضاءالله را که از آن محتجب نگردد که اگر در حین شجره حقیقت طالع شود و حکم نماید به دون آن، فی الحین اطاعت کند چه این صومی که الان می‌گیرد به امر او بوده در ظهور قبل و هم چنین کلّ اعمال را شاهد شو و از شرب و آکل و اقتران و مجادله ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۱۸)

درباره کسانی که از روزه معاف هستند و باید آیه ای به جای آن تلاوت کنند می‌فرمایند :

"وَأَمَّا النِّسَاءَ حِينَ مَا يَجِدْنَ الدَّمَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ صَلَوَةٌ وَلَا صَوْمٌ أَلَا وَإِنْ يَتَوَضَّأْنَ ثُمَّ يُسَبِّحْنَ خَمْسَ وَتِسْعِينَ مَرَّةً مِنْ زَوَالِ إِلَى زَوَالِ يَقُولْنَ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الطَّلَعِ وَالْجَمَالِ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۰)

(و همانا بر زنان هنگامی که یافتند خون، نیست بر آن‌ها نماز و روزه، باید وضو بگیرند سپس تسبیح بگویند نود و پنج مرتبه از ظهر تا ظهر بگویند سبحان الله ذی الطلعه و الجمال)

حضرت عبدالبهاء درباره صوم در زمان حضرت اعلی می‌فرمایند :

"حضرت اعلی در بدایت ظهور از شدت تأثیر نزول آیات ایامی می‌گذشت که به چای اختصار می‌شد ... حال چون در این ایام حضرت اعلی اکثر ایام روزه داشتند ... یعنی قلیل میل می‌فرمودند و بعضی روزها هیچ میل نمی‌فرمودند بر احباء نیز لازم شد که متابعت کنند ..." (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۲۴)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی حضرت بهاءالله حکم روزه در دین بابی را تأیید نمودند و در لوحی می‌فرمایند "یا احمد عَلَیْكَ بِهَائِي، ذکر صوم و صلوة مجدد می‌شود تا معلوم و واضح گردد، صوم بیان، لَدَى الرَّحْمَنِ به طراز قبول فائز و در کتاب اقدس حُكْمُش نازل ..."(مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۹۰)

حضرت عبدالبهاء صوم در زمان جمال مبارک را چنین بیان می‌فرمایند :

"جمال مبارک در ایامی که به تأسیس تعالیم الهی پرداختند و در ایامی که متصلاً آیات نازل می‌شد از شدت تأثیر آیات و هیجان قلب تناول طعام نمی‌فرمودند مگر اقل قلیل، مقصد اینست که به جهت متابعت مظاهر الهیه و تنبه و تذکر حالت ایشان بر عموم ملت ایامی چند تاسی و اقتدا فرض گشت ... حال چون در این ایام ... جمال مبارک از غذا و شراب باز ماندند یعنی قلیل میل می‌فرمودند و بعضی روزها هیچ میل نمی‌فرمودند بر احباء نیز لازم شد که متابعت کنند ..." (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۲۴)

بهاییان نیز در همان زمان مانند حکم دیانت بابی روزه می‌گیرند. در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۰) می‌فرمایند :

"قَدْ فُرِضَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ وَالصُّومُ مِنْ أَوَّلِ الْبُلُوغِ أَمْرًا مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّكُمْ وَرَبِّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ..."

(همانا واجب شد بر شما نماز و روزه از اول بلوغ امری است از سوی خدا، پروردگار شما و پروردگار پدران قبل شما)

همچنین درباره صوم در کتاب اقدس (بند ۱۶) می‌فرمایند :

"يَا قَلَمَ الْأَعْلَى قُلْ يَا مَلَأَ الْإِنشَاءَ قَدْ كَتَبْنَا عَلَيْكُمُ الصِّيَامَ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ ... وَإِذَا تَمَّتْ أَيَّامُ الْإِعْطَاءِ قَبْلَ الْإِمْسَاكِ فَلْيَدْخُلَنَّ فِي الصِّيَامِ كَذَلِكَ حَكَمَ مَوْلَى الْإِنَامِ ..."

ای مظهر امر الهی، بگو ای اهل عالم، همانا نوشتم بر شما روزه گرفتن را در چند روز معین و محدود ... و وقتی که ایام عطاى قبل از پرهیز تمام شد، سپس وارد ماه روزه (شهرالغلاء) بشوید، این طور حکم کرده است مولای خلق)

همچنین درباره فرد صائم در آن کتاب (بند ۱۷) می‌فرماید :

"... كُفُّوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الْأَكْلِ وَالشَّرْبِ مِنَ الطُّلُوعِ إِلَى الْأُفُولِ إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ الْهَوَىٰ عَنْ هَذَا الْفَضْلِ الَّذِي قُدِّرَ فِي الْكِتَابِ"
(بازدارید خودتان را از خوردن و آشامیدن از طلوع تا افول (از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب)، مبدا منع کند شما را هوای نفس از این فضلی که در کتاب الهی معین شده است)

حضرت عبدالبهاء در لوحی بیان می‌فرماید که دُخانیات نیز از مشروبات است و هنگام روزه باید از آن دوری کرد. می‌فرماید :
"ای سائل، صوم عبارت از کَفُّ نَفْسِ است از جمیع مأكولات و مشروبات. دُخَان از جمله مشروبات است و انسان نباید لسان را به کلمات فظیحه بیالاید و البهَاء علیک عع" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۵)

حضرت بهاءالله درباره کسانی که روزه بر آن‌ها کاملاً بخشیده شده است در کتاب اقدس (بند ۱۰) می‌فرماید :
"... مَنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَعْفٌ مِنَ الْمَرَضِ أَوْ الْهَرَمِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فَضَلًا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ"
(کسی که بود در نفس او ضعفی از مریضی بود یا در سن هَرَم بود، بخشید خدا بر او فضلی است از نزد او همانا او البته بخشنده و کریم است)

و در ادامه (بند ۱۶) می‌فرماید :

"... لَيْسَ عَلَى الْمَسَافِرِ وَالْمَرِيضِ وَالْحَامِلِ وَالْمُرْضِعِ مِنْ حَرَجِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ فَضَلًا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْوَهَّابُ"
(نیست بر مسافر و مریض و زن باردار و زن شیرده این که روزه بگیرند، بخشید خدا از آن‌ها، فضلی است از نزد او همانا او البته عزیز و بسیار بخشنده)

تفصیل حکم روزه درباره این آیات چنین است :

۱- در تعیین حد سفر می‌فرماید "تعیین سفر نه ساعت از قرار ساعت مصنوع و اگر مسافر در جائی توقف کند و معین باشد توقف او تا یک شهر بیان باید صائم شود و اگر اقل از یک شهر باشد صوم بر او نیست و اگر در بین شهر صوم وارد شود به جائی که یک شهر بیانی در آن جا توقف می‌نماید باید سه روز افطار کند و بعد از آن مابقی ایام صوم را صائم شود و اگر به وطن خود رسد که دائم الاقامه در آن جا بوده است باید همان یوم اول ورود صائم شود" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۲۲). همچنین درباره حد سفر در لوح ورقای شهید می‌فرماید "حدود سفر نه ساعت در کتاب الهی معین شده یعنی از مقامی که حرکت می‌نماید تا مقامی که اراده وصول به آن نموده نه ساعت باشد حکم صوم مرتفعست ... و یومی که قصد سفر می‌نماید آن یوم صوم جائز نه" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۱، صفحه ۱۷)

۲- حدّ مسافر پیاده را دو ساعت بیان فرموده اند و تصریح نمودند که اگر مسافرت پیاده بیش از دو ساعت طول کشید افطار کردن جایز است. (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۷۵)

۳- درباره افراد مریض می‌فرمایند "به راستی می‌گویم از برای صوم و صلوة عندالله مقامی است عظیم ولکن در حین صحّت فضلش موجود و عند تکسّر^{۸۰}، عمل به آن جایز نه، این است حکم حقّ جلّ جلاله از قبل و بعد ... " (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹۳)

۴- درباره روزه گرفتن افرادی که به شغل های سخت و شاقّه مشغولند می‌فرمایند: "صیام نفوس مذکوره عفو شده ولکن در آن ایام قناعت و ستر لاجل احترام حکم الله و مقام صوم اولی و أحبّ" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۷۶)

در آیین بهایی حکم افرادی که از روزه معاف هستند و باید آیه ای به جای آن تلاوت کنند از دین بابت تأیید شده است، در کتاب اقدس (بند ۱۳) می‌فرمایند:

"قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنِ النَّسَاءِ حِينَ مَا يَجِدْنَ الدَّمَ الصَّوْمَ وَالصَّلَاةَ وَلَهُنَّ أَنْ يَتَوَضَّأْنَ وَ يُسَبِّحْنَ خَمْسًا وَ تَسْعِينَ مَرَّةً مِنْ زَوَالِ إِلَى زَوَالِ سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الطَّلَعِ وَالْجَمَالِ هَذَا مَا قُدِّرَ فِي الْكِتَابِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَالَمِينَ"

(همانا بخشید خدا بر زنان هنگامی که می‌یابند خون نماز و روزه را و بر آنان است که وضو بگیرند و تسبیح بگویند نود و پنج مرتبه از ظهر تا ظهر سبحان الله ذی الطلعه و الجمال این است آن چه در کتاب آمده اگر از دانایان باشید)

تفصیل حکم روزه درباره این آیات چنین است :

۱- قبل از به جا آوردن آیه‌ای که نسوان در ایام عادت ماهیانه به جای نماز و روزه تلاوت می‌نمایند گرفتن وضو واجب است. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۳۴)

۲- طبق توضیح بیت العدل اعظم معافیت از انجام بعضی از فرایض و وظایف دینی که در کتاب مستطاب اقدس نازل گردیده، همان طور که مفهوم کلمه می‌رساند، معافیت است نه تحریم. بنابراین افراد احبائی که مشمول معافیت هستند مختارند در صورتی که مایل باشند این معافیت را منظور ندارند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۲۰)

حضرت بهاءالله در جواب سوالی در این باره که در غیر شهر العلاء اگر کسی خواسته باشد صائم شود جایز است یا نه و اگر نذر و عهد کرده باشد که صائم شود مجری است یا نه می‌فرمایند:

"حکم صوم از همان قرار است که نازل شده ولکن اگر نفسی عهد نماید که لله صائم شود به جهت قضاء حاجات و دون آن باسی نبوده و نیست ولکن حقّ جلّ جلاله دوست داشته که عهد و نذر در اموری که منفعت آن به عباد الله می‌رسد واقع شود" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۷۱)

۸۰. کسالت، شکسته شدن شخص

و نیز درباره روزهایی که روزه گرفتن در آن مرتفع شده است می‌فرمایند :

"اگر عید مولود و یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن یوم مرتفع است" (یوم میلاد حضرت بهاءالله و یوم میلاد حضرت اعلی). حضرت بهاءالله می‌فرمایند این دو یوم یک یوم محسوب شده عندالله (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۲) و نیز می‌فرمایند که اگر این اعیاد با ایام صیام مقارن گردد، حکم روزه در آن دو روز مرتفع است (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۶)

حضرت عبدالبهاء درباره نفوسی که از صوم دوری می‌کنند می‌فرمایند :

"هوالله ای ثابت بر پیمان ... صلوۀ و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است اگر نفسی تأویل^{۸۱} نماید و تهاون^{۸۲} کند البتّه از چنین نفوسِ احتراز لازم و آلا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد. باید حصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین چنین اشخاص محافظه نمود و آلا به کلیّ اساس دین الهی منهدم گردد. البتّه صد البتّه که اگر رائحه آن کلمه که از ذکرش خجالت می‌کشم و به خدا پناه می‌برم از کسی استشمام نمائید به کلیّ احتراز کنید. جمال مبارک از چنین شخص بیزار و حضرت اعلی در کنار و عبدالبهاء را عدوّ خونخوار است. جمیع احبّا را با خبر کنید تا در حدّز باشند و علیک التّحیّه و الثّناء ع" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۲)

حضرت ولیّ امرالله در مورد ماه صیام که در آن از طلوع تا غروب آفتاب باید از اکل و شربِ امساک نمود چنین می‌فرمایند :

"ایام صیام ... اساساً دوره‌ای است برای تفکّر و دعا و تجدید قوای روحانی، دوره‌ای که شخص مؤمن باید بکوشد تا صفای باطن که لازمه حیات معنوی است در او حاصل شود و نیروهای روحانی را که در ذاتش نهفته است قوّت و طراوت بخشد. بنابراین حقیقت و مقصد صیام اصولاً امری است روحانی. صوم رمزی است از کفّ نفس و تذکّاری است برای اجتناب از هواهای نفسانی و شهوانی" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۲۵)

بین اهل بهاء، یومِ نوروز یا یومِ الله (توضیح "یوم الله" در قسمت مربوطه آمده است) هم عید نوروز است و هم عید صیام، یعنی روزی که شهرالعلاء به پایان می‌رسد و روزه گرفتن در آن روز مرتفع است. طبق تقویم بدیع (تقویم بهایی) یک روز عبارت از فاصله زمانی بین غروب یک یوم است تا غروب یوم بعد و حضرت بهاءالله فرموده اند که "هر روز که شمس تحویل به حمل شود همان یوم عید است اگر چه یک دقیقه به غروب مانده باشد". (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۵)

همچنین درباره تطابق یوم میلاد و یا مبعث با ایام صیام می‌فرمایند "اگر عید مولود و یا مبعث در ایام صیام واقع شود حکم صوم در آن یوم مرتفع است"^{۸۳} (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۵)

۸۱. از معنی ظاهری خارج کردن، رمز کلام الهی را فراموش کردن

۸۲. سهل انگاری و سستی

۸۳. طبق پیام "۱۰ ژوئیه ۲۰۱۴" بیت العدل اعظم، در تقویم بدیع تغییراتی صورت گرفت و طبق آن ایام میلاد و مبعث به تاریخ شمسی برگزار می‌گردد لذا از آن تاریخ به بعد ایام صیام با هیچ یک از این تواریخ مطابق نمی‌گردد و حکم صوم در تمامی روزهای ماه صیام جاری است.

زکات

زکات نوعی خاص از خیرات و مبرات است که مؤمنین را مکلف ساخت که به جهت کمک به فقرا و امور خیریه و نصرت دین الله مقدار معینی از بعضی از عایدات خود را پس از رسیدن به حد نصاب ادا نمایند. حد معافیت از پرداخت این مالیات در موارد مختلف و نیز نصاب معینی که باید پرداخت شود تفاوت دارد. زکات در لغت به معنای رشد و پاکی آمده است. برخی حکم زکات را اینگونه بیان می‌کنند که زکات در مورد چیزهایی وضع شده که انسان آن‌ها را به آسانی و با کمک طبیعت به وجود می‌آورد یعنی انسان به نسبت کار کمی انجام داده و طبیعت کار بیشتر را انجام می‌دهد و محصول را به راحتی در اختیار انسان می‌گذارد.

حضرت عبدالبهاء در جواب سؤالی درباره زکات می‌فرماید :

"ای ثابت بر پیمان، در خصوص زکات مرقوم نموده بودید، زکات بر محصول باغ‌ها بعد از وضع مصارف است که باید مصارف باغ داده شود و آنچه باقی می‌ماند بر آن زکات تعلق می‌گیرد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۹، صفحه ۲۰)

در ادیان قبل از اسلام به مؤمنین سفارشات شده بود که بسیار شبیه به حکم زکاتی است که در کتاب قرآن بر مسلمانان واجب شده است و در کتاب قرآن به آن‌ها اشاره شده است. مثلاً کتاب قرآن از ابراهیم و اسحاق و یعقوب سخن می‌گوید که اشاراتی به زکات در زمان قبل دارد، در سوره بقره آیه ۷۳، می‌فرماید : "وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ" (و آنان (اسحاق و یعقوب) را پیشوایان نمودیم تا به فرمان ما رهبری کنند، و انجام کارهای نیک و نماز و زکات دادن را به آنان وحی کردیم و همه پرستندگان بودند). در سوره مریم آیه ۵۵، درباره حضرت اسماعیل می‌فرماید : "وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا" (و (اسماعیل) کسان خود را به نماز خواندن و زکات دادن وادار می‌کرد، و نزد پروردگار خویش پسندیده بود).

دیانت یهودی

در دیانت یهودی حضرت موسی پس از بستن عهد و پیمان با قوم بنی اسرائیل آن‌ها را به ادای زکات فراخواندند، در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۸۳) می‌فرماید :

"وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ"

(و یاد آورید هنگامی را که از بنی اسرائیل عهد گرفتیم که جز خدای را نپرستید و نیکی کنید در باره پدر و مادر و خویشان و یتیمان و فقیران و به زبان خوش با مردم تکلم کنید و نماز بیای دارید و زکوة مال خود بدهید پس شما عهد را شکستید و روی گردانیدید جز چند نفری و شمائید که از حکم و عهد خدا برگشتید)

در کتاب مقدس آمده است: "و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبای جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهائم بگیری و غنیمت را در میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند، و تمامی جماعت نصف نما و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته اند زکات برای خداوند بگیر، یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیهٔ افراشتنی برای خداوند باشد و از قسمت بنی اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از جمیع بهایم بگیر، و آنها را به لایوانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می‌دارند بده پس موسی و العازار کاهن برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر اعداد، فصل ۳۱، آیات ۲۵ تا ۳۱)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی نیز زکات به همین شکل سفارش شده بود، در کتاب قرآن (سوره مریم، آیات ۳۱ و ۳۲) می‌فرماید:

"قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا"

(حضرت مسیح در گهواره) گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیامبر کرده)

"وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا"

(و هر جا که باشم با برکتتم کرده است، و به نماز و زکات مادام که زنده باشم سفارشم فرموده)

در عهد جدید کتاب مقدس آمده است: "اما درباره جمع کردن زکات برای مقدسین، چنانکه به کلیسا های غلاطیه فرمودم، شما نیز همچنین کنید. در روز اوّل هفته، هر یکی از شما به حسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذارد تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوب ها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشليم ببرند" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول قرنتیان، فصل ۱۶، آیات ۱ تا ۳)

دیانت اسلام

همانطور که پیشتر ذکر شد، زکات یکی از احکامی است که بیش از پیش در دیانت اسلام بر آن تأکید شده است. حدّ معافیت و نوع عایدات و موعد اداء زکات و حدّ نصاب در موارد مختلفه هیچ یک در قرآن ذکر نشده است.

در قرآن (سوره بقره، آیه ۴۳) می‌فرمایند:

"وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ"

(نماز کنید و زکات دهید و با راکعان رکوع کنید)

همچنین درباره اجر عظیم پرداخت زکات در قرآن (سوره بقره، آیه ۲۷۷) می‌فرمایند :

"إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ"

(محققا کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می‌دهند و نماز به پا داشته و زکات می‌دهند، اجرشان نزد پروردگارشان است، (چون دنیا ظرفیت اجر اینگونه اعمال را ندارد)، نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می‌شوند)

دیانت بابی

در دیانت بابی حکم زکات با حکم حقوق الله همراه شده است. حضرت باب درباره این حکم می‌فرمایند :

"ان هذا من عدل الله من كل بهاء ماءً مثقال من ذهب من كلشيئ بهاء عشرين مثقال لله اذا قضى عليه حول و لم ينقص عن اصله تبلغه الى من نظهره ليؤتين كل واحد من حروف الواحد مثقال الواحد الاوّل فلن له مثقالين ..."

بدانکه بعد از آنکه عدد ذهب و فضّه بعدد کلّ حروف رسد با عشر غیبیه شش هزار و پنج می‌شود که اگر سته را تنزل دهی به شش می‌رسد و آن وقت اوّل حرف اشاره می‌شود که یاء باشد از این جهت امر شده بعد از بلاغ این دو به این حدّ، نود و پنج مثقال از هر یک لله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولی و چه در آخری به اذن او عمل شود و در ما بینهما به نوزده نفر از اولوالطاعه که اذن دهد بر هر یک عدد ها قسمت شود و ذکر آن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت می‌ماند و مؤمنین به آن عمل می‌کنند و از هر تجارتی اعظم تر بوده و هست زیرا که در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر ... " (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۸، باب ۱۷)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز حکم زکات وجود دارد. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۴۶) می‌فرمایند :

"قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمْ تَزْكِيَةُ الْأَقْوَاتِ وَ مَا دُونَهَا بِالزَّكَاةِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مُنْزِلُ الْآيَاتِ فِي هَذَا الرَّقِّ الْمَنِيْعِ. سَوْفَ نُفَصِّلُ لَكُمْ نِصَابَهَا إِذَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ أَنَّهُ يُفَصِّلُ مَا يَشَاءُ بِعِلْمٍ مِّنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَلَامُ الْحَكِيمُ"

(بر شما واجب شده است پرداختن زکات از اقوات، یعنی خوراکی ها، و سایر چیزهایی که خدا به شما داده است. اینست حکم خداوندی که نازل کننده آیات است در این لوح مبارک. عنقریب برای شما تفصیل خواهیم داد نصاب زکات را اگر خدا بخواهد و اراده کند. خداوند تفصیل می‌دهد آنچه را که می‌خواهد به علمی از جانب خود و خداوند دانا است و حکیم)

همچنین درباره میزان زکات می‌فرمایند :

"و درباره زکات هم امر نمودیم کَمَا نُزِّلَ فِي الْفُرْقَانِ عمل نمایند " (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۰۷)

از این بیان واضح می‌گردد که حکم زکات در دیانت بهایی همانند حکم دیانت اسلام است. در کتاب قرآن درباره مواردی که شامل زکات می‌شوند و همچنین حدّ نصاب آن صحبتی نشده است بنابراین تعیین این حدود بر عهده بیت العدل اعظم است. تا زمانی که حدودات مربوط به زکات معین شود به فرموده حضرت ولیّ امرالله باید احباء در خور توانائی و مقدورات خویش مرتباً به صندوق های امری تبرّع نمایند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، صفحه ۲۱۴)

زنا

کلمه زنا در لغت شامل زناى مُحَصَّن و غیر مُحَصَّن می‌باشد یعنی هم به روابط جنسی بین یک فرد متأهل با کسی که همسر او نیست و هم به طور کلی به روابط جنسی خارج از محدوده ازدواج گفته می‌شود. زنا در تمامی ادیان مقدّس الهی ناپسند و حرام است.

دیانت یهودی

در دیانت یهودی حرام بودن زنا در یکی از ده فرمان حضرت موسی آمده است. همچنین در تورات می‌فرمایند: "... کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه کشته شوند" (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۲۰، آیه ۱۰)

همچنین درباره مجازات زانی و زانیه در کتاب مقدّس آمده است: "اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای اگر دختر باکره ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند. اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرا یابد و آن مرد به او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابید، تنها کشته شود و اما با دختر هیچ مکن زیرا بر دختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد، چونکه او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهننده‌ای نبود و اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند، آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی‌تواند او را رها کند" (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۲۲، آیات ۲۲ تا ۲۹)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی درباره زنا در انجیل متی آمده است: "شده اید که گفته شده زنا مکن. اما من به شما می‌گویم که هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشم راستت تو را می‌لغزاند، آن را به درآر و دور افکن، زیرا تو را بهتر آنست که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود. و اگر دست راستت تو را می‌لغزاند آن را قطع کن و دورافکن زیرا تو را بهتر آنست که عضوی از اعضایت نابود گردد تا آن که تمام بدنت به دوزخ افکنده شود" (کتاب مقدّس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیه ۲۷)

همچنین درباره کیفر این عمل در آخرت آمده است: "هر یک از شما باید بداند که چگونه در پاکی و برآزندگی، بدن خود را تحت تسلط نگاه دارد. نباید همانند قوم هایی که خدا را نمی‌شناسند، دستخوش امیال شهوانی باشید. هیچ کس نباید در این امر دست تجاوز یا طمع به حریم برادر خود دراز کند. چنانکه پیشتر به شما گفتیم و هشدار دادیم، خداوند همه این کارها را کیفر خواهد داد، زیرا خدا ما را نه به پاکی، بلکه به قدوسیت فراخوانده است. پس، هر که این تعلیم را رد کند، نه انسان، بلکه خدایی را رد کرده که روح قدوس خود را به شما عطا می‌فرماید" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول تسالونیکیان، فصل ۴، آیات ۴ تا ۸)

در انجیل یوحنا حکایتی از حضرت مسیح چنین آمده است: "سحرگهان عیسی باز به صحن معبد آمد، در آنجا مردم همه بر وی گرد آمدند و او نشست، به تعلیم ایشان پرداخت. ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، بدو گفتند، ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد، و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می‌گویی؟ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر روی زمین می‌نوشت. و چون در سؤال کردن اصرار می‌نمودند، سر بلند کرد، بدیشان گفت، هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد. و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت. پس چون شنیدند، از بزرگترین شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. پس عیسی چون سر بلند کرد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت، ای زن آن مدعیان تو کجایند؟ هیچ کس تو را محکوم نکرد؟ گفت، هیچ کس ای سرورم. عیسی گفت، من هم تو را محکوم نمی‌کنم. برو و دیگر گناه مکن" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۸، آیات ۱ تا ۱۱)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام درباره زنا در کتاب قرآن کریم (سوره نساء، آیه ۱۵) می‌فرماید:

"وَالَّتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا"

(و از زنان شما کسانی که مرتکب عملی شنیع - زنا - شوند، علیه آنان چهار شاهد بگیرید، پس اگر شهود شهادت دادند باید ایشان را در خانه‌ها زندانی کنید، تا مرگشان فرا رسد و آنان را بگیرد و یا خدا راهی برایشان پدید آورد)

همچنین (سوره اسراء، آیه ۳۲) می‌فرماید:

"وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا"

(و نزدیک زنا مشوید که زنا همیشه شنیع بوده و روشی زشت است)

و نیز درباره حرام بودن زنا میان مؤمنین در قرآن (سوره نور، آیه ۳) آمده است:

"الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ"

(مرد زناکار جز با زن زناکار و مُشْرِكِ نکاح نکند و زن زناکار هم جز با مرد زانی و مُشْرِكِ نکاح نخواهد کرد و این کار بر مردان مؤمن حرام است)

و نیز در باره مجازات آن در قرآن (سوره نور، آیه ۲) می‌فرماید :
 "الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لِيَشْهَدُوا عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ"

(باید شما مؤمنان هر یک از زنان و مردان زناکار را به صد تازیانه مجازات و تنبیه کنید و هرگز در باره آنان در دین خدا رأفت و ترحم روا مدارید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید و باید عذاب آن بدکاران را جمعی از مؤمنان مشاهده کنند)

دیانت بابی

در دین بابی حضرت اعلیٰ حتی دیدار و یا صحبت کردن رجال و نساء با یکدیگر را تحت شرایط خاصی مجاز فرموده اند. در بیان فارسی این مسئله را بیان می‌فرمایند که مردان و زنانی که اهل یک طایفه هستند مجاز به دیدن و صحبت کردن با یکدیگر هستند اما آنهایی که از یک طایفه نیستند با شرایطی خاص مجاز به صحبت کردن با یکدیگر هستند و می‌فرمایند که عدم تجاوز از بیست و هشت کلمه اقرب به تقوی است و اگر این بیست و هشت کلمه مفید نیفتد بیشتر از آن هم اجازه داده شده. اصل بیان مبارک در بیان فارسی چنین است :

"فِي أَنْ الَّذِي رَبِّي فِي الطَّيْفَةِ حَلْ لِه النَّظَرِ وَ التَّكَلُّمِ سِوَاءِ كَانِ ذَكَرًا أَوْ اُنْثَى وَ أُذِنَ لِمَنْ يَرِيدُ أَنْ يَتَكَلَّمَ مَعَ النِّسَاءِ أَوْ هُنَّ مَعَ الرِّجَالِ عَلَى قَدَرٍ مَا يَثْمُرُ بَيْنَهُمَا وَ أَنْ يَتَجَاوَزَ أَنْ عَلَى قَدَرِ ثَمَانِيَةِ عَشْرِينَ كَلِمَةً خَيْرٌ لَّهُمَا، مُلَخَّصًا إِنْ بَابِ أَنْكَه أذن داده شده هر نفسی که در طایفه تربیت کرده شود بر نظر و تکلم سواء آنکه بر هیکل هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم مرء با مرثه بقدری که کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب به تقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اون است نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعل یوم قیامت به سعه این امر از اخذ فیض از مبداء نفسی محتجب نگردد و اگر شجره محبت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لیم و بيم گفته نشود ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۱۰)

و نیز در بیان عربی می‌فرمایند :

"قُلْ فِي الثَّانِي إِنْ اللَّهُ قَدْ اذِنَ لِلَّذِينَ هُمْ اٰمَنُوا فِي الْبَيَانِ مِنَ الْحُرُوفِ وَ الْحُرُوفَاتِ أَنْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِنَّ وَ هُنَّ أَنْ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِنَّ إِذَا شَاؤَا أَوْ يَشَاءنَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَشْهَدُوا أَوْ يَشْهَدنَ مَا لَا يَحْتَجِبَ اللَّهُ فِي نَظَرِهِمْ وَ نَظَرِهِنَّ وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَخْلُقَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُنَّ ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۱۰، باب ۲)

همچنین حضرت باب این عمل از اعمال شنیعه نام برده اند. چنانچه می‌فرمایند :

"حال نظر نموده ضررهای افعال پلیده را چون ارتکاب زنا و تقریب صبیان و شرب مسکرات و قمار و دخان مطلقاً و دزدی و راه زنی و قتل نفس و شهادت به دروغ و مال حرام خوردن و وام خواستن و رد نکردن و ایذای مردمان و اذیت بر خلق خدا روا داشتن و گواهی به ناحق دادن و امثال این نوع اعمال شنیعه همه این امور منسوب به نفی و از شجره مؤتکفه است ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۱۰، باب ۵)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (آیه ۲۰) می‌فرماید :

"قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلُ وَالزَّوْنُ ثُمَّ الْغَيْبَةُ وَالْاِفْتِرَاءُ اِجْتَنِبُوا عَمَّا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فِي الصَّحَائِفِ وَالْاَلْوَا حِ"

(به تحقیق حرام شد بر شما قتل و زنا سپس غیبت و افتراء، بپرهیزید از آنچه نهی شده است در صحائف و الواح)

همچنین درباره جزای زنا در کتاب مستطاب اقدس (آیه ۴۹) آمده است :

"قَدْ حَكَمَ اللَّهُ لِكُلِّ زَانٍ وَ زَانِيَةٍ دِيَةَ مُسَلَّمَةٍ اِلَى بَيْتِ الْعَدْلِ وَ هِيَ تِسْعَةُ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ وَ اِنْ عَادَا مَرَّةً أُخْرَى عَوَدُوا بِضَعْفِ الْجَزَاءِ"

هذا مَا حَكَمَ بِهِ مَالِكِ الْاَسْمَاءِ فِي الْاَوَّلَى وَ فِي الْاُخْرَى قُدِّرَ لَهُمَا عَذَابٌ مُهِينٌ مِّنْ اِبْتَلَى بِمَعْصِيَةٍ فَلَهُ اَنْ يَّتُوبَ وَ يَرْجِعَ اِلَى اللَّهِ ..."

(همانا حکم کرد خدا برای تمامی زنا کاران دیه مشخصی به بیت العدل و آن ۹ مثقال از طلاست و اگر دوباره اتفاق افتاد برگردانده

شود دو برابر آن، این است آنچه حکم کرده به آن مالک اسم ها در این دنیا، و در جهان بعد قرار داده بر آنها عذابی خوارکننده برای

گناه او و بر اوست که توبه کند و به سمت خدا بازگردد)

تفصیل حکم زنا درباره این آیات چنین است :

۱- حضرت بهاءالله درباره مجازات زنا می‌فرماید : "دفعه اولی ۹ مثقال ثانی ۱۸ مثقال ثالث ۳۶ مثقال الی آخر دو مقدار جزای سابق

و مثقال نوزده نخود است چنانچه در بیان نازل شده" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۲۳)

۲- حضرت عبدالبهاء می‌فرماید : "اما مسئله زنا این تعلق بغیر محصن دارد نه محصن و اما زانی محصن و محصنه حکمش راجع

به بیت العدلست. (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۰۱)

همچنین حضرت عبدالبهاء درباره زنا می‌فرماید :

"اما مسأله زنا در الواح الهیه در مسأله فحشاء به قدری زجر و عتاب و عقاب مذکور که به حدّ حصر نیاید که شخص مرتکب فحشاء

از درگاه احدیت مطرود و مردود و در نزد یاران مذموم و در نزد عموم بشر مردول. حتی در بعضی کلمات بیان خسران مبین و

محرومیت ابدی است ولی در قصاص حکومتی و سیاسی چنین امری صادر نه زیرا حکومت الآن در جمیع دنیا به زانی ابداً تعرض

نموده و نمی‌نماید لهذا محکوم، رسوای عالم نگردد. این جزاء به جهت آن است تا رذیل و رسوای عالم گردد و محض تشهیر است

و این رسوائی اعظم عقوبت است. ملاحظه نمائید که به نصّ قرآن ابداً زنا ثابت نگردد زیرا شهود اربعه در آن واحد باید شهادت به

تمکن تامّ از هر جهت بدهند. لهذا جز به اقرار زنا ثابت نگردد. آیا می‌توان نسبت اندک عدم اهمّیت به زنا به قرآن داد ؟ لا وَاللَّهِ.

فَأَنْصِفُوا يَا أَهْلَ الْأَنْصَافِ" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۳۷۱)

سجده

.

سجده در لغت به معنی دو زانو نشستن و نهادن پیشانی بر زمین است و در اصطلاح، نهایت تواضع نسبت به موجودی برتر و از عالی ترین افعال پرستش است. مسجد (عبادتگاه مسلمانان) به معنی محل سجده و سجداد به معنی بسیار سجده کننده است. یکی از القاب امام چهارم شیعیان نیز سجداد است که حضرت بهاءالله به ایشان لقب سید الساجدین عطا فرمودند.

سجده در اعصار قدیم برای خدا و هم برای پادشاهان، فراعنه و برای بت ها و مظاهر طبیعت مانند خورشید و ماه وجود داشته است. از زمان حضرت ابراهیم، سجده منحصرأ برای خدا و برای پرستش او معرفی شد و سجده برای غیر او جایز نیست. کتاب قرآن نیز سجده را از زمان آدم مرسوم می‌داند.

در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۲۵۸) درباره این موضوع در ادیان قبل می‌فرمایند:

"أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ ءَاتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ لِإِبْرَاهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّاهُ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ"

(مگر نشنیدی سرگذشت آن کسی را که خدا به او سلطنت داده بود و غرور سلطنت، کارش را به جایی رساند که با ابراهیم در مورد پروردگارش بگو مگو کرد، ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، او گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم، ابراهیم گفت: خدای یکتا، خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد تو آن را از مغرب بیآور در اینجا بود که کافر مبهوت شد و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند)

دیانت یهودی

در زمان حضرت موسی نیز سجده جز برای خدا جایز نبود، چنانچه در کتاب مقدس آمده است: "ای قوم من بشنو و تو را تأکید می‌کنم. و ای اسرائیل اگر به من گوش دهی. در میان تو خدای غیر نباشد و نزد خدای بیگانه سجده منما" (کتاب مقدس، عهد عتیق، مزامیر، فصل ۸۱، آیات ۸ و ۹)

همچنین آمده است:

"... به این طوایفی که در میان شما باقی مانده‌اند داخل نشوید، و نام های خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید ... اگر از عهد یهوه، خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز نمایید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت نمایید، و آنها را سجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، یسوع، فصل ۲۳، آیات ۷ و ۱۶)

و نیز درباره عقوبت سجده برای غیر از خدا آمده است: "اما اگر شما و پسران شما از متابعت من روگردانیده، اوامر و فرایضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید، آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهیم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهیم انداخت، و اسرائیل در میان جمیع قوم ها ضرب المثل و مضحکه خواهد شد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، اول پادشاهان، فصل ۹، آیات ۶ و ۷)

دیانت مسیحی

در زمان حضرت مسیح نیز آن حضرت مردم را به سجده برای خدای واحد دعوت می نمود. در انجیل آمده است: "پس ابلیس او (حضرت مسیح) را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده، به وی گفت، اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم، آنگاه عیسی وی را گفت، دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما"^{۸۴} (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۴، آیات ۸ تا ۱۰)

دیانت اسلام

در دین اسلام درباره سجده کردن، در کتاب قرآن (سوره حج، آیه ۷۷) می فرماید:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ"

(شما که ایمان دارید رکوع کنید و به سجده بیفتید و پروردگارتان را بپرستید و نیکی کنید شاید رستگار شوید)

همچنین در قرآن، سجده کنندگان از بندگان خالص خدا شمرده می شوند، چنانچه (سوره فرقان، آیات ۶۳ و ۶۴) می فرماید:

"وَ عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا"

(بندگان خاص خدای رحمان آن کسانی که سنگین و با تواضع بر زمین راه می روند و چون جهالت پیشگان، خطابشان کنند سخن ملایم گویند)

"وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَ قِيَامًا"

(و کسانی که شب را با سجده و نماز برای پروردگارشان به روز آرند)

در زمان حضرت سلیمان، مردم برای خورشید سجده می کردند. حق در کتاب قرآن (سوره فصلت، آیات ۳۶ و ۳۷) می فرماید که خورشید و ماه از ماست و باید برای ما سجده کنید:

"وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ"

(و اگر از ناحیه شیطان به نحوی تحریک شدی پناه به خدا بر که او شنوای دانا است)

۸۴. حضرت عبدالبهاء در مکاتیب خود (جلد ۳، صفحه ۲۷۸) این داستان را بیان می فرماید و می فرماید که حضرت مسیح، ابلیس را طرد فرمودند.

"وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ"
 (و یکی از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است، پس دیگر معنا ندارد که برای خورشید و ماه سجده کنید بلکه باید برای خدایی
 سجده کنید که آنها را آفریده اگر به راستی می‌خواهید عبادتی کنید)

دیانت بابتی

در دین بابتی، با توجه به امر به سجده کردن برای خدای واحد، واجب بود که برای سجده، پیشانی فقط بر بلور گذاشته شود و سجده
 برای خدا بر هر چیز دیگر جایز نیست. حضرت اعلی می‌فرمایند:
 "فَلَا تَسْجُدَنَّ إِلَّا عَلَى الْبَلُورِ فِيهَا مِنْ ذَرَّاتِ طِينِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ..." (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۱۰، باب ۸)
 (پس سجده نکنید مگر بر بلور که در آن هم ذرات طین اول است و هم طین ثانی)

حضرت اعلی در شریعت بیان می‌فرمایند، که باید به بلور سجده کنید. بلور که می‌گویند صحیحش بلور یا بلور است. زیرا بلور هم
 دارای طین اول است و هم دارای طین ثانی و این اصطلاح است. طین اول و طین ثانی اصطلاح شیخ احمد احسائی است که
 می‌گوید، هر فردی دارای دو طینت و یا دو عنصر است. یک عنصر جسمانی که طین اول به آن می‌گویند یعنی همین بدن عنصری
 که از عناصر مختلفه ترکیب شده یکی هم طین ثانی است که تحصیل سعادت و شقاوت و رسیدن به مقام ایمان یا کفر بسته به
 حکم آن طینت است. آن همان طینت واقعی است که به اصطلاح شیخ بعد از وفات طین اول و از هم پاشیدگی بدن، در عالم
 ملکوت باقی می‌ماند و می‌گوید، آن شفاف است، نورانی است و جالب نور است. حضرت اعلی می‌فرمایند بلور دارای هر دو طین
 است، هم مرکب از عناصر و مواد است که طین اول است و هم خاصیت طین ثانی را دارد که شفاف و جالب نور است. لهذا چون
 این موهبت در بلور است و در سایر اجسام نیست شما به بلور سجده کنید تا در حین سجده متوجه عالم غیب و عالم شهادت هر دو
 باشید. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۴۴)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حکم سجده فقط بر بلور نسخ شده و بر هر شیء طاهر و پاکی می‌توان برای خداوند سجده نمود، چنانچه در کتاب
 اقدس (آیه ۱۰) می‌فرمایند:

"قَدْ أَذِنَ اللَّهُ لَكُمْ السُّجُودَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ طَاهِرٍ وَرَفَعْنَا عَنْهُ حُكْمَ الْحَدِّ فِي الْكِتَابِ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا يَعْلَمُونَ"
 (همانا اجازه داد خدا بر شما که سجده کنید بر هر شیء پاکی و رفع کردیم از آن محدودیت را در کتاب، همانا خدا می‌داند و شما
 نمی‌دانید)

در دیانت بهایی نیز سجده بر بندگان خدا در هر شرایطی حرام و سجده جز برای خدا نهی شده است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:
 "جمال مبارک اینگونه حرکات را نهی فرموده اند، ما خلق جدید، این عادات قدیمه را باید کنار بگذاریم. در این امر دست بوسی،
 پابوسی، سجده کردن، حرام است ما همه بندگان جمال مبارکیم، همه برادریم" (پریوش سمندری، طراز الهی، جلد ۱، صفحه ۳۲۰)

سرقت

واژه سرقت در کتاب های لغت به معنای گرفتن شیء در پنهان است. ابن منظور در کتاب "لسان العرب" در تعریف سارق چنین می نویسد: "السارقُ عِنْدَ الْعَرَبِ مَنْ جَاءَ مُسْتَتِراً إِلَى حِرْزٍ فَأَخَذَ مِنْهُ مَا لَيْسَ لَهُ" (سارق نزد عرب، کسی است که به طور پنهانی به سوی حرز (جایی که چیزی در آن پنهان کنند) می آید و چیزی را که از خودش نیست بر می دارد). پس سرقت از این دیدگاه دارای سه رکن است:

۱- برداشتن شیء

۲- از آن دیگری بودن

۳- پنهانی بودن

با توجه به این تعریف مسلم است که این عمل نزد هر انسانی، عملی زشت و ناپسند است و در تمامی ادیان مقدس الهی نیز از آن به عنوان امری مذموم و غیر انسانی نام برده شده است که در هر دور مجازات متفاوتی داشته است.

دیانت یهودی

نهی از سرقت در دیانت یهود یکی از ده فرمان حضرت موسی است که در کتاب مقدس آمده است. (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۲۰، آیه ۱۵)

همچنین درباره دزدیدن انسان آمده است: "و هر که آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هر آینه کشته شود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۱، آیه ۱۶)

همچنین این مطلب مستقیماً درباره بنی اسرائیل چنین آمده است: "اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنی اسرائیل را دزدیده، بر او ظلم کند یا بفروشد، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده ای" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۲۴، آیه ۷)

و نیز درباره مجازات های دزدی آمده است: "اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود، و او را بزنند بطوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود. اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کند" (همان، فصل ۲۲، آیات ۱ تا ۴)

همچنین در باره دزدی در امانت آمده است: "اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحب خانه را به حضور حکام بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایه خویش دراز کرده است یا نه" (همان، آیات ۷ تا ۸)

در قسمت عهد عتیق کتاب مقدس، معاشرت با دزدان نیز نهی شده است چنانچه آمده است: "هر که با دزد معاشرت کند، خویشتن را دشمن دارد، زیرا که لعنت می‌شوند و اعتراف نمی‌نمایند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، أمثال، فصل ۲۹، آیه ۲۴)

حضرت عبدالبهاء درباره مجازات سرقت در دین یهود و تغییر آن در زمان حضرت مسیح می‌فرمایند: "در زمان موسی برای مبلغ جزئی سرقت دست بریده می‌شد، به حکم تورات هرکس چشمی را کور می‌کرد چشمش را کور می‌کردند، دندانانی می‌شکست دندانانش را می‌شکستند، این به اقتضای زمان موسی بود، اما در زمان مسیح مقتضی نبود، مسیح نسخ فرمود" (خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۶۲)

دیانت مسیحی

در دین مسیحی ضمن تأیید فرمان حضرت موسی در نهی از دزدی کردن، در عهد جدید کتاب مقدس آمده است: "هیچ دینی به کسی نداشته باشید جز اینکه یکدیگر را پیوسته محبت کنید. زیرا هر که به دیگری محبت کند، در واقع شریعت را به جا می‌آورد. زیرا احکام "زنا مکن"، "قتل مکن"، "دزدی مکن"، "طمع نورز" و هر حکم دیگری که باشد، همه در این کلام خلاصه می‌شود که "همسایه ات را همچون خویشتن محبت نما". محبت، به همسایه خود بدی نمی‌کند، پس محبت تحقق شریعت است" (کتاب مقدس، عهد جدید، رومیان، فصل ۱۳، آیات ۸ تا ۱۰)

همچنین آمده است: "دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به کار مشغول شود و با دست‌های خود کاری سودمند انجام دهد، تا بتواند نیازمندان را نیز چیزی دهد" (کتاب مقدس، عهد جدید، افسسیان، فصل ۴، آیه ۲۸)

و نیز می‌فرمایند که هیچ کس به اندازه دزد و قاتل عذاب نکشد، چنانچه آمده است: "ای حبیبان، تعجب ننمایید از این آتشی که در میان شماست، و به جهت امتحان شما می‌آید، که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد، بلکه به قدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید، تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجد نمایید. اگر به خاطر نام مسیح رسوایی می‌کشید، خوشا به حال شما. زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می‌گیرد، پس زنهار هیچ یکی از شما چون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد" (کتاب مقدس، عهد جدید، اول پطرس، فصل ۴، آیات ۱۲ تا ۱۵)

حضرت عبدالبهاء درباره مجازات سرقت در دیانت مسیحی و تغییر آن نسبت به دین یهودی می‌فرمایند: "لکن (مسیح) این را تغییر داد که برای یک دینار سرقت نباید دست بریده شود اگر کسی چشمی را کور کند نباید او را کور کرد، دندانانی را بشکند نباید دندانانش را شکست. حال آیا برای یک میلیون می‌شود دست کسی را برید یا به جای چشمی چشمی را کور

نمود یا به جای دندانی دندانی را شکست؟ گفتند نه، گفتم پس آنچه مقتضی نبود حضرت مسیح بر داشت نه آنکه خواست تورات را به هم بزند، چنانچه خود شما می گوید امروز این امور مقتضی نیست" (خطابات حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۶۵)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام جزایی که از طرف خدا بر سارق آمده است، قطع کردن دست او است چنانچه در کتاب قرآن (سوره مائده، آیه ۳۸) می فرمایند:

"وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ"

(و سارق مرد و سارق زن، قطع کنید دستشان را به کیفر اعمالشان، این عقوبتی است که خدا بر آنان مقرر داشته و خدا (بر هر کار) مقتدر و (به مصالح خلق) داناست)

و نیز (آیه ۳۹) درباره توبه و بخشش از گناه فرد می فرمایند:

"فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ"

(پس هر که بعد از ستمی که کرده توبه نمود و کار خود را اصلاح کرد از آن پس خدا او را خواهد بخشید که خدا بخشنده و مهربان است)

دیانت بابی

در دین بابی درباره داخل شدن به خانه کسی بدون اذن او احکام مختلفی آمده است، چنانچه حضرت باب می فرمایند:

"امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی را به غیر اذن او یا آن که یک قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا آن که او را از بیت خود به غیر اذن او بیرون آورد بر این که نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی کند از این حکم بر شهداء بیان فرض است که جزای تعدی او نود و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و هر نفسی که عالم شود جبر نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تعافل ورزد نوزده یوم حلال نمی گردد بر او اقتران و بعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و آلاً از فضّه و اگر نه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال می گردد بر او اقتران" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۱۶)

در بیان فوق باید این مطلب را مدّ نظر داشت که در قسمت ابتدایی آن، درباره حرمت اقتران آمده است که "حُرْمَ عَلَيْهِ زَوْجَتَهُ ..." یعنی حرام است بر او همسرش و در توضیح آن می فرمایند که اقتران نیز بر او حرام است. درباره حکم حرکت در سفر به اجبار، باید دانست که در احکام دین بابی سفرهای دور نیز حرام شده است^{۸۵} چنانچه در ابتدای همان باب می فرمایند "فِي إِنْ لَا يُحِلُّ السَّفَرَ لِأَخَذِ إِلَّا إِذَا أَرَادَ بَيْتَ اللَّهِ أَوْ بَيْتَ النُّقْطَةِ بَعْدَ إِسْتِطَاعَتِهِ".

۸۵. به قسمت "تحدید اسفار" مراجعه شود

دیانت بهایی

در دین بهایی در تأیید حکم دین بابی مبنی بر عدم دخول به خانه کسی بدون اجازه او در کتاب اقدس (بند ۱۴۵) می‌فرمایند :

"إِيَّاكُمْ أَنْ تَدْخُلُوا بَيْتًا عِنْدَ فَقْدَانِ صَاحِبِهِ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ تَمَسَّكُوا بِالْمَعْرُوفِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ"

(مبادا در خانه‌ای داخل شوید وقتی که صاحب آن خانه نیست، مگر اینکه از صاحب خانه اجازه داشته باشید، در همه احوال متمسک شوید به کارهای خوب و نباشید از اشخاص بی خبر و غافل)

همچنین در دیانت بهایی برای سارق، برای هر دفعه که به این عمل قبیح دست زد مجازات‌های مختلفی آمده تا دفعه سوم که علامتی بر پیشانی او زده می‌شود تا در هر شهر و ناحیه ای وارد شود شناخته شود که او سارق است، در کتاب اقدس (بند ۴۵) می‌فرمایند :

"قَدْ كُتِبَ عَلَى السَّارِقِ النَّفْيَ وَالْحَبْسَ وَ فِي الثَّالِثِ فَاجْعَلُوا فِي جَبِينِهِ عِلَامَةً يَعْرِفُ بِهَا لَتَلَّا تَقْبَلُهُ مُدُنُ اللَّهِ وَ دِيَارِهِ إِيَّاكُمْ أَنْ تَأْخُذَكُمْ الرَّأْفَةُ فِي دِينِ اللَّهِ إِعْمَلُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ مِنْ لَدُنْ مُشْفِقٍ رَحِيمٍ إِنَّا رَبِّبْنَاكُمْ بِسِيَاطِ الْحِكْمَةِ وَ الْأَحْكَامِ حِفْظًا لِنَفْسِكُمْ وَ إِرْتِفَاعًا لِمَقَامَاتِكُمْ"

(همانا نوشته شد بر سارق، بیرون کردن از شهر، سپس زندان و مرتبه سوم قرار دهید علامتی در پیشانی او تا بشناسند او را به آن، تا آنکه شهرها و دیار خدا قبول نکنند او را، مبادا رأفت و محبتی در دین به خرج بدهید، عمل کنید به آنچه امر شده اید به آن از سوی خدای مهربان رحم کننده، ما شما را تربیت می‌کنیم به تازیانه‌های حکمت و احکام تا از بلایا و آفات محفوظ بمانید و مقامات شما ترقی و کمال یابد)

تفصیل حکم سرقت درباره این آیات چنین است :

۱- حضرت بهاءالله می‌فرمایند که حد مجازات سرقت و تعیین مقدار آن، بر حسب شدت یا ضعف جرم، به بیت العدل اعظم راجع است. (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، فقره ۴۹)

۲- علامتی که در پیشانی سارق باید گذاشت برای این است که مردم از سوابق و تمایل او به دزدی آگاه و از او بر حذر گردند. جزئیات مربوط به نوع علامت و مدت داشتن آن، طریق اجرا و شرایط رفع آن و همچنین تشخیص درجات شدت دزدی و تعیین حدود آن بر حسب دستور جمال مبارک کلاً به بیت العدل اعظم محوّل شده تا این امور فرعیّه را در وقت مقتضی تشریح و تنفیذ نمایند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، بند ۴۵)

همچنین حضرت بهاءالله در لوح طرازات در این باره می‌فرمایند :

"طراز چهارم، فی الأمانة إنها باب الاطمینان لمن فی الامکان و آية العزة من لدى الرحمن من فاز بها فاز بكنوز الثروة و الغنا، امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق، قوام هر امری از امور به او منوط بوده و هست، عوالم عزت و رفعت و ثروت به نور آن روشن و منیر" (حضرت بهاءالله، لوح طرازات)

و نیز می‌فرماید :

"انشالله باید کلّ به نصایح مشفقانه که از افق اراده مالک بریّه ظاهر شده عامل شوند و جمیع را به حکمت امر نمودیم چه که فساد و نزاع و جدال و تصرف در اموال ناس من غیر اذن، کل در این ظهور اعظم منع شده" (آیات الهی، جلد ۲، پانزدهم شهرالعلم)

بهتر است در انتها به بیانی دیگر از حضرت بهاءالله توجه کنیم که در آن امانت و اجتناب از تصرف در اموال را به مثابه چشم از برای هیکل انسانی معرفی می‌فرماید :

"اگر امروز نفسی به طراز امانت فائز شوند، عند الله احبّ است از عمل نفسی که پیاده به شطر اقدس توجّه نماید و به لقای حضرت معبود در مقام محمود فائز گردد. امانت از برای مدینه انسانیّت به مثابه حصن است و از برای هیکل انسان به منزله عین، اگر نفسی از او محروم ماند در ساحت عرش نابینا و کور مسطور است، اگر چه در حدّثِ بصر^{۸۶} مانند زرقاء یمامه^{۸۷} باشد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۱۶)

۸۶. تیزی چشم

۸۷. در نزد اعراب زرقاء یمامه به بینائی چشم ضرب المثل است و شرح آن در کتب ادبیّه مسطور. زرقاء زنی بوده از قبیله جدلیس که گویند از مسافت سه روز راه می‌دیده است و در لوح قناع نیز ذکر او از قلم اعلی نازل شده است

سؤال از من یظهره الله

"مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ" یکی از القاب حضرت بهاءالله است که حضرت باب در آثارشان، ایشان را با این نام ذکر نموده اند. به دلیل اینکه من یظهره الله اشاره به حضرت بهاءالله دارد در ادیان قبل از بابی از این لفظ استفاده نشده است و این لفظ فقط در دیانت بابی و بهایی وجود داشته است. در قسمت "من یظهره الله" توضیحات مفصلی در این باره نوشته شده است.

دیانت بابی

حضرت اعلی سؤال از من یظهره الله یعنی حضرت بهاءالله را مجاز نفرمودند، چنانچه در آثار خود می فرمایند:

"فِي أَنْ لَا يَجُوزُ السُّؤَالُ عَمَّنْ يُظْهِرُهُ اللهُ إِلَّا فِي الْكِتَابِ ..."

مُلَخَّصٌ این باب آنکه سؤال عَمَّنْ يُظْهِرُهُ اللهُ جایز نیست الا از آنچه لایق به او است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شَبَح جود او است و اگر شیئی هست به شیئیت او است و اگر کسی می خواهد علم او را ببیند نظر کند به علمای بیان که به علم به کتاب او از ظهور قبل او عاملند و اگر می خواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند به اولی القدره در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده ... اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الا در کتاب تا آنکه حظّ جواب را کما هی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او، چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را مُتَّصِفٌ شود محبوب است نزد او در بطون او و ظهور او ولی از آن چیزهایی که در شأن او نیست سؤال نکرده، مثلاً اگر از کسی که یاقوت می فروشد سؤال شود از بهای گاه چقدر محتجب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یصف به نفسه یوم ظهوره ... مختصر نموده سوالات خود را از محبوب خود الا در علو توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۳، باب ۱۳)

دیانت بهایی

حضرت بهاءالله در احکام بهایی، این حکم را نسخ نمودند و سؤال از نفس ایشان را جایز نمودند، در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۲۶) می فرمایند:

"حَرِّمَ عَلَیْكُمْ السُّؤَالَ فِي الْبَيَانِ عَفَااللَّهُ عَنْ ذَلِكَ لِتَسْأَلُوا مَا تَحْتَاجُ بِهِ أَنْفُسُكُمْ لَا مَا تَكَلِّمُ بِهِ رِجَالَ قَبَلِكُمْ إِنَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ. اسْأَلُوا مَا يَنْفَعُكُمْ فِي أَمْرِاللَّهِ وَ سُلْطَانِهِ قَدْ فَتِحَ بَابُ الْفَضْلِ عَلَی مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ"

(در کتاب بیان حرام شده بود بر شما سؤال از من یظهره الله، بخشید خدا آن را بر شما، آنچه را مورد احتیاج شماست سؤال کنید، چیزهایی که از آن فایده‌ای ببرید نه مسائلی را که اقوام و ملل پیشین از مظاهر الهی پرسیده‌اند (مانند معجزات، خوارق عادات و امور غریبه) از خدا بترسید و باشید از اشخاص پرهیزگار. سؤال کنید آنچه را که به درد شما می خورد درباره امر الهی، درباره سلطنت و قدرت الهی، با ظهور حضرت من یظهره الله ابواب فضل و بخشایش بر روی جمیع مردم آسمان ها و زمین ها گشوده شده است)

شرب مسکرات

"مُسکِر" در لغت به معنی ماده مست کننده و نوشیدنی الکلی است و هر چیز مست کننده ای می‌تواند در خانواده مُسکِرَات جای گیرد. شرب مُسکِرَات عقل انسان را زایل می‌کند و هنگام مستی، انسان از اعمال و رفتار خود آگاه نیست.

در داستان های نقل شده در کتاب مقدس، آثار زیان بار مُسکِرَات در زندگی واضح و مشهود است. مثلاً داستان حضرت لوط و دو دخترش که به وی شراب خوراندند و با او همبستر شدند تا نسلی از او نگاه دارند در آن کتاب چنین آمده است: "و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره سُکُنی گرفت. و دختر بزرگ به کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که برحسب عادت کل جهان، به ما در آید. بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم، و با او همبستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: اینک دوش با پدرم همخواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو بیا و با وی همخواب شو، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم. آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک همخواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. و آن بزرگ، پسری زاییده، او را موآب نام نهاد، و او تا امروز پدر موآبیان است. و کوچک نیز پسری بزاد، و او را بن‌عمی نام نهاد. وی تا به حال پدر بنی عمون است."^{۸۸} (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۱۹، آیات ۳۰ تا ۳۸)

در هر کدام از ادیان الهی به این مسئله اشاره شده است و حکم صریحی از سماء مشیّت الهی نازل گشته است.

دیانت یهودی

در احکام دیانت یهودی، شُرب مسکرات مستقیماً نهی شده است. در کتب عهد قدیم آیات بسیاری درباره اثرات زیان بار مسکرات وجود دارد. چنانچه آمده است: "وای از آن کیست و شقاوت از آن که، و نزاع ها از آن کدام، و زاری از آن کیست و جراحت های بی‌سبب از آن که، و سرخی چشمان از آن کدام؟ آنانی را است که شرب مدام می‌نمایند، و برای چشیدن شراب ممزوج داخل می‌شوند. به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ فام است، حینی که حباب های خود را در جام ظاهر می‌سازد، و به ملایمت فرو می‌رود. اما در آخر مثل مار خواهد گزید، و مانند افعی نیش خواهد زد. چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج تنطّق خواهد نمود، و مثل کسی که در میان دریا می‌خوابد خواهی شد، یا مانند کسی که بر سر دکل کشتی می‌خسبد. و خواهی گفت: مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهم شد؟ همچنین معاودت می‌کنم و بار دیگر آن را می‌طلبم" (کتاب مقدس، عهد عتیق، امثال، فصل ۲۳، آیات ۲۹ تا ۳۵)

۸۸. داستان حضرت نوح نیز در (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۹، آیات ۱۷ تا ۲۵) آمده است.

همچنین آمده است: "شراب استهزا می‌کند و مُسکرات عربده می‌آورد، و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست" (همان، فصل ۲۰، آیه ۱)

و نیز درباره نهمی از شرب مسکرات آمده است: "و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: آنگاه از شراب و مسکرات بپرهیزد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیر انگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر اعداد، فصل ۶، آیات ۱ تا ۳)

همچنین آمده است: "وای بر آنانی که صبح زود بر می‌خیزند تا در پی مسکرات بروند، و شب دیر می‌نشینند تا شراب، ایشان را گرم نماید و در بزم های ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می‌باشد. اما به فعل خداوند نظر نمی‌کنند و به عمل دست های وی نمی‌نگرند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، اشعیا، فصل ۵، آیات ۱۱ و ۱۲)

و نیز آمده است: "پادشاهان را نمی‌شاید ای لموئیل، پادشاهان را نمی‌شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بخواهند مبادا بنوشند و فرایض را فراموش کنند، و داوری جمیع ذلیلان را منحرف سازند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، امثال، فصل ۳۱، آیات ۴ و ۵)

دیانت مسیحی

در احکام دیانت مسیحی و آیات عهد جدید کتاب مقدس، تغییری نسبت به دیانت یهود دیده نمی‌شود و آیه ای مبنی بر حلال بودن شرب مسکرات وجود ندارد. برخی مسیحیان از آیات و سخنان حضرت مسیح که در اناجیل اربعه آمده، شرب مسکرات را حلال می‌دانند. در انجیل آمده است: "و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت، بگیریید و بخورید که این جسد من است. و پیاله ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت، این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود. هر آینه به شما می‌گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۱۴، آیات ۲۲ تا ۲۶)

حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات درباره این سخنان حضرت مسیح می‌فرمایند:

"مقصد از این نان، مائده آسمانی و کمالات الهی است یعنی هر کس از این مائده تناول نماید یعنی اکتساب فیض الهی کند و اقتباس انوار رحمانی کند و از کمالات من نصیب برد، حیات ابدی یابد. مقصد از خون نیز روح حیاتست و آن کمالات الهی و جلوه ربّانی و فیض صمدانیست زیرا جمیع اجزاء بدن انسان به واسطه جریان خون ماده حیاتی را از خون اکتساب نماید. در انجیل یوحنا در فصل ششم آیه بیست و ششم می‌فرماید: "به شما می‌گویم که مرا می‌طلبید نه به سبب معجزاتی که دیدید بلکه به سبب آن نان که خوردید و سیر شدید". این واضح است که نانی که حواریون خوردند و سیر شدند فیوضات آسمانی بود زیرا در آیه سی و سوم در فصل مذکور می‌فرماید: "زیرا که نان خدا آنست که از آسمان نازل شده به جهان حیات بخشد". این معلوم است که جسد مسیح از آسمان نازل نشد از رحم مریم آمد و آنچه از آسمان الهی نازل گردید روح مسیح بود ... در آیه سی و پنجم می‌فرماید: "عیسی به ایشان گفت من نان حیات هستم کسی که اقبال به من نماید هرگز گرسنه نشود و هر کس به من ایمان آورد هرگز

تشنه نگرده" ملاحظه کنید که خوردن را به اقبال و نوشیدن را به ایمان توضیح می فرماید. پس واضح و محقق گردید که مائده آسمانی فیوضات رحمانیه و تجلیات روحیه و تعالیم سمائیه و معانی کلیه حضرت مسیح است و خوردن عبارت از اقبال و نوشیدن کنایه از ایمانست ... و همچنین ملاحظه کنید که در وقتی که حضرت مسیح نان را برکت دادند و فرمودند این جسد منست و به حواریون عنایت فرمودند حضرت مسیح در نزد حواریون مشخص و معین و مجسم و موجود بودند، منقلب به نان و خمر نشدند اگر منقلب به نان و خمر شده بودند باید دیگر در آن وقت در نزد حواریون، حضرت مسیح مجسم مشخص معین نماند. پس معلوم شد که این نان و خمر رمزی بود و آن عبارت از آن بود که فیوضات و کمالات من به شما ها داده شده و چون از این فیض مستفیض شدید حیات ابدیه یافتید و از مائده آسمانی بهره و نصیب بردید" (عبدالبهاء، مفاوضات، صفحه ۷۴)

همچنین در انجیل دیگر آمده است: "و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت، شراب ندارند. عیسی به وی گفت، ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است مادرش به نوکران گفت، هر چه به شما گوید بکنید" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۲، آیات ۱ تا ۵)

با وجود چنین آیاتی، در عهد جدید آیاتی نیز وجود دارد که دلالت بر نهی و مذموم بودن شرب مسکرات می کند. در انجیل لوقا آمده است: "فرشته به او گفت، ای زکریا، ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات ایصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد، زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱، آیات ۱۳ تا ۱۵)

در کتاب دیگر آمده است: "این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می طلبد، پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب به تعلیم باشد. نه می گسار یا زنده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول تیموتیوس، فصل ۳، آیات ۱ تا ۳)

و نیز آمده است: "از این جهت بی فهم مباشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست. و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید" (کتاب مقدس، عهد جدید، افسسیان، فصل ۵، آیات ۱۷ و ۱۸)

دیانت اسلام

در احکام دیانت اسلام، شرب مسکرات از جمله منهیات است اما همانند آیات ادیان گذشته، صراحتاً حرام نگشته است. بسیاری از مسلمانان از حضرت محمد درباره این حکم سؤال پرسیدند، حق در جواب آنان در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۲۱۹) فرمود:

"يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ ..."

(از تو حکم شراب و قمار را می پرسند بگو در آن دو، گناهی است بزرگ و منافی است برای مردم اما اثر سوء آن دو در دل ها بیش از منافع صوری آنها است)

همچنین در کتاب قرآن (سوره مائده، آیات ۹۰ و ۹۱) می فرمایند شرب مسکرات از اعمال شیطان است :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ"

(ای کسانی که ایمان آورده اید، جز این نیست که شراب و قمار و بت ها، یا سنگ هایی که برای قربانی نصب شده و چوبه های قرعه، پلید و از عملیات شیطان است. پس دوری کنید از آنها، شاید که رستگار شوید)

"إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ"

(و جز این نیست که شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار بین شما عداوت و خشم بیندازد و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد، پس آیا دست بردار از آنها هستید؟!)

در دیانت اسلام نمازی که در حالت مستی خوانده شود باطل است و خداوند در قرآن (سوره نساء، آیه ۴۳) فرمود که هنگام مستی به نماز نزدیک نشوید زیرا عقل انسان هنگام مستی زایل می شود و قادر به فهم گفته های خود نیست. چنانچه می فرمایند :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ"

(هان ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، صبر کنید تا مستی شما زایل شود، و بفهمید چه می گوید)

دیانت بایی

در دیانت بایی، شرب مسکرات مستقیماً حرام شده است. حضرت اعلی آثارشان حرمت شرب مسکرات و دوا را بیان می فرمایند ولی می فرمایند در زمان ظهور بعد برخی صنایع که به آنها نیاز دارند می توانند استفاده کنند که احتمالاً مربوط به تکنولوژی پزشکی و داروسازی است. می فرمایند :

"ثُمَّ الثَّامِنُ أَنْتُمْ الدَّوَاءُ ثُمَّ الْمُسْكِرَاتُ وَنَوْعُهَا لَا تَمْلِكُونَ وَ لَا تَبِيعُونَ وَ لَا تَشْتَرُونَ وَ لَا تَسْتَعْمَلُونَ إِلَّا بِمَا أَنْتُمْ تَحِيُونَ أَنْ تَصْنَعُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۹، باب ۸)

و نیز می فرمایند :

"فِي حُرْمَةِ التَّرْيَاقِ وَ الْمُسْكِرَاتِ وَ الدَّوَاءِ مُطْلَقاً،

مُلَخَّصَ این باب آنکه کلّ شئون دُونَ حَبِّ از دُونَ حَقِّ بوده و هست و کلّ شئون حَبِّ از حَقِّ بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً تا آنکه مطهر کنی خود را از هر شیئی که لدون الله بر او ذکر شود ... و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه احتراز از یک نفس دُونَ مؤمن مثل کلی او است ... در این ظهور هر شیئی که از شئون شجره محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیئی که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء

اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آن را که با دون مظاهر حق مدارا نموده لعل ثمری از وجود ایشان اخذ شود به ایمان به حق زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود به نفسها محتجب نشود" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۹، باب ۸)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاءالله حکم حرمت مسکرات را از دیانت بابی تأیید فرمودند. در آیات کتاب اقدس شرب مُسکرات نهی صریح شده است. حضرت بهاءالله در لوحی مستقیماً شرب مسکرات را حرام فرمودند چنانچه می‌فرمایند:^{۸۹}

"إِيَّاكُمْ أَنْ تَبَدَّلُوا خَمْرَ اللَّهِ بِخَمْرِ أَنْفُسِكُمْ لِأَنَّهَا يَخَامِرُ الْعَقْلَ وَيَقْلِبُ الْوَجْهَ عَنْ وَجهِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ وَأَنْتُمْ لَا تَتَقَرَّبُوا بِهَا لِأَنَّهَا حَرَمَتْ عَلَيْكُمْ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۱)

در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۱۹) درباره شرب مسکرات می‌فرمایند:

"لَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَشْرَبَ مَا يَذْهَبُ بِهِ الْعَقْلَ وَ لَهُ أَنْ يَعْمَلَ مَا يَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ لَا مَا يَرْتَكِبُهُ كُلُّ غَافِلٍ مُرِيبٍ"

(جایز نیست بر شخص عاقل که بیاشامد شراب و سایر مسکرات را که سبب از بین بردن عقل می‌شود. برای انسان لازم است کارهایی را انجام دهد که سزاوار انسان است، نه کارهایی که هر غافل مریب و هر نادان شکاکی آنها را انجام می‌دهد)

در آثار مبارکه مکرراً شرب خمر و مسکرات دیگر تحریم گردیده و اثرات سوء آن در افراد تصریح شده است. در یکی از الواح مبارکه حضرت بهاءالله می‌فرمایند: "إِيَّاكُمْ أَنْ تَبَدَّلُوا خَمْرَ اللَّهِ بِخَمْرِ أَنْفُسِكُمْ لِأَنَّهَا يَخَامِرُ الْعَقْلَ وَيَقْلِبُ الْوَجْهَ عَنْ وَجهِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْبَدِيعِ الْمَنِيعِ وَأَنْتُمْ لَا تَتَقَرَّبُوا بِهَا لِأَنَّهَا حَرَمَتْ عَلَيْكُمْ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ". حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه می‌فرمایند: استعمال مسکرات به نص کتاب اقدس مذموم است خواه مسکرات قویه و خواه مسکرات خفیفه و مذمتش این است که عقل زائل گردد و سبب ضعف بنیه شود. حضرت ولی امرالله در توقیعاتی که حسب الامر هیکل مبارک صادر گردیده بیاناتی می‌فرمایند دال بر اینکه این حرمت فقط شامل شرب خمر نیست، بلکه شامل هر چیزی است که عقل را مختل سازد. به علاوه تصریح می‌فرمایند که استعمال الكل فقط به عنوان معالجه طبّی مجاز است، آن هم به شرطی که به تجویز اطبای حاذق و سلیم باشد که استعمالش را برای معالجه امراض مخصوصی لازم دانند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۴۴)

حضرت بهاءالله در لوحی دیگر در این باره می‌فرمایند:

"ای سرمستان خمر عرفان، در این صباح روحانی از کأس الطاف رحمانی صبح حقیقی بیاشامید. این خمر توحید را خمار دیگر است و خمارش را کیفیت دیگر. آن از شعور بکاهد و این بر شعور بیفزاید. آن نیستی آورد و این هستی بخشد. آن را صداع از عقب و این را حُبّ مالک ابداع همراه. بگو ای خلق محبوب حق ساقی است و اعطای کوثر باقی می‌فرماید آن‌اَسْرَعُوا إِلَيَّ مَا أَرَادَ لَكُمْ مُعْرِضاً عَمَّا أَرَدْتُمْ. هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ وَأَسْمَى الْمُهَيِّمِينَ عَلَى الْعَالَمِينَ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۰)

۸۹. این لوح حضرت بهاءالله به "لوح رام" معروف است.

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره شرب مسکرات می‌فرماید :

"شراب انگوری هوشیاری ببرد و از عقل و ادراک بیزار نماید، بالغ رشید را مانند طفل رضیع کند و عاقل دانا را رئیس جهلا نماید" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۳۱)

و در لوحی دیگر می‌فرماید :

"اما مسأله شرب شراب، آن نیز در الواح بهاءالله ممنوع. البتّه در جمیع عالم این بلای مبرم به عون و عنایت بهاءالله عاقبت مندفع خواهد گشت" (زرقانی، میرزا محمد، بدائع الآثار، جلد ۲، صفحه ۱۷۰)

حضرت ولی عزیز امرالله در توقیعات خود درباره این حکم می‌فرماید :

"شرب خمر و تریاک از محرّمات منصوصه حتمیه است لهذا اگر افراد اجتناب نمایند و متدرّجاً ترک نکنند و از نصیحت و انذار محفل متنبّه نشوند و عمداً مداومت نمایند انفصال آنان را از جامعه به کمال حزم و متانت اعلان نمائید" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۴۵)

همچنین درباره مشروب فروشی و داشتن مهمانخانه و کافه و رستوران هایی که در آن مشروب به فروش می رسد نهی اکید نموده و می‌فرماید :

"فرمودند بنویس این عمل قبیح و مذموم است و دلیل بر ترویج منهیات امریه، ترک آن از فرائض وجدانیّه بهائیان حقیقی محسوب. اگر بهائیان محلّ خویش را اجاره دهند و به هیچ وجه من الوجوه مداخله نمایند و تأیید شخص مستأجر را نکنند، مسؤلیت از آنان مرتفع. شخص مالک باید به جمیع وسایل متشبّث گردد که ملک خویش را از لوٹ این گونه امور دنیّه مصون و محفوظ نماید تا چه رسد به آنکه خود شخصاً مباشرت به این اعمال مردوده نماید" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۳۰)

شکار

"شکار" یا "نخجیر" به معنی کشتن یا به چنگ آوردن موجودی زنده توسط موجود زنده دیگر است. شکار جانوران توسط انسان، برای تجارت، فروش اجزای بدن شکار و یا برای تفریح انجام می‌شود. شکار کردن از زمان قدیم میان مردم رواج داشته و بیشتر به منظور خوردن حیوانات انجام می‌گرفته که رفته رفته شکل تجارت و فروش اجزا نیز به خود گرفته است. در ادیان مختلف الهی احکام مختلفی درباره این امر وجود دارد که شکار را در برخی موارد حرام و برخی موارد نیز حلال می‌کند.

دیانت یهودی

شکار میان مردم یهود از اعمال رایج بوده است. در بسیاری از آیات عهد عتیق کتاب مقدس، مطالبی در این باره دیده می‌شود چنانچه آمده است: "و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت، رفقہ بشنید و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده، بیاورد. آنگاه رفقہ پسر خود یعقوب را خوانده، گفت: "اینک پدر تو را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، می‌گفت: برای من شکاری آورده، خورشی بساز تا آن را بخورم، و قبل از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم. یعقوب به پدر خود گفت: "من نخست زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانت مرا برکت دهد... گفت: "آیا تو همان پسر من، عیسو هستی؟" گفت: "من هستم" پس گفت: "نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد... و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمد. و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورده، به پدر خود گفت: "پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانت مرا برکت دهد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۲۷، برخی از آیات ۵ تا ۳۱)

برخی علمای یهود گوشت حیواناتی مانند گوزن، آهو و برخی پرندگان را حرام می‌دانند و به این علت شکار آنان را نیز حرام می‌دانند اما در آیات عهد عتیق آیه ای مبنی بر حرمت شکار یافت نمی‌شود.

دیانت مسیحی

در آیات عهد جدید حکم خاصی برای شکار دیده نمی‌شود و مسیحیان در این مسئله تابع آیات تورات هستند.

دیانت اسلام

در احکام اسلامی و آیات قرآن، احکام مختلفی درباره شکار نازل شده است. اکثر این احکام در سوره مائده قرآن قرار دارد که در ادامه به شرح آن‌ها پرداخته خواهد شد. یکی از این احکام حرام بودن شکار در احرام است. خداوند در قرآن (سوره مائده، آیات ۱ و ۲) می‌فرماید:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ"

هان ای کسانی که ایمان آوردید به قراردادها و تعهدات وفا کنید، گوشت چهار پایان به استثنای آنهایی که برایتان بیان می شود برای شما حلال شده است، نه برای کسی که شکار را در حالی که محرم هستید حلال می داند، (و بدانید) که خدا هر حکمی را که بخواهد صادر می کند)

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لَا الْهَدْيَ وَ لَا الْقَلَائِدَ وَ لَا ءَامِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَتَوْنَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ"

(ای کسانی که ایمان آوردید مقتضای ایمان این است که شعائر خدا و چهار ماه حرام را حلال مشمارید و نیز کشتن و خوردن قربانی های بی نشان مردم و قربانی های نشان دار آنان را حلال ندانید، و متعرض کسانی که به امید فضل و خوشنودی خدا، راه بیت الحرام را پیش گرفته اند نشوید، و هر گاه از احرام در آمدید می توانید شکار کنید، و دشمنی و کینه کسانی که نگذاشتند به مسجد الحرام در آید شما را وادار به تعدی نکنند، یکدیگر را در کار نیک و در تقوا یاری کنید، و در گناه و دشمنی به یکدیگر کمک نکنید و از خدا پروا کنید، که خدا شدید العقاب است)

همچنین درباره کفار شکار در حال احرام در همان سوره (آیه ۹۵) می فرمایند :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُمْ مُتَعَمَّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدِيًّا بِالْغَلِّ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لَّيْذُوقَ وَ بَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَن عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ"

(ای کسانی که ایمان آوردید شکار را نکشید در حالی که شما در احرامید و کسی که از شما عمدا شکاری بکشد کفار آن نظیر همان شکار است از چهارپایان اهلی، دو نفر از شما که صاحب عدالتند حکم به آن می کنند، در حالی که آن کفار را هدی قرار داده و آن را به کعبه می رساند. یا اینکه کفار اش طعام دادن به مسکینان و یا به جای اطعام هر مسکین یک روز روزه است تا بچشد کیفر نا فرمانی خود را. خداوند گناهان گذشته را عفو کرده است، و اگر کسی دوباره چنین معصیتی کند پس خدا از او انتقام می گیرد و خداوند عزیز و انتقام گیر است)

همچنین در دیانت اسلام شکار توسط حیوانات شکاری به جز سگ حرام است. در همان سوره (آیه ۴) می فرمایند :

"يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ"

(از تو می پرسند چه چیزهایی بر ایشان حلال است ؟ بگو آنچه پاکیزه است برایتان حلال است، و نیز آنچه که از میان حیوانات شکاری که تعلیم داده اید از قبیل سگ و باز و ببر، تنها سگ، شکار کند به شرطی که تعلیم یافته باشد می توانید از نیم خورده آنها بخورید، و به شرطی که هنگام رها کردن سگ، جهت شکار نام خدا را برده باشید، و از خدا بترسید، و در شکار حیوانات زیاده روی نکنید، که خدا در حسابگری سریع است)

همچنین شکار دریایی نیز از جمله مواردی است که در دیانت اسلام حلال شمرده شده است. در این سوره مبارکه (آیات ۹۴ و ۹۵) می‌فرمایند :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَلْوَتْكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ"

(ای کسانی که ایمان آوردید، خداوند هر آینه و مسلماً شما را با چیزی از شکار می‌آزماید به طوری که شکار تا دسترس و تیررس شما به شما نزدیک می‌شود تا بداند که کیست که از او به غیب می‌ترسد پس کسی که از این به بعد از حدود خداوند تجاوز کند برای اوست عذابی دردناک)

"أَجَلٌ لَّكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَّكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ وَ حُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ"

(حلال شده است برای شما شکار دریایی و خوردن آن برای اینکه برای شما و رهگذرها متاعی باشد، و حرام شده است بر شما شکار خشکی مادامی که در احرامید، و بترسید از خدایی که به سوی او محشور می‌شوید)

دیانت بایی

در احکام دیانت بایی و در باب جواز شکار، آیاتی درباره حلال بودن صید ماهی نیز وجود دارد. حضرت باب می‌فرمایند :

"فی ما انتم حین تزکون حوت البحر او النهر لتقولون بسم الله المهیمن القیوم ثم کلّ ما کان علیه الفلّس من السمک تأکلونه، مُلَخَّصٌ این باب آنکه مرهوب مستعان از فضل و جود لا یتناهی خود آنچه در بحر از حیتان پاکیزه و طیب آفریده بر شما حلال فرموده و هم چنین آنچه در شطوط و رودها و انهار بوده از رحمت او حلال و گوارا بوده بر مؤمنان و این نبوده مگر از علو فضل و رحمت و الطاف او هرگاه ماهیان بحر و جمیع انهار را بر شما حرام می‌فرمود هر آینه شما را قوت گفتار نزد پروردگار نبوده و چون فضل او لانهایه و جود او واسع و ما لا نهاییه بوده از این سبب امر فرموده هنگامیکه شما ماهیان بحر و انهار را صید نموده و تزکیه او می‌نمایید که او را پاک از هر خبثی نموده مطهر سازید هر آنچه گوارا و بر آن فلس بوده بر شما حلال است و آنچه سایر این بوده بر شما حرام و اجتناب نمودن سزاوار این است از فضل او که شاید آنچه سبب ضرر بر نفوس است اجتناب ورزیده از غیر طیب و طاهر امتناع جویند، هر آنچه سابقاً از بحر و انهار صید می‌نمودید و بر شما حلال بود حال هم همان بر شما گوارا و پسندیده است ..."

(حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۹، باب ۱۹)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز مستقیماً درباره شکار آیاتی شده است. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس احکام قبل درباره شکار را تخفیف بخشیدند. برای مثال شکاری که با هر کدام از حیوانات شکاری انجام شود حلال است مگر آنکه وقتی به شکار رسیدید مرده باشد. حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۶۰) می‌فرمایند :

"إِذَا ارْسَلْتُمْ الْجَوَارِحَ إِلَى الصَّيْدِ أَذْكُرُوا اللَّهَ إِذَا يَحِلُّ مَا أَمْسَكْنَ لَكُمْ وَلَوْ تَجِدُونَهُ مَيْتًا إِنَّهُ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. إِنَّا كُمْ أَنْ تَسْرِفُوا فِي ذَلِكَ كُونُوا عَلَى صِرَاطِ الْعَدْلِ وَ الْإِنصَافِ فِي كُلِّ الْأُمُورِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ مَطَّلَعُ الظُّهُورِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ"

(هر وقت فرستادید حیواناتی را که برای صید به کار می‌روند (مثل تازی و یوز و باز و از این قبیل)، نام خدا را ببرید. وقتی نام خدا را بردید، آنچه را که این حیوانات برای شما بگیرند و بیاورند حلال می‌شود ولو اینکه آن صیدی که می‌آورند، مرده باشد. خداوند علیم و خبیر است، البته در نظر داشته باشید که "اذا" در اینجا "اذا" ناصبه نیست زیرا دارای شرط و جزا نیست و فقط ظرف زمان است. مبدا اسراف کنید در امر شکار. در هر چیزی رعایت عدل و انصاف را بکنید و در جمیع امور ناظر به عدل و انصاف باشید. این طور امر می‌کند شما را مطلع ظهور اگر شما از اشخاص عارف باشید) (توضیح از : اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۱۵۲)

حضرت بهاءالله در تصریح این حکم و همچنین زمانی که شخص برای شکار حیوانی دام پهن کند می‌فرماید :
"قوله تعالی "اذا ارسلتم الجوارح الخ" اقسام دیگر هم در آن داخل است چون تفنگ و تیر و غیرهما از هر نوع آلات که به آن صید می‌کنند، ولكن اگر با دام صید شود و تا وصول به آن مرده باشد حرام است" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۲۴)

حضرت بهاءالله مراسم و مقرراتی را که برای شکار حیوانات در ادیان گذشته متداول بوده با این حکم مبارک تقلیل و تخفیف بخشیده‌اند. آن حضرت همچنین بیان فرموده اند که صید با سلاحهایی از قبیل تیر و کمان، تفنگ و نظایر آن شامل این حکم است، ولی در مورد شکار به وسیله دام می‌فرمایند که اگر با دام صید شود و شکار را در دام مرده یابند خوردن آن حرام است ... گر چه صید حیوانات در امر مبارک جایز است، جمال قدم انذار فرموده اند که اسراف در صید جایز نیست. بیت العدل اعظم موارد اسراف در صید را در آتیه معین خواهند نمود. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۸۳ و ۸۴)

ضيافت

در این مبحث به مراسم های مذهبی ادیان خواهیم پرداخت که به صورت ماهیانه برگزار می شود. در کتب ادیان قبل از دین بانی، برگزاری جلسات مشخصی برای هر ماه بیان نشده اما پیروان همه ادیان در اجتماعاتی دست به دعا بر می دارند و کتب مقدس خود را با یکدیگر می خوانند. به طور مثال در دین مسیحی آیین "عشاء ربّانی" وجود داشت که به "شام آخر" نیز معروف است و داستان آن در اناجیل اربعه آمده است. داستانی از این قرار که حضرت مسیح در روز قبل از شهادت خود که روز عید فصح یهودیان بود، مهمانی ترتیب دادند و شاگردان خود را جمع کرده و اطعام نمودند. برخی مسیحیان این آیین را هفتگی و یا ماهیانه یک بار اجرا می کنند.

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرماید: "در هر کور و دوری ضیافت مقبول و محبوب و تمديد مائده به جهت احبای الهی ممدوح و محمود" (منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۸۷)

در دیانت بانی و بهایی مستقیماً برگزاری جلساتی در هر ماه برای خواندن آیات الهی و الواح و نصوص مبارکه توصیه شده است. "ضيافت" در لغت به معنی "مهمانی با شکوه" است که در کتاب الهی این جلسه ماهیانه به این نام تسمیه شده است و نام این مبحث نیز به این جهت "ضيافت" قرار گرفته است.

حضرت عبدالبهاء میان بیانات حضرت مسیح در جمع "عشاء ربّانی" و جلسات "ضيافت" ارتباطی را ذکر می نمایند و می فرماید: "این همان مائده سمایی است که ذکرش در نبوات آمده است: در آن یوم، آنان بر مائده آسمانی جمع خواهند شد و نیز مردمان از شرق و غرب خواهند آمد و در ملکوت او داخل خواهند شد" (انوار هدایت، قسمت ۸۰۰) ^{۹۰}

دیانت بانی

پیش از توضیح درباره این جلسات، به آیات الهی درباره آن در دیانت بانی می پردازیم. در دیانت بانی به تشکیل این جلسات، هر نوزده روز یک مرتبه، یعنی در هر ماه بیانی یک بار، توسط نوزده نفر از مؤمنین سفارش شده بود. حضرت اعلی می فرماید: "فَلْتُضِيفَنَّ فِي تِسْعَةِ عَشَرَ يَوْمًا تِسْعَةَ عَشَرَ نَفْسًا وَ لَوْ أَنْتُمْ مَاءَ الْوَاحِدِ لِتَوْتُونَ وَ إِن لَّا تَسْتَطِيعَنَّ إِلَى عَدَدِ الْوَاحِدِ لِتَبْلُغُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۹، باب ۱۷)

و همچنین می فرماید:

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه خداوند عالم دوست داشته در بیان که در نهایت حب و رأفت با هم سلوک نموده و سنن الهی را میانه خود اجرا داشته جاری نموده هر ماه نوزده نفر از مؤمنین را ضیافت نموده اطعام آنها قرار داده به آنچه توانا می باشند و هر گاه اگر

۹۰. ترجمه کتاب انوار هدایت که Helen Hornby آن را تنظیم و جمع آوری کرده است و در آثار بهایی موجود است.

مستطیع نبوده و قدرت نداشته ماء واحد نوشاند و هرگاه بر این هم توانا نبوده نظر به لامکانی خود و به لامحل ضیافت اگر مستطیع بوده به نوزده نفر آنچه توانا بوده از نعم و آلاء الهی رسانده و یا آنکه ماء واحد یا آنچه توانا بوده تا به این سنت مرضیه انجذاب و اجذاب خود را آشکار نموده به سنت های پسندیده الهی عمل نموده باشند، این است صلاح امور شما در ظاهر و باطن ایام زندگانی خود ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۹، باب ۱۷)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاءالله هر آنچه درباره تشکیل ضیافت نوزده روزه در کتاب بیان آمده بود را تأیید نمودند. اما در دیانت بهایی تشکیل ضیافت لزوماً مشروط به وجود نوزده نفر نیست و محدودیت سنی نیز برای شرکت در این جلسات وجود ندارد.

حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرمایند :

"این مهمانی روزی از نوزده روز حضرت باب تأسیس بنمود و جمال مبارک امر و تشویش و تحریص فرمود، لذا نهایت اهمیت را دارد البته کمال دقت در آن بنمائید و اهمیت بدهید تا آنکه مقرر و دائمی گردد" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۳۹)

حضرت بهاءالله درباره این حکم در کتاب مستطاب اقدس (بند ۵۷) می‌فرمایند :

"قَدْ رَقِمَ عَلَيْكُمْ الضِّيَافَةُ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً وَاحِدَةً وَلَوْ بِالْمَاءِ إِنَّ اللَّهَ أَرَادَ أَنْ يُؤَلِّفَ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَلَوْ بِأَسْبَابِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ"
(نوشته شده است بر شما ضیافت در هر ماه بیانی یک مرتبه، یعنی ضیافات نوزده روزه، در هر ماه بیانی یک مرتبه دور هم جمع شوید، ضیافتی بگیریید و از هم پذیرائی کنید، ولو به آب باشد، (یعنی مقصود تلذذ جسمانی نیست) خداوند دوست دارد که الفت دهد و ایجاد محبت کند بین قلوب، ولو به اسباب های زمین و آسمان باشد)

حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله اهمیت تشکیلاتی این حکم را به تدریج تبیین و تشریح فرموده اند. در ابتدا حضرت عبدالبهاء اهمیت جنبه روحانی و معنوی ضیافت را بیان فرمودند. سپس حضرت ولی امرالله، علاوه بر تشریح جنبه های روحانی و اجتماعی، قسمت اداری ضیافت را اضافه فرموده، آن را تحت نظامی خاص در آورده و لزوم مشاوره در امور جامعه و ابلاغ اخبار و بشارات و پیام های مؤسسات امریه را در جلسات ضیافات تأکید فرموده‌اند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۸۲)

حضرت بهاءالله در جواب این سؤال که آیا شرکت در جلسات ضیافت واجب است یا خیر می‌فرمایند "واجب نیست" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۸)، اما شرکت در این جلسات بسیار اهمیت دارد.

حضرت ولی امرالله در این باره می‌فرمایند :

"شرکت در ضیافات نوزده روزه واجب نیست ولی بسیار اهمیت دارد. هر یک از یاران باید حضور در این جلسات را از وظایف خود دانسته و شرکت در آن را موهبتی به شمار آرد" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۸۲)

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره اهمیت و ارزش تشکیل ضیافت می‌فرماید :

"هر انجمنی که به نهایت محبت تشکیل گردد و توجه به ملکوت الهی شود و صحبت از تعالیم الهی گردد و سبب ترقی نفوس شود، آن انجمن انجمن الهیست و آن مائده مائده آسمانی، امیدوارم که در هر نوزده روز یکروز این ضیافت مجری گردد، زیرا سبب الفت است، سبب اتحاد است، سبب مهربانیست، ملاحظه می‌نمائید که جهان به چه درجه در نزاع و جدالست و ملل موجوده در چه مشکلات عظیمه، بلکه احبای الهی موفق گردند که علم وحدت عالم انسانی بلند شود و خیمه یک رنگ ملکوت الله بر جمیع آفاق سایه افکند و سوء تفاهم از بین جمیع دول بر خیزد و با یکدیگر چون عاشق و معشوق به هم آمیزند" (منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۸۷)

همچنین درباره شرکت در ضیافت نوزده روزه می‌فرماید :

"مقصود از این ضیافت الفت و محبت و تبتل و تذکر و ترویج مساعی خیریه است، یعنی به ذکر الهی مشغول شوند و تلاوت آیات و مناجات نمایند ... ضیافت نوزده روزه بسیار سبب فرح و سرور قلوبست اگر چنانچه باید و شاید این ضیافت مجری گردد، یاران در هر نوزده روزی روح جدیدی یابند و قوتی روحانی جویند" (منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۸۸ و ۸۹)

حضرت ولی عزیز امرالله در کتاب قرن بدیع درباره جلسات ضیافت نوزده روزه می‌فرماید :

"دیگر از مشروعات مهمه خطیره که در تقویت و تشیید مبانی نظم الهی کمک فراوان نموده، مؤسسه ضیافات نوزده روزه است که از ارکان قویّه نظم اداری محسوب و در اکثر جوامع بهائی در شرق و غرب به نهایت اتقان و انتظام دائر و برقرار است و در برنامه آن شؤون مشخصه حیات جامعه یعنی جنبه های ثلاثه روحانی و اداری و اجتماعی کاملاً مندرج و مندمج می‌باشد" (شوقی ربّانی، قرن بدیع، ترجمه نصرت الله مودت [۱۴۹ بدیع]، صفحه ۶۸۹، [زین پس، شوقی ربّانی، قرن بدیع، صفحه ۶۸۹])

حضرت عبدالبهاء درباره حالات انسان هنگام ورود به جلسه ضیافت می‌فرماید :

"شما باید در حفظ ضیافت مداومت نمایید. این امری بسیار مهم و ممدوح است. اما، قبل از حضور در جلسه، قبل از داخل شدن در آن، خود را از همه آنچه در دل دارید آزاد نمایید. افکار و اذهان خود را از ماسوی الله فار سازید و به قلوب خود توجه کنید تا کل آن را مجلس محبت سازند، سبب نورانیت شمرند و محفل جذب قلوب نمایند و انوار ملاء اعلی محاط کنند تا شما با نهایت محبت، به گرد یکدیگر مجتمع و خشنود نماید و هر یک باید کلیه حضار را بهتر و بالاتر از خود شمرد و خود را کمتر و کوچکتر از دیگران داند. مقام آنان را بالاتر و مقام خود را پایین تر در نظر گیرد" (انوار هدایت، قسمت ۷۹۶)

همانطور که پیشتر بیان شد، جلسات ضیافت محلی برای مشورت و اخذ رأی برای برخی امورات جامعه بهایی نیز هست. اما تنها اعضای جامعه محلی هستند که می‌توانند در آن جلسه در رأی گیری شرکت کنند و میهمانان حق رأی ندارند. بیت العدل اعظم درباره این موضوع می‌فرماید :

"اما راجع به شرکت ملاقات کنندگان و میهمانان در ضیافات نوزده روزه، به اطلاع می‌رساند که بهاییان از هر نقطه ای از جهان، البته بایستی به گرمی مورد استقبال قرار گیرند و می‌توانند در مشاورات شرکت نمایند، اما فقط اعضاء جامعه محلی مجازند درباره توصیه ها و پیشنهاد های تقدیمی به محفل روحانی محلی ابدای رأی کنند..." (انوار هدایت، قسمت ۸۰۱)

قانون دال بر اینکه فقط اهل بهاء می‌توانند در ضیافات نوزده روزه شرکت نمایند، قانونی جدید نیست. در واقع، حضرت ولی محبوب امرالله اغلب آن را تأکید و تکرار می‌فرمودند. اما هنگامیکه فردی غیر بهایی در ضیافتی حاضر گردد، نباید از او خواسته شود که جلسه را ترک کند، بلکه محفل روحانی محلی باید قسمت مشورتی جلسه را حذف کرده، به فرد غیر بهایی خوشامد گوید، البته اگر چنین فردی برای اجبای الهی شناخته شده باشد، می‌توان از او خواهش نمود که در مدت اجرای مشاورات از جلسه خارج گردد، مشروط بر آنکه این اقدام سبب جریحه دار شدن احساسات او نشود. به طور کلی در موارد ممکنه بسیار بهتر و پسندیده تر است که از بروز چنین وضعیتی پیشگیری به عمل آید..." (انوار هدایت، قسمت ۸۰۲)

برای تشکیل ضیافات نوزده روزه بهتر است که از مکان های خاصی مانند حظیره القدس استفاده شود اما مانعی برای تشکیل آن در منازل احباء وجود ندارد. هنگامی که ضیافت در منازل احباء برگزار می‌گردد صاحب منزل باید شخصاً پذیرایی کند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند :

"... صاحب منزل باید شخصاً از احبای عزیز پذیرایی نماید. او باید در صدد راحتی و آسایش همه باشد و با نهایت تواضع و فروتنی به هر کسی محبت و مهربانی کند..." (انوار هدایت قسمت ۸۰۸)

زمان مرجح برای تشکیل ضیافت نوزده روزه نخستین روز ماه بیانی است. اگر این کار به دلایلی قابل قبول مثل همزمانی با روزی معین که جهت برگزاری جلسات عمومی منظور شده است ممکن نباشد، می‌توان آن را به تأخیر انداخت اما زمان تشکیل نمی‌تواند خارج از محدوده ماه مورد نظر تعیین گردد و لازم است در نزدیکترین زمان ممکن در نظر گرفته شود. احباء مجاز هستند که آخرین جلسه ضیافت را در یکی از روزهای ایام هاء و همچنین به شرط اجتناب از اکل و شرب در ایام صیام (توضیح صوم یا روزه در قسمت مربوطه به "روزه" آمده است) برگزار نمایند. به فرموده بیت العدل اعظم این اجبای الهی هستند که باید برنامه خود را با جلسه ضیافت تنظیم نمایند نه آنکه ضیافت را با برنامه خود تنظیم نمایند؛ اما اگر فردی در همان ساعت تشکیل ضیافت قراری تبلیغی داشته باشد، به عهده خود اوست که تشخیص دهد کدامیک مهمتر و ضروری تر است. (انوار هدایت قسمت های ۸۱۲، ۸۱۴، ۸۱۶)

(۸۲۴)

در قسمت روحانی ضیافت به طور قطع می‌توان از آثار حضرت بهاءالله و حضرت اعلی استفاده نمود. همچنین استفاده از آثار حضرت عبدالبهاء در قسمت روحانی ضیافت مجاز است. اما به فرموده حضرت ولی امرالله استفاده از آثار خود آن حضرت در قسمت روحانی مجاز نیست. یعنی در قسمت روحانی ضیافت فقط از آثار حضرت اعلی و حضرت بهاءالله و تا حدی کمتر از آثار حضرت عبدالبهاء می‌توان استفاده نمود؛ همچنین استفاده از سایر کتب مقدسه در قسمت روحانی نیز مجاز است اما چون ضیافت موقعیتی مخصوص

است که اهل بهاء در آن گرد هم می‌آیند تا حیات روحانی خود را ترمیم و تعمیق نمایند، به طور کلی برای آنان حکمت آمیز چنان است که در بخش روحانی ضیافت، از آثار و نصوص مقدسه بهایی استفاده کنند. همچنین استفاده از موسیقی نیز در تمامی قسمت های ضیافت مجاز است. (انوار هدایت، قسمت های ۸۱۹، ۸۲۱، ۸۲۲)

معهد اعلی دربارہ خرید و فروش اجناس در ضیافت نوزده روزه می‌فرمایند :

"... محفل (محفل روحانی) ... با توجه به اینکه تشکیل جلسه ضیافت، هرگز از مقصد اصلی و هدف اساسیش نبایستی ادنی انحرافی حاصل کند و جهت شرکت احباء در خرید کالاها و اجناس ارائه شده برای فروش، هیچگونه فشاری نبایستی اعمال گردد، راجع به آن تصمیم مقتضی اتخاذ نماید. و نیز شایسته نیست که چنین اقدامی به صورت عادت در آید. اگر فروش در طول جلسه ضیافت انجام نشود و در زمانی مجزا، قبل یا بعد از قسمتهای اصلی برنامه صورت گیرد بهتر و پسندیده تر است" (انوار هدایت قسمت ۸۲۷)

طلاق

طلاق در لغت به معنی "جدا شدن" و "رها شدن" است و این واژه به طور معمول به عنوان "جدا شدن زن و شوهر" و یا "لغو کردن عقد ازدواج" استفاده می‌شود. طلاق معمولاً وقتی اتفاق می‌افتد که استحکام رابطه زناشویی از بین می‌رود و میان زوجین ناسازگاری و تنش وجود دارد. در جمیع کتب الهی این عمل به عنوان یکی از منفورترین اعمال نزد حق نام برده شده است به طوری که مسئله طلاق تا حدّ حرام بودن در برخی ادیان پیش رفت. احکام طلاق به اقتضای زمان پیامبران دارای تغییراتی بوده است که در ادامه این مبحث به آن پرداخته خواهد شد.

دیانت یهودی

طلاق در دیانت یهود امری مجاز شمرده شده بود و در عین حال مردم به دوری از این عمل سفارش شده بودند. در قاموس کتاب مقدّس نیز آمده است که "طلاق در شریعت موسوی معمول و مجاز است". همچنین درباره منفور بودن این عمل نزد حق در کتاب مقدّس آمده است: "... بیهوه خدای اسرائیل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود بپوشاند" (کتاب مقدّس، عهد عتیق، ملاکی، فصل ۲، آیه ۱۶)

اما درباره جواز و احکام طلاق در کتاب مقدّس آمده است: "چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد، آنگاه طلاقنامه‌ای نوشته، به دستش دهد، و او را از خانه اش رها کند. و از خانه او روانه شده، برود و زن دیگری شود. و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاقنامه ای نوشته، به دستش بدهد و او را از خانه اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد، شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی‌تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آن که ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است. پس بر زمینی که بیهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، گناه میاورد" (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر تثبیه، فصل ۲۴، آیات ۱ تا ۴)

دیانت مسیحی

در احکام دیانت مسیحی طلاق تا حدّی ناپسند شمرده شده بود که در این دیانت مقدّس امری حرام شمرده شده بود و تنها به علّت زنا حکم طلاق جاری می‌شد. حضرت مسیح فرموده اند که در زمان دین تورات هم طلاق حرام بود اما به جهت سنگدلی مردم، این عمل مجاز شمرده شده بود.

چنانچه آمده است: "پس فریسیان آمدند تا او (مسیح) را امتحان کنند و گفتند، آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علّتی طلاق دهد؟ او (مسیح) در جواب ایشان گفت، مگر نخوانده اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید، و گفت، از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو، یک تن خواهند شد؟ بنابراین بعد از آن، دو نیستند، بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست، انسان جدا نسازد. به وی گفتند، پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟ ایشان

را گفت، موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود و به شما می‌گویم هر که زن خود را به غیر عَلتِ زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه‌ای را نکاح کند، زنا کند. شاگردانش بدو گفتند، اگر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است. ایشان را گفت، تمامی خلق، این کلام را نمی‌پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۹، آیات ۳ تا ۱۰)

همچنین آمده است: "هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُود و هر که زن مطلقه‌ای را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱۶، آیه ۱۸)

در انجیل به این مسئله بسیار اشاره شده است که هر کس از همسر خود طلاق بگیرد و با دیگری ازدواج کند حکم زنا بر او اطلاق خواهد شد و زنا نیز از اعمال حرام شمرده می‌شود. چنانچه در انجیل آمده است: "هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حقّ وی زنا کرده باشد، و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۱۰، آیه ۱۱)

و نیز آمده است: "اما منکوحان را حکم می‌کنم و نه من، بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود. و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند، و مرد نیز زن خود را جدا نسازد" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول قرنتیان، فصل ۷، آیات ۱۰ و ۱۱)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام نیز از طلاق به عنوان یک عمل قبیح نام برده شده است. به طوری که ابو داوود در کتاب خود به نام "سنن ابو داوود" که یکی از معتبرترین کتب حدیث بین مسلمانان است، حدیثی آورده که "از واقعه طلاق عرش الهی به لرزه می‌افتد". اما در دین اسلام حرمت طلاق برداشته شده است.

کتاب قرآن نیز در هر حال مردم را به صلح و آشتی و دوری از طلاق سفارش نموده است. برای مثال در آن کتاب (سوره نساء، آیه ۳۵) می‌فرماید:

"وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا"

(و اگر ترسیدید کار به جدایی بکشد، داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن بفرستید، که اگر بنای آن دو به اصلاح باشد خدای تعالی بینشان را توافق پدید می‌آورد، که خدا همواره دانایی با خبر است)

در دیانت اسلام حکم چنان بود که اگر کسی سوگند یاد کند که تا ابد از زن خود دوری کند باید چهار ماه صبر کند و بعد حکم طلاق اجرا شود، چنانچه (سوره بقره، آیه ۲۲۶) می‌فرماید:

"لَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ"

(آنانکه سوگند می‌خورند که تا ابد از زنان خود دوری کنند، تنها چهار ماه مهلت دارند، اگر برگشتند خدا آمرزنده و رحیم است)

همچنین در احکام دین اسلام، حکم تورات مبنی بر اینکه مرد بعد از طلاق زن نمی‌تواند دوباره با او ازدواج کند نسخ شد و حتی مرد می‌توانست بعد از دوبار ازدواج کردن با یک زن، او را طلاق دهد. در قرآن (سوره بقره، آیه ۲۲۹) می‌فرمایند:

"الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ"

(طلاق دو بار است و پس از دو بار یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن با احسان و شما را نرسد که چیزی از آنچه به زنان داده‌اید بگیرید، مگر آنکه بدانید که حدود خدا را بپا نمی‌دارند، که در این صورت در آنچه زن به عوض خویش دهد گناهی بر آنان نیست، این حدود خدا است، از آن تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند، ستمکارانند)

اما اگر مردی برای بار سوم همسر خود را طلاق داد یعنی او را در اصطلاح اسلام "سه طلاقه" کرد، دیگر آن زن بر آن مرد حلال نخواهد بود و دیگر نمی‌تواند با او ازدواج کند مگر در شرایطی خاص که دوباره ازدواج بر آن‌ها حلال می‌شود. در ادامه این سوره (آیه ۲۳۰) می‌فرمایند:

"فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ"

(و اگر بار دیگر زن را طلاق داد، دیگر بر او حلال نیست تا با شوهری غیر او نکاح کند اگر طلاقش داد و شوهر قبلی و زن تشخیص دادند که حدود خدا را بپا میدارند، باکی بر آنان نیست که به یکدیگر باز گردند، این حدود خداست که برای گروهی که دانا هستند بیان می‌کند)

در اسلام رسم است وقتی بنا هست زن و مردی از هم جدا بشوند و حکم انجام بگیرد، باید تعیین بشود کدام قسم از اقسام طلاق است. چون طلاق در عرف اسلام انواع مختلفی دارد، نظیر "طلاق رجعی"، "طلاق خلعی"، "طلاق مبارات" و از این قبیل. در قرآن می‌فرمایند: "الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ"، طلاق دو مرتبه می‌تواند اجرا بشود و مرد بعد از دو طلاق می‌تواند به زنش رجوع کند. ولی یک وقت هست "سه طلاقه" پیش می‌آید. به این معنی که مرد زنش را سه مرتبه طلاق می‌دهد و یا اینکه بینشان کدورتی حاصل می‌شود، مرد به زن می‌گوید، تو سه طلاقه هستی. در این شرایط به عقیده علمای سنی و شیعه این زن به شوهرش حرام می‌شود، یعنی نمی‌تواند مثل طلاق رجعی باز گردد و رجوع کند، مگر اینکه یک نفر را معین کنند به نام "محلل" یعنی شخصی اجنبی را وادار کنند که آن زن را به عقد دائمی خود در بیاورد، بعد آن زن را طلاق بدهد بعد از انجام مراسم طلاق، شوهر اولی می‌تواند به آن زن رجوع کند و با آن زن از نو ازدواج کند. این به طور اجمال حکم قرآن است که می‌فرمایند: "فان طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ"، یعنی اگر مردی برای مرتبه سوم زن خود را طلاق داد، دیگر آن زن به شوهر حرام است، مگر آنکه کس دیگری که محلل نام دارد، این رجوع را حلال سازد. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۱۶۷)

در ادامه این حکم در قرآن (سوره بقره، آیه ۲۳۷) می‌فرمایند :

"وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ"

(و اگر پیش از آنکه به زنان دست بزنید طلاقشان دادید و مهری برای آنها مقرر داشته اید، نصف آنچه مقرر داشته اید باید بدهید مگر آنکه گذشت کنند یا آنکه گره زناشوئی به دست او است گذشت کند و گذشت کردن شما به پرهیزکاری نزدیکتر است، بزرگواری را میان خودتان فراموش نکنید که خدا به آنچه می‌کنید بینا است)

همچنین (سوره نساء، آیه ۲۰) می‌فرمایند :

"وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا"

(و اگر خواستید همسری دیگر به جای همسر پیشین خود ستانید و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید، چیزی از آن را پس نگیرید. آیا می‌خواهید آن مال را به بهتان و گناه آشکار بگیرید؟)

مسئله شایان توجه در کتاب قرآن این است که سوره ای به نام طلاق در آن وجود دارد که خداوند بسیاری از احکام طلاق را در آن به مردم امر فرموده است. احکام طلاق در برخی از آیات این سوره از قرآن به شرح زیر است :

"يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا"

(ای پیامبر، وقتی زنان را طلاق می‌دهید در زمان عده طلاق دهید (زمانی که از عادت ماهانه پاک شده باشند) و حساب آن عده را نگه دارید و از خدا، پروردگارتان بترسید، آنان را از خانه هایشان بیرون مکنید و بیرون نروند مگر اینکه گناهی علنی مرتکب شوند. این است حدود خدا. و کسی که از حدود خدا تجاوز کند به نفس خود ستم کرده، نمی‌دانی شاید خدا بعد از این حادثه‌ای پدید آورد [شوهر به همسرش برگردد])

در ادامه احکام طلاق در این سوره می‌فرمایند که برای طلاق باید دو نفر مرد عادل شاهد طلاق باشند (آیه ۲). زنانی که عادت ماهیانه آن‌ها فرا نمی‌رسد، اگر شک وجود داشته باشد که خون می‌بینند یا نه عده آن‌ها سه ماه است همچنین دخترهایی که هنوز حیض ندیده‌اند. زنان آبستن نیز مدتشان این است که ابتدا وضع حمل کنند و سپس طلاق جاری شود (آیه ۴). همچنین می‌فرمایند که زنان طلاق خود را در همان منزلی که بر حسب توانایی خود می‌نشینید سکنی دهید، اگر دارای حملند نفقه شان را بدهید تا وضع حمل کنند، حال اگر بچه شما را شیر دادند اجرتشان را بدهید و اگر در باره اجرت سخت گیری کردید زن دیگری آن کودک را شیر دهد (آیه ۶).

دیانت بابی

در دیانت بابی نیز درباره طلاق و یا در اصطلاح بیان "افتراق" احکام مخصوصی نازل شده است. طلاق در این آیین نیز امری ناپسند شمرده شده است و به فرموده مبارک "شئون دون شجره محبت" است و "سزاوار نیست که ظاهر شود". تا زوج یا زوجه در نهایت کدورت و اضطراب نیافتد طلاق بر او حلال نمی‌گردد. پس از آن، یکی از مواردی که مؤمنین در حین طلاق موظف به اجرای آن شده اند "تربص" است، به این صورت که بعد از تصمیم انجام طلاق، زن و شوهر باید به مدت یک سال بیانی صبر کنند و جدا از یکدیگر زندگی نمایند، اگر محبت میان آنان به وجود آمد به زندگی ادامه دهند و آلا بعد از یک سال بیانی طلاق جاری شود. در عین حال رجوع طرفین هنگام تربص، پس از گذشت هر ماه بیانی میسر است و در میان ماه بیانی جایز نیست. در احکام دیانت بابی، انجام طلاق بدون اجرای تربص جایز نیست. همچنین حق طلاق در دیانت بابی برای مرد و زن هر دو است.

حضرت اعلی درباره طلاق می‌فرمایند :

"مُلَخَّصُ این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس به کلمه الله وصل فرمود، شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود، زیرا که افتراق شئون شجره محبت نبوده و نیست، تا نفس مُضْطَرَّ^{۹۱} نگردد بر او حلال نمی‌گردد و بعد از اضطراب و اظهار آن به آن، حق است بر آنکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید، اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و آلا آن وقت جایز است به کلمه ای که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است بر آن رجوع و از حین افتراق تا حین رجوع حق است بر آن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئون ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده حل^{۹۲} است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جائز نیست زیرا که داخل حکم اِثْنِیْنِیَّتِ می‌گردد و در جنت حکم اِثْنِیْنِیَّتِ^{۹۳} نبوده و نیست زیرا که کل از نفس واحد خلق شده و همینقدر که رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اِثْنِیْنِیَّتِ ... این است سر حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه ناظر شوی به مبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی، به همین حکم او از او محتجب نگردی مثل آنکه امروز می‌بینی که در ظل هر حکمی از احکام قرآن الی ما لا نهاییه نفوس به برکت او حاکمند ولی یوم ظهور، کل در نزد قول او لاشیی می‌گردند اگر راجع نگردند به قول او، و آلا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است نزد کسی که از مبدء محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که به مبدء راجع گردد..." (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۱۲)

حضرت اعلی حکم "سه طلاقه" و "طلاق رجعی" که در اسلام رایج بوده را نسخ نمودند و می‌فرمایند تا نوزده بار برگشت بدون محلل جایز است، چنانچه می‌فرمایند :

"... إِذَا إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْجِعَا تِسْعَةَ عَشَرَ مَرَّةً بَعْدَ أَنْ يَصْبِرَ شَهْرًا لَعَلَّكُمْ فِي ظِلِّ أَبْوَابِ دُونَ الْحَقِّ لَا تَدْخُلُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۶، باب ۱۲)

۹۱. ضرر دیده و بیچاره

۹۲. حلال شدن

۹۳. جدایی

ديانت بهايي

در ديانت بهايي حكم طلاق از احكام حضرت اعلى تماماً تأييد شده است. از جمله امر تربص، كه قبل از وقوع طلاق بايد جاري گردد. بسيارى از احكام ديانت اسلام درباره طلاق در احكام بهايي نسخ شده اند كه از جمله آن موارد سه طلاقه بودن است. همچنين حضرت وليّ امرالله مى فرمايند كه حقوق طرفين در تقاضاي طلاق مساوى است و هر طرف كه طلاق را قطعياً لازم داند مى تواند تقاضا نمايد (توضيحات كتاب اقدس مندرج در انتهاي كتاب اقدس، صفحه ۱۷۵). طلاق در امر بهايي نيز بسيار مذموم و ناپسند است چنانچه حضرت بهاءالله مى فرمايند "لازال وصل و اتصال لَدَى اللّٰه محبوب و فصل و انفصال مَبغوض خُدُوْا مَا أَحَبَّهُ اللّٰه وَ أَمَرَكُمْ بِهِ إِنَّهُ يَعْلَمُ وَ يَرَى وَ هُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ" (مازندرانى، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۱۸۵).

حضرت بهاءالله در كتاب مستطاب اقدس (بند ۷۰) مردم را به دورى از طلاق امر نموده اند و مى فرمايند :

"إِنَّ اللّٰهَ أَحَبُّ الْوَصْلِ وَ الْوَفَاقِ وَ ابْغِضُ الْفَصْلَ وَ الطَّلَاقَ عَاشِرُوا يَا قَوْمَ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ لَعْمَرَى سَيَفْنَى مَنْ فِي الْإِمْكَانِ وَ مَا يَبْقَى هُوَ الْعَمَلُ الطَّيِّبُ وَ كَانَ اللّٰهَ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيداً. يَا عِبَادِي إِصْلَحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ ثُمَّ اسْتَمِعُوا مَا يَنْصَحُكُمْ بِهِ الْقَلَمُ الْأَعْلَى وَ لَا تَتَّبِعُوا جِبَّاراً شَقِيّاً"

(خداوند دوست مى دارد وصل و وفاق و دوستى و آشتى را و دشمن مى دارد جدائى و طلاق و از هم گسيختگى را. معاشرت كنيد اى مردم، با كمال خوبى و خوشى با يكديگر، بين خودتان را بهم نزنيد، زنتان را طلاق ندهيد و كدورت ايجاد نكنيد. قسم به جان خودم، عنقریب تمام اهل دنيا از بين مى روند و آنچه باقى مى ماند عمل خوبى است كه از كسى سر مى زند. خداوند بر آنچه مى گويم شاهد است. اى بندگان من، هر وقتديد زن و شوهرى بينشان بهم خورده است، بين آنها را اصلاح كنيد. بشنوید نصيحت هائى را كه مظهر امر الهى به شما مى كند و پيروي نكنيد اشخاص ستمكار بدبخت را)

درباره احكام طلاق، حضرت بهاءالله در كتاب مستطاب اقدس (بند ۶۸) مى فرمايند :

"وَ إِنْ حَدَّثَ بَيْنَهُمَا كُدُورَةٌ أَوْ كُرْهُ لَيْسَ لَهُ أَنْ يَطْلُقَهَا وَ لَهُ أَنْ يَصْبِرَ سِنَةً كَامِلَةً لَعَلَّ تَسَطُّعَ بَيْنَهُمَا رَائِحَةَ الْمَحَبَّةِ وَ إِنْ كَمَلَتْ وَ مَا فَاحَتْ فَلَا بَأْسَ فِي الطَّلَاقِ إِنَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَكِيماً. قَدْ نَهَى كُمْ اللّٰهُ عَمَّا عَمَلْتُمْ بَعْدَ طَلْقَاتِ ثَلَاثِ فَضْلاً مِنْ عِنْدِهِ لِتَكُونُوا مِنَ الشَّاكِرِينَ فِي لَوْحٍ كَانَ مِنْ قَلَمِ الْأَمْرِ مَسْطُوراً. وَ الَّذِي طَلَّقَ لَهُ الْإِخْتِيَارَ فِي الرَّجُوعِ بَعْدَ انْقِضَاءِ كُلِّ شَهْرٍ بِالْمَوْدَّةِ وَ الرِّضَاءِ مَا لَمْ تَسْتَحْصِنِ وَ إِذَا اسْتَحْصَنْتِ تَحَقَّقِ الْفَصْلَ بِوَصْلِ آخِرٍ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ إِلَّا بَعْدَ أَمْرٍ مُّبِينٍ كَذَلِكَ كَانَ الْأَمْرُ مِنْ مَطَّلَعِ الْجَمَالِ فِي لَوْحِ الْجَلَالِ بِالْإِجْلَالِ مَرْقُوماً"

(اگر بين زن و شوهرى كدورتى حاصل شد يا موجبى شد كه از هم قهر كردند مرد نمى تواند فوراً زن را طلاق بدهد، بلكه بايد يك سال كامل صبر كند. البته دور از هم بايد زندگاني كنند، شايد رائحه محبت بين آنها بوزد يا مرد و زن پشيمان بشوند و كدورت و كره حاصله برطرف شود و دو مرتبه با هم زندگاني كنند. اگر چنانچه اين يك سال كامل گذشت و نسيم محبت و وداد و صلح و آشتى در بين اين زن و مرد نوزيد، آن وقت باسى در اينكه مرد زن را طلاق بدهد نيست. خدا هر چيزى را كه مى فرمايد از روى حكمت مى فرمايد. نهى کرده است خدا شما را از آن كارى كه مى كرديد بعد از سه طلاقه كردن. اين فضلى است از طرف خدا كه اين عمل را نهى كرد. تا شكر كنيد خدا را و اين امر مبارك در لوحى از قلم امر نوشته شده است. اگر مردى زنش را طلاق داد، اين مرد مى تواند به آن زن رجوع كند بعد از انقضای هر ماه بياني البته در دوران اصطبار كه طول آن يك سال است. اين رجوع البته

ممکن است مادامی که آن زن ازدواج نکرده است. و اگر آن زن ازدواج کرد، به علت ازدواج ثانوی آن زن با مرد دیگر، جدائی محقق می‌شود بین آن زن و شوهر اول. در این مرحله کار از کار می‌گذرد. شوهر اول به این علت که زنش شوهر دوم اختیار کرده، دیگر نمی‌تواند به او رجوع کند مگر اینکه امری آشکار واقع شود. یعنی یا شوهر ثانی بمیرد و یا شوهر ثانی آن زن را طلاق بدهد. بعد از وقوع این امر مبین، دومرتبه آن شوهر اول می‌تواند به زنش برگردد. این طور امر از مطلع جمال در لوح جلال الهی با کمال عظمت نوشته شده است)

تفصیل حکم طلاق درباره این آیات چنین است :

۱- حضرت بهاءالله در جواب این سؤال که اگر در ایام اصطبار اقتران واقع شود و بعد ندامت حاصل گردد آیا ایام قبل از اقتران از ایام اصطبار محسوب است و یا آنکه سال را از سر گیرد و آیا بعد از طلاق تربص لازم است یا نه می‌فرماید "اگر در ایام اصطبار الفت به میان آید حکم زواج ثابت و باید بحکم کتاب عمل شود و اگر ایام اصطبار منتهی شود و بما حکم به الله واقع گردد تربص لازم نه و اقتران مرء با مرثه در ایام اصطبار حرام است و اگر کسی مرتکب شود باید استغفار کند و ۱۹ مثقال ذهب به بیت العدل جزای عمل برساند" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۱)

۲- درباره اینکه هنگام عقد ازدواج بعد از قرائت آیتین و اعطاء مهر اگر کُره واقع شود طلاق بدون اصطبار جایز است یا نه فرموده اند "بعد از قرائت آیتین و اعطاء مهر قبل از قران اگر اراده طلاق نماید جایز است، ایام اصطبار لازم نه و لکن اخذ مهر از مرثه جایز نه" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۲)

۳- در جواب این سؤال که اگر در زمان تربص راتحه رضا و میل فقط از یک طرف بوزد می‌فرمایند "حکم به رضایت طرفین در کتاب اقدس نازل اگر از هر دو طرف رضایت نباشد اتفاق واقع نه" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۸)

۴- درباره زمانی که مدّت اصطبار منقضی شود و زوج از طلاق دادن امتناع نماید می‌فرمایند "بعد از انقضای مدّت طلاق حاصل و لکن در ابتدا و انتها شهود لازم که عند الحاجة گواهی دهند" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۷۳)

۵- همچنین حضرت بهاءالله درباره مدّت تربص می‌فرمایند "از اول فصل الی انتهای سنه واحده باید دو نفس مطلع باشند او آزید و هم شهداء. اگر در انتها رجوع نشد طلاق ثابت. باید حاکم شرعی بلد که از جانب امنای بیت العدل است در دفتر ثبت نماید. ملاحظه این فقره لازم است لئلا یحزن به افتدۀ اولی الالباب" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹۸)

در زمان تربص، شوهر وظیفه پرداخت نفقه به زن را بر عهده دارد یعنی طی یک سالی که دور از یکدیگر زندگی می‌کنند نیز شوهر باید به همسر خود نفقه بدهد. اما این امر نیز با شرایط خاصی همراه است. در کتاب اقدس (بند ۶۹) می‌فرمایند :

"وَالَّذِي سَافَرَ وَ سَافَرَتْ مَعَهُ ثُمَّ حَدَّثَ بَيْنَهُمَا الْإِخْتِلَافَ فَلَهُ أَنْ يُؤْتِيَهَا نَفَقَةً سِنَةً كَامِلَةً وَ يَرْجِعُهَا إِلَى الْمَقَرِّ الَّذِي خَرَجَتْ عَنْهُ أَوْ يُسَلِّمَهَا بِيَدِ آمِينٍ وَ مَا تَحْتَاجُ بِهِ فِي السَّبِيلِ لِيُبَلِّغَهَا إِلَى مَحَلِّهَا إِنَّ رَبَّكَ يَحْكُمُ كَيْفَ يَشَاءُ بِسُلْطَانٍ كَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ مُحِيطًا"

اگر زن و شوهری با هم مسافرت کردند و در بین راه ببینشان بهم خورد و با هم قهر کردند، بر مرد واجب است که به زن در همان جریان سفر مخارج یک سال او را بدهد و او را برگرداند به شهری که از آنجا او را بیرون آورده است. یا خودش برگرداند آن زن را و مخارج یک سال را به او بدهد و یا اینکه آن زن را بسپارد به دست شخص امینی و به آن شخص هم مخارجی را که آن زن در طی راه لازم دارد بدهد، تا اینکه آن شخص امین آن زن را برساند به محل و وطن خودش. خداوند حکم میکند هر طور که می‌خواهد به سلطان و غلبه‌ای که به اهل عالم احاطه دارد)

همچنین در ادامه (بند ۷۰) شرایطی که در آن مرد از پرداخت نفقه به زن معاف است را چنین می‌فرماید:

"وَأَلْتَى طَلَّقَتْ بِمَا ثَبَّتَ عَلَيْهَا مُنْكَرٌ لَا نَفَقَةَ لَهَا أَيَّامَ تَرْبُصِهَا كَذَلِكَ كَانَ نَيْرَ الْأَمْرِ مِنَ أَفْقِ الْعَدْلِ مَشْهُوداً ..."

(اگر زنی طلاق داده شد به این علت که ثابت شد که آن زن بشوهرش خیانت کرده است، چنین زنی که به شوهر خیانت کرده، در ایام تربص، یعنی در طول یک سال، حق نفقه به شوهر را ندارد. یعنی شوهر نباید به او مخارجی بپردازد. امر الهی از آسمان امر اینطور آشکار شده است)

حضرت بهاءالله در جواب این سؤال که اگر شخصی در خیال جلای وطن باشد بالفرض و اهل او راضی نشود و منجر به طلاق گردد و ایام تدارک سفر طول کشد تا یک سنه، آیا از ایام اصطبار محسوب است و یا آنکه از یوم مفارقت باید حساب شود و یک سنه صبر نماید، می‌فرماید "اصل حساب از یوم مفارقت است و لکن اگر قبل از مسافرت به یک سال مفارقت نمایند و عرف محبت متصووع نگردد، طلاق واقع و الا از یوم مسافرت حساب نماید تا انقضای یک سنه به شروطی که در کتاب اقدس نازل شده" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۹)

مورد دیگری که در احکام بهایی ذکر شده است این است که اگر شوهر به مسافرتی برود و از او هیچ خبری به همسرش نرسید، زن باید ۹ ماه صبر کند و در خانه بنشیند، بعد از گذشت ۹ ماه اگر خبری از شوهر نیامد زن می‌تواند دوباره ازدواج کند، به این مسئله در اصطلاح تربص ۹ ماهه می‌گویند.

این حکم در کتاب اقدس (بند ۶۷) ذکر شده است، که می‌فرماید:

"قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لِكُلِّ عَبْدٍ أَرَادَ الْخُرُوجَ مِنْ وَطَنِهِ أَنْ يَجْعَلَ مِيقَاتاً لِصَاحِبَتِهِ فِي أَيَّةِ مَدَّةٍ أَرَادَ ... وَ أَنْ فَاتَ الْأَمْرَانَ فَلَهَا تَرْبِصٌ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ مَعْدُودَاتٍ وَ بَعْدَ إِكْمَالِهَا لَا بَأْسَ عَلَيْهَا فِي إِخْتِيَارِ الزَّوْجِ وَ أَنْ صَبَّرَتْ أَنَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرَاتِ وَ الصَّابِرِينَ ... وَ أَنْ أَتَى الْخَبَرَ حِينَ تَرْبِصِهَا لَهَا أَنْ تَأْخُذَ الْمَعْرُوفَ ... وَ أَنْ آتَاهَا خَبَرُ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَ ثَبَّتَ بِالشَّيَاعِ أَوْ بِالْعَدْلِينَ لَهَا أَنْ تَلْبَثَ فِي الْبَيْتِ إِذَا مَضَتْ أَشْهُرَ مَعْدُودَاتِ لَهَا الْإِخْتِيَارَ فِيمَا تَخْتَارُ ..."

(خداوند واجب کرده است بر هر بنده ای که می‌خواهد از وطن خود خارج بشود، این که مدت معینی برای زنش قرار بدهد و به او بگوید که مثلاً من یک ماهه، دوماهه، بیشتر یا کمتر برمی‌گردم. یعنی قرار بدهد میقاتی برای زن خود که به چه مدتی اراده دارد که در سفر باشد ... اگر این دو مطلبی که گفته شد رعایت نشد، یعنی شوهر نه وقتی که می‌خواست به سفر برود میقاتی برای زنش معین کرد و نه وقتی عذری برایش پیش آمد خبری به زنش داد، بر زن لازم است که نه ماه در خانه بنشیند و صبر کند. اگر شوهر آمد فیها و اگر نیامد بعد از گذشتن نه ماه بیانی، زن می‌تواند برود شوهر دیگری اختیار کند. اگر زن صبوری بود و شکیبائی پیشه

گرفت، خداوند زن های صبور و مرد های پر شکیبیا را دوست می‌دارد ... اگر در ضمن مدت ترّیص نه ماهه خبر شوهر برای زن آمد، بر زن لازم است که مطابق معروف یعنی خلق و خوی انسانی که از اخلاق فاضله است، رفتار کند، یعنی با شوهرش دو مرتبه آشتی کند و با او ادامه زندگی بدهد ... حال اگر زنی شوهرش برود و از او خبری نیاید و بعد از چندی خبر فوت یا کشته شدن شوهر به این زن برسد و مردن یا کشته شدن شوهر به شیوعی که دیگر نمی‌شود تکذیبش کرد، ثابت بشود و یا دو شاهد عادل شهادت بدهند که ما دیدیم که این شخص مرده یا کشته شده، زن باید به خانه بنشیند، در خانه سکونت کند و وقتی آن چند ماهی که قبلاً ذکر شد گذشت، هر کار که دلش می‌خواهد بکند. یا ازدواج می‌کند یا همینطور مجرد باقی می‌ماند)

حضرت عبدالبهاء درباره مذمومیت امر طلاق و جزای مسبب آن می‌فرمایند :

"یاران باید به کلی از طلاق اجتناب نمایند مگر آنکه عوارضی در میان حاصل گردد که سبب برودت شود و مجبور بر انفصال شوند ... اساس ملکوت الله بر مودت و محبت و وحدت و موانست و اتفاق است نه بر اختلاف خصوصاً بین زوج و زوجه. اگر یکی از این دو طرف سبب طلاق شود البته در مشکلات عظیمه افتد و به صدمات شدید گرفتار آید و پریشان و پشیمان گردد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۷۸)

حضرت ولی امرالله درباره این امر می‌فرمایند :

"امر طلاق بسیار مذموم و قبیح و مخالف رضای الهی است، آنچه از قلم حضرت عبدالبهاء در این خصوص نازل، بین عموم یاران انتشار دهند و کل را بیش از پیش متذکر دارند. اجرای حکم طلاق مشروط به تصویب و اجازه امنای محفل روحانی است باید در این قضایا اعضای محفل مستقلاً به کمال دقت تمعن و تجسس و تفحص نمایند و اگر چنانچه عذر مشروعی موجود و اتحاد و ائتلاف به هیچ وجه من الوجوه ممکن نه و تنفر شدید و اصلاح و دفع آن محال، طلاق و افتراق را تصویب نمایند" (توقیعات مبارکه [۱۹۲۲-۱۹۴۸]، صفحه ۱۸۱)

و نیز درباره طلاق افرادی که هنگام ازدواج، بهایی نبوده اند می‌فرمایند :

"اهل بهاء (چه یک طرف و چه هر دو طرف بهایی باشند) بایستی از قانون طلاق امری، یعنی یک سال ترّیص تبعیت نموده، از این حکم محکم الهی غفلت نورزند، و این فریضه، چه آنان هنگام ازدواج کردن بهایی بوده اند یا خبر مطاع و مجری است" (انوار هدایت، قسمت ۱۳۱۴)

همچنین ذکر نموده اند که امر الهی و خدمت نیز دلیلی برای طلاق نیست، می‌فرمایند :

"هیچ نفس مؤمنی تحت هر شرایطی هرگز نمی‌تواند امر الهی و یا خدمت به آستان ربّانی را به عنوان علت و دلیلی جهت ترک زندگی مشترک مطرح نماید ..." (انوار هدایت، قسمت ۱۳۱۱)

در این قسمت مبحث "طلاق" را با مرقومه‌هایی صادره از جانب بیت العدل اعظم خاتمه می‌دهیم:

"درک و فهم احبای الهی، در جامعه تحت اشرافش، به خصوص جوانان، چنان نسبت به مفهوم امری و متعالی ازدواج توسعه و تعمیق یابد که حتی فکر طلاق برایشان منفور و مذموم جلوه نماید، هنگامی که تقاضایی مبنی بر طلاق به محفل واصل شد، اولین تصمیم و اقدام آن، بایستی ایجاد صلح و آشتی میان زوج و زوجه و حصول اطمینان از این امر باشد که آنان از تعالیم مبارکه درباره مسئله، کاملاً آگاه و مطلع هستند (انوار هدایت، قسمت ۱۳۰۴) ... همواره امید چنان بوده و هست که در خلال سنه تربص میل و محبت میان زوج و زوجه تجدید شده، طلاق منتفی گردد. بنابراین گرچه در طول سنه اصطبار روابط اجتماعی معمولی میان هر یک از طرفین و سایر نفوس چه زن و چه مرد ممکن و مجاز است، اما معاشقه و رابطه با فردی دیگر در طی این مدت توسط هریک از آنان کاملاً بر خلاف روح تعالیم الهیه می‌باشد (انوار هدایت، قسمت ۱۳۳۴)"

ظروف طلا و نقره

این مبحث درباره چگونگی احکام الهی در استفاده از ظروف طلا و نقره است. در ادیان قبل از اسلام معنی درباره استفاده از ظروف طلا و نقره یافت نشده است.

دیانت اسلام

علمای اسلام بر این باورند که خوردن و آشامیدن در ظروف طلا و نقره جایز نیست. استناد آنان درباره این حکم به آیاتی از قرآن (سوره توبه، آیات ۳۴ و ۳۵) است که می‌فرماید :

"... وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ"

(و کسانی که طلا و نقره گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذاب دردناکی بشارتشان ده)

"يَوْمَ يُخَمَّى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فَتَكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ"

(و آن عذاب) در روزگاری است که آن دفينه‌ها را در آتش سرخ کنند و با آن پیشانیها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ نهند (و بدیشان بگویند) این است همان طلا و نقره‌ای که برای خود گنج کرده بودید اکنون رنج آن را بخاطر آنکه رویهم انباشته بودید بچشید)

بر اساس این آیات، مسلمین ظرف طلا و نقره نمی‌ساختند زیرا می‌گفتند به منزله احتکار است و چون خدا احتکار، یعنی نگهداری و خرج نکردن طلا و نقره را نهی فرموده، پس ساختن ظروف برای آکل و شرب از طلا و نقره حرام است و در آن‌ها خوردن و آشامیدن نیز حرام است. همچنین مکروه بودن و یا حرام بودن آن به طور مستقیم در کتاب قرآن نیامده است بلکه بر پایه احادیث اسلامی استوار است.

دیانت بابی

در دیانت بابی، حضرت اعلی صراحتاً استفاده از ظروف طلا و نقره را آزاد فرمودند، چنانچه در کتاب بیان می‌فرمایند :

"... وَ أَنْتُمْ أَسْبَابُكُمْ الَّتِي بِهَا فِي يَسْرِكُمْ لِتَعْبَشُونَ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ تَصْنَعُونَ وَ إِذَا مَا وَجَدْتُمْ ذَلِكَ فِي شَأْنٍ لَا تَحْزَنُونَ،"

... هر گاه نفسی مالک شود اسبابی از ذهب یا فضه و به اون نفسی را زنده کند بهتر است از برای اون از آنچه مالک شده و به اون متلذذ است در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محل رضای حق و شبهه ای نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیئی را و متلذذ به او است ... (حضرت باب، بیان عربی و فارسی، واحد ۶، باب ۹)

حال داستانی درباره اولین باری که در زمان حضرت اعلی از ظروف طلا و نقره استفاده شد نقل می‌شود :

"شیخ حسن زوزی برای من حکایت کرد و گفت من نیز از آن اشخاصی بودم که سید کاظم (سید کاظم رشتی) را شخص موعود می‌پنداشتم و پیوسته از خدا درخواست می‌کردم که اگر به راه باطل رفته‌ام مرا آگاه کند. به درجه‌ای مضطرب بودم که چند روز از خورد و خواب محروم شدم ... پیوسته به خدمت سید مشغول بودم و نهایت تعلق را به او داشتم. یک روز صبح زود ملأ نوروز که از گماشتگان سید بود مرا از خواب بیدار کرد و گفت دنبال من بیا. من برخاستم و با هم به منزل سید کاظم رفتیم. سید را دیدم لباس‌های خود را پوشیده و عبا به دوش افکنده مثل اینکه می‌خواهد به محلی برود به من فرمود شخص بزرگواری وارد شده می‌خواهم با تو به دیدن او برویم. هوا متدرجاً روشن می‌شد. به راه افتادیم از کوچه‌های کربلا گذر کردیم تا به منزلی رسیدیم، جوانی (حضرت باب) دم در ایستاده بود عمامه سیزی بر سر داشت و چندان آثار لطف و تواضع در سیمای او آشکار بود که به وصف نیاید مثل اینکه انتظار ورود ما را می‌کشید چون نزدیک شدیم با کمال وقار به طرف ما آمد سید را در آغوش کشید و نهایت محبت و لطف را نسبت به او ابراز فرمود. سید کاظم هم نهایت احترام را نسبت به آن جوان مراعات کرد در مقابل او ساکت ایستاده بود و سر به زیر افکنده وارد منزل شدیم از پله‌ها بالا رفته به اطاقی ورود نمودیم که مقداری گل‌های خوش بو در آن موجود و هوا را معطر نموده بود. جوان ما را به نشستن دعوت کرد سراپای ما را سرور و نشاط گرفته بود. در وسط اطاق ظرفی مملو از شربت بود و لیوان نقره‌ای پهلوی آن ظرف گذاشته بودند، جوان میزبان لیوان را پر از شربت کرد به سید کاظم عنایت کرد و فرمود "وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا" (قرآن، سوره انسان، آیه ۲۱) سید ظرف شربت را از دست جوان گرفت و تا آخرین جرعه سرکشید و چنان سروری در چهره‌اش ظاهر شد که وصف آن ممکن نیست. میزبان جوان ظرفی از شربت به من عطا فرمود ولی بیانی نفرمود. مذاکرات بین سید و جوان مزبور مدتی جریان داشت و جوان پیوسته با آیات قرآن جواب سید را می‌فرمود و پس از زمانی برخاستیم. میزبان ما، تا دم در ما را مشایعت کرد و نهایت احترام را نسبت به ما مراعات نمود. جلال و جمال آن جوان بی اندازه مرا متعجب ساخت. مطلب دیگر نیز بر تعجب من افزود و آن این بود که دیدم سید کاظم از ظرف نقره شربت آشامید با آنکه در شریعت اسلام استعمال ظروف نقره و طلا حرام است. هر چه خواستم علت احترام زائد از حد سید را نسبت به آن جوان سؤال کنم ممکن نشد ... " (اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار [تلخیص تاریخ نبیل زرنندی]، صفحه ۲۱)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز حضرت بهاءالله، حکم حضرت باب را تأیید نمودند، در کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۶) می‌فرمایند :

"مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَعْمِلَ أَوَانِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ ..."

(کسی که خواست استفاده کند از ظروف طلا و نقره اشکالی بر او نیست)

عبادتگاه

عبادتگاه محلی است که افراد بنا به اعتقاد خود به هر دینی، در آن تجمّع کرده و به راز و نیاز خداوند می‌پردازند. کلیسا که عبادتگاه مسیحیان است از یک واژه یونانی به معنی گردهمایی و اجتماع آمده است و در عهد جدید کتاب مقدس این نام مستقیماً ذکر نشده است. قبل از پرداختن به نصایح و احکام الهی در هر دین درباره عبادتگاه، بهتر است به بیاناتی از حضرت عبدالبهاء درباره اهمیت اجتماع برای دعا و وجود عبادتگاه بپردازیم.

حضرت عبدالبهاء درباره ارزش اجتماع برای دعا می‌فرماید :

"انسان ممکن است بگوید هر وقت میل داشته باشم به دعا می‌پردازم وقتی که احساسات قلبیه ام را منجذب الی الله یابم خواه در بیابان خواه در شهر یا در هر کجا باشم، چه لزومی دارد به جائی بروم که دیگران در روز مخصوص و ساعت معین مجتمعند تا متفقاً با آن نفوس به دعا بپردازم در صورتی که شاید حالت روحی آماده برای دعا و مناجات نداشته باشم. این طرز فکر خیالی باطل است زیرا هر جا جماعتی مجتمعند قوتشان بیشتر است، افراد سپاه اگر تنها و منفرداً بجنگند هرگز قوه یک لشکر متحد را ندارند. پس اگر در این جنگ روحانی همه افراد لشکر متحد شوند، آن وقت عواطف روحانی متّحده آنها معین یکدیگر بوده و ادعیه شان مقبول می‌شود" (جی.ای. اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، صفحه ۱۰۹) ^{۹۴}

همچنین حضرت عبدالبهاء درباره اهمیت وجود عبادتگاه می‌فرماید :

"شما راجع به معابد و دلیل اصلی لزوم آن ها سؤال کرده اید. حکمت و علت برپا داشتن چنین ابنیه ای این است که مردم باید در ساعتی معین بدانند هنگام دیدار و ملاقات یکدیگر است و در آن ساعت همه باید جمع شوند و با هماهنگی و همسازی به ذکر و ثنا مشغول گردند و نتیجه چنین تجمعی البته رشد و توسعه محبت و اتحاد است در قلوب نفوس ... " (انوار هدایت، شماره ۲۰۵۸)

در ادیان یهودی و مسیحی، وجود محلی برای عبادت بسیار اهمیت داشته است، حضرت عبدالبهاء درباره اهمیت عبادتگاه در این ادیان می‌فرماید :

"ملاحظه کنید که اولین تاسیس حضرت موسی پس از خروج از مصر "خیمه شهادت" بود که آن حضرت برپا داشت و آن معبدی متحرک بود، چادری بود که آنان در صحرا، هر کجا اقامت می‌کردند برپا می‌نمودند و در آن به عبادت می‌پرداختند. به همین صورت بعد از حضرت مسیح، روح العالمین له الفداء، اولین تاسیس حواریون یک "معبد" بود. آنان برای هر مملکتی یک معبد در نظر گرفتند..." (انوار هدایت، شماره ۲۰۵۴)

۹۴ . مترجمان این کتاب به فارسی در کتاب، ع . بشیر الهی - ه . رحیمی - ف . سلیمانی ذکر شده است.

دیانت اسلام

در دین اسلام درباره عبادتگاه در کتاب قرآن (سوره اعراف، آیه ۲۹) می‌فرماید :

"قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ"

(بگو خدایم به دادگری فرمان داده، و روی خود را نزد هر مسجدی متوجه (خدا) سازید، و او را با اخلاص در دین بخوانید، چنانکه شما را آغاز کرد بر می‌گردید)

همچنین در قرآن (سوره اعراف، آیه ۳۱) آمده است :

"يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ"

(ای فرزندان آدم، زینت و آراستگی خویش را نزد هر مسجدی اتخاذ کنید و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید زیرا او اسراف‌کنندگان را دوست ندارد)

و نیز (سوره کهف، آیه ۲۱) می‌فرماید :

"... إِذِ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْنَاهُمْ بَنِيَانًا لِمَا نَعْمَلُ بِهِمْ قَالِ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا"

(وقتی که میان خویش در کار آنها مناقشه می‌کردند ، گفتند بر غار آنها بنایی بسازید پروردگار به کارشان داناتر است، و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند بر غار آنها عبادتگاهی خواهیم ساخت)

دیانت بابی

در دیانت بابی در این باره، حضرت اعلی می‌فرماید :

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه لایق است بر مقتدرین در بیان که هجده مسجد جدا جدیداً به اسم حروف حیّ من یظهره الله بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حیّ اول و در آن ها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را به جا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست ... الآن هم به همین حجّت این مساجد برپا می‌شود و به همین حجّت از قبل برپا می‌شد ولی این خلق نظر به جوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب می‌گردند ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۲)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاءالله در باب عبادتگاه در کتاب اقدس (بند ۳۱) می‌فرماید :

"يَا مَلَأَ الْإِنشَاءِ عَمَّرُوا بَيوتاً بِأَكْمَلِ مَا يُمَكِّنُ فِي الْإِمكَانِ بِإِسْمِ مَالِكِ الْآدِيَانِ فِي الْبُلْدَانِ وَ زَيُّوتها بِمَا يَنْبَغِي لَهَا لَا بِالصُّورِ وَالْأَمْثَالِ. ثُمَّ ادْكُرُوا فِيهَا رَبَّكُمْ الرَّحْمَنَ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ أَلَا بِذِكْرِهِ تَسْتَنِيرُ الصُّدُورُ وَ تَقَرُّ الْأَبْصَارُ"

ای زمینیان بسازید خانه هایی با کاملترین آنچه امکان دارد، به نام صاحب ادیان و شهرها و زینت دهید آن را به آنچه شایسته است نه با عکسها و مجسمهها. سپس یاد کنید در آن پروردگارتان را به روح وربحان آگاه باشید به ذکر او که نورانی می شود سینه ها و روشن می شود چشمها)

همچنین در کتاب اقدس (بند ۱۱۵) آمده است :

"طوبى لِمَنْ تَوَجَّهَ إِلَى مَشْرِقِ الْأَذْكَارِ فِي الْأَسْحَارِ ذَاكِرًا مُتَذَكِّرًا مُسْتَغْفِرًا وَإِذَا دَخَلَ يَقَعُدُ صَامِتًا لِإِصْغَاءِ آيَاتِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. قُلْ مَشْرِقُ الْأَذْكَارِ إِنَّهُ كُلُّ بَيْتِ بَنِي لَذِكْرِي فِي الْمَدِينِ وَالْقَرْيِ كَذَلِكَ سُمِّيَ لَدَى الْعَرْشِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ"

(خوشا به حال کسی که توجه کرد به مشرق الاذکار در سحرگاه در حالی که ذاکر و متذکر و استغفار کننده است و هنگامی که داخل شد ساکت بنشیند برای شنیدن آیات خداوند پادشاه عزیز حمید. بگو مشرق الاذکار هر خانه ای است که برای ذکر الهی ساخته شود در شهرها و روستاها این چنین نام گذاری شد نزد صاحب امر اگر شما از عارفین باشید)

تفصیل حکم عبادتگاه درباره این آیات چنین است :

۱- حضرت بهاءالله درباره این آیه می فرماید : اگر چه در کتاب الهی ذکر اسحار شده ولیکن در اسحار و طلوع فجر و بعد از طلوع فجر الی طلوع آفتاب و دو ساعت هم بعد از آن لدی الله مقبول است. (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۵)

۲- حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در تبیین این حکم می فرمایند که در مشرق الاذکار موعظه ممنوع و فقط تلاوت آیات الهی جایز است. افراد مختارند در حال نشسته یا ایستاده آیات را تلاوت نمایند و برای اینکه آیات بهتر استماع شود، می توانند از سریر کوتاه قابل انتقالی استفاده کنند ولی وجود منبر جایز نیست. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۶۸)

۳- از این بیان مشخص است که در معبد مشرق الاذکار، فقط تلاوت آثاری جایز است که از طرف خداوند بر انسانها نازل شده باشد.

حضرت بهاءالله درباره "آیات الله" می فرماید "مقصود، جمیع ما نُزِّلَ مِنْ مَلَكُوتِ الْبَيَانِ است" و حضرت ولی امرالله در توضیح کلمه آیات در توقیع مبارک خطاب به یکی از احبابی شرق می فرمایند که آنچه از کَلِمِ مِيثَاقِ صَادِرِ آيَاتِ مُحَسَّبِ نِيسْتِ و همچنین تذکر داده اند که آثار قلمیّه خود آن حضرت را نیز نباید از آیات دانست. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۶۵)

حضرت عبدالبهاء درباره مشرق الاذکار بهایی می فرماید :

"تبدیل محلّ مشرق الاذکار بمحلّی احسن و اعلی جائز، تعدّد مشرق الاذکار در بلده واحده مقبول" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۳۴)

همچنین می‌فرمایند :

"مشرق الاذکار مدور و دائره شکل است ۹ خیابان ۹ باغچه ۹ حوض با فواره های آب و ۹ دوازه در اطراف دارد و هر خیابانی به محلی می‌رود مثل محل ایتام (دارالشفا) مدرسه ابتدائی و کلیه و امثال اینها که از لوازم مشرق الاذکار است. داخل مشرق الاذکار ارغنون و غرفات خواهد بود و کرسی خطابه مخصوص مناجات و عبادت ولی خطابه هم در آنجا می‌توان داد " (زرقانی، میرزا محمد، بدائع الآثار، جلد ۱، صفحه ۳۵۲)

و نیز می‌فرمایند :

"مشرق الاذکار باید مقدس از صندوق و خزانه باشد ولی در محلی مخصوص به جهت اعانه اگر صندوقی گذاشته باشد باسی نیست و این قرار راجع به بیت عدل عمومی است و نقود صندوق اعانه باید به قرار داد بیت العدل صرف شود " (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۱۵۲)

حضرت ولی امرالله درباره موسیقی در مشرق الاذکار می‌فرمایند :

"در معبد فقط از موسیقی آوازی (صوتی) می‌توان استفاده نمود و محل قرار گرفتن مغنی و یا مغنیان نیز مسئله ای است که آن محفل روحانی باید درباره آن تصمیم مقتضی اتخاذ نماید و مجدداً تاکید می‌شود که هیچ گونه مکان مشخص و ثابتی نباید وجود داشته باشد و هیچ نوع ظریف کاری معماری که محل معینی را شاخص نماید، نباید به کار برده شود. قطعاً در تعیین محل مغنیان، اصول انعکاس صدا باید مسئله اصلی تلقی شود ... " (انوار هدایت، شماره ۲۰۶۱)

بیت العدل اعظم نیز در این باره در پیامی می‌فرمایند :

"استفاده از سازهای موسیقی جهت همراهی ادعیه بهایی البته به جز در مشرق الاذکار هیچ گونه منعی ندارد" (جزوه امر بهایی و هنر، صفحه ۴۵)

همچنین درباره صحبت کردن در مشرق الاذکار می‌فرمایند :

"... البته معلوم و مشخص است که در تالار اصلی معبد هیچ گونه صحبت و گفت و گویی نباید انجام شود. اما به نظر حضرت ولی عزیز امرالله در موارد و مواقع اضطراری ممکن است لازم باشد برای مدتی بسیار کوتاه و با صدایی خفیف و آرام، مکالمه صورت گیرد. و نیز به عقیده آن حضرت در اموری از این قبیل لازم است درایت و قضاوت بسیار دقیق به کار گرفته شود ... " (انوار هدایت، شماره ۲۰۶۲)

عطسه

مسئله "عطسه" در این مبحث به موضوعی اشاره دارد که هیچ دلیل و مدرکی برای اثبات آن موجود نیست. این مسئله از این قرار است که عده ای بر این باورند که هنگامی که فردی قصد انجام عملی را دارد، اگر بلافاصله بعد از شروع این عمل، فرد عطسه کرد، از انجام آن عمل خودداری می کند و در اصطلاح به این موقعیت "صبر" می گویند. یعنی فرد صبر می کند چون ممکن است انجام آن عمل خوشایند نباشد. در جمیع کتب الهی و ادیان گذشته هیچ اشاره ای به مسئله عطسه نشده است و مشخص است که این مسئله یک خرافه بیش نیست.

حضرت بهاءالله در لوحی مسئله عطسه را نفی می فرماید چنانچه شرح نزول آن نیز در متن لوح آمده است که می فرماید :

"این که مرقوم فرموده بودند که جناب آقای معظم، آقا میرزا سید ع ب ۶۶^{۹۰} علیه بهاء الله اراده فرمودند عریضه به ساحت اقدس معروض دارند و در آن حین عطسه واقع شد و به آن جهت موقوف داشتند، تفصیل به ساحت اقدس عرض شد، یعنی نص عباراتی که از لسان ایشان مرقوم داشتید تلقاء وجه معروض افتد. قال و قوله الحق : انه لَهْوُ الْمَذْكَورِ فِي السَّجْنِ تَحْتَ لِحَاظِ رَبِّهِ الْمُهَيِّمِ الْغَفُورِ الْكَرِيمِ. اِنَّا قَرَرْنَا كِتَابَهُ قَبْلُ اَنْ يَكْتَبَ حَرْفًا. اِنَّ رَبَّهُ الْعَلِيمُ لَهْوُ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ. قَدْ كُتِبَ فِي لَوْحِ قَلْبِهِ مِنْ قَلَمِ الصُّنْعِ ذِكْرُ اللَّهِ وَ حُبُّهُ اِنَّا شَاهِدُنَا وَ كُنَّا قَارِئِينَ. بُشِّرِي لَهُ بِمَا سَمِعَ النَّدَاءَ وَ اَجَابَ مَوْلَاهُ فِي يَوْمٍ اَنْصَعَقَ فِيهِ مَنْ فِي الْعَالَمِينَ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَقْتَدِرُ الْقَدِيرِ. وَ اَمَّا عَطْسُهُ، دَرِ سَاحَتِ اَقْدُسٍ، اَيْنَ اُمُورٍ مَلْحُوظَةٍ وَ اَجْرَ اُمُورٍ خَيْرِيَّةٍ بِه عَطْسُهُ وَ دُونَ اَنْ مَنُوطٍ وَ مَشْرُوطٍ نَبُودُهُ وَ نَيْسَتُ. وَ لَكِنْ چُونِ ايشانِ نَظَرًا اِلَى الْحِكْمَةِ عَمَلِ نَمُودِه اَنْدَ بِأَسَى نَبُودُهُ وَ نَيْسَتُ. اِنَّا قَبَلْنَا مِنْهُ فَضْلًا مِنْ عِنْدِنَا وَ نَقَدَّرُ لَهُ مَا اَرْدَنَاهُ وَ نَدَعُو لَهُ الْاِسْتِقَامَةَ الْكُبْرَى فِي هَذَا الْاَمْرِ الْاَوْعَرِ الْخَطِيرِ. قُلْ اَنْ اَطْمَئِنَّ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ اِنَّهُ وَلِيُّ الْمَخْلُصِينَ. اَنْتَهَى" (آثار قلم اعلى، شماره ۱۸، صفحه ۸۵)^{۹۶}

حضرت عبدالبهاء نیز این مسئله را به کلی رد می نمایند و در جواب سؤال فردی درباره مسئله عطسه می فرماید :

"اما مسئله عطسه و هم صرف است. این دور مبارک این اوهام را از میان برد، ذکرش نیز جائز نه" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۲۵۶)

۹۰. عدد ۶۶ در حروف ابجد، عدد "الله" است. ممکن است این کلمات اختصار نام "عبدالله" باشد.
 ۹۶. این مأخذ در آدرس الکترونیکی <http://www.h-net.org/~bahai/index/diglib/INBA.htm> قابل رویت است. قسمت کوتاهی از این لوح در مأخذ (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۴۵۴) موجود است.

غرور و خودپسندی

"عُجْب" عبارت است از اینکه انسان به خاطر عملی که انجام داده و یا کمالی که خودش را دارای آن می‌داند، خود را بزرگ بشمارد و خود را در داشتن آن کمالات مَرهون خداوند نداند. در زبان فارسی عُجْب به معنای خودپسندی و غرور است یعنی انسان خودش را بیسندد و دیگران را پایین تر از خود ببیند. این صفت با توجه به تعریف آن صفتی ناپسند است و در تمامی دوران و ادیان مقدّس الهی دوری از آن به همگان سفارش شده است.

دیانت یهودی

در دیانت یهودی، خودپسندی امری بسیار مکروه و ناپسند معرفی شده است چنانچه در کتاب مقدس آمده است: "هر که دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است و او هرگز مُبْرَأ نخواهد شد" (کتاب مقدّس، عهد عتیق، کتاب أمثال، فصل ۱۶، آیه ۵)

همچنین خودپسندی از جمله اعمالی نام برده شده است که مایه پستی انسان می‌شود. در آن کتاب آمده است: "خویشتن را حکیم مپندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما" (همان، فصل ۳، آیه ۷)

و نیز آمده است: "تکبّر شخص او را پست می‌کند، اما مرد حلیم دل، به جلال خواهد رسید" (همان، فصل ۲۹، آیه ۲۳)

همچنین در جای دیگر آمده است:

"لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبّر نمود آنگاه از کرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند" (کتاب مقدّس، عهد عتیق، کتاب دانیال، فصل ۵، آیه ۲۰)

دیانت مسیحی

در دین مسیحی نیز خودپسندی از اعمال زشت و ناپسند نام برده شده است. این مسئله در تمامی کتب عهد جدید به چشم می‌خورد. برای مثال آمده است: "برای برخی که از پارسایی خویش مطمئن بودند و بر دیگران به دیده تحقیر می‌نگریستند، این مَثَل را آورد: دو تن برای عبادت به معبد رفتند، یکی فریسی، دیگری خراجگیر. فریسی ایستاد و با خود چنین دعا کرد "خدایا تو را شکر می‌گویم که همچون دیگر مردمان دزد و بدکاره و زناکار نیستم و نه مانند این خراجگیرم. دوبار در هفته روزه می‌گیرم و از هرچه به دست می‌آورم، یک ده می‌دهم" اما آن خراجگیر دور ایستاد و نخواست حتّی چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه خود می‌کوفت و می‌گفت "خدایا، بر من گناهکار رحم کن" به شما می‌گویم که این مرد، و نه آن دیگر، پارسا شمرده شده به خانه رفت.

زیرا هر که خود را برافرازد، خوار خواهد شد و هر که خود را خوار سازد، سرافراز خواهد گردید" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل لوقا، فصل ۱۸، آیات ۹ تا ۱۴)

همچنین در جای دیگر آمده است :

"برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشید، مغرور نباشید، بلکه با کسانی که از طبقات محرومند، معاشرت کنید. خود را برتر از دیگران میندازید" (کتاب مقدس، عهد جدید، کتاب رومیان، فصل ۱۲، آیه ۱۶)

دیانت اسلام

در دین اسلام در کتاب قرآن کریم (سوره لقمان، آیه ۱۸) در این باره می‌فرماید :

"وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ"

(از در کبر و نخوت از مردم روی بر مگردان و در زمین چون مردم فرحناک راه مرو، خدا خودپسندان گردن فراز را دوست نمی‌دارد)

همچنین (سوره اسراء، آیه ۳۷) می‌فرماید :

"وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَا تَتَّبِعَ الْجِبَالَ طُولًا"

(در زمین با نخوت و غرور قدم مزن، تو نه می‌توانی زمین را بشکافی و نه به بلندی کوه ها می‌رسی)

و نیز (سوره بقره، آیه ۲۰۶) درباره غرور در برابر خداوند آمده است :

"وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ"

(و وقتی به ایشان گفته می‌شود از خدا بترس، دستخوش آن غروری می‌شوند که گناه در دلشان ایجاد کرده و تنها درمان دردشان جهنم است که بد قرارگاهی است)

همچنین (سوره غافر، آیه ۴) می‌فرماید :

"مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ"

(در آیات خدا جدال نمی‌کنند مگر کسانی که کافر شدند پس غوطه ور شدنشان در ناز و نعمت تو را مغرور نسازد)

دیانت بابی

در دین بابی درباره خودپسندی در کتاب بیان آمده است :

"... از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من یظهره الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه

بر خود نمی‌پسندید از اولوالسلطنه گرفته تا اولوالزرع بیرون رود انشالله بر او حزنی وارد نخواهد آمد ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد

۴، باب ۴)

دیانت بهایی

در آثار دیانت بهایی نیز مانند ادیان گذشته خودپسندی و تکبر بسیار نهی شده است به شکلی که بیانات بسیاری درباره دوری از خودسپندی وجود دارد. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (آیه ۷۲) می‌فرماید :

"لیس لأحدٍ أن يفتخرَ على أحدٍ كلُّ أرقاءٍ له و أدلاءٍ على أنه لا إله إلا هو ..."

(نیست بر کسی اینکه افتخار ورزد بر کسی، همه بندگان او هستیم و دلالت کننده اینکه نیست خدایی جز او)

همچنین (آیه ۱۴۸) می‌فرماید :

"... لا ترضوا لأحدٍ ما لا ترضونه لأنفسكم اتقوا الله و لا تكونن من المتكبرين ..."

(راضی نشوید برای کسی آنچه را که راضی نمی‌شوید برای خود، تقوی پیشه کنید بر خدا و نباشید از خودخواهان)

و (آیه ۷۱) می‌فرماید :

"إياكم أن تغرركم الدنيا كما غرت قوماً قبلكم ..."

(مبادا مغرور کند شما را دنیا، همانطور که مغرور کرده است قوم قبل از شما را)

و همچنین (آیه ۱۴۹) می‌فرماید :

"لا تغرركم كثرة القراءة و الأعمال في الليل و النهار ..."

(مغرور نکند شما را خواندن زیاد آیات و مناجات و انجام اعمال در شب و روز)

و نیز در کتاب اقدس (آیه ۳۶) درباره افراد مغرور می‌فرماید :

"من الناس من يقعد صف النعال طلباً لصدور الجلال قل من أنت يا أيها الغافل الغرار و منهم من يدعى الباطن و باطن الباطن قل يا أيها الكذاب تالله ما عندك إنه من القشور تركناها لكم كما تترك العظام للكلاب"

(و از مردم کسی است که می‌نشیند در صف کفش کن (دم در جمع) به امید آنکه او را به صدر مجلس ببرند، (ای مظهر ظهور) بگو چه کسی هستی تو ای غافل بسیار مغرور، و کسی هست از آنها که ادعا می‌کند باطن را می‌داند و باطن باطن را می‌داند، (ای مظهر ظهور) بگو ای دروغگو، قسم به خدا که آنچه میان شما است مانند پوست است که انداختیم برای شما همانطور که می‌اندازند استخوان ها را برای سگان)

همچنین درباره افراد مغرور به علوم دنیوی در کتاب اقدس (آیه ۴۱) می‌فرماید :

"من الناس من غرته العلوم و بها منع عن اسمي القيوم و إذا سمع صوت النعال عن خلفه يري نفسه أكبر من نمرود قل أين هو يا أيها المردود تالله إنه لفي أسفل الجحيم"

(از مردم کسی هست که مغرور کرده است او را علم و دانش و به آن منع شده است از اسم قیوم من و هنگامی که می‌شنود صدای سم اسب ها را در پشت سرش، می‌بیند خود را بزرگتر از نمرود! بگو کجاست او (نمرود) ای فردِ مردود! قسم به خدا که همانا او البته در پایین ترین درجات جهنم است)

حضرت عبدالبهاء درباره خودپسندی می‌فرماید :

"آنانیّت و خودپسندی سبب جمیع اختلافاتست هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن این است که انسان دیگری را نپسندد و خود را بپسندد، خودپسندی عجب می‌آورد، تکبر می‌آورد و غفلت می‌آورد. هر بلائی که در عالم وجود حاصل میشود چون درست تحرّی بکنید از خودپسندی است. ما نباید خود را بپسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتّی نفوسی که مؤمن نیستند زیرا حُسن خاتمه مجهول است. چه بسیار نفوسی که حال مؤمن نیستند و روزی بیاید که ایمان بیاورند و مصدر خدمات عظیمه شوند و چه بسیار نفوسی که حال ایمان دارند ولی در آخر حیات غافل از حقّ گردند. ما ها باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم و اعظم و اشرف و اکمل ببینیم ولی به مجرد اینکه خود را از دیگران ممتاز ببینیم از طریق نجات و فلاح دور شده‌ایم. این از نفس اماره است که هر چیزی را به نظر انسان بد می‌نماید، یک ذلّت محض را شرف کبری ابراز میکند یک مصیبت عظمی را آسایش بی منتهی جلوه میدهد. و چون خوب تحقیق کنیم آن یثّر ظلماء خودپسندیست زیرا انسان اطوار و رفتار دیگران را نمی‌پسندد بل احوال و آداب و شئون خود را می‌پسندد. خدا نکند که در خاطر یکی از ماها خودپسندی بیاید خدا نکند خدا نکند خدا نکند. ماها باید وقتی که به خودمان نگاه می‌کنیم ببینیم که از خودمان ذلیل‌تر، خاضع‌تر، پست‌تر کسی دیگر نیست و چون به دیگری نظر اندازیم ببینیم که از آنها کامل‌تر، عزیزتر، داناتر کسی نیست زیرا به نظر حق باید به جمیع نگاه کنیم. باید آنها را بزرگوار ببینیم و خود را خوار و هر قصوری که در نفسی می‌بینیم آن را از قصور خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن قصور را نمی‌دیدیم. انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگری را کامل بیند ... این را بدانید در قلبی که ذره‌ای نورانیّت جمال مبارک است کلمه من از لسانش جاری نمیشود یعنی کلمه من که دلالت بر خودپسندی کند که من چنین و چنان کردم من خوب کردم فلانی بد کرد. این کلمه آنانیّت ظلمتی است که نورانیّت ایمان را می‌برد و این کلمه خودپسندی به کلی انسان را از خدا غافل می‌کند" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۲۵)

همچنین حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر می‌فرماید :

"اما وسائل وصول به حُسن خاتمه این است که باید از عجب و کبر احتراز نمود و خودپسندی را مبعوض دانست و در جمیع اوقات شرمسار بود و از هواجس نفس و هوی بیزار و از اهل فتور و غرور در کنار و ثابت بر عهد و میثاق و علیکم البهَاء الابهی عع" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۷۱)

حضرت عبدالبهاء ضمن بیان مثالی زیبا درباره خودپسندی می‌فرماید :

آن کس که از خود راضی است مظهر شیطانست و آن که راضی نیست مظهر رحمن، خودپرست ترقّی نمی‌کند اما آنکه خود را ناقص می‌بیند در صدد اِکمال خویش بر می‌آید و ترقّی می‌کند اگر کسی هزار حُسن داشته باشد باید آنها را نبیند، بلکه در صدد دیدن نقص خود باشد، مثلاً اگر نفسی عمارتی داشته باشد که تمام مزین و محکم باشد ولی در یک دیوار یا سقفش جزئی شکاف باشد البته جمیع را فراموش کرده به مرمت آن یک شکاف می‌پردازد و علاوه برای انسان کمال مطلق محالست، پس هر چه ترقّی کند باز ناقص است و نقطه بالاتر دارد به محض آنکه به آن نقطه نظر نمود از خود راضی نمی‌شود، این است که شخصی به حضرت مسیح عرض کرد ای استاد نیکو، حضرت فرمود نیک یکی است و آن خدا است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۱۳۸)

حضرت ولی عزیز امرالله در یکی از توقیعات خود، بیانی از حضرت عبدالبهاء نقل می‌نمایند :

"(حضرت عبدالبهاء) می‌فرماید به خضوع و خشوع و افتادگی اکتفاء ننمایید، مظهر محویت گردید و فنای محض شوید. مهر و وفا و شفقت و محبت نصائح پیشینیان بوده، در این دور اعظم اهل بهاء به فداکاری و جانفشانی مأمور " (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۳، صفحه ۶۲)

غیبت و عیب جویی

"غیبت" به معنی مطرح کردن عیوب دیگران در غیاب آنان است. آنچه که آیات و بیانات ادیان الهی مشخص است این است که غیبت در تمامی ادیان مقدس الهی مذموم و ناپسند است. در برخی از ادیان الهی نیز مستقیماً درباره غیبت حکمی نازل نشده است و در اجرای این حکم تابع حکم دیانت قبلی بوده اند. "غیبت" در لغت معنی دیگری دارد و به معنی حاضر نبودن شخصی در جایی است.

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی در انجیل آمده است: "داوری نکنید تا بر شما داوری نشود. زیرا به همان گونه که بر دیگران داوری کنید، بر شما نیز داوری خواهد شد و با همان پیمان که وزن می کنید، برای شما وزن خواهد شد. چرا پَر کاهی را در چشم برادرت می بینی، اما از چوبی که در چشم خود داری غافل؟ چگونه می توانی به برادرت بگویی "بگذار پَر کاه را از چشمت به در آورم" حال آنکه چوبی در چشم خود داری؟ ای ریاکار، نخست چوب را از چشم خود به در آر، آنگاه بهتر خواهی دید تا پَر کاه را از چشم برادرت بیرون کنی" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۷، آیات ۱ تا ۵)

همچنین در انجیل یوحنا حکایتی از حضرت مسیح آمده است: "سحرگهان عیسی باز به صحن معبد آمد، در آنجا مردم همه بر وی گرد آمدند و او نشست، به تعلیم ایشان پرداخت. ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، بدو گفتند، ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد. و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، با انگشت خود بر روی زمین می نوشت. و چون در سؤال کردن اصرار می نمودند، سر بلند کرد، بدیشان گفت، هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد. و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت. پس چون شنیدند، از بزرگترین شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. پس عیسی چون سر بلند کرد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت، ای زن آن مدعیان تو کجایند؟ هیچ کس تو را محکوم نکرد؟ گفت، هیچ کس ای سرورم. عیسی گفت، من هم تو را محکوم نمی کنم. برو و دیگر گناه مکن" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل یوحنا، فصل ۸، آیات ۳ تا ۱۱)

حضرت عبدالبهاء نیز در بیانی حکایتی از حضرت مسیح چنین بیان می فرمایند:

"... گویند حضرت مسیح روحی له الفداء روزی با حواریون بر حیوان مرده ای گذشتند یکی گفت این حیوان چقدر متعفن است دیگری گفت چگونه صورت قبیح یافته است دیگری گفت چقدر مکروه است حضرت مسیح فرمودند ملاحظه به دندانهای او نمائید چقدر سفید است. ملاحظه کنید که هیچ عیوب آن حیوان را حضرت مسیح ندید بلکه تفتیش فرمود تا ملاحظه کرد که دندانش

سفید است همان سفیدی دندان را دید دیگر از پوشیدگی و تعفن و قبح منظر او چشم پوشید ... " (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۰۴)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام درباره غیبت در کتاب قرآن کریم (سوره حجرات، آیه ۱۲) می‌فرمایند:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ"

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری گمان‌ها اجتناب کنید که بعضی از گمان‌ها گناه است، و از عیوب مردم تجسس نکنید و دنبال سر یکدیگر غیبت نکنید، آیا یکی از شما هست که دوست بدارد گوشت برادر مُرده خود را بخورد؟ قطعاً از چنین کاری کراهت دارید و از خدا پروا کنید که خدا توبه‌پذیر مهربان است)

در کتاب نَهْجُ الْبَلَاغَةِ (خطبه ۱۴۰) که گزیده‌ای از خطبه‌های حضرت علی ابن ابی طالب است آمده است:

"يَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ"

(ای بنده خدا، در عیب جویی از کسی به خاطر گناهش شتاب مکن، شاید خداوند آن گناه او را بخشیده باشد)

"وَ لَا تَأْمَنُ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ، فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ"

(و از گناه کوچکی که خود گرفتار آن شده‌ای آسوده مباش، که ممکن است به آن گناه عذاب شوی)

دیانت بهایی

در دین بهایی حضرت بهاءالله در این باره در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

"يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ، لَا تَنْفَسْ بِخَطَا أَحَدٍ مَا دُمْتَ خَاطِئًا وَ إِن تَفْعَلْ بِغَيْرِ ذَلِكْ مَلْعُونٌ أَنْتَ وَ أَنَا شَاهِدٌ بِذَلِكَ"

(ای پسر انسان، تا زمانی که خودت خطا کاری از خطای کسی دم نزن و اگر به غیر از این انجام دهی ملعونی و من شاهد آن هستم) (حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه عربی، شماره ۲۷)

همچنین در کتاب اقدس (آیه ۲۰) غیبت حرام شمرده شده و می‌فرمایند:

"قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الْقَتْلُ وَ الزِّنَا ثُمَّ الْغَيْبَةُ وَ الْإِفْتِرَاءُ اجْتَنِبُوا عَمَّا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فِي الصَّحَائِفِ وَ الْأَلْوَاحِ"

(حرام شد بر شما قتل و زنا، سپس غیبت و افترا، پرهیزید از آنچه نهی شدید از آن در صحائف و الواح)

حضرت بهاءالله ضمن بیان اوصاف مجاهدین در کتاب ایقان می‌فرمایند:

"ولكن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قِدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید... غیبت را ضلالت شمرد و بآن عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند"

همچنین در کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند :

"یا ابن الوجود، کیف نسیت عیوبَ نفسیکَ و اشتغلت بِعیوبِ عبادی مَنْ کانَ علی ذلکَ فَعَلِیهِ لَعْنَةُ مِنِّی"

(ای پسر وجود، چگونه است که فراموش کردی عیب های خود را و اشتغال ورزیدی به عیب های بندگان من کسی که بود بر این

پس بر او باد لعنت من) (حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه عربی، شماره ۲۶)

و همچنین می‌فرمایند :

"ای مهاجران، لسان مخصوص ذکر من است به غیبت می‌لایند و اگر نفس ناری غلبه نماید، به ذکر عیوب خود مشغول شوید نه به

غیبت خلق من زیرا که هر کدام از شما به نفس خود اَبَصَر و اَعْرِفید از نفوس عباد من" (حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه فارسی، شماره ۶۵)

همچنین حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرمایند :

"در این سنه که هزار و سیصد و شش است به خط مظلوم لوحی نازل و در آن این کلمه علیا از افق اعلی اشراق نموده، یا قوم

أذکروا العیادَ بِالْخَیْرِ وَ لَا تَذْکُرُوهُمْ بِالسُّوِّ وَ مَا یَتَکَدَّرُ بِهِ اَنْفُسُهُمْ. ذکر سوء هم در این سنه نهی شده چه که لسان از برای ذکر حق

است حیف است بغیبت بی‌لایند و یا به کلماتی تکلم نماید که سبب حزن عباد و تکدر است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و

احکام، صفحه ۳۲۱)

حضرت عبدالبهاء آرامش انسان را در دوری از عیب جوئی بیان می‌فرمایند :

"هر نفسی را باید نظر به آنچه در او ممدوح است نمود، در این حالت انسان با جمیع بشر الفت تواند اما اگر به نقائص نفوس انسان

نظر کند کار بسیار مشکل است" (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ، جلد ۱، صفحه ۱۶۵)

همچنین می‌فرمایند :

"همیشه مُلتفتِ حالِ خود باش، بین چه نقصی داری، کوشش نما تا آن را اصلاح کنی. چشم انسان هم کور است و هم ذره بین.

کور است از دیدن نقائص خود. بینا و دور بین است در خطا های دیگران" (زرقانی، میرزا محمد، بدائع الآثار، جلد ۲، صفحه ۳۱۰)

و نیز می‌فرمایند :

"ای یاران الهی، اگر نفسی غیبتِ نفسی نماید این واضح و مشهود است که ثمری جز خمودت و جمودت نیارد، اسباب تفریق است و

اعظم وسیله تشیت. اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند، مستمعین باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که از این

غیبت چه ثمر و چه فایده آیا سبب رضایت جمال مبارک است یا علت عزت ابدیه احبای الهی؟ آیا سبب ترویج دین الله است و یا

علت تثبیت میثاق الله؟ نفسی مستفید گردد و یا شخصی مستفیض؟ لا و الله بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود

و نه چشم حقیقت را ببیند. ولی اگر نفسی به ستایش دیگری پردازد و به مدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین به روح و ریحان آیند و به

نفحات الله مهتر گردند" (مکاتیب عبدالبهاء، ، جلد ۱، صفحه ۲۲۳)

همچنین می‌فرمایند :

"بدترین خلق انسانی و گناه عظیم، غیبت نفوس است علی‌الخصوص صدور از احبای الهی، اگر نوعی می‌شد که ابواب غیبت مسدود می‌شد و هر یک از احبای الهی ستایش دیگران را می‌نمود، آن وقت تعالیم حضرت بهاءالله نشر می‌یافت، قلوب نورانی می‌گشت، روح‌ها ربّانی می‌شد، عالم انسانی سعادت ابدی می‌یافت. امیدم چنان است که احبای الهی به کلی از غیبت بیزار شوند و هر یک ستایش یکدیگر نمایند و غیبت را نفس نقیمت الهی بدانند تا به درجه ای رسد که هر نفسی کلمه غیبت نماید در بین جمیع احبای رسوا شود، زیرا مبعوض ترین اخلاق عیبجویی است، باید تحرّی مدائح نفوس نمود نه تجسّس عیوب ناس، به قدر امکان باید از عیوب چشم پوشید و از کمال نفوس بحث کنید نه نقائص آن‌ها" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۱۸۱)

حضرت ولی‌عزیز امرالله درباره غیبت و عیب‌جویی در دین بهایی می‌فرمایند :

"تعالیم بهائی در هیچ مورد به اندازه لزوم اجتناب از عیب‌جویی و غیبت، مؤکّد و الزام‌آور نیست، ما باید با کمال جدّیت در صدد کشف و رفع عیوب خود برآییم و بر نقائص خود فائق آییم" (حیات بهائی، دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متّحده [چاپ دوم، ۱۹۸۷م]، صفحه ۹)

قبله

قبله به معنای جهت و سمت جلو است و در معنای دینی، محلّی است که به سمت آن نماز می‌خوانند و عبادت می‌کنند. قبله در هر کدام از ادیان مقدّس الهی مکان خاصّ و مقدّسی بوده است که در برخی از ادیان نسبت به دین قبلی تغییر کرده است. در ادیان یهودی و مسیحی، در باره قبله محلّ معینی توسط پیامبران تعیین نشده بود و پیروان ادیان بنا به تقدّس مکان های مذهبی خود، مقدّس ترین آن را به عنوان قبله خود انتخاب می‌نمودند.

دیانت یهودی

یهودیان مَسْجِدُ الْأَقْصَى را قبله‌ی خود می‌نامند و به سمت آن نماز و دعا می‌خوانند، این مسجد در بخش شرقی شهر بیت المقدّس (اورشلیم) قرار دارد. برخی از یهودیان ساکن بیت المقدّس (اورشلیم) اعتقاد دارند که بقایای معبد سلیمان (معبدی که سلیمان نبی به دستور خداوند ساخت و شرح آن در کتاب مقدّس، بخش عهد عتیق آمده است) در زیر مسجد الاقصی قرار دارد.^{۹۷}

دیانت مسیحی

حضرت مسیح نیز قبله ای مشخص برای مسیحیان تعیین نکردند و به علّت تغییر ندادن این حکم توسط حضرت مسیح، برخی از مسیحیان به همان سمتی که پیروان یهود انتخاب نموده بودند راز و نیاز می‌کنند.

حضرت بهاءالله نیز در کتاب ایقان به این امر اشاره می‌فرماید :

"چنانچه در عهد اکثری انبیاء که بعد از موسی مبعوث به رسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم، که ما بین این دو نبی آمدند، هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب ربّ العالمین، مردم را به توجّه همان جهت امر می‌فرمودند" (حضرت بهاءالله، کتاب ایقان، صفحه ۳۳)

دیانت اسلام

در دین اسلام جهت قبله در ابتدای اسلام به سوی مَسْجِدُ الْأَقْصَى بود که در سال دوم هجرت به سمت کعبه تغییر یافت. مسلمانان در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند چرا که بیت المقدّس در اصل قبله یهود بود. آن ها به مسلمانان می‌گفتند : اینان از خود استقلال ندارند و به سوی قبله ما نماز می‌خوانند، و این دلیل آن است که ما بر حقّیم. این گفتگوها برای پیامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آن ها از یک سو مُطیع فرمان خدا بودند، و از سوی دیگر طعنه های یهود از آن ها قطع نمی‌شد، برای همین جهت پیامبر شب ها به اطراف آسمان نگریسته و منتظر راه چاره ای از سوی پروردگار عالمیان بود تا از دست طعنه های یهودیان خلاصی یابد.

۹۷. حضرت بهاءالله در کتاب ایقان (صفحه ۳۳) به این موضوع اشاره فرموده اند

مدتی از این انتظار گذشت تا این که فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر دو رکعت نماز ظهر را در مسجد بنی سالم به سوی بیت المقدس خوانده بود جبرئیل مأمور شد پیامبر را به سوی کعبه بگرداند.

در کتاب قرآن کریم (سوره بقره، آیه ۱۴۴) در این باره می‌فرماید :

"قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ"

(ما تو را دیدیم که رو در آسمان می‌چرخاندی پس به زودی تو را به سوی قبله ای برمی گردانیم که دوست می‌داری، (همین امروز) روی خود به طرف قسمتی از مسجد الحرام کن، و هر جا بودید رو بدان سو کنید و کسانی که اهل کتابند می‌دانند که این (برگشتن به طرف کعبه) حق است و حکمی است از ناحیه پروردگارشان و خدا از آنچه می‌کنند غافل نیست)

همچنین در ادامه (سوره بقره، آیه ۱۴۲) در این باره می‌فرماید :

"سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ"

(به زودی جاهلان از مردم خواهند پرسید چه انگیزه ای مسلمانان را از قبله ای که رو به آن سو نماز می‌کردند برگردانید ؟ بگو : مشرق و مغرب از آن خداست هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند)

و نیز (سوره بقره، آیه ۱۴۳) آمده است :

"وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ"

(و ما شما را این چنین امتی وسط قرار دادیم تا شاهدان بر سایر مردم باشید و رسول بر شما شاهد باشد و ما آن قبله را که رو به آن می‌ایستادی تغییر ندادیم مگر برای این که معلوم کنیم چه کسی رسول را پیروی می‌کند و چه کسی به عقب بر می‌گردد هر چند که این آزمایش جز برای کسانی که خدا هدایتشان کرده بسیار بزرگ است و خدا هرگز ایمان شما را بی اثر نمی‌گذارد که خدا نسبت به مردم بسیار رئوف و مهربان است)

حضرت بهاءالله در کتاب ایقان نیز تغییر قبله در اسلام را چنین بیان می‌فرماید :

"همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمایید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا به یثرب، رو به بیت المقدس توجه می‌فرمودند در وقت صلوات، تا آن که یهود بعضی سخن‌های نا شایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سب تطویل کلام می‌شود. باری، آن حضرت بسیار مکدر شدند و به لحاظ تفکر و تحیر در سماء نظر می‌فرمودند. بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود: "قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا" تا آن که در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب به فریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز به جا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد: "فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ" در اثنای نماز، حضرت از بیت المقدس انحراف جسته به کعبه مقابل شدند. فی الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب

افتاد به قِسمی که جمعی نماز را بر هم زده، إعراض نمودند. این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و إلی آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید" (حضرت بهاءالله، کتاب ایقان، صفحه ۳۳)

دیانت بابی

در دیانت بابی حضرت اعلی در باره قبله می فرماید :

"قُلْ إِنَّمَا الْقِبْلَةُ مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ مَتَى يَنْقَلِبُ تَنْقَلِبُ إِلَى أَنْ يَسْتَقَرُّ ثُمَّ مِنْ قَبْلِ مِثْلٍ مِنْ بَعْدُ تَعْلَمُونَ قُلْ أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَى اللَّهِ تَنْظُرُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۷)

(بگو همانا قبله کسی است که خدا او را ظاهر می کند (حضرت بهاءالله)، هر جایی برود قبله همان جا است تا زمانی که استقرار یابد، قبل از ظهور او نیز مانند آن است (مظهر ظهور هر دور که در دور بابی حضرت اعلی هستند) بگو به هر جا برگردید پس همانجا سمتِ خداست، شما به سوی خدا می نگرید)

دیانت بهایی

در دین بهایی حکم قبله‌ی دیانت بابی مبنی بر اینکه بعد از ظهور مَنْ يُظْهِرُهُ اللَّهُ، نفس آن حضرت می باشد تأیید گردیده و در کتاب اقدس (آیه ۶) می فرماید :

"إِذَا أَرَدْتُمْ الصَّلَاةَ وَتَوَلَّوْا وُجُوهَكُمْ شَطْرِي الْأَقْدَسِ الْمَقَامِ الْمُقَدَّسِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ مَطَافَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ مَقْبَلَ أَهْلِ مَدَائِنِ الْبَقَاءِ وَ مَصَدَرَ الْأَمْرِ لِمَنْ فِي الْأَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ وَ عِنْدَ غُرُوبِ شَمْسِ الْحَقِيقَةِ وَ التَّيْبَانَ الْمُقَرَّ الَّذِي قَدَّرْنَا لَكُمْ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ"

(هنگامی که خواستید نماز بخوانید بگردانید صورتتان را سمتی که آن مقام مقدس (جمال قدم) آنجا هستند که قرار داد خدا او را محل طواف ملاً اعلی و محل اقبال اهل شهرهای بقا و محل صدور امر است برای کسی که در زمین ها و آسمان هاست و هنگامی که شمس حقیقت از این عالم غروب کرد (صعود جمال قدم) توجه کنید به محلی که برای شما مقرر کردیم همانا خداوند البته اوست عزیز و دانا)

حضرت عبدالبهاء نیز تصریح فرموده اند که آن محل، روضه مبارکه در بهجی در خارج مدینه عکاً است. که محل استقرار عرش مطهر حضرت بهاءالله است و این محل را "مرقد منور"، "بقعه مبارکه حمراء" و "مطاف ملاً اعلی" توصیف فرموده اند. همان طور که گیاه جهت حیات و رشد خود به طرف نور آفتاب متمایل است، ما هم در احوان دعا و مناجات قلوبمان را به مظهر الهی، جمال اقدس ابهی متوجه می سازیم ... و توجه ظاهری ... به تربت مقدسش را در عالم خاک رمزی از توجه باطنی خود می شماریم" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۸)

همچنین حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (آیه ۱۳۷) ضمن تأکید بر حکم قبله دیانت باری، می‌فرماید:

"يا مَلَأَ الْبَيَانَ اِتَّقُوا الرَّحْمَنَ ثُمَّ اَنْظُرُوا مَا اَنْزَلَهُ فِي مَقَامِ اٰخِرِ قَالٍ اِنَّمَا الْقِبْلَةُ مَنْ يُظْهِرُهُ اللّٰهُ مَتَى يَنْقَلِبُ تَنْقَلِبُ اِلَى اَنْ يَسْتَقَرَّ كَذٰلِكَ نَزَّلَ مِنْ لَدُنْ مٰلِكِ الْقَدْرِ اِذْ اَرَادَ ذِكْرُ هٰذَا الْمَنْظَرِ الْاَكْبَرِ تَفَكَّرُوا يَا قَوْمَ وَا لَا تَكُونُنَّ مِنْ الْهٰٓئِمِّينَ لَوْ تَنْكِرُوْنَهُ بِاَهْوَاۡكُمْ اِلَى اَيَّهِ قِبْلَةٌ تَتَوَجَّهُوْنَ بِهَا مَعَشَرَ الْغٰفِلِيْنَ تَفَكَّرُوا فِيْ هٰذِهِ الْاٰيَةِ ثُمَّ اَنْصِفُوْا بِاللّٰهِ لَعَلَّ تَجِدُوْنَ لَلْاٰلِ الْاَسْرَارِ مِنَ الْبَحْرِ الَّذِي تَمَوْجٌ بِاسْمِ الْعَزِيْزِ الْمَنْبِعِ"

(ای اهل بیان، بترسید از خدای رحمن سپس نگاه کنید به آنچه او نازل کرده است در مقامی دیگر، گفت همانا قبله کسی است که خدا او را ظاهر می‌کند (حضرت بهاءالله) هر جا برود همان طرف است تا وقتی که استقرار یابد، این گونه نازل شد از نزد مالک قدر زمانی که اراده کرد ذکر این ظهور بزرگ را، تفکر کنید ای قوم و نباشید از اشخاص حیران، اگر او را با هوای نفس خود رها کنید و به این قبله توجه نکنید به کدام خواهید کرد ای بی خبران؟ تفکر کنید به این آیه سپس انصاف بدهید در مقابل حق، شاید بیابید گوهر های اسرار را در دریایی که موج می‌زند به اسم من که عزیز و بدیع هستم)

حضرت بهاءالله درباره حکم توجه به قبله می‌فرماید:

"در صلات حکم قبله ثابت و در اذکار حکم ما انزله الرحمن فی الفرقان جاری "اینما تُولُوا فَتَمَّ وَجَهُ اللّٰهُ"" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۴)

در دیانت بهایی هنگام تلاوت نماز میّت توجه به قبله واجب نیست چنانچه حضرت بهاءالله می‌فرماید:

"اداء صلات قبل از دفن و اما القبلة اینما تُولُوا فَتَمَّ وَجَهُ اللّٰهُ" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸۵)

(صلوة میّت) را یکی از حضار، بدون آنکه توجه به سمت مخصوصی داشته باشد، تلاوت می‌کند و سایرین ساکت ایستاده استماع می‌نمایند. در موقع اداء این صلات توجه به قبله لازم نیست. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۹)

قتل نفس

"قتل" به کشتن غیر قانونی انسانی توسط انسانی دیگر اطلاق می‌شود. اگر این عمل با نیت قبلی صورت گرفته باشد به آن "قتل عمد" گفته می‌شود و اگر این عمل سهواً اتفاق افتاده باشد "قتل غیر عمد" است. همانطور که از تعریف آن پیداست این عمل، رفتاری غیر انسانی است. در همه ادیان الهی، قتل نفس به شدت نهی شده است و به اقتضای زمان هر یک از ادیان، برای قتل احکام مختلفی نازل شده است که در ادامه مفصلاً به آن‌ها پرداخته خواهد شد.

دیانت یهودی

در دیانت یهودی نهی از قتل نفس در یکی از ده فرمان حضرت موسی آمده است.^{۹۸} همچنین درباره مجازات قتل در تورات آمده است: "هر که انسانی را بزند و او بمیرد، هر آینه کشته شود. اما اگر قصد او نداشت، بلکه خدا وی را به دستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا به آنجا فرار کند. لیکن اگر شخصی عمداً بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۲۱، آیات ۱۲ تا ۱۴)

در ادامه در آن کتاب به احکام و قوانین متعددی درباره قتل نفس، اشاره شده است. چنانچه آمده است: "و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود. اگر برخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زنده او بی‌گناه شمرده شود، اما عوض بیکاری‌اش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد. و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند، و او زیر دست او بمیرد، هر آینه انتقام او گرفته شود. لیکن اگر یک روز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زر خرید اوست. و اگر مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن به او گذارد، و به حضور داوران ادا نماید. و اگر اذیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بدهد. و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا. و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه. و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشم آزاد کند. و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بیندازد، او را به عوض دندانش آزاد کند. و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسار کنند، و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بی‌گناه باشد. و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ‌زن می‌بود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند، و صاحبش را نیز به قتل رسانند. و اگر دیه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیة جان خود هر آنچه بر او مقرر شود، ادا نماید. خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند. اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاو سنگسار شود. و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند و آن را نپوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد. صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میته از آن او باشد. و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند، و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشند، و قیمت آن را تقسیم کنند، و میته را نیز تقسیم نمایند. اما

۹۸. (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۲۰، آیه ۱۳)

اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زنی می‌بود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میتی از آن او باشد" (همان، آیات ۱۸ تا ۳۶)

همچنین درباره این حکم آمده است: "اگر او را به آلت آهنین زد که مُرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. و اگر او را با دست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر اعداد، فصل ۳۵، آیات ۱۶ تا ۱۸)

و نیز درباره اینکه دو شاهد باید به قتل شهادت دهند آمده است: "هر که شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد" (همان، فصل ۳۵، آیه ۳۰)

در آیات عهد عتیق کتاب مقدس درباره مجازات قتل غیر عمد می‌فرماید: "مثل کسی که با همسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تبر را بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه‌اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار کرده، زنده ماند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر تثنیه، فصل ۱۹، آیه ۵)

دیانت مسیحی

در آیات دیانت مسیحی، نهی از قتل بیشتر به چشم می‌خورد، چنانچه حضرت مسیح می‌فرماید که حتی با خشم نیز به یکدیگر نگاه نکنید تا چه رسد به قتل شخصی. چنانچه در انجیل به این موضوع اشاره شده است: "شنیده‌اید که به اولین گفته شده است، قتل مکن. و هر که قتل کند سزاوار حکم شود. لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود. پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد، هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران. با مدعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبدا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی. هرآینه به تو می‌گویم، که تا فلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیات ۲۱ تا ۲۶)

همچنین در تأیید و ادامه دستورات دین یهودی می‌فرماید: "شنیده‌اید که گفته شده است، چشمی به چشمی و دندانی به دندانی. لیکن من به شما می‌گویم، با شریب مقاومت نکنید، بلکه هر که به رخساره راست تو سیلی زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان. و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار. و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، میل همراه او برو" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۵، آیات ۳۸ تا ۴۱)

دیانت اسلام

در دین اسلام نیز از قتل نفس به عنوان عملی قبیح نام برده شده است. حضرت محمد می‌فرمایند خدا قاتلان را لعنت می‌کند و بر آن‌ها عذابی بزرگ می‌آورد چنانچه در کتاب قرآن (سوره نساء، آیه ۹۳) می‌فرمایند:

"وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا"

(و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزایش جهنم است که جاودانه در آن باشد و خدا بر او غضب آرد و لعنتش کند و عذابی بزرگ برایش آماده دارد)

درباره قصاص قتل در قرآن (سوره بقره، آیه ۱۷۸) می‌فرمایند:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبَعُ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ"

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قصاص بر شما واجب است، آزاد در مقابل آزاد و برده در مقابل برده و زن در مقابل زن، پس اگر صاحب خون از برادرش (قاتل) بگذرد، قاتل باید که احسان او را به خوبی تلافی کند و خون بهائی که بدهکار است به طرز خوبی بپردازد، این خود تخفیفی است از ناحیه پروردگارتان و هم رحمتی است، پس اگر کسی بعد از عفو کردن دبه در آورد و از قاتل قصاص بگیرد، عذابی دردناک دارد)

و نیز (سوره اسراء، آیه ۳۳) می‌فرمایند:

"وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِرَبِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا"

(و خونی را که خدا محترم شمرده مرزید، مگر آنکه کشتن او حق باشد، و کسی که بی‌گناهی را بکشد، ما برای ولی او سلطنت و قدرت قانونی قرار داده‌ایم (که می‌تواند قاتل را بکشد)، پس نباید کسی در خونریزی از حد تجاوز کند، که کشته بی‌گناه به وسیله قانون یاری شده)

درباره قتل غیر عمد در قرآن (سوره نساء، آیه ۹۲) می‌فرمایند:

"وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامًا شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا"

(هیچ مؤمنی حق ندارد مؤمنی دیگر را بکشد، مگر به خطا، حال اگر کسی مؤمنی را به خطا به قتل برساند باید (در کفاره آن) یک برده مؤمن را آزاد کند و خون بهائی هم به کسان او تسلیم نماید، مگر آن که خونخواهان آن را ببخشند، و اگر ورثه مقتول مؤمن، از مردمی باشد که بین شما و آنان عداوت و جنگ است، همان آزاد کردن برده مؤمن کافی است و اگر مقتول از قومی باشد که بین شما و آنان پیمانی برقرار هست، باید برده‌ای مؤمن آزاد و خون بهائی به کسان او تسلیم کند و کسی که نمی‌تواند برده‌ای آزاد کند، به جای آن دو ماه پی در پی روزه بگیرد، این بخشایشی از ناحیه خدا است که خدا همواره دانای فرزانه بوده است)

خداوند در قرآن (سوره مائده، آیه ۳۲) می‌فرماید که قتل انسان هایی که جرمی مرتکب نشده اند و گناهی از آنان سر نزده بسیار ناپسند است و مانند این است که تمامی انسان های روی زمین را بکشید، چون انسانیت را مورد حمله قرار می‌دهد، می‌فرماید :

"مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ..."

(به خاطر این بود که ما به بنی اسرائیل اعلام کردیم که هر کس یک انسان را بکشد بدون اینکه او کسی را کشته باشد و یا فسادى در زمین کرده باشد مثل این است که همه مردم را کشته، (چون انسانیت را مورد حمله قرار داده))

دیانت بایی

در دیانت بایی، حضرت اعلیٰ مجازات های سنگینی برای قتل عمد نازل فرموده اند. حضرت باب در کتاب بیان عربی درباره حرمت قتل نفس و یا قطع اعضای بدن انسان می‌فرماید :

"فَلَا تَقْتُلَنَّ نَفْسًا وَلَا تَقَطِّعَنَّ شَيْئًا عَنِ نَفْسٍ أَبَدًا إِنْ أَنْتُمْ بِاللَّهِ وَآيَاتِهِ مُؤْمِنُونَ وَمَنْ يَأْمُرْ ذَلِكَ أَوْ يَفْعَلْ أَوْ يُقَدِّرْ أَنْ يَمْنَعْ وَ لَمْ يَمْنَعْ أَوْ يَرْضَى فَلْيَلْزِمْنَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَحَدَى عَشَرَ أَلْفَ مِثْقَالَ مِنْ ذَهَبٍ بَانَ يُوَدَّنَ إِلَى مَنْ يُورَثَ عَمَّنْ قَتَلَ وَ لِيَحْرِمَنَّ عَلَيْهِ كُلُّ قَرِينَةٍ تِسْعَةَ عَشَرَ سِنَةً وَ ذَلِيلٌ فِي الْكِتَابِ اللَّهِ أَنْ كَيْنُونِيَّتَهُ قَدْ خَلَقَتْ عَلَىٰ غَيْرِ مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ رِضَائِهِ وَ يَدْخُلُ النَّارَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ أَبَدًا وَ لَكِنْ أَنْ يَتَّبِعَ تِلْكَ الْحُدُودَ يُخَفِّفَ عَنْهُ مَا قُدِّرَ لَهُ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۱۱، باب ۱۶)

(ابداً نفسی را نکشید و عضوی از تنشان را قطع نکنید، هر کسی امر به قتل نفسی کند و یا کسی را به قتل رساند و اگر کسی قادر به جلوگیری از قتل نفسی باشد و جلو گیری نکند یا راضی به قتل نفسی باشد، پس حکم خدا این است که ۱۱۰۰۰ مثقال طلا به ورثه مقتول بدهند و همسران آن نفس ۱۹ سال بر او حرام خواهند بود و بعد از مرگ نیز به جهنم واصل خواهد شد و آموزش خداوند ابداً بر او نخواهد بود ولی اگر حدود الهی را رعایت کند تخفیفی از آن برایش خواهد بود)

و نیز در همین باب و واحد در بیان فارسی می‌فرماید :

"مُلَخَّصٌ إِنْ بَابِ أَنْكَه أَمْرٌ نَفْرَمُودَه اسْتِ خُدا از فَضْلِ وَ رَحْمَتِ خُودِ كِشْتَنِ نَفْسِي از بِنْدِگَانِ خُودِ رَا وَ نَهِي فَرْمُودَه شَمَا رَا اِي خَلْقِ بِيَانِ اَيْنَكِه نَكْشِيدِ نَفْسِي رَا وَ جِدا مَسَازِيدِ عَضُوي از اَعْضَايِ بَدَنِ اِنْسَانِي رَا مَانْدِ دَسْتِ وَ پَا وَ گوْشِ وَ بِيْنِي وَ سَايِرِ اَجْزَايِ جَسَدِ اَدْمِي، هِرْگَاهِ شَمَا بِهِ خُدا گَرْوِيْدِه اِيْدِ چِه نَتِيْجِه اِيْنِ اَفْعَالِ زِشْتِ شَمَا دَرِ اَخْرَتِ بِهِ شَجْرِه حَقِيْقَتِ مَنْتَهِي شُدِه وَ ضَرَّ اَنْ اِلٰي اللّٰهِ رَا جِعِ مِي شُودِ از اِيْنِ سَبَبِ اسْتِ كِه خُداوَنْدِ اَمْرِي صَادِرِ مِي فَرْمَايِدِ نَشْرِ فَضْلِ اِلٰهِي بِهِ عَاقِبَتِ اَنْ اسْتِ وَ غَيْرِ از نَهَايَتِ اَنْ اَمْرِ دَرِ دُنْيَا وَ اَخْرَتِ بِهِ ضَرَرِ اَنْ مَبْتَلَا خُواهِيْدِ شُدِ ... شَمَا اِي اِهْلِ بِيَانِ دَرِ مِيَانِهِ خُودِ اِيْنِ سَنَّتِ جَارِي نِدَاشْتِه وَ قَتْلِ نَفْسِي نَنْمُودِه تا اَنْكِه دَرِ قِيَامَتِ بَعْدِ بِهِ نَفْسِ حَقِيْقَتِ رَا جِعِ نَشْدِه تا اِلٰي مَالَانَهَايِه دَرِ رِضَايَتِ اِلٰهِي بُوْدِه بِهِ نِيْرَانِ سَخَطِ او مَعْذِبِ نَغْرَدِيْدِه وَ هِرْ گَاهِ اِگَرِ مَحْتَجِبِ شُدِه بِهِ هَمِيْنِ طَرِيْقِ عَمَلِ نَمْوْدِه اَبْعَدِ از اَنْ قَوْمِ بُوْدِه تا اِبْدَالِاَبَادِ دَرِ نَارِ غَضَبِ خُداوَنْدِي خُواهِيْدِ سُوْخْتِ ... هِرْ اَنْكِه تَجَاوُزِ نَمَايِدِ وَ اَمْرِ نَمَايِدِ اِيْنِ عَمَلِ رَا يَا اَنْكِه بِهِ دَسْتِ خُودِ نَمَايِدِ يَا اَنْكِه بَتُوانِدِ وَ مَسْتَطِيْعِ بَرِ مَنَعِ اَنْ بَاشِدِ وَ مَنَعِ نَكَنْدِ يَا اَنْكِه رَا ضِي شُودِ بِهِ اِيْنِ عَمَلِ لَازِمِ وَ وَاجِبِ اسْتِ او رَا از كِتَابِ خُدا وَ اِحْكَامِ دِيْنِ او، يازْدِه هِزارِ مِثْقَالَ از طَلَا اَيْنَكِه دِيِهِ دِهْدِ بِهِ وَاَرِثِيْنِ نَفْسِي كِه كِشْتِه شُدِ وَ حَرَامِ مِي گَرْدِدِ بَرِ او هَمِه زَنِ هَايِ او نُوْزْدِه سَالِ وَ اِيْنِ عَمَلِ دَلِيْلِ اسْتِ دَرِ كِتَابِ خُدا بِهِ اَيْنَكِه ذَاتِ فِطْرَتِ او اَفْرِيْدِه شُدِه اسْتِ بَرِ غَيْرِ دُوسْتِي خُدا وَ رِضَايَتِ او وَ دَاخِلِ مِي گَرْدِدِ دَرِ اَتَشِ، بَعْدِ از مُرْدَنِ خُودِ، وَ نَمِي اَمْرُودِ او رَا خُدا هِرْگَزِ" (حضرت باب، بيان فارسی، واحد ۱۱، باب ۱۶)

همانطور که از این آیات مشخص شد فتوی بر قتل نفس نیز حرام است، حضرت اعلی در باره مجازات آن می‌فرمایند :

"... حرام شده در بیان، حکم قتل به اشد از هر شیء که هیچ شیء به مثل آن نهی نشده که هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی، از دین الهی بیرون می‌رود و معذب می‌گردد مادامی که خداوند خواهد و بر او حرام می‌شود آن چه بر او حلال بوده در بیان، حتی نفس او بر او و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان، فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگر چه در بین خود مخالفت در شئون علمیه ظاهر گردد ... و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدینین به بیان، حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند، از بیان نبوده و نیست، هیچ اثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده مَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ...^{۹۹} خداوند حتم فرموده بر ذات مقدس خود که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین به بیان را ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۴، باب ۵)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز قتل نفس بر مؤمنین حرام شده است. چنانچه در کتاب اقدس (بند ۱۹) می‌فرمایند :

"قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ الْقَتْلُ وَ الزَّانَا ثُمَّ الْغَيْبَةُ وَ الْاِفْتِرَاءُ اجْتَنِبُوا عَمَّا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فِي الصَّحَائِفِ وَ الْاَلْوَا ح "

(به تحقیق حرام شد بر شما قتل و زنا سپس غیبت و افتراء، پرهیزید از آنچه نهی شده اید در صحائف و الواح)

همچنین در کتاب اقدس (بند ۶۲) درباره مجازات قتل عمد می‌فرمایند :

"مَنْ اَحْرَقَ بَيْتًا مُتَعَمِّدًا فَاحْرِقُوهُ وَ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا عَامِدًا فَاقْتُلُوهُ خُذُوا سُنْنَ اللّٰهِ بِاِيَادِي الْقُدْرَةِ وَ الْاِقْتِدَارِ ثُمَّ اَتْرَكُوا سُنْنَ الْجَاهِلِيْنَ وَ اِنْ تَحَكَّمُوا لَهُمَا حَبْسًا اَبَدِيًّا لَابَسَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ اِنَّهُ لَهُوَ الْحَاكِمُ عَلٰى مَا يُرِيدُ "

(کسی که بسوزاند خانه ای را عمداً پس بسوزانید او را و کسی که بکشد کسی را عمداً پس بکشید او را، بگریید دستورات خدا را به دست های قدرت و اقتدار سپس ترک کنید راه و رسم جاهلین را و اگر حکم کنید بر آن ها حبس ابد را اشکالی نیست بر شما در کتاب همانا او البته هست حاکم بر آن چه می‌خواهد)

حضرت عبدالبهاء درباره مسئله قصاص قتل توضیح فرموده اند و تفاوت آن را با انتقام این چنین بیان می‌فرمایند :

"اِنَّ الْبَشَرَ لَيْسَ لَهُ حَقُّ الْاِنْتِقَامِ لِاَنَّ الْاِنْتِقَامَ اَمْرٌ مَّبْعُوْضٌ مَّدْمُوْمٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَ لِيْ مَقْصِدٌ اِزْ مَجَازَاتِ، اِنْتِقَامٌ نَيْسْتُ بَلْ كِهْ اِجْرَاى حَكْمٌ دَر حَقِّ مَجْرَمٍ اِسْت " (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۸۶)

همچنین در این باره در مفاوضات می‌فرمایند :

"هِيَا تِ اجْتِمَاعِيَهْ حَقِّ قِصَاصٍ رَا اِزْ مَجْرَمٍ دَارِنْدُ وَ اِيْنِ قِصَاصٌ بِهْ جِهْتِ رَدْعٍ وَ مَنَعٍ اِسْت " (عبدالبهاء، مفاوضات، صفحه ۲۰۱)

۹۹. اشاره به قرآن، سوره ی مائده، آیه ۳۲

در کتاب مستطاب اقدس (بند ۷۳) ضمن تأیید آیه ای از قرآن^{۱۰۰}، درباره نهی از قتل انسان هایی که خدا با روح خود به آن ها زندگی بخشیده می فرماید :

"لَا يَعْتَرِضُ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ وَلَا يَقْتُلُ نَفْسٌ نَفْسًا هَذَا مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ فِي كِتَابٍ كَانَ فِي سُرَادِقِ الْعِزِّ مَسْتَوْرًا أَ تَقْلُتُونَ مَنْ أَحْيَاهُ اللَّهُ بِرُوحٍ مِنْ عِنْدِهِ إِنَّ هَذَا خَطَأٌ قَدْ كَانَ لَدَى الْعَرْشِ كَبِيرًا"

(اعتراض نکند فردی بر فرد دیگر و نکشد نفسی نفس دیگری را این چیزی است که نهی شده اید از آن در کتابی که پنهان بود در سراپرده های عزت، آیا می کشید کسی که زنده کرده خدا به روح خود؟ همانا این خطاست که نزد خداوند خطایی کبیر است)

حضرت بهاءالله درباره قتل غیر عمد در کتاب اقدس (بند ۱۸۸) می فرماید :

"مَنْ قَتَلَ نَفْسًا خَطَأً فَلَهُ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهَا وَ هِيَ مَائَةٌ مِثْقَالٍ مِنَ الذَّهَبِ عَمَلُوا بِمَا أَمَرْتُمْ بِهِ فِي اللُّوحِ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ"

(کسی که بکشد کسی را اشتباهی (غیر عمدی)، بر اوست دیه ای به بازماندگان او و آن دیه ۱۰۰ مثقال طلاست، عمل کنید احکامی را که در این لوح به آن مأمور شده اید و از نفوسی که از احکام الهی سرباز می زنند و تجاوز می کنند نباشید)

و نیز در لوحی دیگر می فرماید :

"بگو ای احبای الهی فخر شما به کشتن نفوس نبوده بلکه فخر در احیای نفوس پژمرده بوده. جهد نمائید تا از سلسال کوثر بی مثال حضرت لایزال نفوس پژمرده را زنده نمائید و حیات بخشید. این است شأن احبای حق" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۶)

و در لوح دیگر می فرماید :

"بگو قتل نفس دلیل مردی و مردانگی نیست اگر قادرید نفوس پژمرده و مرده را به نفحات رحمانیه تازه و زنده نمائید، یک ثعبان هزار انسان را به سم خود هلاک نماید و این قدرت سبب فخر ثعبان نبوده و نخواهد بود بلکه سبب شده که مبعوض قلوب گشته خوشا حال نفسی که به اصلاح برخیزد و سبب اتحاد و اتفاق شود نه علت طلاق و نفاق" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۸، صفحه ۳۶)

همچنین در لوح اشراقات می فرماید :

"قُلْ يَا حِزْبَ اللَّهِ بِهِ يَقِينُ مَبِينٌ بَدَانِيدٌ، فَسَادٌ وَ نَزَاعٌ وَ قَتْلٌ وَ غَارَتٌ، شَأْنُ دَرَنْدِگَانِ اَرْضِ اسْتِ، مَقَامُ اِنْسَانٍ وَ شَأْنُشْ بِه عِلْمٍ وَ عَمَلٍ اسْتِ، دَرِ اَكْثَرِ الوَاحِ، عِبَادٍ رَا اَزْ مَا يَضْرَهُمْ مَنَعٌ وَ بِه مَا يَنْفَعُهُمْ اَمْرٌ نَمُودِيمٌ" (حضرت بهاءالله، لوح اشراقات)

حضرت ولی امرالله در این باره در توقیعی که حسب الامر مبارک صادر گشته چنین توضیح می فرماید : در کتاب مستطاب اقدس حضرت بهاءالله مجازات قتل را اعدام مقرر فرموده اند. اما به جای آن حبس ابد را نیز اجازه داده اند و هر دو با احکام مبارک تطابق دارد. ممکن است بعضی از ما با بینش محدود خود حکمت بالغه این حکم را درک نمائیم، ولی باید آن را بپذیریم و بدانیم که مراتب

حکمت و رحمت و عدالت مُنزل آن کامل و فی الحقیقه کافل نجات اهل عالم است. اگر نفسی سهواً محکوم به مرگ گردد، آیا نباید معتقد بود که خداوند مقتدر و توانا چنین بی عدالتی در این جهان را هزاران برابر در جهان دیگر جبران فرماید. البته نمی توان به خاطر این احتمال نادر الوقوع که ممکن است یک فرد بی گناه سهواً مجازات شود از این حکمی که نفعش به عموم راجع است صرف نظر کرد. حضرت بهاءالله جزئیات مجازات قتل و حرق را که به هیأت اجتماعی آینده تعلق دارد نازل فرموده‌اند. فرعیات این احکام، از قبیل این که درجات جرم تا چه حد است و آیا باید عوامل مؤثر در تخفیف جرم را منظور داشت، و کدام یک از دو نوع مجازات باید مجری گردد کلاً به بیت العدل اعظم محول گشته که با ملاحظه شرایط زمان در وقت اجرای حکم تصمیمات لازم را اتخاذ نمایند. نحوه اجرای حکم نیز به بیت العدل اعظم راجع است. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۸۶)

حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده اند که قصاص قاتل همان مجازات اوست و در عالم بعد مجازاتی نمی بیند، چنانچه می فرمایند: "و اما مسئله روح قاتل سؤال کردند که جزای قاتل چه چیز است، در جواب گفته شد که قصاص بر قاتل یعنی اگر قاتل را بکشند، این قتل جزای اوست، بعد از قتل دیگر عدالت الهی جزای ثانی بر او مرتب نخواهد کرد، زیرا عدل الهی قبول نمی نماید که دو جزا ببیند" (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۱، صفحه ۱۷۶)

قمار

قمار یا در اصطلاح قمار، در لغت به معنای بازی ها و شرط بندی هایی است که با بردن و یا باختن پول و یا چیز معینی همراه است و برنده آن را از بازنده دریافت می کند. در جمیع ادیان الهی هر چند بسیار مختصر اما درباره این مسئله صحبت شده است و در هر کدام نیز حکمی معین از طرف خداوند نازل شده است.

دیانت یهودی

در آیات دیانت یهودی در باب قمار آمده است: "آنکه پول را دوست دارد از پول سیر نمی شود، و هر که توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی شود. این نیز بطلالت است" (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب جامعه، فصل ۵، آیه ۱۰)

همچنین در جای دیگر آمده است: "قرعه در دامن انداخته می شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است" (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب أمثال، فصل ۱۶، آیه ۳۳)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی درباره قمار آمده است: "دینداری با قناعت، سودی عظیم است. چرا که به این جهان هیچ نیاوردیم و از آن نیز هیچ نخواهیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی داشته باشیم، قانع خواهیم بود. اما آنان که سودای ثروتمند شدن دارند، دچار وسوسه می شوند و به دام امیال پوچ و زینباری گرفتار می آیند که موجب تباهی و نابودی انسان می گردد. زیرا طمع ریشه همه بدی ها است، که بعضی چون در پی آن می کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها مجروح ساختند" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول تیموتیوس، فصل ۶، آیات ۶ تا ۱۰)

همچنین در جای دیگر آمده است: "سیرت شما ببری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا که او گفته است، تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود" (کتاب مقدس، عهد جدید، عبرانیان، فصل ۱۳، آیه ۵)

و نیز در انجیل متی می فرمایند: "هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می چسبد و دیگر را حقیر می شمارد. محال است که خدا و پول را خدمت کنید" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۶، آیه ۲۴)

دیانت اسلام

در دین اسلام درباره گناه قمار در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۲۱۹) می‌فرمایند :

"يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا ..."

(از تو حکم شراب و قمار را می‌پرسند بگو در آن دو گناهی است بزرگ و منافی است برای مردم اما اثر سوء آن دو در دلها بیش از منافع صوری آنها است)

همچنین در قرآن (سوره مائده، آیه ۹۰) آمده است :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ"

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، جز این نیست که شراب و قمار و بت‌ها، یا سنگ‌هایی که برای قربانی نصب شده و چوبه‌های قرعه، پلید و از عملیات شیطان است. پس دوری کنید از آنها، شاید که رستگار شوید)

و نیز در قرآن (سوره مائده، آیه ۹۱) می‌فرمایند :

"إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ"

(و جز این نیست که شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار بین شما عداوت و خشم بیندازد و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد، پس آیا دست بردار از آنها هستید؟)

دیانت بهایی

در دین بهایی قمار مستقیماً حرام شده است. در باب حرام بودن قمار در کتاب اقدس (آیه ۱۵۵) می‌فرمایند :

"حَرِّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْسِرُ وَالْأَفْيُونَ اجْتَنِبُوا يَا مَعْشَرَ الْخَلْقِ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُتَجَاوِزِينَ"

(حرام است بر شما قمار و تریاک، دوری کنید ای مردم دنیا و نباشید از کسانی که به اوامر الهی تجاوز می‌کنند)

مواردی که مشمول این حرمت می‌شود در آثار جمال مبارک ذکر نشده است. حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله تصریح فرموده‌اند که تفاسیل مربوط به این حکم را بیت العدل اعظم معین خواهند فرمود. بیت العدل اعظم در پاسخ به سؤالاتی که آیا لاتار، شرط بندی در اسب دوانی و فوتبال و بیسگو و امثال آن قمار محسوب می‌شود یا نه چنین فرموده‌اند که اتخاذ تصمیم درباره این امور موکول به آینده است و عجاله از محافل و افراد خواسته‌اند که نه ممانعت نمایند و نه ترغیب، بلکه این امور را به وجدان افراد واگذار کنند. (انوار هدایت، قسمت ۱۲۰۱ تا ۱۲۰۴)^{۱۰۱}

۱۰۱ . ترجمه کتاب انوار هدایت که Helen Hornby آن را تنظیم و جمع‌آوری کرده است و در آثار بهایی موجود است.

کسب و کار

لزوم اشتغال به کسب و کار در تمامی ادیان مقدّس الهی ذکر شده است. در دیانت یهودی و مسیحی، بیاناتی نه به طور مستقیم، بلکه درباره اینکه هیچ کس نباید بدون زحمت مزد بگیرد آمده است.

دیانت یهودی

در آیات دیانت یهود درباره اشتغال آمده است: "و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: "آگاه باش بَصَلُّیْل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خوانده ام. و او را به روح خدا پُر ساختم، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری، برای اختراع مَخْتَرَعَات، تا در طلا و نقره و برنج کار کند. و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید" (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۳۱، آیات ۱ تا ۵)

دیانت مسیحی

در دیانت مسیحی نیز درباره اشتغال به کسب و کار آمده است: "و نان هیچ کس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقّت شبانه روز به کار مشغول می‌بودیم تا بر احدی از شما بار ننهیم. نه آنکه اختیار نداریم، بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمایید. زیرا هنگامی که نزد شما هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که، اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد. زیرا شنیدیم که، بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار می‌کنند، که کاری نمی‌کنند، بلکه فضول هستند. اما چنین اشخاص را در خداوند ما عیسی مسیح حکم و نصیحت می‌کنیم که، به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند" (کتاب مقدّس، عهد جدید، رساله دوم تسالونیکیان، فصل ۳، آیات ۸ تا ۱۲)

همچنین در جای دیگر آمده است: "لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است. زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نخواهیم برد. پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آن‌ها قانع خواهیم بود. اما آنانی که سودای ثروتمندی دارند، دچار وسوسه می‌شوند و به دام امیال پوچ و زیانباری گرفتار می‌آیند که موجب تباهی و نابودی انسان می‌گردد. زیرا که طمع ریشه همه بدی‌ها است، که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها مجروح ساختند" (کتاب مقدّس، عهد جدید، رساله اول تیموتیوس، فصل ۶، آیات ۶ تا ۱۰)

دیانت اسلام

در دیانت اسلام نیز مردم به کسب و کار و به دست آوردن روزی حلال دعوت شده اند و آن را یکی از واجبات برای مردم می‌داند، در کتاب قرآن (سوره اسراء، آیه ۱۲) می‌فرماید:

"وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّمَنْ حَمَلْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَ كُلِّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلاً"

(و ما شب و روز را دو آیت و نشانه قدرت خود قرار دادیم آن گاه از آیت شب و روشنی آن کاستیم و آیت روز را تابان ساختیم تا شما در روز روزی حلال از فضل خدا طلب کنید و تا آنکه شماره سالها و حساب اوقات را بدانید و هر چیز را مفصل بیان کردیم)

همچنین در قرآن (سوره ملک، آیه ۱۵) می‌فرماید :

"هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ"

(او است آن کسی که زمین را برای شما هموار کرده پس در پستی و بلندی های آن حرکت کنید و از رزق آن بخورید که بازگشت شما به سوی او است)

در احکام دین اسلام حکمت وجود شب و روز، برای استراحت در شب و به دست آوردن رزق و روزی در روز بیان شده است. چنانچه در قرآن (سوره قصص، آیه ۷۳) می‌فرماید :

"وَمِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ"

(یکی از رحمت‌های او این است که برای شما شب و روز قرار داد تا در شب آرامش گرفته و در روز از فضل خدا طلب روزی کنید، که شاید شکر بگزارید)

دیانت بابتی

در دیانت بابتی، حضرت باب درباره وجوب اشتغال به کسب و کار می‌فرماید که هر کس باید به کسب و کاری مشغول شود و در صورت ناتوان بودن، اغنیاء باید به آن‌ها کمک کنند :

"... وَ إِنَّ عَلَيَّ كُلِّ أَنْ يَكْسِبَ بِأَمْرٍ وَمَنْ لَا يَقْدِرْ أَنْتُمْ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْغَنَاءُ مِنْ رَبِّهِمْ لِتَبْتَغُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۷)

(همانا بر کل است که به کسب و کاری مشغول شوند و کسی که ناتوان بود بر ثروتمندان است که به آنان کمک کنند)

در آیین بیان درباره مسئله تجارت و کسب و کار تأکیدات بسیاری شده است به صورتی که برخی از احکام بابتی از جمله بعضی منهیات، هنگام تجارت تغییر می‌کند. در کتاب هشت بهشت^{۱۰۲} آمده است :

"از جمله چیزهایی که در شریعت بیان تأکیدات عدیده در خصوص آن رفته عمل تجارت است و آن را به درجه ای اهمیت داده اند که در هر امر صریحی یا نهی شدیدی همین که پای تجارت در میان آمد موضوع حکم تغییر می‌کند. مثلاً حکم است بر ملوک بیان که با غیر اهل بیان مدارا نکرده فدییه و جزیه^{۱۰۳} نگیرند بلکه قتل کافه بنمایند و غیر اهل بیان را در قطعات ثمانیه مانع از سکونت شوند ولی در همه این‌ها تجار استثناء می‌شوند و سفر نیز مطلقاً در شریعت بیان حرام است مگر از برای طلب علم یا تجارت ..."

(هشت بهشت، صفحه ۱۹۱)

۱۰۲. به قسمت منابع و مأخذ انتهای کتاب مراجعه شود

۱۰۳. فدییه : مالی که برای آزاد کردن دیگری می‌دهند، خون بهاء - جزیه : خراج و مالیاتی که مسلمانان از کفار می‌گرفتند.

ديانت بهايي

در ديانت بهايي اشتغال به كسب و كار سفارش شده و از اهميت بالايي برخوردار است. چنانچه در كتاب اقدس (بند ۳۳) مي فرمايند :

"يا اهل البهائيه قد وُجِبَ على كُلِّ واحدٍ منكم الاشتغالِ بامرٍ من الامورِ مِنَ الصَّنَاعِ وَ الاِقتِرَافِ وَ امثالها وَ جَعَلْنَا اِشتِغالَكُم بِها نَفْسُ العِبَادَةِ لِلّهِ الحَقِّ تَفَكَّرُوا يا قوم في رَحْمَةِ اللّهِ وَ اَطافِهِ ثُمَّ اشْكُرُوهُ في العَشِيِّ وَ الاِشراقِ. لا تَضيعُوا اوقاتَكُم بِالِباطالِهِ وَ الكِسالِهِ وَ اِشغَلُوا بِما يَنْتَفِعُ بِه اَنْفُسَكُم وَ اَنْفُسِ غَيْرِكُمْ كَذَلِكَ قُضِيَ الامرُ في هذا اللّوحِ الَّذِي لا حَتَّ مِنْ اَفْقِهِ شَمْسُ الحِكْمَةِ وَ التَّبَيانِ. اَبْغَضَ النَّاسَ عِنْدَ اللّهِ مَنْ يَتَعَدَّى وَ يَطْلُبُ تَمَسُّكُوا بِحَبْلِ الاسبابِ مُتَوَكِّلِينَ عَلى اللّهِ مُسَبِّبِ الاسبابِ"

اي اهل بهاء، واجب شده است بر هر يك از شما اشتغال به كاري از جميع كارهاي دنيا از صنايع و اقتراف و مانند آن ها و قرار داديم اشتغال شما را به آن نفس عبادت خدا. تفكر كنيد اي مردم در حمت خدا و الطاف او سپس شكر كنيد او را در شامگاهان و بامدادان. هدر ندهيد اوقات خود را به بطالت و بيكاري و مشغول شويد با آن چه نفع مي برد از آن خود شما و ديگران. اين چنين جاري شد امر در اين لوح مباركي كه آشكار شده است از افق آن آفتاب حكمت و تبیان. مبعوض ترين مردم نزد خدا كسي است كه بنشيند و طلب كند. تمسك جوييد به ريسمان اسباب در حال توكل به خدای فراهم آورنده اسباب)

همچنين (بند ۱۴۷) مي فرمايند :

"... قَدْ كُتِبَ عَلى الكُلِّ اَنْ يَكْسِبَ وَ الَّذِي عَجَزَ فَلِلّهِ كَلاهِ وَ الاَغنياءِ اَنْ يُعَيَّنوا لَهُ ما يَكْفِيهِ ..."

(همانا واجب كرد بر همه كه به كسب و كاري مشغول شوند و كسي كه عاجز بود پس بر وكلاء و اغنياء است كه تعيين كنند بر او چيزي كه كفايت كند او را)

اهميت روحاني و عملي اين حكم و مسئوليت متقابل فرد و جامعه براي اجرائي اين امر در توقيعي كه حسب الامر حضرت وليّ امرالله تحرير یافته چنين بيان گرديده است : راجع به دستور حضرت بهاءالله در باره اين كه احباء به شغلي از اشغال مشغول شوند، تعاليم مبارك در اين مورد بسيار مؤكّد است، به خصوص بيان مبارك در كتاب مستطاب اقدس در اين باره صريحاّ مي رساند كه نفوس مهمله كه تمايل به كار ندارند در بساط نظم بديع الهی محبوب و مقبول نيستند. بر اساس اين حكم محكم، حضرت بهاءالله مي فرمايند كه تكدي نه تنها مذموم است بلكه بايد به كلي از صفحه روزگار محو گردد. كساني كه زمام تشكيلات جامعه را در دست دارند موظفند وسائلي فراهم كنند تا هر فردي از افراد فرصت يابد و به كسب حرفه و صنعتي نائل شود. و همچنين بايد تدابييري اتخاذ كنند تا اين استعداد و كارداني، هم بخاطر ترويج نفس حرفه و هم به خاطر امرار معاش آن فرد، به كار رود. بر هر فردي از افراد، ولو هر قدر دچار موانع و محدوديت باشد، واجب است به كار و پيشه اي اشتغال ورزد، چون كار، على الخصوص وقتي با نيّت خدمت همراه باشد، به موجب تعاليم حضرت بهاءالله نوعي عبادت است. كار نه تنها متضمن فايده عمومي است، بلكه بنفسه داراي قدر و منزلتي مخصوص است. زيرا موجب تقرب ما به درگاه الهی است و سبب مي گردد كه مقصد الهی را براي حيات خود در اين عالم بهتر ادراك نماييم. بنا بر اين واضح است ثروتی كه از راه ارث به دست آيد هيچ كس را از كار روزانه معاف نمي نمايد. (توضيحات كتاب اقدس مندرج در انتهاي كتاب اقدس، قسمت ۵۶)

حضرت عبدالبهاء درباره این که اگر شخصی عاجز باشد و نتواند از عهده این امر برآید چنین می‌فرماید :
"اگر نفسی عاجز باشد یا به فقر شدید افتد و چاره‌ای نتواند اغنیاء یا وکلاء باید چیزی مبلغی در هر ماهی از برای او معین کنند تا با او گذران کند ... مقصد از وکلاء وکلای ملت است که اعضای بیت عدل باشد" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۵۶)

حضرت عبدالبهاء در جواب سوال درباره حد و میزان انقطاع و اشتغال به کسب و کار می‌فرماید :
"در آخر مجلس شخصی پرسیده که با وجودی که امر به انقطاع از دنیا در الواح الهیه نازل، چگونه است که بر هر نفسی کسب و صنعتی فرض شده، آیا این دو ضدّ نیست؟ فرمودند در امر بهاءالله بر هر نفسی اشتغال به صنعت و کسبی فرض است، مثلاً من حصیر بافی می‌دانم و شما صنعت دیگر، این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد و این سبب ترقیست اما با وجود مشغولیت، اگر قلب تقید و تعلقی به این دنیا نداشته باشد و از حوادث متألم نگردد نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان ممنوع ماند و نه از فقر محزون شود، این کمال انسانست و الا در حالت فقر اظهار کرم و با حال ضعف ادّعی عدل نمودن قولی است آسان، نه دلیل بر تربیت و تذکر وجود انسان" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۹۵)

حضرت ولی امرالله درباره وضعیت شخصی که به جای کار به خدمت بپردازد می‌فرماید :
"اگر شما توام با تبلیغ امر در شغل خود باقی بمانید راهی صواب و موافق تر با تعالیم امر پیموده اید. همانطور که خود نیز پیشنهاد نموده اید، بهترین طریق زندگی برای شما حد متوسط یعنی اشتغال در حین تبلیغ امر است" (انوار هدایت، قسمت ۲۱۰۸)

همچنین درباره اشتغال به کار زن و مرد در خانواده می‌فرماید :
"اصل کلی این است که یاران به کارهایی مشغول شوند که نفعشان به عالم بشریت برسد. خانه داری نیز به نوبه خود کار قابل احترام و پر مسئولیتی نسبت به عموم بشریت است" (انوار هدایت، قسمت ۲۱۱۷)

و نیز در این باره می‌فرماید :
"اصل خانواده بهایی است که مرد درآمد خانواده را تأمین نماید و زن تربیت فرزندان را بر عهده گیرد. با این وجود نباید ایجاد شود که امکان تغییر این وظایف به تناسب شرایط خانواده وجود ندارد یا اینکه زن حتماً در منزل محدود شود. مقصد این است که در عین انجام وظایف اولیه هم پدر در تربیت فرزندان نقش مهمی ایفا کند و هم مادر بتواند مخارج خود را تأمین نماید ... حضرت عبدالبهاء زنان را به شرکت همه جانبه و مساوی در امور دنیوی تشویق نموده اند" (انوار هدایت، قسمت ۲۱۱۸)

لباس حریر

این مبحث درباره احکامی است که بعد از دیانت مسیحی نازل شده است و تا قبل از آن درباره این مسئله حکمی نازل نشده بود. در دین اسلام پوشیدن لباس ابریشم خالص بر مردها حرام بود و فقط زن ها می توانستند لباس حریر بپوشند اما اساس این تحریم بر آیات قرآنی استوار نیست. فقط در یک مورد به مرد ها در شریعت اسلام اجازه داده شده است که لباس حریر بپوشند و آن در جنگ است که شخص مجاهد می تواند لباس از ابریشم خالص بپوشد.

دیانت اسلام

در دین اسلام لباس حریر لباس افراد اهل بهشت معرفی شده است چنانچه در کتاب قرآن (سوره فاطر، آیه ۳۳) می فرمایند:

"جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ"

(بهشت های جاوید که وارد آن شوند و در آنجا با دستبند هایی از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا حریر است)

روحانیون اهل تشیع برای خود نوعی لباس مشخص مانند عمامه و عبا انتخاب و مردم را از پوشیدن لباس های اروپایی منع می نمودند. علاقه مسلمین به پیروی از راه حضرت رسول سبب ایجاد محدودیت هایی در مورد آرایش ریش و لباس و حد آن گردیده. همچنین بسیاری از علمای اسلام بر اساس احادیث و روایاتی که در کتب مختلف نقل شده، لباس حریر را بر مردان حرام دانسته اند.

دیانت بابی

در دین بابی حضرت اعلی این تحریم لباس حریر که اساسش بر آیات قرآنی استوار نیست را مُلغی فرموده و می فرمایند:

"ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده به لبس^{۱۰۴} حریر هر نفسی را در هر شأن و همچنین در استعمال ذهب و فضه^{۱۰۵} تا آنکه کل در این جنت به آنچه سبب سکون قلوب عباد است رسیده و منتهای شکر الهی را در یوم ظهور به ایمان به من یتظهره الله ظاهر سازند زیرا که اگر کل ما علی الارض را انفاق می نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند و لیکن خداوند عالم عز و جل از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین بر آن را و حزنی از برای نفسی نباشد در عدم وصول آن به آن که به محض حب خداوند اجر و ثواب آن را مضاعف می فرماید و در آخرت به او کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی به شیء از این ظهورات خواهد افتخار کند یا ارتفاع ورزد محتجب می گردد از رضای محبوب خود ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۹)

۱۰۴. جمع لباس، لباس پوشاندن

۱۰۵. طلا و نقره

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاءالله حکم حضرت باب را در این باره تأیید نمودند و در کتاب اقدس (بند ۱۵۹) می‌فرمایند :

"... أَجَلٌ لَّكُمْ لُبْسُ الْحَرِيرِ قَدْ رَفَعَ اللَّهُ عَنْكُمْ حُكْمَ الْحَدِّ فِي اللَّبَاسِ وَاللَّحَى فَضْلاً مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْأَمِيرُ الْعَلِيمُ. إِعْمَلُوا مَا لَا تَنْكُرُهُ الْعُقُولُ الْمُسْتَقِيمَةَ وَلَا تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ مَلْعَبُ الْجَاهِلِينَ ..."

(حلال شده است برای شما پوشیدن لباس حریر، همانا رفع کرد خدا بر شما حدود را در لباس و ریش، فضلی است از نزد او همانا او البته امر کننده و داناست. رفتار کنید به چیزی که اعتراض نکنند (صاحبان) عقل‌های مستقیم و قرار ندهید خودتان را ملبعه و بازیچه جاهلین و نادانان)

حضرت بهاءالله در این آیه به چند مسئله اشاره می‌نمایند، یکی برداشتن حکم محدودیت پوشیدن لباس از هر جهت است که زمام البسه را در قبضه اختیار مردم قرار داده و در عین حال احباء را نصیحت فرموده‌اند که از حد و قار تجاوز نکنند و اعتدال را در مورد لباس و پوشاک رعایت نمایند. مسئله دیگر این است که اگر به طور غیر عادی در ملاء عام ظاهر می‌شوید افرادی هستند که شما را بازیچه دست خود قرار می‌دهند. حق این افراد را از جاهلان و نادانان می‌خواند. یعنی اگر فردی این گونه رفتار کرد و انسان را به سُخره گرفت یا به دیگران نشان داد، از افراد جاهل نادان است. چنانچه حضرت بهاءالله در لوح بشارات می‌فرمایند :

"زمام البسه و ترتیب لِحا و اصلاح آن در قبضه اختیار عباد گذارده شد ولکن إِيَّاكُمْ يَا قَوْمَ أَنْ تَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ مَلْعَبُ الْجَاهِلِينَ" (حضرت بهاءالله، لوح بشارات)

لطف

کلمه "لطف" ناخودآگاه ذهن انسان را به سمت پاکیزگی و زیبایی سوق می‌دهد و بالاترین حدّ نطافت را لطف می‌نامد. اما این معنی در رابطه با انسان، کامل نیست. لطف شامل چندین معنی مختلف است که البته پاکیزگی هم یکی از آن هاست. بهتر است به توضیح بیت العدل اعظم درباره کلمه لطف توجه کنیم تا معانی آن را بهتر دریابیم. "کلمه لطف متضمن مفاهیم متعدّد صُورِ^{۱۰۶} و معنوی است، از قبیل ظرافت، آراستگی، حسن سلیقه، نطافت، ادب، حسن اخلاق، ملایمت، لطف و همچنین رقت، صفا، تنزیه و تقدیس و پاکی. هر یک از مفاهیم در هر مورد بر حسب سیاق کلام مُتبادِر به ذهن می‌گردد" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۷۴)

کلمه لطف اولین بار در آثار حضرت باب برای انسان به کار برده شده و در دیانت بابی به هیچ چیزی به اندازه لطف تأکید نشده است.

دیانت بابی

حضرت اعلی درباره لطف می‌فرمایند :

"... هیچ شأن در بیان أَحَبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطف و نطافت ... و خداوند در بیان دوست نمی‌دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را ... " (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۵۴)

همچنین در کتاب بیان به مسئله لطف در دین بیان اشاره می‌نمایند و می‌فرمایند :

"در دین بیان ... به قدری که امر شده در تلطیف در اوامر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیء را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر کمال اون داشته باشد، مثلاً اگر کسی بنای عمارتی گذارد و آن را به کمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آنی بر آن شیء نمی‌گذرد مگر آنکه ملائکه طلب نِقَمَت^{۱۰۷} می‌کنند از خداوند بر او، بلکه ذرات آن بنا هم طلب می‌کنند، زیرا که هر شیء در حدّ خود وصول الی ما ینتهی در حدّ خود را تمناً دارد و همین قدر که کسی مقتدر شد و در حقّ اون ظاهر نکرد از او سؤال می‌شود ... "(حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۳)

همچنین می‌فرمایند :

"ملخّص این باب آنکه در بیان اذن داده شده به تلطیف و نطافت به اعلی ما یمکن در امکان ... امر بر این نشده آلا لِأجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطف نزد او نباشد که غیر حبّی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطف شود ... "(حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۶)

۱۰۶. غیر معنوی، ظاهری

۱۰۷. نِقَمَت (یا نَقَمَت) : نفرین، مجازات، عقوبت

در ادامه نیز با تأکید بر لطافت ظاهری و تلطیف البسه می‌فرمایند :

"اگر به فاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبوب تر بوده عندالله و اگر کسی را ممکن نشود حزنی از برای اون نباشد که به حبّ اون تلطیف را به او عطا کرده می‌شود ثواب آن ولی بر هر نفسی حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید ... " (همان)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی مسئله لطافت به طور کلّ تأیید و تأکید شده چنانکه حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۷۴) می‌فرماید "کونوا عُنْصَرَ اللَّطَافَةِ بَيْنَ بَرِيَّةٍ" (عنصر و اساس لطافت باشید میان مردم) و نیز می‌فرماید (بند ۱۵۱) "إِنَّهُ أَرَادَ تَلْطِيفُكُمْ وَ مَا عِنْدَكُمْ" (همانا خداوند اراده کرده است به تلطیف شما و آن چه نزد شماست).

همچنین در کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۶) می‌فرمایند :

"خُذُوا مَا يَكُونُ أَقْرَبَ إِلَى اللَّطَافَةِ إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَرَاكُمْ عَلَى آدَابِ أَهْلِ الرِّضْوَانِ فِي مَلَكُوتِهِ الْمَمْتَنِعِ الْمَنِيعِ. تَمَسَّكُوا بِاللَّطَافَةِ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ لِئَلَّا تَقَعَ الْعُيُونُ عَلَى مَا تَكْرَهُهُ أَنْفُسُكُمْ وَ أَهْلُ الْفِرْدَوْسِ وَ الَّذِي تَجَاوَزَ عَنْهَا يَحْبَطُ عَمَلُهُ فِي الْحَيَاتِ. وَ إِنْ كَانَ لَهُ عُذْرٌ يَعْفُو اللَّهُ عَنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ"

(رفتار کنید به آن نحوی که به لطافت نزدیکتر است، همانا خدا می‌خواهد که ببیند رفتار شما را مانند مردمان بهشتی در ملکوت بلند و رفیع خود، متمسک باشید به لطافت در جمیع احوال تا اینکه چشم‌های شما نیفتد بر چیزهایی که مکروه است در نظر شما و در نظر اهل فردوس و اگر کسی از آن چشم‌پوشد مردود می‌شود عملش در هر حین (قابل قبول نیست) و اگر کسی عذری داشت خدا از او در می‌گذرد همانا او البتّه عزیز و کریم است)

حضرت بهاءالله درباره لطافت البسه در کتاب اقدس (بند ۷۴) می‌فرمایند :

"تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ اللَّطَافَةِ عَلَى شَأْنِ لَا يُرَى مِنْ ثِيَابِكُمْ أَثَارُ الْأَوْسَاحِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَنْ كَانَ الْطَفَافَةَ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ" (تمسک کنید به ریسمان لطافت به طوری که دیده نشود در لباس هایتان آثار چرک، این است آنچه حکم کرده است به آن کسی که لطیف تر از هر لطیفی است)

حضرت عبدالبهاء درباره لطافت می‌فرمایند :

"تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت سبب علویّت عالم انسانی و ترقّی حقایق امکانی است، حتّی در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیّت است ... نظافت ظاهره هر چند امری است جسمانی و لکن تأثیر شدید در روحانیّت دارد" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۰۴)

لواط

"لواط" به معنی همجنسگرایی مرد با مرد یا در آمیختن دو مرد با یکدیگر، از اعمال قبیح و زشتی است که در جمیع ادیان الهی نهی شده است. در کتاب تورات و قرآن داستان هایی درباره حضرت لوط آمده است. بر اساس آیات قرآن، قوم لوط به دلیل انجام لواط مشهور بودند و به همین دلیل است که به این نام تسمیه شدند. حضرت لوط آنان را از انجام این عمل نهی می فرمودند چنانچه در قرآن (سوره اعراف، آیه ۸۰) می فرماید: "وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ" (و لوط را فرستادیم، به یاد آر زمانی را که وی به قوم خود گفت: چرا این کار زشتی را می کنید که هیچ یک از جهانیان پیش از شما نکرده اند).

داستانی دیگر که در تورات (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۱۹) و قرآن (سوره هود، آیات ۷۶ تا ۷۸) نیز آمده و چنین روایت شده است که خداوند چند فرشته که به صورت جوانانی زیبا رو درآمده بودند را نزد لوط فرستاد. حضرت لوط با دیدن آنان ناراحت شد چون می دانست که قوم او از چنین جوانانی نخواهند گذشت و زیر لب گفت "امروز روز بلایی شدید است". در همین لحظه قوم لوط با حرص و شوقی وصف ناپذیر به طرف میهمانان لوط شتافتند. حضرت لوط به آنان گفت: "ای مردم این دختران من در سنین ازدواجند، می توانید با آنان ازدواج کنید، برای شما پاکیزه ترند، از خدا بترسید و آبروی مرا در مورد میهمانانم نریزید، آخر مگر در میان شما یک مرد رشد یافته نیست؟" آنان گفتند: "ای لوط تو خوب می دانی که سنت قومی ما به ما اجازه نمی دهد که متعرض دخترانت شویم، و تو خوب می دانی که منظور ما در این هجوم چیست". فرشتگان گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگار تو هستیم، شر این مردم به تو نخواهد رسید. پس با خاطری آسوده دست بچه هایت را بگیر و از شهر بیرون بیا و از خاندانت تنها همسرت را به جای گذار که او نیز مانند مردم این شهر به عذاب خدا گرفتار خواهد شد" و سپس خداوند قوم لوط را به عذابی سخت هلاک کرد.

نهی از لواط در برخی ادیان گذشته صریحاً مطرح نشده است و تنها در آیاتی که درباره قوم لوط بیان شده است، از قبیح بودن اعمال آنان سخن به میان آمده است. در داستان های نقل شده از تورات و قرآن، مشخص می شود که انجام عمل لواط مورد غضب الهی قرار می گیرد اما حدّ و مجازاتی برای آن مطرح نشده است.

در کتب عهد جدید نیز این مسئله مشهود است. برای مثال آمده است: "آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند؟ فریب مخورید، زیرا فاسقان و بت پرستان و زانیان و متعلمان و لواط و دزدان و طمعکاران و می گساران و فحاشان و ستمگران، وارث ملکوت خدا نخواهند شد" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول قرنتیان، فصل ۶ آیات ۹ و ۱۰)

همچنین آمده است: "از این سبب خدا ایشان را به هوس های خباثت تسلیم نمود، به نوعی که زناشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند. و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند" (کتاب مقدس، عهد جدید، رومیان، فصل ۱، آیات ۲۶ و ۲۷)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، لواط از جمله محرّمات است و حضرت بهاءالله این عمل را حرام فرمودند. جمال قدم در لوحی می‌فرماید :

"قُلْ قَدْ حُرِّمَ عَلَيْكُمُ الزَّانَا وَاللَّوَاطُ وَالْخِيَانَةُ أَنْ اجْتَبَيْوُا يَا مَعْشَرَ الْمُقْبِلِينَ تَاللَّهِ قَدْ خُلِقْتُمْ لِتَطْهِيرِ الْعَالَمِ عَنْ رِجْسِ الْهَيَوَىٰ هَذَا مَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ مَوْلَى الْوَرَىٰ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. مَنْ يَنْسِبُ نَفْسَهُ إِلَى الرَّحْمَنِ وَيَرْتَكِبُ مَا عَمِلَ بِهِ الشَّيْطَانُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنِّي يَشْهَدُ بِذَلِكَ كُلُّ النَّوَاءِ وَالْحِصَاةِ وَكُلِّ الْأَشْجَارِ وَالْأَثْمَارِ وَعَنْ وراثتها هذا اللسان الناطق الصادق الأمين" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۲۳۸)

در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۰۷) می‌فرماید :

"إِنَّا نَسْتَحْيِي أَنْ نَذْكَرَ حُكْمَ الْغُلَمَانِ اتَّقُوا الرَّحْمَنَ يَا مَلَأَ الْإِمْكَانِ وَلَا تَرْتَكِبُوا مَا نُهَيْتُمْ عَنْهُ فِي اللَّوْحِ وَلَا تَكُونُوا فِي هَيْمَاءِ الشَّهَوَاتِ مِنَ الْهَائِمِينَ"

(ما شرمسار هستیم و حیا می‌کنیم از اینکه نام ببریم از مسئله حرمت آمیزش با غلمان، از خدا بترسید ای مردم عالم، اموری را مرتکب نشوید که خدا آنها را نهی کرده است در لوح، نباشید در بیابان بی سر و ته شهوات حیوانی از نفوس سرگشته و سرگردان)

مقصود از کلمه غلمان در این مورد رابطه جنسی شخص مذکر با پسران است. حضرت ولیّ امرالله در تبیین این حکم فرموده اند که مراد، تحریم همه نوع روابط جنسی بین افراد هم جنس است. روابط جنسی بر حسب تعالیم بهایی منحصرأ در ظلّ ازدواج حلیّت دارد و بنیان جامعه بشری بر آن استوار است و مقصد از این تعالیم مبارکه حمایت و تقویت آن اساس الهی است. بنا بر این، شریعت بهائی روابط جنسی را فقط بین زن و مردی که با یکدیگر ازدواج نموده باشند مشروع می‌شمارد. در توقیعی که حسب الامر حضرت ولیّ امرالله تحریر یافته چنین مذکور است : هر قدر عشق و محبت بین دو هم جنس شدید و خالص باشد، اگر به روابط جنسی منجر گردد نادرست و خطا است و اگر گفته شود که این روابط کمال مطلوب عشق و محبت است چنین ادعائی عذری است نامقبول. حضرت بهاءالله هر نوع انحراف و فساد اخلاقی را به کلی تحریم فرموده اند و نیز رابطه نامشروع بین دو هم جنس را علاوه بر آنکه بر خلاف قانون طبیعت است از انحرافات اخلاقی محسوب فرموده اند. ابتلا به چنین بلیّه ای ثقلی عظیم بر روح هر فرد با وجدانی تحمیل می‌کند، اما نفوس مبتلا قادرند که با مشاوره و مساعدت اطباء و اراده و سعی راسخ و دعا و مناجات بر این ضعف و مشکل فایق آیند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۳۴)

حضرت بهاءالله درباره حد لواط می‌فرماید :

"تعیین مقادیر حد به بیت العدل راجع است" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۴۹)

محل ضرب

حکم "محلّ ضرب" از جمله احکامی است که در دیانت بابی نازل شده است و در سایر ادیان الهی چنین حکمی از سماء مشیّت الهی نازل نشده است.

دیانت بابی

مراد از محلّ ضرب، خانه "شیخ الاسلام" تبریز است که حضرت اعلیٰ به دست او مضروب شدند. حضرت اعلیٰ به افراد واجد شرایط خاص فرموده اند که با مراسم معینی به آن نقطه بروند و احکام مشخصی انجام دهد. چنانچه می‌فرمایند:

"مُلَخَّصُ این باب آنکه هر کس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن به شصت و شش فرسخ، اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال، بر او است که وارد شود در آن محل در هر سنه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد، تخلیص نمایند خود را و در آن محل پنج رکعت نماز امر شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل می‌کند و عفو شده بر سگان غیر این واحد و اگر نشده بود که می‌توانست از امر الله منحرف گردد بین فضل حقّ را و مشاهده کن حدّ خلق را، خدا دانا است که در این سبیل چقدرها صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بر دارد و همین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کلّ عمل می‌کنید ولی از مبدء امر محتجب و کلّ از برای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب و اگر بر احتجاب راضی می‌شدید این حدودات بر کلّ جاری نمی‌شد، حال یکی محتجب می‌شود و کلّ خلق به او محدود به حدود الهی می‌گردند و اگر در یوم ظهور مَن يُظْهِرُهُ اللهُ هَمَّتْ کنید بر ایمان به خدا که ایمان به او است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است و رضای او که رضای خدا است امری نازل نمی‌شود که کلّ تا یوم قیامت به اون حکم کرده شوید. این است قدرت الهی بر ما یشاء و مشیّت قاهره او بر ما یرید لعلّ در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را رد نکرده و خود از آنها محتجب تر شوی مثل آنکه امروز محتجبین از رسول خدا را رد می‌کنید و خود محتجب تر شده اید ... " (حضرت باب، بیان فارسی و عربی، واحد ۸، باب ۱۲)

محو کتب

"محو کتب" (یا حرق کتب) که یکی از احکام دینانت بایی است در لغت به معنی از بین بردن کتاب ها است. برای توضیح بهتر این مبحث به تقریرات عبدالحمید اشراق خاوری درباره این مسئله پرداخته می شود.

حضرت اعلی در یکی از ابواب کتاب بیان می فرمایند که پیروان شریعت بیان باید به جز کتاب مبارک بیان و آیات حضرت اعلی از قرائت سایر کتب خودداری کنند و تمام کتاب ها را محو نمایند. در کتاب بیان فارسی البتّه ذکر می فرمایند که مقصود از محو کتاب ها چه نوع کتاب هایی است. مقصودشان کتاب هایی است که علماء و فقها در فنون مختلفه نوشته اند. مثلاً کتاب هایی که متکلمین اسلام در مسائل علم کلام نوشته اند. تمامش ایراد و اشکال و اعتراض بر یکدیگر و جنگ و جدال و سایر شئونی است که نه به درد دنیا می خورد نه به درد عُقبی. غالب کتب فلاسفه که در مسائل مختلفه نوشته اند، به درد کسی نمی خورد جز اینکه برای خوانندگان اضطراب فکر و تشّت حواس ایجاد می کنند. کتبی که فقها در فقه اسلام نوشته اند و آن همه احکام عجیبه و حدود غریبه از خود ابداع و اختراع کرده اند و به نام حکم الله منتشر نموده اند اسباب گمراهی و بدبختی و ضلالت است. حضرت اعلی می فرمایند، حال که مظهر امر الهی ظاهر شده و کتاب بیان از آسمان عزّت حقّ جلّ جلاله نزول یافته، حقایق شرایع در این کتاب ذکر شده است، اسرار و رموز کتب مقدّسه در این کتاب الهی کشف شده است. شما این کتاب را بخوانید، کتب الهی را بخوانید تا از یک طرف به اسرار و رموز مودوعه در کتب قبل آگاه شوید و از طرف دیگر خود را مهیا کنید برای ایمان به حضرت من یظهره الله که مژده ظهورش در همین کتاب بیان داده شده است. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۱۸۷)

دینانت بایی

حضرت اعلی می فرمایند :

"فِي حُكْمِ مَحْوِ كُلِّ الْكُتُبِ كُلِّهَا إِلَّا مَا أَنْشَأَتْ أَوْ تَنْشَأُ فِي ذَلِكَ الْأَمْرِ،

مُلَخَّصٌ این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افنده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر می شود همین قسم اثماری که از این اشجار محبت ظاهر می گردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افنده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی به آنها مسترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک می کند کدام موت غیر محبوب است که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن ببین به شهادتین مسلم مسلم می گردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی بود امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آن ها نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله جایی که در مبدء امری که اسلام به آن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد، چگونه است در شئون مایترفع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محو کلّ کتب الا آنکه در اثبات امرالله و دین او نوشته شود، نظر کن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویّه اگر چه کلّ حقّ بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کلّ مرتفع شد و حکم غیر حقیّت بر مؤمنین به آن ها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظر کن در جایی که کتب

منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم بر ارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شجی است در مرآت بالنسبه به شمس ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۶)

همچنین می فرمایند :

"فِي تَجْدِيدِ الْكُتُبِ ... وَ مَحُوِّ مَا كُتِبَ مِنْ قَبْلِ أَوْ إِنْفَاقَهُ إِلَى أَحَدٍ،

مُلَخَّصٌ این باب آنکه ... هر حرفی که نوشته می شود هفتاد هزار ملک بر او موکلند و همچنین حین محو که حفظ می کنند او را و اگر امروز نظر کنی در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست می دارند که نظر بر او کنند ... حال آنکه از بدء ظهور تا امروز چقدر کتاب ها نوشته شده که دون ایمان به او ثمر نمی بخشد و در وقت ظهور من یظهروه الله همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله، کمال دقت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان و آن چه در ظل آن نوشته شده ... نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف آن را می نوشت حکم ایمان بر او می شد اگر مؤمن به او بود ولی اگر کل انجیل و آن چه در دین عیسی انشا شده در ظل انجیل ثمری نمی بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود، بصیر شو که محتجب نمایی که هیچ شیئی در آن ظهور محبوب تر از آن نیست که آثار او را به احسن خط نزد او حاضر کنی ... چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثر آثار او ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱)

ابداً منظور حضرت اعلی از محو کتب، محو قرآن یا تورات یا انجیل نبوده است. خود حضرت اعلی در کتاب بیان و سایر آیات مقدسه به آیات قرآن برای اثبات حقانیت خود استدلال کرده اند، خود حضرت اعلی در دوره ظهور خود چندین مرتبه سوره های قرآنی را تفسیر فرموده اند و حقایق قرآن را ذکر کرده اند. این که معرضین و معترضین به دروغ نسبت می دهند که حضرت اعلی گفته اند، قرآن و تورات و انجیل را بسوزانید، ابداً چنین حکمی در کتاب بیان و سایر کتب حضرت اعلی نیست. (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۱۸۸)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی حضرت بهاء الله این حکم را کاملاً نسخ فرمودند اما در عین حال مؤمنین را به مطالعه کتاب هایی که به آن ها نفع می رساند امر نموده اند. در کتاب مستطاب اقدس (بند ۷۷) می فرمایند :

"قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْكُمْ مَا نُزِّلَ فِي الْبَيَانِ مِنْ مَحْوِ الْكُتُبِ وَ إِذْنَاكُمْ بِأَنْ تَقْرَأُوا مِنَ الْعُلُومِ مَا يَنْفَعُكُمْ لَا مَا يَنْتَهِي إِلَى الْمَجَادَلَةِ فِي الْكَلَامِ هَذَا خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ الْعَارِفِينَ"

(حکمی که در بیان نازل شده بود که کتب را محو کنید خدا آن حکم را از شما برداشت و به شما اجازه داد بخوانید از علوم آنچه را که به حال شما نافع است، نه علمی که به مجادله لفظی منتهی می شوند. اگر این سفارش حق را انجام بدهید برای شما بهتر است، اگر اهل عرفان باشید)

همچنین در لوح بشارات می‌فرمایند :

"بشارت دهم، حکم محو کتب را از زبر و الواح برداشتیم فضلاً من لدی الله مبعث هذا النبأ العظیم ... بشارت پانزدهم، اگر چه جمهوریت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی دوست نداریم مدن عالم از آن محروم ماند اگر مدبرین این دو را جمع نمایند اجرشان عند الله عظیم است. چون در مذاهب قبل نظر به مقتضیات وقت، حکم جهاد و محو کتب و نهی از معاشرت و مصاحبت با ملل و همچنین نهی از قرائت بعضی از کتب محقق و ثابت، لذا در این ظهور اعظم و نبأ عظیم، مواهب و الطاف الهی احاطه نمود و امر مبرم از افق اراده مالک قدم بر آنچه ذکر شد نازل نحمد الله تبارک و تعالی علی ما أنزلهُ فی هذا الیوم المبارک العزیز البدیع" (حضرت بهاءالله، لوح بشارات)

و نیز در لوحی دیگر می‌فرمایند :

"معرضین و منکرین به چهار کلمه متمسک، اول کلمه فَضْرَبُ الرَّقَابِ و ثانی حرق کتب و ثالث اجتناب از ملل اخری و رابع فنای احزاب، حال از فضل و اقتدار کلمه الهی این چهار سدّ عظیم از میان برداشته شد و این چهار امر مبین از لوح محو گشت" (حضرت بهاءالله، لوح دنیا)

من یظهره الله

"مَنْ يُظهِرُهُ اللَّهُ" به معنی "کسی که خدا ظاهر می‌کند" از جمله مفاهیمی است که اولین بار در آثار حضرت اعلی بیان شده است. قبل از اینکه این عبارت با توجه به معنی آن به یک شخص اشاره کند، اشاره به یک مفهوم دارد، یک مفهوم که با توجه کامل به آن، می‌توان دریافت که مَنْ يُظهِرُهُ اللَّهُ کسی است که همیشه وجود داشته و حال خدا می‌خواهد او را ظاهر و آشکار کند، بیاناتش آیات الله است و هیچ فردی تا به حال در مقام او نبوده است. این مفهوم اشاره به مقام حضرت بهاءالله دارد که حضرت باب بسیاری از مسائل و بشارات را به زمان ظهور حضرت بهاءالله موکول نموده اند.

در ادیان قبل از عبارت "مَنْ يُظهِرُهُ اللَّهُ" استفاده نشده است اما با وجود اینکه هر پیامبر به ظهور پیامبر بعد از خود بشارت می‌دهد، در بسیاری از احادیث و آیات قرآنی اشاره هایی به ظهور حضرت اعلی و حضرت بهاءالله شده است. حضرت بهاءالله در کتاب ایقان با اشاره به حدیثی از کتاب "آربعین" که حاوی چهل حدیث از امامان دیانت اسلام است، بشارت به ظهور حضرت اعلی در زمان اسلام را بیان می‌نماید و می‌فرماید: "حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده‌اند. در اربعین ذکر فرموده "يُظْهِرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيًّا ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيَدْعُو النَّاسَ وَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ وَأَكْثَرُ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حَكَمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُطِيعُوهُ فَيَقُولُونَ هَذَا خِلَافٌ مَا عِنْدَنَا مِنْ أَيْمَةِ الدِّينِ" إلى آخر الحديث"^{۱۰۸}

در آثار حضرت باب از حضرت بهاءالله به من یظهره الله یاد شده است و نام ایشان به طور مستقیم به عنوان مظهر ظهور بعدی استفاده نشده است. این مسئله به منظور حفظ سلامت حضرت بهاءالله از دست دشمنان امر مبارک بوده است. حضرت عبدالبهاء در این باره می‌فرماید:

"در جمیع اوقات بشارت به بهاءالله می‌فرمودند و در جمیع الواح و کتب ذکر بهاءالله نمودند و بشارت به ظهور بهاءالله دادند که در سنه ۱۰۸۰ هر خیری شما می‌یابید، در سنه ۱۰۸۰ سعادتی حاصل می‌کنید، در سنه ۱۰۸۰ به لقاءالله فائز می‌شوید و از این قبیل بیانات بسیار و جمال مبارک را به اسم من یظهره الله ذکر فرمودند" (خطابات عبدالبهاء، جلد ۲، صفحه ۸۵)

اما "میرزا یحیی ازل" برادر ناتنی حضرت بهاءالله، به استناد لوحی به خط حضرت باب ادعای وصایت آن حضرت را نمود در حالی که در لوح مذکور هیچ اشاره صریحی به مسئله وصایت و انتخاب جانشین نشده است. مضمون لوح مبارک چنین است:^{۱۰۹}

"خداوند بزرگ اعظم از هر بزرگی، این لوحی است از طرف خداوند مهیمن قیوم به خداوند مهیمن قیوم، بگو پیدایش همه از خداوند

۱۰۸. حضرت بهاءالله این حدیث را در کتاب ایقان (صفحه ۱۶۱) ذکر فرمودند که معنی آن چنین است: ظاهر می‌شود از خاندان بنی هاشم جوانی دارای احکام جدید، سپس دعوت می‌کند مردم را و هیچ کس او را اجابت نمی‌کند و اکثر دشمنان او علماء هستند، پس اطاعت نمی‌کنند به چیزی که حکم می‌کند و می‌گویند این خلاف چیزی است که ما در شریعت و دین خود از ائمه داریم.

۱۰۹. اصل لوح عربی در کتاب "عهد اعلی" (صفحه ۵۶۶) موجود است.

است و همه به او راجع می‌شوند، این لوح از طرف علی قبل محمد خطاب به کسی است که اسمش با اسم وحید معادل است بگو همه از نقطه بیان ظاهر شده اند ای کسی که به نام وحید نامیده شده ای، حفظ کن هر چه که در بیان نازل و به آن امر شده است زیرا تو صراط خداوند هستی"

اما در هیچ یک از آثار آن حضرت نصی که دلالت بر وصایت کسی نماید دیده نشده است، حضرت باب این مسئله را متذکر شده اند که در عهد آن حضرت ذکر وصایت نمی‌شود. چنانچه فرموده اند :

"و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور نمی‌گردد به مؤمنین اطلاق می‌شود" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۱۴)

حضرت باب آخرین وصایای خویش را به حضور جمال ابهی معروض داشتند و مہرها و مدارک لازم را به آن حضرت تقدیم نمودند. جمال ابهی نیز یک جعبه از آثار مقدسه حضرت باب را همراه مهر مبارک به ازل سپردند و به او امر فرمودند که آثار نقطه اولی را استنساخ نماید. ازل با شیوه خطوط حضرت باب آشنا شد و نیات خود را به خط حضرت باب نوشت و به خاتم آن حضرت مختوم داشت و آثاری جعل نمود که دال بر وصایت خود و اولادش باشد. اما نوشته های ازل غالباً موجب استهزاء اهل قلم و عرفان گشته است. بیشتر از صد و بیست کتاب و نوشته از ازل موجود است که عبارتند از "اخلاق روحانیین"، "متمم بیان"، "کتاب علیون"، "صحیفه النور"، "قضایا"، "مرآة البیان"، "کتاب اقصی"، "دیوان ازل" و غیره که غالباً با امضای عدد ۳۸ که عدد "ازل" در ابجد است خاتمه یافته اند. حضرت بهاءالله در لوح صنیع الشریعه درباره نوشته های ازل می‌فرمایند "اگر صاحب هزار کتاب شود در این یوم، او و امثال او را نفعی نبخشد. یک قطعه الماس از صد هزار خروار حجر بهتر است". (محمدحسینی، نصرت اله، حضرت باب، طبع کانادا ۱۵۲ بدیع، صفحه ۶۵۱)

همچنین در سال پنجم ظهور حضرت باب به علت شهرت عظیمی که به جهت حضرت بهاءالله حاصل شد و یقیناً جانیشان در خطر بود حضرت باب و جمال ابهی مصمم گشتند که شخص ثالثی را در افواه ناس مشهور نمایند. نتیجه مکاتبات آن دو وجود مبارک تعیین میرزا یحیی برادر ناتنی حضرت بهاءالله و اشتهار نام وی بود. نام یحیی با عنوان ریاست اسمی جامعه بابی تا ظهور من یظهره الله مشتهر و لذا انظار دشمنان امر از جمال ابهی به وی معطوف گشت. (محمدحسینی، نصرت اله، حضرت باب، طبع کانادا ۱۵۲ بدیع، صفحه ۶۴۱) این مسئله در ادیان پیشین نیز به دلیل حفظ جان مظاهر ظهور اتفاق افتاده است مانند خوابیدن حضرت علی در بستر حضرت محمد که به منظور حفظ جان آن حضرت از دست دشمنان اسلام انجام شده بود.

علاوه بر یحیی ازل حدود ۲۵ نفر دیگر نیز بوده اند که ادعا کردند که من یظهره الله هستند. از جمله آنان سید محمد اصفهانی و ملا محمد جعفر نراقی بودند که میرزا یحیی به آن دو لقب "شهود بیان" داده بود. آن دو نفر خود را از لحاظ لیاقت، علم و هوش از میرزا یحیی برتر می‌دانستند. نبیل اعظم که این دو نفر را به خوبی می‌شناخت می‌نویسد که هر یک از آن دو انتظار داشتند که خود "سلطان بیان" شناخته شوند و در نهایت خوش خیالی کاخ های با شکوه در طهران را بین خود تقسیم می‌کردند. ملا محمد جعفر هرگاه درباره ظهور من یظهره الله صحبت می‌کرد گاهی با انگشت به جانب خود اشاره می‌کرد.^{۱۱۰}

۱۱۰. شرح این داستان در کتاب "بهاءالله شمس حقیقت" نوشته حسن موقر بالیوزی (صفحه ۲۰۹) آمده است.

حضرت اعلی بیان فرموده اند که تمامی اسامی خیری که در بیان نازل شده منظور من یظهره الله است، می‌فرمایند :

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهره الله است به حقیقت اولیه ثم فی الحقیقه الثانویه اول من یؤمن به الی ان ینتهی الی آخر حدّ الوجود به مثل آنکه آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می‌کند تا آنکه می‌رسد به ارض ترابی که منسوب به او است و مقرّ او است که اعلی غرف جنت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم دون خیری که در اون نازل شده به حقیقت اولیه مراد شجره ای است که مقابل او نفی شود و اگر ذکر ارضی شده در دون علیین مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می‌کند تا می‌رسد به ارض ترابی که مقرّ او است که منتهای انتهای نار است در ارض نار اگر چه فوق او سریر عزّت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند به حقیقت اولیه مراد رسول الله هست و هر ذکر دون خیر مراد نفی اول است که در مقابل اثبات اولیه واقع شده ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۲، باب ۵)

همانطور که پیش از این ذکر شده پیامبران غیر از رساندن پیام خداوند برای انسان ها، بشارتی به مظهر ظهور بعد از خود نیز می‌دهند. حضرت اعلی در کتاب بیان فارسی با بیانی با مقدمه "فی أنّ ما فی البیان تحفه من الله لمن یظهره الله" ضمن بشارت به ظهور من یظهره الله این مسئله را ذکر می‌کند :

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه ای است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشأه آخرای او است مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از برای محمد رسول الله زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه به او است ... و همین قسم آنچه خداوند به رسول الله نازل فرموده که امروز در مؤمنین به قرآن مشاهده می‌شود مرایای افتده ایشان، تحفه بود من الله به سوی قائم آل محمد علیهم السلام و همین قسم آنچه در بیان متکون شود از شئون محبوبه، تحفه است از قبل نقطه بیان به سوی من یظهره الله که ظهور آخرای نقطه بیان باشد و همین عزّ و فخر کل را بس است ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۲، باب ۹)

در بیانی دیگر می‌فرمایند :

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الاّ به سوی من یظهره الله، زیرا که غیر او رافع او نبوده و نیست چنانچه منزل او غیر او نبوده و نیست و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق ترند به سوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود ... در حین ظهور من یظهره الله نظر می‌فرماید بیان به سوی مؤمنین به خود و می‌گوید آیا روحی هست از من که بیاید امروز اقرار به من یظهره الله نماید تا آنکه وفا به عهد ربّ خود نماید در من و مسرور می‌گردد به اقبال مؤمنین به او به سوی منزل او و محزون می‌گردد اگر حزنی از مؤمنین به او بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیئی محزون تر از فرقان نیست و کل او را تلاوت می‌نمایند و از رحمت او هیچ ندارند الاّ نعمت او را ... ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خود به هیچ شیئی محتجب نگشته ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۳، باب ۳)

برخی معرضین بیان که حتی به سوی یحیی ازل نیز منحرف نگشتند، با تمسک به بعضی از شبهات از ایمان به حضرت بهاءالله بازماندند. در ادامه، این شبهات مطرح شده و به اختصار توضیح داده می‌شوند :

۱- مسئله مستغاث که حضرت اعلی در آثار خود به کلمه "مستغاث" در رابطه با من یظهره الله اشاره نموده اند. می‌فرمایند: "زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد ... در بیان خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست ... شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود. هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مریای افنده مسبحین، می‌شناساند خود را به کل" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۰). حال چون مستغاث در ابجد برابر ۲۰۰۱ است معرضین اعتقاد داشتند که من یظهره الله فردی است که ۲۰۰۱ سال بعد از حضرت باب ظاهر می‌شود. دلایل بسیاری برای ردّ این مسئله وجود دارد که بیان کند مقصود از مستغاث می‌تواند زمان ظهور نباشد اما با فرض اینکه مقصود از مستغاث، ظهور من یظهره الله در ۲۰۰۱ سال بعد باشد، بیانات حضرت اعلی در کتب بیان، تغییر این مسئله را نیز توجیه می‌کنند. همچنین اگر به تاریخ ادیان گذشته نیز نظر کنیم، می‌بینیم که بسیاری از مسائلی که در قبل وعده داده شده بود به شکل دیگر اتفاق افتاده است. مانند قیامت پنجاه هزار ساله قرآن که در آن کتاب (سوره معارج، آیه ۴) می‌فرمایند "تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ" (فرشتگان و روح به سوی او عروج می‌کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است) که این آیه اشاره به روز قیامت دارد. حال از زمان حضرت محمد تا ظهور حضرت باب پنجاه هزار سال طول نکشید همچنان که تا ظهور من یظهره الله این زمان طی نشد. معرضین منتظر پنجاه هزار سال بعد از حضرت محمد بودند و حال به حضرت اعلی ایمان آوردند اما حال به دوهزار و یک سال تمسک جستند. حضرت بهاءالله در کتاب بدیع در این باره می‌فرمایند "بگو ای بی بصران ... پنجاه هزار سنه در ساعتی منقضی شد، حرفی ندارید ولکن اگر دو هزار سال به وهم شما در سنین معدوده منقضی شود اعتراض می‌نمایید". همچنین حضرت اعلی در بیان فارسی می‌فرمایند " ... کسی عالم به ظهور نیست غیرالله، هر وقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۳، باب ۱۵)

۲- یکی دیگر از این شبهات مسئله تکوین بیان است. حضرت اعلی کتب بیان را به ۳۶۱ باب یعنی "عدد کلشیی" تقسیم بندی نموده اند، یعنی کتب بیان دارای ۱۹ واحد و هر واحد دارای ۱۹ باب می‌شود. اما در عمل کتب بیان ناتمام مانده اند. حضرت اعلی وعده داده بودند که با ظهور من یظهره الله، کتاب بیان تکمیل می‌شود. حال معرضین فکر می‌کردند که من یظهره الله باید واحد ۱۲ تا ۱۹ بیان را نازل کند. اما هیچ یک از کتبی که مدعیان به عنوان تکمیل کننده بیان عنوان کردند ارزش روحانی نداشت و مشخص است که نمی‌توان آنها را به کلام الهی نسبت داد. تنها با مقایسه آن‌ها با آثار مظاهر ظهور بالاخص آثار حضرت باب می‌توان به این نتیجه رسید. تنها آثار حضرت بهاءالله بود که حقایق بیان را آشکار نمود. حضرت بهاءالله آثار خود مخصوصاً کتاب ایقان را کامل کننده کتاب بیان معرفی می‌نمایند. حضرت ولی امرالله در این باره می‌فرمایند :

"در بین جواهر اسرار مخزونه و لالی ثمینه مکنونه که از بحر زخار علم و حکمت حضرت بهاءالله ظاهر گردیده، اعظم و اقدم آن کتاب مستطاب ایقان است که در سنین اخیره دوره اقامت بغداد (۱۲۷۸ هجری مطابق با ۱۸۶۲ میلادی) طی دو شبانه روز از قلم

مبارک نازل گردیده و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقّق پذیرفت و وعده الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود به انجام^{۱۱۱} پیوست " (شوقی ربّانی، قرن بدیع، نسخه فارسی، صفحه ۲۸۵)

۳- مسئله دیگر قضیه مکتب من یظهره الله است. حضرت اعلی فرموده اند که لوحی در یک مکتب، تقدیم من یظهره الله می شود. حال معرضین بیان گمان نمودند که این دو مظهر الهی در مکتب ملاقات می کنند و به همین دلیل من یظهره الله باید طفلی باشد. حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند :

"محتجبین بیان نعره می زنند این ملوک البیان این معابد البیان این صوامع البیان این انتشار البیان این مکتب من یظهره الله ؟ با وجود آن که حضرت اعلی به صریح عبارت و مسلمی در نزد عموم در غیاض بیان و ریاض تبیان مانند غضنفر الهی فریاد می فرماید إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَجِبَ بِالوَاحِدِ الْبَيَانِي أَوْ بِمَا نُزِّلَ فِي الْبَيَانِ. از جمله ما نُزِّلَ فِي الْبَيَانِ مَكْتَبِ مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ است و از این بهتر که می فرماید به واحد بیان از او محتجب مشو". (منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۲۱۳)

و نیز درباره آن لوح مبارک می فرمایند :

"آن لوحیست که حضرت اعلی مرقوم نموده اند که در مکتب من یظهره الله تقدیم حضور مبارک شود، حضرات بیانی ها این را وسیله تخدیش اذهان نموده اند که من یظهره الله باید طفل باشد تا آن عریضه در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک گردد، پس چون جمال مبارک طفل نبودند من یظهره الله نیستند. جمال مبارک در کتاب می فرمایند که مکتب من یظهره الله مکتب صبیان نیست و مدرسه اطفال نادان نه، آن مکتب معانی و بیان است که مقدّس از ادراک من فی الامکان، می فرماید در آن مکتب لوح حضرت اعلی را که هدیه بدیعه الهیه بود مشاهده نمودم باری حضرات بیانی ها چنین اوهام فرمودند که مکتب من یظهره الله مکتب صبیان^{۱۱۲} نادانست، تَبّاً لَهُمْ وَ سَحَقاً لَهُمْ وَ تَعَسّاً لَهُمْ مِنْ هَذَا الْجَهْلِ الْعَظِيمِ، آن لوح مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء را این عبد روزی در عراق بالتصادف در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک کردم یعنی حامل آن هدیه شدم ... " (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۲، صفحه ۷۹)

همچنین چندین شبهه دیگر که جواب تمامی این شبهات در آثار حضرت بهاء الله مانند کتاب بدیع، لوح میرزا علی محمد سراج الذّاکرین اصفهانی، اشراقات و الواح دیگر نازل شده است. معرضین با بی فکری و تمسک به این شبهات از عرفان حضرت بهاء الله محروم گشتند با اینکه حضرت باب در آثار خود بسیار این مسئله را بیان فرموده اند که به هیچ کدام از آیات بیان از مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ محتجب نشوید، چنانچه در توقیعی می فرمایند "إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَيَّامَ ظُهُورِهِ أَنْ تَحْتَجِبَ بِالوَاحِدِ الْبَيَانِيهِ فَإِنَّ ذَلِكَ الْوَاحِدُ خُلِقَ عِنْدِهِ وَ إِيَّاكَ إِيَّاكَ أَنْ تَحْتَجِبَ بِكَلِمَاتٍ مَا نُزِّلَتْ فِي الْبَيَانِ" (محمدحسینی، نصرت اله، حضرت باب، صفحه ۹۲۳)

۱۱۱. انجام دادن، وفا کردن به عهد

۱۱۲. جمع صبی، کودکان

با توجه و تعمق در آثار الهی این مسئله روشن می‌شود که هر نفسی تنها با شنیدن آیات مظاهر ظهور متدین می‌شود. این مسئله در آثار حضرت اعلی و حضرت بهاءالله بیان شده است. حضرت اعلی در کتاب "دلایل سبعة" که دلایل حقایق مظاهر ظهور را در آن بیان می‌نمایند می‌فرماید :

"شبهه نیست که تو پیغمبر را ندیده ای و معجزه ای غیر از این قرآن نمی‌بینی. اگر لا عن شعور داخل دین خود شده ای چرا شده‌ای؟ و اگر بر بصیرت شده ای چه فرق است ما بین وقتی که قرآن را دیدی و یقین به عجز کل نمودی و متدین شدی به دین رسول الله، با وقتی که بیان را نظر نمودی و مُتَیَقِّن نشدی، آیا از برای تو حجتی عندالله خواهد بود. خداوند از تو سؤال می‌فرماید که به چه چیز داخل دین اسلام شدی غیر از آن که بگویی به فرقان. هیچ دلیل دیگر ندیده ای ... " (حضرت باب، دلایل سبعة، صفحه ۷)

همچنین حضرت بهاءالله در لوح مبارک احمد می‌فرماید: ^{۱۱۳}

"قُلْ يَا قَوْمِ، إِنْ تَكْفُرُوا بِهَذِهِ الْآيَاتِ فَبِأَيِّ حُجَّةٍ أَمْتُمْ بِاللَّهِ مِنْ قَبْلِ ..."

(بگو ای قوم، اگر به این آیات کفر می‌ورزید پس قبلاً به کدام دلیل به خدا ایمان آوردید؟)

جمال قدم درباره این افراد که با شبهات خود مانع رسیدن به عرفان حق می‌شوند به عموم بشر هشدار می‌دهند و در کتاب اقدس (بند ۱۳۴) می‌فرماید :

"كُونُوا مَظَاهِرَ الْإِسْتِقَامَةِ بَيْنَ الْبَرِيَّةِ عَلَى شَأْنٍ لَا تَمْنَعُكُمْ شُبُهَاتُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ إِذْ ظَهَرَ بِسُلْطَانٍ عَظِيمٍ. إِيَّاكُمْ أَنْ يَمْنَعَكُمْ مَا نُزِّلَ فِي الْكِتَابِ عَنْ هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي يَنْطِقُ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ"

(مظاهر استقامت باشید در بین اهل عالم و به طوری که اعتراضات و ایراد های منکرین و مخالفین و افراد کافر نتواند شما را از امرالله منحرف کند. مبدا منع کند شما را آنچه در کتاب الهی نازل شده است، از ایمان به این کتابی که نطق می‌کند به حق. یعنی ایمان به جمال قدم که کتاب ناطق الهی است و می‌فرماید "لا اله الا انا العزيز الحميد")

۱۱۳. این لوح مبارک در مجموعه ادعیه محبوب (صفحه ۱۸۱) موجود است.

موسیقی و غنا

"غنا" در لغت به معنی موسیقی و همچنین "آواز طرب انگیز" است. در ادیان گذشته حکم صریحی در آیات الهی درباره حرمت یا حلیت موسیقی وجود ندارد. با این وجود، پیروان ادیان مختلف بر اساس آیات و روایات دیگر، معتقد به حکم خاصی درباره موسیقی هستند.

دیانت یهودی

انجمن کلیمیان^{۱۱۴} در توضیحات این حکم در دیانت یهودی می‌نویسد در میان آثار به دست آمده از گذشته یهود، آثار و علائمی شبیه به حروف موسیقی نگاری دیده می‌شود و این نکته نشان می‌دهد که یهودیان دارای ابزار موسیقی نگاری بوده اند. همچنین می‌نویسد که در ادبیات یهود درباره موسیقی آمده است که "موسیقی پنجره ای به زوایای پنهان روح باز می‌کند". از این رو یهودیان موسیقی را حلال می‌دانند.

در کتاب دانیال آیاتی درباره موسیقی وجود دارد. چنانچه آمده است: "که چون آواز کَرْنَا و سُرْنَا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلا را که نَبُوکَدَنْصَر پادشاه نصب کرده است سجده نمایید. و هر که به رو نیفتد و سجده نماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد. لهذا چون همه قوم ها آواز کَرْنَا و سُرْنَا و عود و بریط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قوم ها و امت ها و زبان ها به رو افتاده، تمثال طلا را که نَبُوکَدَنْصَر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند ... (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب دانیال، فصل ۳، آیات ۵ تا ۷)

دیانت مسیحی

در آیات انجیل و همچنین کتب عهد جدید کتاب مقدس، حکم مخصوصی درباره موسیقی دیده نمی‌شود. از این رو مسیحیان نیز حکم دیانت یهود درباره موسیقی را تأیید و آن را حلال می‌دانند.

دیانت اسلام

در آیات قرآن، از لفظ غنا استفاده نشده است و در آن کتاب مقدس حکم مخصوصی برای موسیقی وجود ندارد. اما علماء با تمسک به آیات و روایات دیگر، موسیقی را در دیانت اسلام حرام می‌دانند.

یکی از آن آیات قرآنی (سوره لقمان، آیه ۶) چنین است که می‌فرماید: "وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ" (و بعضی مردم خریدار سخنان بیهوده و سرگرم کننده اند تا بی هیچ عملی

۱۱۴. به سایت <http://www.iranjewish.com> رجوع شود.

دیگران را از راه خدا گمراه کنند و آن را به سخره گیرند، آنان برایشان عذابی خوارکننده است). بسیاری از علماء و فقهاء، مقصود از سخنان بیهوده و سرگرم کننده را موسیقی می‌دانند. همچنین در آیه دیگر (سوره حج، آیه ۳۰) می‌فرمایند: "وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ" (از سخن باطل دوری کنید)، که برخی مفسران منظور از سخن باطل را موسیقی و برخی نیز منظور از آن را دروغ می‌دانند. با توجه به این چنین آیات است که بسیاری از مؤمنین، موسیقی را در دین اسلام حرام می‌دانند.

حضرت باب در رساله ای به نام "رساله غناء" احکام موسیقی را در دیانت اسلام با توجه به آیات و احادیث شیعی بیان می‌فرماید که در قسمت دیانت بابی به آن پرداخته می‌شود.

دیانت بابی

همانطور که بیان شد حضرت اعلی در رساله ای به نام "رساله غناء" آیات و روایات دین اسلام را تفسیر نمودند و در جواب پرسش سلطان الذاکرین، حکم غناء را بیان فرمودند. حضرت باب در این رساله به نظر برخی از مفسران اسلامی و از جمله فیض کاشانی اشاره می‌فرماید. جوهر مطالبی که در روایات اسلامی (شیعی) آمده و حضرت باب بر آنها تأکید فرموده اند اینست که خداوند صوت نیکو را دوست می‌دارد و همه انبیاء الهی دارای صوت نیکو بوده اند. اگر از صوت نیکو برای ارضاء امیال نفسانی استفاده شود حرام است ولی اگر جهت ربوبی (خدایی) داشته باشد جایز است. لذا اگر از صوت نیکو در جهت ذکر مصائب شومس عظمت و قرائت کتاب الهی و مناجات و تهذیب وجود انسانی استفاده شود حتی ارتفاع آن نیز جایز است.

در قسمتی از این رساله، در پاسخ سلطان الذاکرین و نیز حکم غناء چنین می‌فرمایند:

"... زیرا که اصل حرمت صوت، آنچه از احادیث ظاهر می‌شود به علت شئون باطله آن است که اهل فجور و غی استعمال می‌کنند و الا هر گاه علت معاصی نگردد و از جهت شجره انیت خارج نگردد منعی در شریعت وارد نشده ... هر گاه انسان از جهت ربوبیت مودعه او، رفع صوت دهد، محمود است عندالله و نزد رجال اعراف او و هرگاه از جهت ماهیت نفس خود رفع صوت نماید غنا و حرام است"

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، موسیقی تا زمانی که از حد ادب خارج نشود حلال شده است. این حکم صریحاً در احکام کتاب مستطاب اقدس وجود دارد.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۵۱) می‌فرماید:

"إِنَّا حَلَلْنَا لَكُمْ إِصْنَاعَ الْأَصْوَاتِ وَ النَّعْمَاتِ إِيَّاكُمْ أَنْ يُخْرِجَكُمْ الْإِصْنَاعُ عَنْ شَأْنِ الْأَدَبِ وَ الْوَقَارِ إِفْرَحُوا بِفَرَحِ إِسْمِي الْأَعْظَمِ الَّذِي بِهِ تَوَلَّهْتِ الْأَفْعِدَّةُ وَ أَنْجَذْتِ عُقُولَ الْمُقَرَّبِينَ. إِنَّا جَعَلْنَاهُ مِرْقَاةً لِعُرُوجِ الْأَرْوَاحِ إِلَى الْأَفُقِّ الْأَعْلَى لِاتَّجَعْلُوهُ جَنَاحَ النَّفْسِ وَ الْهَوَىٰ إِنِّي أَعُوذُ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْجَاهِلِينَ"

(همانا ما حلال کردیم برای شما صدای خوب و آواز و الحان موسیقی را، مبادا خارج کند شما را شنیدن صداهای خوب و الحان موسیقی از شأن ادب و وقار. خوشحالی بکنید و مسرور باشید به فرح اسم اعظم الهی که بر اهل عالم خود را ظاهر کرده است، آن کسی که به ظهور او شیفته و فریفته شده است دلها و منجذب شده است عقول مقربین درگاه خدا. ما قرار دادیم شنیدن اصوات و انغام را به منزله نردبانی که ارواح از آن به عالم روحانیت، به آسمان فضل الهی، عروج می کنند، آن را تبدیل به بال و پر نفس و هوی نکنید و در مراتب مادون انسانیت در اثر شنیدن انغام و اصوات زیبا تدنی نکنید، من پناه به خدا می برم از اینکه شما از اشخاص جاهل و نادان باشید)

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرماید :

"ای مرغ خوش الحان، جمال ابهی در این دور بدیع حُجُبَات اوهام را خرق نموده و تعصبات اهالی شرق را ذمّ و قَدَح فرموده. در میان بعضی از ملل شرق، نغمه و آهنگ مذموم بود ولی در این دور بدیع نور مبین در الواح مقدّس تصریح فرمود که آهنگ و آواز رزق روحانی قلوب و ارواح است. فنّ موسیقی از فنون ممدوحه است و سبب رَقّت قلوب مغمومه. پس ای شهنواز به آوازی جانفزا آیات و کلمات الهیه را در مجامع و محافل به آهنگی بدیع بنواز تا قلوب مستمعین از قیود غموم و هموم آزاد گردد و دل و جان به هیجان آید و تبتّل و تضرّع به ملکوت ابهی کند و عَلَیْكَ الْبَهَاءُ الْأَبْهَى ع ع" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود واحکام، صفحه ۱۹۴)

همچنین مرکز میثاق در لوحی دیگر درباره موسیقی می فرماید :

"هوالبهی ای عبد بهاء، موسیقی از علوم ممدوحه در درگاه کبریاست، باید در جوامع کبری و صوامع عظمی به ابداع نغمات ترتیل آیات نمائی و چنان آهنگی در مشرق الاذکار بلند کنی که ملاء اعلی به اهتزاز آید، ملاحظه کن که نظر به این جهت فنّ موسیقی چقدر ممدوح و مقبول است، اگر توانی الحان و انغام و ایقاع و مقامات روحانی بکار بر. موسیقی ناسوتی را تطبیق بر ترتیل لاهوتی کن آن وقت ملاحظه فرمائی چقدر تاثیر دارد و چه روح و حیات رحمانی بخشد، نغمه و آهنگی بلند کن که بلبان اسرار را سرمست و بی قرار نمائی و عَلَیْكَ التَّحِيَّةُ وَالشَّانُ ع ع" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲۹۴)

و نیز درباره اثرات موسیقی بر انسان می فرماید :

"اصوات و الحان بدیعه و آهنگ و آواز های خوش عَرَضی است که بر هوا عارض می شود زیرا صوت یعنی عبارت از تَمَوّجات هواییه است و از تَمَوّج هوا اعصاب صماخ گوش متأثر شود و استماع حاصل گردد. حال ملاحظه کنید که تَمَوّجات هوا که عَرَضی از أعراض است و هیچ شمرده شود روح انسان را به جذب و وله آرد و به نهایت درجه تاثیر بخشد گریان کند، خندان کند شاید به درجه ای آید که به مخاطره اندازد. پس ملاحظه کنید چه مناسبتی بین روح انسان و تَمَوّج هواست که اهتزاز هوا سبب شود انسان را از حالی به حالی اندازد و به کلی منقلب نماید بلکه صبر و قرار از برای او نگذارد. ملاحظه کنید که چقدر این قضیه عجیب است زیرا از خواننده چیزی خروج نیابد و در مستمع دخول ننماید با وجود این تأثیرات عظیمه روحانیه حاصل شود. پس این ارتباط عظیم کائنات را لابد از تاثیرات و تأثرات معنویه است چنانکه ذکر شد که چگونه این اعضاء و اجزای انسان متأثر و مؤثر در یکدیگرند. مثلاً چشم نظر کند قلب متأثر شود. گوش استماع کند روح متأثر شود. قلب فارغ شود فکر گشایش یابد و از برای جمیع اعضای انسان حالت خوش حاصل آید ... " (عبدالبهاء، مفاوضات ، صفحه ۱۸۶)

ناراحتی در مصیبات

همیشه انسان به صورت طبیعی هنگام گرفتاری و مصیبات به خصوص مرگ عزیزان، اندوهگین می‌شود و به سوگ می‌نشیند. میان برخی این مسئله به عنوان یک مراسم عزاداری و یا یک مناسبت مذهبی شمرده می‌شود. در این قسمت قصد داریم احکام و نصایح الهی در ادیان را هنگام مواجه شدن با این گونه مصیبات مورد بحث قرار دهیم. در برخی ادیان الهی داستان هایی از پیامبران وجود دارد که مؤمنین آنها را به عنوان راه و روشی برای سوگواری دانستند. در برخی ادیان دیگر سوگواری بیش از حد به طوری که انسان را از حالت طبیعی خارج کرده و فریاد و فغان کند منع شده است. در ادامه به شرح این مطالب خواهیم پرداخت.

دیانت یهود:

در آیات موجود در عهد عتیق و تورات، داستان هایی از رویارویی با مصیبات وجود دارد. یکی از آن ها در سفر پیدایش است که از داستان های زمان حضرت یوسف است: "و رؤین چون به سر چاه برگشت، و دید که یوسف در چاه نیست، جامه خود را چاک زد" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۳۷، آیه ۲۹). همچنین در ادامه از حضرت یعقوب چنین آمده است: "و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس در بر کرد، و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت و همه پسران و همه دخترانش به تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می‌روم. پس پدرش برای وی همی گریست". (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۳۷، آیات ۳۴ و ۳۵)

همچنین در آیات دیگر عکس العمل یوشع و بزرگان بنی اسرائیل هنگام شکست در جنگ و کشته شدن بسیاری از همراهانشان چنین بیان شده است: "و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند" (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب یوشع، فصل ۷، آیه ۶).

و نیز آمده است: "آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده" (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب ایوب، فصل ۱، آیه ۲۰)

در بسیاری از آیات تورات از "پلاس پوشی" و "ریختن خاک بر سر" سخن به میان آمده است و به اندازه جامه دریدن رایج بوده است اما این قبیل اعمال امروزه میان یهودیان تا حدودی کمرنگ شده است. برخی یهودیان معتقدند که خداوند در تورات مؤمنین را به کندن مو و پوشیدن پلاس امر نموده است، چنانچه آمده است: "و داود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: "جامه خود را بدرید و پلاس بیوشید و برای اُبْنیر نوحه کنید" (کتاب مقدس، عهد عتیق، رساله دوم سموئیل، فصل ۳، آیه ۳۱).

و نیز آمده است: "و تاملر خاکستر بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود، دریده، و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون می‌رفت، فریاد می‌نمود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، رساله دوم سموئیل، فصل ۱۳، آیه ۱۹).

همچنین آمده است: "و در آن روز خداوند یهوه صباوت (شما را) به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهد خواند". (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب اشعیا، فصل ۲۲، آیه ۱۲).

اما با وجود این داستان‌ها، تبعیت کردن از این اعمال در هیچ کجای تورات دیده نمی‌شود. بلکه در بسیاری از آیات رهنمون‌هایی وجود دارد. برای مثال در سفر لاویان آمده است: "بدن خود را به جهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ نکنید. من یهوه هستم" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۹، آیه ۲۸). و نیز در سفر تثنیه درباره حرمت این اعمال و دلیل آن آمده است: "شما پسران یهوه خدای خود هستید، پس برای مردگان، خویشتن را مجروح ننمایید، و مابین چشمان خود را متراشید. زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امت‌هایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی" (کتاب مقدس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۴، آیات ۱ و ۲).

دیانت مسیحی:

در احکام دیانت مسیحی آیاتی مبنی بر تأیید نوع عزاداری میان یهودیان وجود ندارد و آیات عهد جدید درباره صبر در مصیبات است. یکی از آیات عهد جدید با امید دادن به روز رستاخیز مردگان، به نوعی آنان را از سوگ زیاد در برابر از دست دادگان باز می‌دارد. چنانچه آمده است: "اما ای برادران نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان (مردگان) بی‌خبر باشید که مبدا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید. زیرا اگر باور می‌کنیم که عیسی مُرد و برخاست، به همین‌طور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده‌اند با وی خواهد آورد" (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله اول تسالونیکیان، فصل ۴، آیات ۱۳ و ۱۴).

در کتاب رومیان آمده است: "و نه این تنها بلکه در مصیبت‌ها هم فخر می‌کنیم، چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، و صبر امتحان را و امتحان امید را" (کتاب مقدس، عهد جدید، کتاب رومیان، فصل ۵، آیه ۳).

همچنین در جای دیگر آمده است: "متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمت‌ها و خدای جمیع تسلیات است، که ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نماییم، به آن تسلی که خود از خدا یافته‌ایم. زیرا به اندازه‌ای که درد‌های مسیح در ما زیاده شود، به همین قسّم تسلی ما نیز به‌وسیله مسیح می‌افزاید. اما خواه زحمت کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم این هم به جهت تسلی و نجات شما است که میسر می‌شود از صبر داشتن در همین درد‌هایی که ما هم می‌بینیم. و امید ما برای شما استوار می‌شود زیرا می‌دانیم که چنانکه شما شریک درد‌ها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود". (کتاب مقدس، عهد جدید، رساله دوم قرتیان، فصل ۱، آیات ۳ تا ۷).

همچنین داشتن صبر و استقامت به مؤمنین بسیار سفارش شده است چنانچه در کتاب یعقوب آمده است :
"ای برادران، نمونه زحمت و صبر را بگیریید از انبیایی که به نام خداوند تکلم نمودند. اینک، صابران را خوشحال می‌گوییم، و صبر ایوب را شنیده اید و انجام کار خداوند را دانسته اید، زیرا که خداوند به غایت مهربان و کریم است" (کتاب مقدس، عهد جدید، کتاب یعقوب، فصل ۵، آیه ۱۰).

دیانت اسلام :

در آیات قرآن هیچ آیه ای درباره تشویق و یا تحریم عزاداری وجود ندارد. مفسران برخی آیات قرآن را مرتبط با این موضوع می‌دانند. اما خداوند در قرآن مؤمنین را به صبر در همه مسائل سفارش می‌کند. چنانچه (سوره بقره، آیه ۱۵۳) می‌فرماید "إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ".

همچنین در قرآن (سوره حج، آیه ۳۵) می‌فرماید :

"الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَ جِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ"

(همان کسانی که چون نام خدا برده شود دل‌هایشان بترسد که بر حادثات صبورند و نماز بپا دارند و از آنچه روزیشان دادیم انفاق کنند (را بشارت ده))

خداوند در قرآن خطاب به حضرت محمد می‌فرماید که صابران در هر چیز مانند مرگ عزیزان، از دست دادن مال و ... را بشارت دهد. چنانچه (سوره بقره، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶) می‌فرماید :

"وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ"

(ما به طور حتم و بدون استثناء همگی شما را یا با خوف و یا گرسنگی و یا نقص اموال و جانها و میوه‌ها می‌آزمائیم، و تو ای پیامبر صابران را بشارت ده)

"الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ"

(آنها را که وقتی مصیبتی به ایشان می‌رسد می‌گویند : "انا لله و انا اليه راجعون" (ما از آن خداييم و به سوی او باز خواهيم گشت))

دیانت بابی :

در دیانت بابی، صراحتاً این مسئله به صورت یک حکم از سماء مشیت الهی نازل شده و طبق این حکم جزع و فزع، پاره کردن لباس، ضربه زدن به سر و صورت و اینچنین اعمال در مصیبات به کلی منع شده است.

حضرت اعلی می‌فرماید :

"فِي أَنْ لَا تَخْرِقُونَ لِبَاسَكُمْ وَ لَا تَضْرِبُونَ عَلَى أَبْدَانِكُمْ حَيْثَ مَا يَمُوتُ مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ ابداً ابداً،

مُلَخَّص این باب آنکه دوست نداشته خداوند مستعان بر اینکه در میانه خود بدون وقر عملی را نزدیک شوید، بدین سبب امر فرموده در بیان که هرگاه از شما کسی رحلت نماید و از جهان فانی به دار باقی شتابد لباس خود را پاره نکرده، بر سر و صورت و اعضاء و جوارح خود زده و هرگز در بین نفوس خود این سنت زشت جاری نداشته چنانچه عادت بعضی از امم بوده حتی مشاهده گشته در بعضی اماکن از مؤمنین به فرقان فوق طاقت خود عزاداری نموده مردان ایشان ریش های خود کنند و زنان آن ها سیاه پوشیده گیس های خود بَرند با آنکه در شریعت این سنت نبوده و در آئین خدا مرضی و پسند نگشته بل از جهالت آن ها باقی مانده است. حال آنچه توانید اعزاز میّت را در کمال خوبی نموده چنانکه در ابواب بیان در محل خود امر شده و زیارت آن نفس گذشته را چنانچه حکم شده مرعی داشته بر مقبرها رفته لیکن لباس پاره نمودن و زدن بر نفس خود را ترک نموده هرگاه بخواهید در بکاء باسی نبوده و در جمیع شئون جاری است نتیجه این عمل، شاید در یوم ظهور شجره حقیقت این افعال قبیحه از میان برداشته شده رفع حجات گشته بین یدی آن شجره عظمت به کمال وقر و عز حاضر شده و آن ذات مقدس کرهی مشاهده نفرموده و ذکر خیر شما نموده طلب آمرزش از پروردگار خواسته در جمیع شئون مستفیض به فیوضات مالانهایات الهی گردید، این است که خداوند عالم جل و عز شما خلق بیان را به تربیت های نیک تربیت فرموده شاید که در روز طلوع آفتاب حقیقت از جمیع امم ممتاز باشید، هُوَ يُوَصِّيكُمْ بِالْتَّقَى وَ هُوَ وُلَى الصّٰلِحِيْنَ" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۹، باب ۱۸)

دیانت بهایی :

حضرت بهاءالله حکم دیانت بابی مبنی بر منع جزع و فزع در مصیبات را تأیید نمودند و در این دیانت مقدّس اینگونه اعمال از جمله منهیّات است. بیانات بسیار زیادی در آثار بهایی درباره صبر در مصیبات و بلایا وجود دارد.

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۳) می فرماید :

"لَا تَجْزَعُوا فِي الْمَصَائِبِ وَ لَا تَفْرَحُوا بِتَغَوُّرِ أَمْرٍ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ هُوَ التَّذَكُّرُ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ وَ التَّنَبُّهُ عَلَى مَا يَرِدُ عَلَيْكُمْ فِي الْعَاقِبَةِ كَذَلِكَ يُنَبِّئُكُمُ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ"

(توضیحات جناب اشراق خاوری : وقتی مصیبتی برای شما پیش می آید، (مثلاً یکی از بین شما صعود می کند) نه جزع و بی تابی کنید و نه خوشحال شوید. یعنی در موقع وقوع مصائب نباید بی تابی کنید، داد و فریاد کنید و خراش به صورت بدهید و نه خوشحال بشوید و اظهار سرور کنید، حالتی و امری را که بین این دو امر است، یعنی بین جزع و فرح است، آن را باید برای خود در حین نزول مصائب انتخاب کنید و آن حالت عبارت از تذکر است. در آن حال که می بینید کسی از میان شما صعود کرده، باید متذکر و منتبه بشوید که این روز برای شما هم هست و این حالت برای شما هم پیش خواهد آمد، روزی می آید که شما هم از این جهان خواهید رفت و به جزای اعمال خودتان اعمّ از خوب یا بد در عالم دیگر خواهید رسید. این حالت تذکر بهترین حالتی است که از صعود دوستان و بندگان خدا در این عالم برای انسان حاصل می شود، متذکر شوید و منتبه شوید که این حالت برای شما در عاقبت کار پیش خواهد آمد، اینطور به شما خبر می دهد خداوندی که عالم و داناست) (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه

حضرت بهاءالله در لوح الروح درباره صبر می فرماید :

"وَ إِنْ مَسَّتْكَ الْبُأْسَاءُ فِي سَبِيلِي أَنْ أَصْطَبِرَ وَ لَا تَجْزَعُ وَ إِنَّهُ يَكْفِيكَ بِالْحَقِّ وَ يَرْفَعَكَ إِلَى مَقَامٍ قَدْ كَانَ بِالْحَقِّ مَحْمُوداً وَ إِنْ وَجَدْتَ نَفْسَكَ فَرِيداً لَا تَحْزَنُ ثُمَّ آسِ بِنَفْسِي وَ إِنَا نُكُونُ مَعَكَ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم بهایی، صفحه ۲۰۰)

در سوره الملوک درباره شأن صابرين می فرماید :

"فَطُوبَى لِلصَّابِرِينَ الَّذِينَ يَصْبِرُونَ فِي الْبُأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ لَنْ يَجْزَعُوا مِنْ شَيْءٍ وَ كَانُوا عَلَى مَنَهِجِ الصَّبْرِ لِمَنِ السَّالِكِينَ" (همان)

و نیز در مقامی دیگر می فرماید :

"محزون مباش از آنچه وارد شده به صبر تمسک نما. از برای صبر اجر است جزیل عِنْدَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم بهایی، صفحه ۲۰۱)

در آثار بهایی بیاناتی وجود دارد که در آن مؤمنین به راضی بودن به قضای الهی مأمور شده اند. با توجه به این بیانات، حزن انسان نسبت به هر مصیبت و بلایی به کلی کاهش می یابد و بدین سان خود را از فریاد و فغان در مصیبات باز می دارد. حضرت بهاءالله در لوحی می فرماید :

"نیکوست حال نفسی که بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ راضی و شاکر باشد چه که وارد نمی شود بر نفسی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِلَّا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض و چون ناس به این سر و سرّ آن آگاه نیستند لذا در موارد بلایا خود را محزون مشاهده می نمایند لَمْ يَزَلْ و لایزال بر مقرّ اطمینان ساکن باشید و از اثمار عرفان مرزوق و إِنَّهُ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَ خَيْرُ الْحَافِظِينَ وَ الرُّوحُ وَ الْبُهَاءُ عَلَيْكَ وَ عَلَى مَنْ مَعَكَ وَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۴، صفحه ۴۳)

حضرت عبدالبهاء ضمن هدایت احبّا در مواجه شدن با اینگونه مسائل در لوح محفل خدمت طهران می فرماید :

"انسان در محفل ختم عمومی استماع آیات و مناجات کند و متنّب و بیدار شود که این جهان فانی پایدار نه، سرابست نه آب سایه است نه آفتاب" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۴۶)

همچنین در یکی از مکاتیب خود می فرماید :

"ای حزب الله در موارد بلا صبر و سکون و قرار یابید. هر قدر مصائب شدید شود مضطرب نشوید. در کمال اطمینان بفضل حضرت یزدان مقاومت طوفان محن و آلام نمائید" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۳، صفحه ۱۶۲)

و در مقامی دیگر می فرماید :

"ای طالب رضای الهی در حدیث است مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبّاً سِوَايَ رِضَايَ بِهِ قِضَا عِبَارَتِ از اینست که در راه خدا هر بلایی را به جان و دل بجوئی و هر مصیبتی را به کمال سرور تحمل نمائی. سمّ نقیع را چون شهید لطیف بچشی و زهر هلاهل را

چون عسل مصفی بطلبی زیرا این بلا اگر چه تلخ است ولی ثمر شیرین دارد و حلاوت بی منتهی بخشد. اینست معنی لم یرضَ بِقِصَائِي فَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَانِي" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، جلد ۵، صفحه ۲۶۲)

حضرت ولی امرالله نیز در بیاناتشان، تحمّل مصائب و بلایا را سفارش فرموده و از جزع و فزع منع نموده اند. در لوحی می فرمایند :
"یاران باید ثابتاً راسخاً صابراً شاکراً متّحداً متّفقاً این مشکلات را مقاومت نمایند و این بلاهای متتابعه را متحمّل شوند و این مراحل باقیه را طی نمایند و از این آتّاب و اوصاب و ظلم و ستم مایوس و ملول نگردند" (قدیمی، ریاض، گلزار تعالیم، صفحه ۲۰۴)

نجاست و طهارت

نجس (یا نجس) در لغت به معنی ناپاک، پلید و غیر طاهر است. کلمه نجاست در ادیان مقدّس الهی به صورت های متفاوتی به کار رفته است و در هر کدام از آن ها به مواردی نجس اطلاق می کنند و پیروان آن دین باید از آن ها دوری کنند. نجاست با بهداشت و پاکیزگی تفاوت دارد یعنی چیزی که نجس نیست لزوماً تمیز یا بهداشتی نیست، متضاد کلمه نجس، طاهر است یعنی پاک. مطهرات چیزهایی هستند که نجس نیستند ولی آن هم با تمیزی و بهداشت متفاوت است.

دیانت یهودی

در دین یهودی به موارد بسیار زیادی از جمله مواردی چون "نشخوارکنندگان"، "ماء نطفه"، "خرگوش"، "لاشه حیوان"، "خوک"، "مرده انسان" و غیره نجس گفته شده و در برخی از کتب تورات ذکر شده اند^{۱۱۵}. مثلاً در جایی آمده است:

"اما از نشخوارکنندگان و شکافتگان سُم این ها را مخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می کند لیکن شکافته سُم نیست، آن برای شما نجس است، و وَنک، زیرا نشخوار می کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است و خرگوش، زیرا نشخوار می کند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. و خوک، زیرا شکافته سُم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است، از گوشت آنها مخورید و لاش آن ها را لمس نکنید، این ها برای شما نجس اند ... و از حشراتی که بر زمین می خزند اینها برای شما نجس اند موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن، و دَله و وَرَل و چلباسه و کرباسه و بوقلمون ... هر که لاش آن ها را لمس کند تا شام نجس باشد، و هر ظرف سفالین که یکی از این ها در آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکنید." (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۰، قسمت هایی از آیات ۴ تا ۳۳)

همچنین درباره شخصی که نجس شده است آمده است: "و اما کسی که نجس شده، خویشتن را تطهیر نکند آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چون که مقدّس خداوند را ملوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است. او نجس است. و برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. و کسی که آب تنزیه را بپاشد، رخت خود را بشوید و کسی که آب تنزیه را لمس کند، تا شام نجس باشد و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسی که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود" (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر اعداد، فصل ۱۹، آیات ۲۰ تا ۲۲)

دیانت مسیحی

در دین مسیحی نیز مسئله نجاست به همان شکل مطرح شده اما با تغییراتی کوچک نسبت به دیانت قبل همراه بوده. در انجیل آمده است: "نه آنچه به دهان فرو می رود انسان را نجس می سازد، بلکه آنچه از دهان بیرون می آید انسان را نجس می گرداند. لیکن آنچه

۱۱۵. قسمت های کامل این مبحث در دین یهودی در (کتاب مقدّس، عهد عتیق، سفر لاویان، فصل ۱۰ تا ۱۵) آمده است.

از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد. این‌ها است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل متی، فصل ۱۵، آیات ۱۱، ۱۸ و ۲۰)

و نیز در کتابی دیگر از عهد جدید کتاب مقدس آمده است: "می‌دانم و در عیسی خداوند یقین می‌دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد. برای او نجس است زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتار نمی‌کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد" (کتاب مقدس، عهد جدید، کتاب رومیان، فصل ۱۴، آیات ۱۴ و ۱۵)

در کتاب پولس نوشته شده است که اشخاصی که مسیح را قبول ندارند و اشخاصی که با مسیحیان مخالف هستند و از شریعت الهی خبر ندارند، این‌ها نه تنها خودشان نجسند، بلکه کلماتی که از دهن آنها بیرون می‌آید، نجس است. قربانی‌هایی که مشرکین برای بت‌ها می‌کردند در شریعت انجیل نجس هستند و نباید به آن‌ها دست زد و از آن‌ها استفاده کرد. اما بعد از آن، پولس در رساله خود به اهل رومیه می‌نویسد "من می‌دانم و معتقدم به ربّ مسیح که هیچ چیز نجس العین نیست بلکه هر چیزی نجس است به جهت آن کس که نجس می‌شمرد" (کتاب مقدس، عهد جدید، کتاب پولس، فصل ۲۴، آیه ۱۴) و نیز در رساله دیگر به طیطوس می‌نویسد "جمع اشیاء به جهت پاکان پاک است و از برای ناپاک چیزی پاک نیست زیرا آنان کلّ نجسند حتّی عقول و ضمائرشان" (کتاب مقدس، عهد جدید، کتاب پولس، فصل ۱، آیه ۱۵). یعنی این حکم نیز با تغییر و تحوّل همراه بوده است.

دیانت اسلام

در دین اسلام کلمه نجس در قرآن کریم برای مشرکین به کار رفته است، چنانچه (سوره توبه، آیه ۲۸) می‌فرماید:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِن شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ"

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید. مشرکان (کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند) نجسند و بعد از امسال (که عهدشان به پایان می‌رسد) دیگر نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، و اگر از فقر می‌ترسید زود باشد که خدا اگر بخواهد از کرم خویش شما را توانگر کند (به آن‌ها نیاز نداشته باشید) که خدا دانا و شایسته کار است)

با این حال فقهای شیعه و اهل سنت بر اساس روایات و احادیث، موارد دیگری را نیز نجس می‌شمارند. مثلاً در فقه شیعه و اهل سنت، "سگ"، "خون"، "خوک"، "ماء نطفه"، "کافر"، "شراب"، "مردار" و غیره نجس هستند و مسلمانان باید از آن‌ها دوری کنند و یا بعد از برخورد با آن‌ها باید خود را تطهیر سازند، اما برخی از این موارد هیچگاه در دیانت اسلام نجس نبوده‌اند.

حضرت عبدالبهاء در خطابی در این باره می‌فرماید :

"ماء نطفه را که ماده وجود انسان است از پیش علمای شیعه مانند اوساخ کثیفه می‌دانستند ولی در شریعت حضرت رسول نیز چنین نبوده ولی غسل را مقصدی" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۰۱)

دیانت بابی

در دین بابی حضرت اعلی دربارہ مطہرات می‌فرماید :

"فی بیان آنّ المطہرات انواع و هی النار و الهواء ثمّ الماء و التراب ثمّ کتاب الله ثمّ النقطة و آثارها ثمّ ما قدر ذکرالله علیه ستّ و ستین مرّ و ما یجفّفه الشمس و ما یتبدّل کینونیتہ ثمّ کلّ من یدخل فی ذلک الدین فاذا یطہر و کلّ ما نسب الیه ثمّ ما نزل من ایدی غیر اهل ذلک الدین الی ایدی اهل الدین فان قُطِعَ النسبُ عنهم و اثبات النسبُ الیهم یطہره،

مُلَخَّص این باب آنکه خداوند عالم از فضل و جود خود امر به مطہریت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کلّ ما علی الارض را فدا می‌داد سبیلی بر یکی از آن‌ها نداشت و کلّ بامرالله من عنده الشجره از مطہرات گشته که حقّ واقع امرالله مطہر است نه نفس شیئی بلکه شیئی عرشی است از برای آن امر که آن امر به آن شیئی ظاهر می‌گردد کسی که کلام او موجد مطہرات است ... خداوند امر فرموده به این مطہرات تا اینکه دلیل باشد از برای طہارت من یظہرہ الله و ادلّاء عزّ او ... مظاهری که مطہر است اولّ ایمان به بیان است که مبدل می‌فرماید جسد او را به طہارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء آیه از آن واقع شد شیئی که عینیت در او نباشد طاهر می‌گردد ثالث اسم الله هست که شصت و شش مرتبه الله اطہر بر شیئی خوانده شود طاهر می‌گردد چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن به اهل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او و کلّ آثار او ششم عناصر اربعه است هفتم شمس است هشتم ما بیدل کینونیتہ که کلّ این‌ها در وقتی است که عینیت در آن نباشد و دمی که از دهن می‌آید به واسطه خلال یا مسواک اذن داده شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست می‌دارد مطہرین را ... و پای حیوان که در بارش راه رود و داخل حجره گردد عُسْر آن برداشته شد" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۴)

همچنین حکم نجاست از ماء نطفه نیز در دین بابی برداشته شده است چنانچه می‌فرماید :

"فی أنّ ماء الذی انتم به تخلقون قد طہرہ الله فی الکتاب،

مُلَخَّص این باب آن که چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طہارت بر او شود و آن چه دلالت بر او می‌کند از شمس متجلّیه در مریا از شمس جود او به ذکر او کلّ را خداوند در ظلّ او مستظل فرموده و اذن طہارت داده ولی دوست داشته و می‌دارد که تلطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یُسْر، نه در مقام عُسْر^{۱۱۶} و ادلّای او دون خطور طہارت نکند که کلّ مطہرات از بحر جود همین نطفه اولّیه طاهر می‌گردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طہارت نشود که اگر کسی کند خارج می‌شود از ایمان ... چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مدل علی الله بوده غیر حکم طہارت نموده و حال آن که طہارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آن که در ایامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید اعلی الله در جتہ به منزل آمده در حین رجوع صاحب منزل امر به غسل بابی که ید آن شجره طہارت به او رسیده بود

۱۱۶ . عُسْر و یُسْر : شدت و راحت، سختی و سهولت (یُسْر : راحتی ، عُسْر : سختی)

نمود و حال آن که در شریعت ایشان دو شیئی یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۵)

در کتاب هیکل الدین^{۱۱۷} حضرت باب درباره طهارت و اهمیّت آن می‌فرماید :
 "قَدْ قُدِّرَ فِي الْبَابِ الْوَاوِ أَنْ الطُّفُوَ أَبْدَانَكُمْ وَ الْبَاسَكُمْ وَ أَمَكَانَكُمْ وَ أَسَابِئَكُمْ وَ أَطْعَامَكُمْ وَ أَشْرَابَكُمْ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مُقْتَدِرُونَ" (حضرت باب، هیکل الدین، واحد ۸، باب واو)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی کلمه نجاست به کلّ از اشیاء محو شده به طوری که شیء نجس و فرد نجس وجود ندارد، این مسئله با پاکی و بهداشت تفاوت دارد و البته مسئله کثیف بودن وجود دارد. اما نجسی که باید از آن دوری کرد وجود ندارد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره مسئله نجاست و طهارت در ادیان قبل و در دیانت بهایی می‌فرماید :
 "نفرت بین ملل به درجه ای بود که یکدیگر را نجس می‌شمردند، اگر شخصی از یهود در خانه مسلمانی دخول می نمود او را روی خاک می‌نشانند زیرا نجس می‌شمرد و اگر از کاسه آب می‌خورد یا کاسه را می‌شکست و یا به کرات و مرآت می‌شست، مقصود این است که عداوت و بغضاء در میان مذاهب و ملل به این درجه بود، شصت سال پیش حضرت بهاءالله به قوه آسمانی اعلان وحدت انسانی در ایران نمود و به عموم بشر خطاب کرد که ای نوع انسانی همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار و چهل سال پیش در کتاب اقدس امر به الفت عمومی فرمود" (مکاتیب عبدالبهاء، جلد ۴، صفحه ۱۶۱)

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۷۵) می‌فرماید :
 "و كَذَلِكَ رَفَعَ اللَّهُ حُكْمَ دُونِ الطَّهَارَةِ عَنْ كُلِّ الْأَشْيَاءِ وَعَنْ مِلَلٍ أُخْرَى مُوَهَّبَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ قَدْ أَنْعَمَسَتْ الْأَشْيَاءُ فِي بَحْرِ الطَّهَارَةِ فِي أَوَّلِ الرُّضْوَانِ إِذْ تَجَلَّيْنَا عَلَى مَنْ فِي الْإِمْكَانِ بِأَسْمَائِنَا الْحُسْنَى وَ صِفَاتِنَا الْعُلْيَا هَذَا مِنْ فَضْلِي الَّذِي أَحَاطَ الْعَالَمِينَ لِتُعَاشِرُوا مَعَ الْأَدْيَانِ وَ تَبَلَّغُوا أَمْرَ رَبِّكُمْ الرَّحْمَنُ هَذَا لِإِكْلِيلِ الْأَعْمَالِ لَوْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ"
 (و این چنین برداشت خدا حکم غیر طاهر (نجاست) را از همه اشیاء و از ملل دیگر، موهبتی است از سوی خدا همانا او البته غفور و کریم است. همانا فرو رفته اند جمیع اشیاء در دریای طهارت از اوّل رضوان، وقتی که تجلی کردیم بر اهل عالم به اسماء حسنی و صفات علیا، این از فضل من است که احاطه کرده است برای این که معاشرت کنید با ادیان و تبلیغ کنید امر پروردگارتان را، این تاج اعمال پسندیده است اگر شما از دانایان باشید)

و نیز در تأیید حکم دیانت بایی در طهارت ماء نطفه، در کتاب اقدس (بند ۷۴) می‌فرماید :
 "قَدْ حَكَّمَ اللَّهُ بِالطَّهَارَةِ عَلَى مَاءِ النُّطْفَةِ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ عَلَى الْبَرِيَّةِ ..."
 (همانا حکم کرد خدا به طهارت ماء نطفه رحمتی است از سوی او بر بندگان)

۱۱۷. به قسمت منابع و مأخذ انتهای کتاب مراجعه شود.

در نظر بهائی به تعلیم جمالِ قِدَم نه چیزی نجس است و نه کسی نجس است. اشتباه نشود پاکیزگی و کثیف البتّه هست. می‌گوییم فلان لباس پاکیزه است، یعنی شسته شده و آثار چرک در آن نیست و فلان لباس کثیف است، یعنی آلوده به چیزهای مکروه است. ولی حکایت نجس و طاهر در کار نیست. جمال مبارک می‌فرمایند، در این ظهور مبارک بر همه ممکنات اطلاق طهارت شد. دیگر آن حدّ و سدّ نجاستی که با فلان طایفه معاشرت نکنید، یا فلان گروه داخل در معابد شما نباید بشوند یا این که شما با آن‌ها معاشرت و اختلاط نداشته باشید، این احکام به کلی در این ظهور مبارک مرتفع شده است ... حالا بهائی می‌تواند با یهودی، مسیحی، گبر، ترسا، مُشْرِک و غیر مُشْرِک، از هر ملّتی با کمال محبّت معاشرت و آمیزش کند و به آن‌ها در موارد لازم کمک کند تا بتواند آن‌ها را به امر الهی تبلیغ کند و آلا اگر آن‌ها را نجس و مردود و مطرود می‌دانست، باب معاشرت به کلی بسته می‌شد و دیگر نمی‌توانست فرد بهائی کسی را به شریعت الله دلالت کند. خود هیکل مبارک می‌فرمایند، که ما این کار را کردیم " لِتُعَاشِرُوا مَعَ الْأَدِيَانِ "، برای این که شما بتوانید با پیروان ادیان معاشرت کنید و بتوانید امر الهی را به آنها تبلیغ کنید" (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۱۸۳)

نظافت و پاکیزگی

نظافت در لغت عربی (ریشه نَظْف) به معنای پاکیزه و تمیز بودن و بری بودن از چک و پلیدی است. در ادیان قبل از اسلام به اقتضای آن زمان، کمتر از نظافت و تمیزی صحبت شده است اما همیشه مورد نظر خداوند بوده و خواهد بود، چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرماید "... ملاحظه کنید که پاکی چقدر مقبول درگاه کبریا و منصوص کُتب مقدسه انبیاء است زیرا کتب مقدسه، منع از تناول هر شیئی کثیف و هر چیز ناپاک می‌فرماید" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۳۹۶) طی ظهور ادیان بعد از بالا رفتن سطح دانایی مردم و اطلاع از بهداشت فردی و پاکیزگی، خداوند مردم را به نظافت امر فرموده است.

دیانت یهودی

در دین یهود بیشتر از تمیزی، امر به مفید بودن انسان‌ها شده است، چنانچه آمده است: "اگر در جایی گاو نباشد، آخور تمیز می‌ماند، اما از قوتِ گاو محصول زیاد می‌شود" (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب امثال، فصل ۱۴، آیه ۴)

و نیز در جای دیگر آمده است: "و من نیز نظافتِ دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاجِ نان را در جمیع مکان‌های شما به شما دادم ..." (کتاب مقدس، عهد عتیق، کتاب عاموس، فصل ۴، آیه ۶)

دیانت مسیحی

در آیات انجیل مطلبی درباره امر به نظافت فردی انسان وجود ندارد از این رو برخی مسیحیان حکم این مسئله را همانند نصایح الهی در دیانت یهودی می‌دانند.

دیانت اسلام

در دین اسلام نظافت و پاکیزگی از اهمیت زیادی برخوردار بود چنانچه حق در قرآن مجید (سوره توبه، آیه ۱۰۸) می‌فرماید:

"وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ"

(خدا پاکیزگان و پاکیزه‌خویان را دوست دارد).

همچنین در کتاب قرآن (سوره اعراف، آیه ۳۱) می‌فرماید:

"يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ"

(ای فرزندان آدم. زینت و آراستگی خویش را نزد هر مسجدی اتخاذ کنید و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید زیرا او اسراف‌کنندگان را دوست ندارد)

سپس در آیه بعد به آنان که پاکی و پاکیزگی را با دین مغایر می‌داند می‌فرماید :
"قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصِّلُ
التَّائِيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ"

(بگو : چه کسی زینت های خدا را که برای بندگان خود آفریده حرام کرده ؟ و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده ؟ بگو این نعمت ها در دنیا برای اهل ایمان است و خالص این ها و نیکوتر از این ها در آخرت بر آنان خواهد بود، این چنین آیات را برای مردمی که بدانند تفصیل می‌دهیم)

همچنین در احادیث اسلامی بیانات بسیاری درباره نظافت آمده است که در کتب مهم شیعه نقل شده است. حال به چند مورد از احادیث منسوب به حضرت محمد می‌پردازیم که در این کتب چنین آمده است :^{۱۱۸}

"حق خدا بر هر مسلمانی این است که در هر هفته یکبار سر و بدنش را شست و شو دهد" (الجامع الصغير، جلد ۱، صفحه ۵۷۹)

"هیچکس نباید شب با دست چرب بخوابد و اگر چنین کرد و شیطان به او آسیب رساند، جز خودش را سرزنش نکند" (مکارم الاخلاق، صفحه ۴۲۵)

"هرگاه از خواب برخاستید به ظرفی دست نبرید مگر اینکه سه بار دستانتان را بشوید، زیرا هیچ یک از شما نمی‌داند که دستانش چگونه شب را گذرانید" (الجامع الصغير، جلد ۱، صفحه ۶۹)

"ناخن هایتان را بگیرید و دفن کنید و بندها و مفاصل انگشتان دست و پایتان را تمیز و لثه هایتان را از غذا پاکیزه کنید و مسواک بزنید و با سیمای متکبران و بوی بد دهان بر من وارد نشوید" (کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۶۵۵)

دیانت بابتی

در دین بابتی نیز مسئله نظافت و پاکیزگی از اهمیت بسزایی برخوردار است و احکام مختلفی در این باره نازل شده است. حضرت باب ضمن اشاره به آیه ۱۰۸ از سوره توبه می‌فرماید :

"خداوند دوست می‌دارد مطهرین را و هیچ شأن در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت ... و خداوند در بیان دوست نمی‌دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست می‌دارد که کل با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان گره نداشته باشد چگونه و دیگری" (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، صفحه ۵۴)

۱۱۸. برای اطلاع از منابع ذکر شده در احادیث به قسمت منابع و مآخذ انتهای کتاب مراجعه شود.

حضرت باب در یکی از احکام دین بابتی درباره نفاخت چیدن ناخن ها، استحمام و شستن لباس ها است، می فرماید :

"مَلَخَّصَ این باب آنکه در بیان اذن داده شده به تلطیف و نفاخت به اعلی ما یمکن در امکان و اگر در چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شَعْر و ما یتجمل به المرء نماید محبوب بوده عندالله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب به تلطیف بوده و هست و حنا اذن داده شده چه کل بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محل حب الله هست ... اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حبی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود حتی اگر بر جسد خود علم به ذره بهم رساند یا در لباس خود عدل همین که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین یدی الله به آن حال نازل شود ... اگر به فاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبوب تر بوده عندالله و اگر کسی را ممکن نشود حزنی از برای اون نباشد" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۶)

همچنین در بیانی دیگر می فرماید :

"آنچه قبل در بئر بما یقع فیه همل می نمودند مرتفع فرموده ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند مگر آنکه خوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد ... اگر مائی باشد که نفس بر آن کرهی نداشته باشد در قلت و الا به چنین مائی محبوب نیست تطهیر و اگر مائی شیئی دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت از نفس ماء مرتفع نمی گردد الا آنکه حکم ماء در اون نشود ... نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئی او را متغیر سازد بلکه اوامر طهارت کلاً از برای این که نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت به شانی که هیچ نفسی از نفس خود به شیئی مکروه نگردد چگونه رسد به دیگری ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۲)

یکی دیگر از احکام حضرت باب در باب نفاخت استعمال عطر است، چنانچه می فرماید :

"در هر حال سزاوار است که عبد مؤمن بعواطر قوه شامه خود را حفظ نماید که رایحه دون حبی استشمام نماید و همچنین در سر خود روایح دون مؤمنین را استشمام نماید که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت نشود" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۲)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی نیز نفاخت و پاکیزگی از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. به طوری که در کتاب مستطاب اقدس (آیه ۴۶) می فرماید : "خُذُوا مَا يَكُونُ أَقْرَبَ إِلَى اللطافَةِ" (رفتار کنید به آن نحوی که به لطافت و پاکیزگی نزدیکتر است) و در ادامه می فرماید : "تَمَسَّكُوا بِاللطافَةِ فِي كُلِّ الْأحوالِ لِئَلَّا تَقَعَ الْعيونُ عَلَى مَا تَكْرَهُهُ أَنْفُسُكُمْ وَ أَهْلُ الْفِرْدوسِ وَ الَّذِي تَجَاوَزَ عَنْهَا يَحْبِطُ عَمَلُهُ فِي الْحينِ وَ إِنْ كَانَ لَهُ عَذْرٌ يُعْفُو اللَّهُ عَنْهُ" (تمسک باشید در همه احوال به لطافت و پاکیزگی تا اینکه چشم های شما نیفتد بر چیزهایی که مکروه است در نظر شما و در نظر اهل فردوس، اگر کسی از آن تجاوز کند هر عملی را انجام بدهد در نزد خدا مردود می شود و اگر کسی عذری داشت، خدا از او در می گذرد). در دیانت بهایی، احکامی برای نفاخت نازل شده است که برخی از آنها نسبت به احکام دیانت بابتی تغییر کرده است.

این مسئله شایان ذکر است که لطافت و نظافت با یکدیگر تفاوت دارند. نظافت به پاکیزگی و تمیزی اطلاق می‌شود، اما لطافت در برگیرنده چندین صفت از قبیل "ظرافت، آراستگی، حسن سلیقه، نظافت، ادب، حسن اخلاق و..." است که در قسمت "لطافت" مفصلاً درباره آن توضیح داده شده است.

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (آیه ۱۰۶) درباره نظافت می‌فرماید:

"قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمْ تَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَ الدُّخُولُ فِي مَاءٍ يُحِيطُ هَيَاكِلَكُمْ فِي كُلِّ أُسْبُوعٍ وَ تَنْظِيفُ أَبْدَانِكُمْ بِمَا اسْتَعْمَلْتُمُوهُ مِنْ قَبْلِ إِيَّاكُمْ أَنْ تَمْنَعَكُمْ الْغَفْلَةُ عَمَّا أُمِرْتُمْ بِهِ مِنْ لَدُنْ عَزِيزٍ عَظِيمٍ . أَدْخُلُوا مَاءً بَكَرًا وَ الْمَسْتَعْمَلُ مِنْهُ لَا يَجُوزُ الدُّخُولُ فِيهِ إِيَّاكُمْ أَنْ تَقْرَبُوا خَزَائِنَ حَمَامَاتِ الْعَجَمِ مَنْ قَصَدَهَا وَجَدَ رَائِحَتَهَا الْمُنْتِنَةَ قَبْلَ وُجُودِهَا فِيهَا تَجَنَّبُوا يَا قَوْمَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الصَّاعِرِينَ . إِنَّهُ يَشْبَهُ بِالصَّدِيدِ وَ الْغَسَلِينَ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ . وَ كَذَلِكَ حِيَاضُهُمُ الْمُنْتِنَةُ أُنْرُكُوها وَ كُونُوا مِنَ الْمُقَدَّسِينَ . إِنَّا أَرَدْنَا أَنْ نُرِيَكُمْ مَظَاهِرَ الْفِرْدَوْسِ فِي الْأَرْضِ لِيَتَضَوَّعَ مِنْكُمْ مَا تَفْرَحُ بِهِ أَفِيدَةُ الْمُقَرَّبِينَ . وَ الَّذِي يَصُبُّ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَ يَغْسِلُ بِهِ بَدَنَهُ خَيْرٌ لَهُ وَ يَكْفِيهِ عَنِ الدُّخُولِ إِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يُسَهِّلَ عَلَيْكُمْ الْأُمُورَ فَضَلًا مِنْ عِنْدِهِ لِتَكُونُوا مِنَ الشَّاكِرِينَ"

(همانا نوشته شد به شما چیدن ناخن ها و داخل شدن در آبی که احاطه می‌کند هیاکل شما را در هر هفته یک بار و نظافت کردن بدن های خود را با چیزی که استعمال می‌کردید پیش از این، مبدا غفلت کنید از آنچه امر شده اید به آن از سوی عزیز عظیم. داخل شوید در آبی که قبلاً استفاده نشده (دست نخورده) و آبی که دیگری استفاده کرده باشد جایز نیست دخول در آن، مبدا که نزدیک شوید به خزینه حمام های ایران^{۱۱۹}، هر کس قصد آن را کرد بوی متعفن آن ها را قبل از ورودش به آن می‌یابد، دوری کنید ای مردم و نباشید از اشخاص حقیر و ذلیل. همانا آن شباهت دارد به آب چرکی که از زخم بیرون می‌آید و آبی که با آن لباس شسته اند اگر شما بفهمید. همچنین درحوض های متعفن شما، دوری کنید از آن ها و باشید از اشخاص پاکیزه، ما اراده کردیم که ببینیم شما را مظهر نظافت و لطافت در زمین تا منتشر شود از شما آن بویی که قلب های مقربین با آن شاد می‌شود، کسی که بریزد روی بدن خود آب را و خود را با آن بشوید بهتر است برای او و کافی است نسبت به وارد شدن به آب، همانا او اراده کرده که کار ها را بر شما آسان کند و این فضلی است از نزد او تا اینکه شکرگزار باشید)

همچنین درباره نظافت لباس ها در آن کتاب (آیه ۷۴) می‌فرماید:

"... تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ الْإِطَافَةِ عَلَى شَأْنِ لَا يُرَى مِنْ ثِيَابِكُمْ آثَارُ الْأَوْسَاحِ هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ مَنْ كَانَ الْطَفَّ مِنْ كُلِّ لَطِيفٍ وَ الَّذِي لَهُ عُذْرٌ لِأَبْسَ عَلَيْهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ"

(متمسک شوید به ریسمان پاکیزگی و لطافت، به طوری که دیده نشود در لباس های شما آثار چرک، این است آنچه حکم کرده به آن خداوندی که مهربان تر از هر فرد مهربانی است، اگر کسی عذری داشته باشد خرده ای بر او نیست، همانا او البته آمرزنده و رحیم است)

۱۱۹. در حیاط اغلب خانه های ایران حوض آبی موجود بود که از آب آن جهت نظافت، شست و شو و سایر امور خانه استفاده می‌کردند. چون آب این حوض ها را کد بود و هفته ها عوض نمی‌شد، معمولاً متعفن می‌گردید.

حضرت بهاءالله در تأکید به این حکم می‌فرمایند که اگر کسی در لباسش ذره ای چرک باشد دعایش به سمت خدا بالا نمی‌رود. در کتاب مستطاب اقدس (آیه ۷۶) می‌فرمایند :

"و حُكِمَ بِاللِّطَافَةِ الْكُبْرَى وَ تَغْسِيلَ مَا تَغَبَّرَ مِنَ الْغُبَارِ وَ كَيْفَ الْأَوْسَاحِ الْمُنْجَمِدَةِ وَ دُونَهَا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مِنَ الْمُطَهَّرِينَ وَ الَّذِي يُرَى فِي كِسَائِهِ وَسَخٌ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ دُعَاؤُهُ إِلَى اللَّهِ وَ يَجْتَنِبُ عَنْهُ مَلَأُ عَالُونَ ..."

(و حکم کرده است به کمال لطافت و شستن آنچه آلوده می‌شود از گرد و غبار تا چه رسد به چرک هایی که روی هم انباشته شده و غیر از آن ها، از خدا بترسید و باشید از افراد پاکیزه. و کسی که در لباسش چرکی دیده شود همانا او بالا نمی‌رود دعایش سمت خدا دوری می‌کنند از او ارواح و نفوس مقدسه)

یکی از احکامی که حضرت بهاءالله از دین بابی تأیید نمودند استعمال عطر است. در کتاب اقدس (آیه ۷۶) می‌فرمایند :

"... اسْتَعْمِلُوا مَاءَ الْوَرْدِ ثُمَّ الْعِطْرَ الْخَالِصَ هَذَا مَا أَحَبَّهُ اللَّهُ مِنَ الْأَوَّلِ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَهُ لِيَتَضَوَّعَ مِنْكُمْ مَا أَرَادَ رَبُّكُمْ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ"

(استفاده کنید از گلاب و عطل خالص این چیزی است که دوست داشته اند خدا و مظاهر الهی از اولی که لا اول است، تا منتشر شود از شما آنچه که اراده کرده و دوست دارد خدایی که عزیز و حکیم است)

حکم دیگر در کتاب مستطاب اقدس شستن پاها در تابستان و زمستان است که (بند ۱۵۲) می‌فرمایند :

"إِغْسِلُوا أَرْجُلَكُمْ كُلَّ يَوْمٍ فِي الصَّيْفِ وَ فِي الشِّتَاءِ كُلَّ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مَرَّةً وَاحِدَةً"

(بشوید پاهای خود را هر روز در تابستان و در زمستان هر سه روز یک مرتبه)

همچنین حضرت بهاءالله در تفصیل این حکم می‌فرمایند :

"در هر دو آب فاتر آرَجَح است و در استعمال آب بارد هم بأسی نه" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹۷)

(استفاده از آب گرم بهتر است اما استفاده از آب سرد نیز منعی ندارد)

و نیز درباره نظافت با آبی که خواص آن تغییر نکرده باشد (آیه ۷۴) می‌فرمایند :

"... طَهَّرُوا كُلَّ مَكْرُوهِ بِالْمَاءِ الَّذِي لَمْ يَتَغَيَّرْ بِالثَّلْثِ إِذَا كُمْ أَنْ تَسْتَعْمِلُوا الْمَاءَ الَّذِي تَغَيَّرَ بِالْهَوَاءِ أَوْ بِشَيْءٍ آخَرَ كُونُوا عُنْصُرُ اللَّطَافَةِ بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ هَذَا مَا أَرَادَ لَكُمْ مَوْلَاكُمْ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ"

(هر چیز کثیفی را تمیز کنید با آبی که حالات سه گانه آن تغییر نکرده باشد، مبدا استعمال کنید آبی را که تغییر کرده است به وسیله هوا یا چیز دیگری، باشید عنصر لطافت بین مردم، این است آنچه اراده کرده است بر شما مولای شما که عزیز و حکیم است)

تغییر حالات سه گانه آب که در قسمت "لَمْ يَتَغَيَّرْ بِالثَّلْثِ" بیان گردیده به این معنی است که "رنگ"، "بو" و "مزه" آب تغییر نکرده باشد. این مسئله در باب "وضو" نیز توضیح داده شده است که وضو گرفتن با چنین آبی نیز صحیح نیست.

حضرت عبدالبهاء درباره نضافت ظاهری انسان می‌فرماید :

"نضافت ظاهره هر چند امری است جسمانی ولکن تأثیر شدید در روحانیات دارد در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت سبب علویّت عالم انسانی و ترقّی حقائق امکانی است حتّی در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیّت است مراد این است که پاکی و طهارت جسمانی نیز تأثیر در ارواح انسانی کند، ملاحظه کنید که پاکی چقدر مقبول درگاه کبریا و منصوص کتب مقدّسه انبیاء است زیرا کتب مقدّسه منع از تناول هر شیئی کثیف و هر چیز ناپاک می‌فرماید" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۳، صفحه ۲۹۶)

نماز

نماز یا صلوة به عنوان فعلی عبادی که به منظور دعا و نیز تعظیم الهی انجام می‌شود، یکی از مشترکات ادیان الهی است، هر چند شکل و نحوه انجام آن در ادیان مختلف متفاوت می‌باشد. از همین رو در قاموس کتاب مقدس در معنای واژه نماز آمده است: "نماز معروف است و یکی از واجبات دینی هر روز تمام ملل و مذاهب است ...". و سپس آمده است: "أحدی جز منکرین خدا، منکر نماز و دعا نیست ...".

نماز در همه ادیان با آداب خاصی به نام وضو همراه است که در قسمت مربوط به "وضو" مفصلاً به آن پرداخته شده است. در این قسمت به نصایح و احکامی درباره وجوب نماز در هر یک از ادیان الهی می‌پردازیم.

دیانت یهودی

در دین یهود و در زبان عبری نماز "تفیلا" و در جمع تفیلیم یا تفیلت خوانده می‌شود. زمانی که حضرت موسی در جهت انجام رسالت الهی خویش به همراه همسرشان از وطن هجرت کردند و دچار سختی‌ها شدند، خداوند برای آرامش او به ایشان وحی نمود و فرمود "و اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي" (برای یاد کردن من نماز به پا کن) (قرآن، سوره طه، آیه ۱۴). میان یهودیان خواندن نماز در سه نوبت بر مردان بالغ واجب است و زنان موظف به خواندن حداقل یک نوبت نماز هستند که در ادامه به شرح آن‌ها پرداخته خواهد شد.

در قرآن (سوره بقره، آیه ۸۳) ضمن اشاره به پیمانی که از بنی اسرائیل گرفته شده، نماز به عنوان یکی از ارکان این پیمان شمرده شده است. چنانچه می‌فرمایند:

"وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ"

(و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که: جز خدا را نپرستید، و به پدر و مادر، و خویشان و یتیمان و مستمندان احسان کنید، و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید، و نماز را به پا دارید، و زکات را بدهید؛ آنگاه، جز اندکی از شما، [همگی] به حالت اعراض روی برتافتید)

و نیز در کتاب قرآن (سوره یونس، آیه ۸۷) در باره نماز در دین یهودی آمده است:

"وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ أَحِيهِ أَنْ تَبَوَّأَ لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بَيْوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ"

(و ما به موسی و برادرش وحی کردیم که: در مصر برای مردمتان فکر خانه کنید و خانه‌هایتان را پهلو و مقابل یکدیگر قرار دهید، و نماز بخوانید و مؤمنین را بشارت دهید)

این آیه به طور آشکار، به پا داشتن نماز را به عنوان میثاقی معرفی کرده که از بنی اسرائیل، همگام با مسئله عبادت خداوند و نیکی به والدین گرفته شده است که این خود بیانگر اهمیت نماز در دین حضرت موسی است.

نماز های عادی در دین یهودی در هر روز (از شنبه شب الی بعد از ظهر جمعه) سه بار خوانده می شود که میان یهودیان به شَحْریت (صبح)، مینحا (بعد از ظهر) و عَرَویت (شامگاه) معروفند. در کلیه این نماز ها یک بخش اصلی به نام "لَحْش" (به معنای آهسته) یا "شَمُونَه عِسرَه" (به معنای هجده دعا) مشترک و یکسان است اما مقدمات و مؤخرات این سه نماز با هم متفاوت هستند که مقدمات و مؤخرات نماز صبح طولانی تر از دیگر نوبت های نماز است و در هر سه نماز این بخش ها از گزیده تورات، تلمود، مزامیر داوود و متون مربوط به تفیلا تشکیل شده اند.

به همین شکل میان یهودیان چندین نماز ویژه نیز رایج است که در روزهای مشخصی باید آن را بخوانند.

۱- شَبَات (شنبه)، که در شب و روز شنبه متن لَحْش و مقدمات و مؤخرات تفیلاها تغییر می کند و عمدتاً به موضوع قداست روز شنبه اختصاص می یابند.

۲- رُوش حُودِش (اول ماه عبری)، که در روزهای اول ماه عبری، علاوه بر اضافه شدن بخش مخصوص در لَحْش، پس از آن یک متن ویژه بنام "هَلِل" (به معنای تهلیل و سپاس از خداوند) قرائت بخش خاصی از سفر تورات اضافه می شود.

۳- اعیاد سه گانه و اول سال نو عبری، که در سه موقع از سال به مناسبت اعیاد ویژه مذهبی، شکل مراسم مانند روز شنبه تغییر می یابد و متن تفیلاها و قرائت تورات تفاوت هایی متناسب با آن عید مذهبی پیدا می کنند. علاوه بر آن که هَلِل نیز خوانده می شود.

۴- یوم کیپور، در دهمین روز از سال نو عبری، روزه بزرگ یهودیان برای طلب بخشش سالیانه واقع شده است که «کیپور» نام دارد. نوبت جدیدی از تفیلا به نام "نِعیلا" پس از تفیلاهای مینحا و قبل از غروب آفتاب به مراسم این روز اضافه می شود.

۵- سَلِیحوت یا دعای بخشش، که از حدود سی روز قبل از شروع سال نو عبری تا حدود یک هفته پس از آن، رسم است که یهودیان در نیمه شب یا سحرگاهان و قبل از تفیلاهای شحریت، به صورت جمعی به خواندن متونی می پردازند که در آن به کرات به استغاثه و طلب عفو از خداوند پرداخته می شود و این مراسم در شبهای شنبه یا سال نو برگزار نمی شود.

همچنین میان یهودیان نماز خواندن با شرایط خاصی همراه است که توضیح مختصر آن به شرح زیر است :

۱- پاکی مکان و بدن نمازگزار و پوشیده بودن بدن در حد معمول.

۲- آقایان هنگام تفیلا کلاه بر سر می نهند و زنان نیز موهای خود را در این مراسم می پوشانند.

۳- علاوه بر این در تفیلاهی شحریت آقایان از دو نماد دیگر به نام های "صیصیت" و "تفیلین" استفاده می کنند. صیصیت شامل پارچه ای است که بالاتنه را می پوشاند و در چهارگوشه آن بندهایی به روش خاص گره خورده اند. تفیلین، از دو محفظه چرمی تشکیل شده است که توسط بندهای چرمی، به بازو و پیشانی بسته می شوند. داخل این محفظه ها آیاتی از تورات قرار دارند.

خواندن نماز به جماعت در دین یهودی رایج است در صورتی که نماز فردی نیز مقبول است. اما بهتر است با حداقل ده نفر بالغ یعنی مرد یهودی بالای سیزده سال خوانده شود. معمولاً زنان چون ملزم به نماز نبودند در برخی فرقه های یهودی آنان جزو این جماعت شمرده نمی شدند. در نماز جماعت یک نفر به عنوان پیش نماز که "شالیح صیپور" نام می گیرد، تفیلا را با صدای بلند می خواند اما بخش لَحْش را همانند سایرین آهسته می خواند. در تفیلا های شحریت و مینحا دوباره بخش لَحْش توسط شالیح با صدای بلند قرائت می گردد.

درباره قضای نماز در دیانت یهودی اعمال خاصی وجود ندارد اما در صورت عدم امکان خواندن یک نوبت نماز، می توان آن را از طریق دوبار خواندن نوبت بعدی جبران نمود.

دیانت مسیحی

نماز در دین مسیحی نیز برای ارتباط با خداوند برگزار می شود. در میان فرقه های مختلف مسیحیت نماز به صورت های مختلف برگزار می شود. همچنین نمازها می تواند به صورت جمعی (نیایش سرایی) باشد و یا به صورت فردی برگزار شود. در آیاتی از قرآن کریم آیاتی وجود دارد که نشانگر انجام این عمل توسط حضرت مسیح است.

در قرآن (سوره مریم، آیات ۳۰ و ۳۱) درباره نماز در زمان حضرت عیسی می فرمایند:

"قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا. وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا"

(گفت من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیامبر کرده. و هر جا که باشم با برکتتم کرده است، و به نماز و زکات مادام که زنده باشم سفارش فرموده)

مسیحیان میان کتاب هایشان کتاب مخصوصی برای نماز و نیایش دارند. آنها برای اقامه نماز و نیایش شروطی قائل نیستند و طبق آداب و اعمال حضرت مسیح که در کتاب مقدس ذکر شده رفتار می نمایند. در یکی از اناجیل اربعه به این اعمال اشاره شده است، به طور مثال آمده است: "(عیسی) بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد" (کتاب مقدس، عهد جدید، انجیل مرقس، فصل ۱، آیه ۳۵)

بنابر این آیات، مسیحیان صبحگاه به اقامه نماز و نیایش می پردازند و در نماز به سپاس گزاری و شکر الهی برای نعمت های آن روز و همچنین استغفار از گناهان خود در آن روز می پردازند. این در حالی است که راهبان مسیحی که در کلیسا زندگی می کنند، به نماز های هفت گانه و گاه بیش تر معتقدند.

در دیانت مسیحی قسمت بیشتر ادعیه و نیایش به صورت جمعی برگزار می‌شود و میان مسیحیان خواندن دعا و نماز به صورت جماعت مقبول تر و پسندیده تر است.

دیانت اسلام

در دیانت اسلام نیز نماز یکی از ارکان مهم دینی است. در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۴۳) می‌فرماید:

"وَأَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ"

(نماز کنید و زکات دهید و با راکعان رکوع کنید)

همچنین در کتاب قرآن (سوره اسراء، آیه ۷۸) می‌فرماید:

"أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا"

(نماز را وقت زوال آفتاب تا اول تاریکی شب به پا دار و نماز صبح را نیز به جای آر که آن به حقیقت هم مشهود ملائکه شب است که می‌روند) و هم ملائکه روز (که می‌آیند))

و نیز (سوره بقره، آیات ۲۳۸ و ۲۳۹) درباره نماز می‌فرماید:

"خَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ"

(همه نمازها و نماز میانه را مواظبت کنید و برای خدا مطیعانه به پای خیزید)

"فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ"

(و اگر در حال ترس بودید می‌توانید پیاده و سواره نماز گزارید و چون ایمن شدید خدا را یاد کنید چنانکه به شما چیزهایی را که نمی‌دانسته‌اید تعلیم داده است)

زمان نمازهایی که میان مسلمانان رایج است و در هر شبانه روز بر آنان واجب است عبارت اند از نماز "صبح"، "ظهر"، "عصر"، "مغرب" و "عشا". همچنین علاوه بر این نمازها، نمازهای دیگری مانند نماز جمعه و غیره نیز وجود دارند که در ادامه به توضیح آنها پرداخته خواهد شد.

نماز صبح: از سپیده دم تا طلوع آفتاب که این نماز ۲ رکعت است.

نماز ظهر: هنگامی که خورشید در وسط آسمان قرار گیرد تا زمان عصر که این نماز ۴ رکعت است.

نماز عصر: بعد از زمان ظهر تا زمان غروب خورشید که این نماز ۴ رکعت است.

نماز مغرب: از زمان غروب خورشید تا زمان عشا که این نماز ۳ رکعت است.

نماز عشاء: از زمانی که شفق سرخ رنگ آفتاب ناپدید شود تا نیمه شب که این نماز ۴ رکعت است.

درباره حالاتی که نباید در آن نماز خواند در قرآن (سوره نساء، آیه ۴۳) می‌فرماید :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا"

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، صبر کنید تا مستی شما زایل شود، و بفهمید چه می‌گویید، و نیز در حال جنابت به نماز نزدیک نشوید، مگر آنکه مسافر باشید، و دستتان به آب نرسد، در غیر این صورت با جنابت نماز نخوانید، تا غسل کنید، و اگر بیمار و یا در راه سفر بودید، و یا یکی از شما از بیت خلوت آمده، و با زنان تماس جنسی پیدا کردید، و برای غسل آبی نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید، یعنی دست به خاک زده صورت و دو دست خود را مسح کنید، که خدا بخشنده آمرزگار است)

در باره لحن خواندن نماز در اسلام در کتاب قرآن (سوره اسراء، آیه ۱۱۰) می‌فرماید :

"وَلَا تُجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا"

(نماز خویش را بلند مخوان و آهسته هم مخوان بلکه میان این دو راهی پیش گیر)

پیروان اهل سنت شرکت در نماز جمعه که معمولاً به جماعت برگزار می‌شود را از واجبات دینی می‌دانند در صورتی که شیعیان آن را مستحب می‌دانند، در قرآن کریم (سوره جمعه، آیه ۹) درباره نماز جمعه می‌فرماید :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ"

(ای کسانی که ایمان آوردید هنگامی که در روز جمعه برای نماز جمعه اذان داده می‌شود به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را رها کنید، اگر بفهمید این برای شما بهتر است)

همانطور که ذکر شد در دیانت اسلام نیز خواند نماز به جماعت از اهمیت بالایی برخوردار است به طور کلی نماز های واجب بهتر است به جماعت خوانده شوند. بنابراین نماز جماعت نماز جداگانه ای نیست.

در دین اسلام نماز شکسته جائز است، یعنی شخص مسافر که مسافرت او بیشتر از ۸ فرسخ است، نمازهای ۴ رکعتی (ظهر، عصر و عشا) را مانند نماز صبح ۲ رکعت می‌خواند. حضرت محمد در کتاب قرآن (سوره نساء، آیه ۱۰۱) می‌فرماید :

"وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا"

(و چون به سفر می‌روید و بیم آن دارید که کفار شما را گرفتار سازند گناهی بر شما نیست که نماز را شکسته بخوانید چون کفار دشمن آشکار شما باشند)

قضای نماز در دیانت اسلام به صورتی است که اگر نماز واجب در زمان خود خوانده نشود یا باطل شود باید بعداً خوانده شود.

همچنین به عقیده مسلمانان مواردی وجود دارند که باعث باطل شدن نماز می‌گردند، مواردی مانند "موارد که شامل باطل شدن وضو می‌گردند"، "صحبت کردن"، "خوردن و نوشیدن"، "همراه داشتن مو و استخوان حیوانات". این موارد در کتاب قرآن ذکر نشده است اما حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۹) ضمن اشاره به این موضوع می‌فرماید: "لَا يُبْطِلُ الشَّعْرُ صَلَوَتَكُمْ وَ لَا مَا مُنِعَ عَنِ الرُّوحِ مِثْلُ الْعِظَامِ وَ غَيْرِهَا ... إِنَّهُ مَا نُهِيَ فِي الْفُرْقَانِ وَلَكِنْ إِشْتَبَهَ عَلَى الْعُلَمَاءِ" از این آیه مشخص می‌شود که مو و آن چیزی که فاقد روح است مثل استخوان و غیر آن نماز را باطل نمی‌کند، سپس می‌فرماید "همانا آن در قرآن نهی نشده و لکن بر علما اشتباه شده است".

حق درباره کسانی که از نماز غافل هستند در قرآن (سوره ماعون، آیه ۴ و ۵) می‌فرماید:

"فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ"
(پس وای بر آن نمازگزاران)

"الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ"
(کسانی که از نماز خود غافل اند)

دیانت بایی

در دین بایی، حضرت اعلی نماز نوزده رکعتی نازل فرمودند که از ابتدای سن بلوغ تا سن هَرَم، افراد باید آن را به جا می‌آوردند (توضیح "بلوغ و هَرَم" در قسمت مربوطه آمده است). چنانچه می‌فرماید:

"رُفِعَ مِنْكُمْ الصَّلَاةُ كُلُّهَا إِلَّا مِنْ زَوَالٍ إِلَى زَوَالٍ تِسْعَةَ عَشَرَ رَكْعَةً وَاحِدًا وَاحِدًا بِقِيَامٍ وَ قُنُوتٍ وَ قُعُودٍ لَعَلَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَقَوْمُونَ ... " (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۷، باب ۱۹)

(رفع شد از شما همه نمازها مگر از ظهر تا ظهر ۱۹ رکعت یک یک با ایستادن و قنوت و نشستن شاید روز قیامت (ظهور من یظهروه الله) پیش روی خدا بیاستید)

همچنین حضرت اعلی در باره نماز نوزده رکعتی می‌فرماید:

"هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلاة نبوده و نیست و صلاة هر نفس در حد وجود او است ... همچنین در کل اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهروه الله گوید مقتدر نمی‌شود با توحید کل شیء چه قبلاً چه بعداً چه سرّاً چه جهراً ... حال آن که آن هایی که شب و روز در صلاتند چون که مُقْبِلِ الی الله نشده حکم دون حقیقت درباره ایشان نازل شده ... نظر را هم همیشه به مبدء انداز که کل این ها نزد اون مثل خاتمی است که بر ید تو است حرکت می‌دهی آن را هر طور که می‌خواهی، بلی کسی را مصلی می‌گویند که به حروف واحد موقن شود ... به هر رکعتی فتح بایی از ابواب جنت می‌گردد که عرفان به حروف واحد باشد در یوم ظهور آنها و آن جنت اجل از این است که صور حدودیه در آن باشد و آن جنتی که در او صور حدودیه هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یا قوت و وصفهایی که شده حافظ آن ها دون آن واحد است نه این که محتجب مانی به این ها در نزد آن واحد اول که آنجا صرف حبّ و ظهور است ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۹)

همچنین درباره رکعات نماز در دیانت باری می‌فرماید :

"در سه (۳) رکعت از اول صلاة توحید ذات کن و در چهار (۴) رکعت بعد توحید صفات و در شش (۶) رکعت بعد توحید افعال و در شش (۶) رکعت بعد توحید عبادت و مبین در کلّ الا الله وحده وحده لا شریک له را و همچنین کلّ واحد متکثره را مثل واحد اول بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید فعل توحید یا قبل از آن در توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند نیست الا آن چه در واحد اول متجلی شده ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۹)

و نیز درباره توجه به خدا هنگام نماز و عبادت و حالت آن می‌فرماید :

"در مقام عبادت توجه مکن الا به سوی ذات غیب ازل که مستحقّ پرستش و عبادت است ... اگر نفسی در حین عبادت نظر به اسم کند عبادت نکرده خدارا و او محتجب مانده از مقصود الهی عزّ و جل بلکه کل اسماء مدلّ است بر این که نیست الهی غیر آن و معبودی سواى آن و هر شیء ای که ذکر شئیّت بر او می‌شود خلق اوست و او است مستحقّ عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را به هم نرسد و اگر در جنت برد همچنین ... اگر از خوف عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی‌شود در حقّ تو و همچنین اگر نظر به جنت کنی و به رجاء آن عبادت کنی شریک گردانیده ای خلق خدا را با او اگر چه خلق محبوب او است ... احبّ صلوة صلاتی است که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست و هر چه مجرد و جوهرتر باشد عندالله محبوب تر بوده و هست و غیر از صلاة واحد مرتفع شده ... بدان که در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء وعود تو در قبضه او است و هیچ شیء ای از علم او پوشیده نیست" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۹)

حضرت اعلی درباره حالت لباس نمازگزار می‌فرماید :

"اذن داده شده صلوة در عبا به شأنی که ظاهر نشود از یدین الا رؤس انامل که اقرب به وقر بوده و هست و صلوة در جبه محبوب نبوده و نیست الا حین اضطرار که آن وقت اذن داده شد ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۸)

و نیز می‌فرماید :

"انتم فلتصلین فی العباء و هنّ فی لباسهنّ" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۸، باب ۷)
(شما مردان با عبا و شما زنان با لباس خود نماز بخوانید)

نماز جماعت در دین باری جز برای نماز میّت جائز نبوده، چنانچه می‌فرماید :

"انتم بالجماعة لا تصلون ... الا فی صلوة المیت فانکم حین الاجتماع تصلون" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۹، باب ۹)
(شما در جماعت نماز نخوانید ... جز در نماز میّت پس همانا شما در جماعت نماز می‌گذارید)

حضرت اعلی در باره کسانی که از نماز معاف هستند و باید ذکرى به جای آن تلاوت کنند می‌فرماید :

"و انما النساء حین ما یجدن الدمّ لیس علیهنّ صلوة و لا صوم الا و ان یتوضأن ثمّ یسبحن خمس و تسعین مرّة من زوال الی زوال یقولن سبحان الله ذی الطلعة و الجمال" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۰)

(و همانا بر زنان هنگامی که یافتند خون، نیست بر آن ها نماز و روزه، باید وضو بگیرند سپس تسبیح بگویند نود و پنج مرتبه از ظهر تا ظهر بگویند سبحان الله ذی الطلعه و الجمال)

قضای نماز در دیانت بابتی برای زمانی است که نماز در هنگام حرکت در سفر و نبود شرایط امن فوت شده باشد، در ادامه آیات قبل می‌فرمایند :

"وَ أَنْتُمْ وَ هُنَّ فِي الْأَسْفَارِ بَعْدَ مَا تَنْزَلْنَ وَ تَسْتَرِيحْنَ مَكَانًا كُلَّ صَلَاةٍ تُسَجِدْنَ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ فِيهَا لُتْسَبِّحُونَ ثُمَّ لِيَتَقَدَّنَّ عَلَى هَيْكَلِ التَّوْحِيدِ وَ ثَمَانِيَةَ عَشْرَ مَرَّةً تُسَبِّحُونَ اللَّهَ ثُمَّ تَقُومُونَ كُلُّ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ فِي دِينِ اللَّهِ تَشْكُرُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۰)

(و شما مردان و آن زنان در سفر ها بعد از منزل یافتن و استقرار در مکانی به ازای هر نماز سجده واحد کرده و سپس در آن سبحان الله بگویند و سپس بنشینند بر هیکل توحید و هجده مرتبه تسبیح بگویند خدا را (سبحان الله) و سپس قیام کنند، همه این ها برای این است که شاید شما برای دین شکر گذار باشید)

درباره این که آیا چیزی باطل کننده نماز هست یا نه می‌فرمایند :

"بأسی نیست بر نفس مصلی اگر شعر^{۱۲۰} حیوانی نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ می‌آورند و دسته های عاج و استخوان و امثال آن ها، کل این ها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعلّ یوم ظهور حقّ، شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه این که از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۴)

و نیز درباره ترک نماز و دوری از آن می‌فرمایند :

"اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لِأَجْلِ كُلِّ مَا عَلَى الْأَرْضِ مَغْبُونٌ بُوْدَ عِنْدَ اللَّهِ" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۷، باب ۱۹)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاءالله نماز را ۹ رکعت نازل نمودند که از ابتدای سن بلوغ تا سن هَرم، بهاییان باید آن را به جا بیاورند (توضیح "بلوغ و هَرم" در قسمت مربوطه آمده است). در کتاب اقدس (بند ۶) می‌فرمایند :

"قَدْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ تِسْعَ رَكَعَاتٍ لِلَّهِ مُنْزَلِ الْآيَاتِ حِينَ الزَّوَالِ وَ فِي الْبُكُورِ وَ الْأَصَالِ وَ عَفَوْنَا عِدَّةَ أُخْرَى أَمْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّهُ لَهَوَ الْأَمْرِ الْمُقْتَدِرُ الْمُخْتَارُ"

(همانا نوشته شد بر شما نماز نه رکعتی از سوی خدای نازل کننده آیات هنگام ظهر و بامداد و غروب و بخشیدیم تعداد بعدی را امری است در کتاب خدا همانا او امر کننده و مقتدر و مختار است (این آیه اشاره به نماز نوزده رکعتی در دیانت بابتی دارد که می‌فرمایند نماز نه رکعتی نازل کردیم و رکعات بعدی را بر شما بخشیدیم))

حضرت بهاءالله در لوح بشارت عظمی^{۱۲۱} درباره این نماز می‌فرماید :

"بشارت عظمی آنکه در ایامی که احکام از سمآء مشیّت مولی الانام نازل، بعضی ارسال شد و بعضی حسب الامر از کتاب اخذ شد. از جمله صلوة بود تا در این حین امام وجه حاضر ..."

همچنین می‌فرماید :

"آنچه در کتاب اقدس نازل صلوة دیگر است و لکن نظر به حکمت در سنین قبل بعضی احکام کتاب اقدس که از جمله آن صلوة است در ورقه آخری مرقوم و آن ورقه مع آثار مبارکه به جهت حفظ و ابقای آن به چستی از جهات ارسال شده بود و بعد این صلوة ثلاث نازل" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۶۳)

حضرت عبدالبهاء تصریح نمودند که نماز ۹ رکعتی در دست ناقضین گرفتار شده، چنانچه می‌فرماید :

"ای ثابت بر پیمان در خصوص صلوة تسع رکعات سؤال فرموده اید، آن صلوة با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار تا کی حضرت پروردگار آن یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تاریک در آرد ..." (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۲)

حضرت بهاءالله نمازهای سه گانه را نازل فرمودند. حضرت عبدالبهاء در لوحی بیان می‌فرماید که نمازهای سه گانه جایگزین آن نماز ۹ رکعتی است و نماز ۹ رکعتی نسخ شده است، می‌فرماید :

"بعد از نزول صلوات جدید، یعنی صلوات کبیر و وسطی و صغیر، صلوات نه رکعتی نسخ شده و بنابراین بدیهی است که اگر آن صلوات روزی هم پیدا شود، دیگر نباید آن را اجرا کرد زیرا صلوات بعدی که امروز متداول است، ناسخ صلوات نه رکعتی اولیّه است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، تقریرات درباره کتاب اقدس، صفحه ۳۳)

حضرت بهاءالله درباره نمازهای سه گانه که فرد بهایی مختار است بین این سه نماز در روز یکی را به انتخاب خود تلاوت کند در لوح بشارت عظمی می‌فرماید :

"اول (نماز کبیر) هر هنگام و هر وقت که انسان در خود حالت اقبال و خضوع مشاهده نماید به عمل آرد و ثانی (وسطی) در بامداد و حین زوال و اصیل و ثالث (صغیر) از زوال به زوال"

حضرت عبدالبهاء ضمن تبیین اوقات نماز می‌فرماید "مراد از بکور در صلوة، بامداد است" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۹۵) و نیز می‌فرماید "ادای صلاة من الطلوع الی الزوال، مقصد، از طلوع فجر است ولی بی فکران گمان کنند که طلوع آفتاب است" (اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی جلد ۲، صفحه ۹۷).

به این ترتیب مقصد از "صبح" و "حین زوال" و "اصیل" مربوط به تعیین اوقات نمازهای روزانه چنین است :

۱۲۱. این لوح مبارک در مجموعه ادعیه محبوب (صفحه ۶۳) موجود است.

صبح : از سپیده صبح تا ظهر

زوال : از ظهر تا غروب

اصیل : از غروب تا دو ساعت از شب گذشته

نماز کبیر و وسطی دارای قسمت های مشخصی از قبیل رکوع، قنوت و غیره است اما درباره نماز صغیر حضرت بهاءالله می فرمایند :
"قیام مع الخضوع اولی و أحب" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸۱)

حضرت عبدالبهاء در لوحی درباره اعراب کردن سوره صلوة می فرمایند :

"تعلیم صلوة که صحیح بخوانند لازم است، لهذا اعراب جایز" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۳۰)

خواندن نماز به جماعت در دیانت بهایی مانند دین بابی جز برای نماز میّت جائز نیست، حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۲) می فرمایند :

"كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّلَاةُ فَرَادَىٰ قَدْ رُفِعَ حُكْمُ الْجَمَاعَةِ إِلَّا فِي صَلَاةِ الْمَيِّتِ إِنَّهُ لَهُوَ الْأَمْرُ الْحَكِيمُ"

(نوشته شد بر شما نماز فردی، همانا برداشته شد حکم جماعت جز در نماز میّت، همانا او البته امرکننده و حکیم است)

درباره کسانی که نماز بر آن ها کاملاً بخشیده شده است در کتاب اقدس (بند ۱۰) می فرمایند :

"... مَنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ ضَعْفٌ مِنَ الْمَرَضِ أَوْ الْهَرَمِ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فَضَلًّا مِنْ عِنْدِهِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَفْوَرُ الْكَرِيمُ"

(کسی که بود در نفس او ضعفی از مریضی بود یا در سن هَرَم بود، بخشید خدا بر او فضلی است از نزد او همانا او البته بخشنده و کریم است)

همچنین درباره اشخاص مریض می فرمایند :

"به راستی می گویم از برای صوم و صلوة عندالله مقامی است عظیم و لکن در حین صحّت فضلش موجود و عند تکسّر، عمل به آن جایز نه، این است حکم حقّ جلّ جلاله از قبل و بعد ... " (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۹۳)

همچنین در دیانت بهایی حکم افرادی که از نماز معاف هستند و باید آیه ای به جای آن تلاوت کنند از دین بابی تأیید شده است، حضرت بهاءالله در کتاب اقدس (بند ۱۳) می فرمایند :

"قَدْ عَفَا اللَّهُ عَنِ النَّسَاءِ حِينَ مَا يَجِدْنَ الدَّمَ الصَّوْمَ وَالصَّلَاةَ وَلَهُنَّ أَنْ يَتَوَضَّأْنَ وَ يُسَبِّحْنَ خَمْسًا وَ تَسْعِينَ مَرَّةً مِنْ زَوَالٍ إِلَى زَوَالٍ
سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الطَّلَعَةِ وَالْجَمَالِ هَذَا مَا قُدِّرَ فِي الْكِتَابِ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَالَمِينَ"

(همانا بخشید خدا بر زنان هنگامی که می یابند خون نماز و روزه را و بر آنان است که وضو بگیرند و تسبیح بگویند نود و پنج مرتبه از ظهر تا ظهر سبحان الله ذی الطلعة و الجمال این است آن چه در کتاب آمده اگر از دانایان باشید)

قبل از به جا آوردن آیه‌ای که نسوان در ایام عادت ماهیانه به جای نماز و روزه تلاوت می‌نمایند گرفتن وضو واجب است. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۳۴)

طبق توضیح بیت العدل اعظم معافیت از انجام بعضی از فرایض و وظایف دینی که در کتاب مستطاب اقدس نازل گردیده، همان طور که مفهوم کلمه می‌رساند، معافیت است نه تحریم. بنابراین افراد احبّای که مشمول معافیت هستند مختارند در صورتی که مایل باشند این معافیت را منظور ندارند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۲۰)

در دیانت بهایی نماز شکسته وجود ندارد، اما حکمی برای قضای نماز نازل شده است. حضرت بهاءالله در توضیح این مسئله درباره این حکم در کتاب اقدس (بند ۱۴) می‌فرماید:

"و لَكُمْ وَ لَهْنَّ فِي الْأَسْفَارِ إِذَا نَزَلْتُمْ وَ اسْتَرَحْتُمْ الْمَقَامُ الْأَمِينُ مَكَانَ كُلِّ صَلَاةٍ سَجْدَةً وَاحِدَةً وَ اذْكُرُوا فِيهَا سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَظَمَةِ وَ الْإِجْلَالَ وَ الْمَوْهَبِيَّةِ وَ الْإِفْضَالَ وَ الَّذِي عَجَزَ يَقُولُ سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّهُ يَكْفِيهِ بِالْحَقِّ إِنَّهُ لَهُوَ الْكَافِي الْبَاقِي الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَ بَعْدَ إِتْمَامِ السُّجُودِ لَكُمْ وَ لَهْنَّ أَنْ تَتَعَدُوا عَلَى هَيْكَلِ التَّوْحِيدِ وَ تَقُولُوا ثَمَانِي عَشْرَةَ مَرَّةً سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ"

(و بر شما مردان و شما زنان است در سفرها هنگامی که رسیدید و در مکان امن مستقر شدید برای هر نماز سجده واحد کنید و در آن بگوئید سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْعَظَمَةِ وَ الْإِجْلَالَ وَ الْمَوْهَبِيَّةِ وَ الْإِفْضَالَ و کسی که عاجز بود بگوید سُبْحَانَ اللَّهِ همانا آن کافی است بر حق همانا او البته کافی و باقی و بخشنده و رحیم است، و بعد تمام شدن سجده‌ها بر شما مردان و زنان است که بنشینید بر هیکل توحید و بگوئید هجده مرتبه سُبْحَانَ اللَّهِ ذِي الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ)

حضرت بهاءالله ذکر می‌نمایند که این عمل زمانی مورد قبول است که نماز در مواقع نا امن و یا هنگام حرکت در سفر و یا در حضر ترک شود، می‌فرماید:

"این سجده قضای نمازیست که در اثنای حرکت و مواقع نا امن فوت شده و اگر در وقت نمازی در جای امن مستریح باشد باید همان نماز موقوف را به جای آورد و این حکم که در قضا نازل در سفر و حَضَر^{۱۲۲} هر دو یکسان است ... اگر وقت صلوة برسد و امنیّت نباشد بعد از وصول به مکان امن هر قدر فوت شده به جای هر یک یک بار سجده نماید و بعد از سجده اخیر بر هیکل توحید نشسته ذکر معهود را قرائت نماید. در سفر اگر موقع امن باشد صلوة ساقط نه ... جز در مواقع نا امن ترک صلوة جایز نه" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۲۱)

حکم مبطلات نماز در دین بهایی از حکم دیانت بایی تأیید شده است. در کتاب اقدس (بند ۹) می‌فرماید:

"لَا يُبْطِلُ الشَّعْرُ صَلَاتَكُمْ وَ لَا مَا مُنِعَ عَنِ الرُّوحِ مِثْلُ الْعِظَامِ وَ غَيْرِهَا إِبْسَاوُ السَّمُورِ كَمَا تَلْبَسُونَ الْخَزَّ وَ السَّنَجَابَ وَ مَا دُونَهُمَا إِنَّهُ مَا نُهِىَ فِي الْفُرْقَانِ وَلَكِنْ إِشْتَبَهَ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلَامُ"

۱۲۲. حَضَر: حَضَر در لغت عرب و لغتنامه دهخدا "مخالف سفر" معنی می‌شود، یعنی اگر در سفر نباشد (می‌توان اشاره کرد که این مسئله به این معنا است که اگر نماز نه توسط شخص بلکه توسط عوامل خارجی فوت شود و فرد برای خواندن نماز معذوریّت داشته باشد)

(باطل نمی‌کند مو نماز شما را و نه چیزی که از روح منع شده باشد مانند استخوان و غیر آن ها، بیوشید سمور همانطور که می‌پوشید خز و سنجاب و هرچه غیر آن ها. همانا آن نهی نشده در قرآن و لکن اشتباه شده بر علماء، همانا او البته عزیز و بسیار داناست)

حضرت عبدالبهاء درباره افرادی که از نماز دوری می‌کنند می‌فرمایند :

"هو الله ای ثابت بر پیمان ... صلوٰة و صیام از اعظم فرائض این دور مقدّس است اگر نفسی تأویل^{۱۲۳} نماید و تهاون^{۱۲۴} کند البتّه از چنین نفوسِ احتراز لازم و آلا فتور عظیم در دین الله حاصل گردد. باید حصن حصین امرالله را از سهام بغض و کین چنین اشخاص محافظه نمود و آلا به کلیّ اساس دین الهی منهدم گردد. البتّه صد البتّه که اگر رائج آن کلمه که از ذکرش خجلت می‌کشم و به خدا پناه می‌برم از کسی استشمام نمائید به کلیّ احتراز کنید. جمال مبارک از چنین شخص بیزار و حضرت اعلیٰ در کنار و عبدالبهاء را عدوّ خونخوار است. جمیع احبّا را با خبر کنید تا در حدّ باشند و علیک التّحیّة و الثّناء ع" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۲)

و در لوحی دیگر می‌فرمایند :

"ای یار روحانی مناجات و صلوٰة فرض و واجب است و از انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه مختلّ العقل یا دچار موانعی فوق العاده باشد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۳)

۱۲۳. از معنی ظاهری خارج کردن

۱۲۴. سهل انگاری و سستی

نماز آیات

"نماز آیات" یکی از نمازهایی است که از زمان دیانت اسلام رواج پیدا کرد. این نماز مخصوص زمانی است که یکی از بلاهای طبیعی مانند خورشید گرفتگی، ماه گرفتگی، زلزله، طوفان و ... اتفاق بیافتد و به دلیل اینکه در دیانت اسلام این موارد از آیات و نشانه های خداوند معرفی شده است، نماز آیات نام گذاری شده است.

چنانچه در بحارالانوار حدیثی چنین آمده است :

"مَحَاسِن ... از امام کاظم نقل می‌کند که فرمود : هنگامی که ابراهیم پسر پیامبر خدا مُرد، در پی مرگش سه سنت برای امت (اسلام) قرار گرفت : نخست که هنگامی که روانش از تن جدا شد، خورشید گرفت. مردم گفتند که فقط خورشید بهر مرگ پسر فرستاده خدا گرفته است. پیامبر خدا پس از شنیدن این سخن بالای منبر رفت، ثنای خدا گفت، سپس فرمود : ای مردم، همانا گرفتن خورشید و ماه نشانه هایی از نشانه های خدا است که فرمان بردارانه به فرمان او روان اند، برای مرگ و زندگی هیچ کس نمی‌گیرند. پس هرگاه یکی یا هر دو گرفت، نماز (آیات) بگذارید. پس از منبر پایین آمد و با مردم نماز خورشید گرفتگی (کسوف) گزاردند ..." (علامه مجلسی، بحارالانوار، جلد ۸۸، صفحه ۱۵۵)

دیانت اسلام

میان علمای شیعه و اهل سنت درباره وجوب خواندن نماز آیات اختلاف نظر است. شیعیان خواندن نماز آیات را واجب می‌دانند حتی اگر کسی هنگام اتفاق موارد ذکر شده نترسد، در صورتی که برخی علمای اهل سنت خواندن آن را مستحب می‌دانند. این نماز باید مادامی که یکی از علامات طبیعت آشکار شد خوانده می‌شد و بعد از به پایان رسیدن آن، باید قضای نماز به جا آورده می‌شد. همچنین درباره طریقه خواندن نماز آیات نیز میان علما تفاوت نظر است اما اصل نماز آیات دو رکعت دارد و چون از نماز های واجب است می‌توان آن را به جماعت نیز برگزار کرد.

دیانت بهایی

در دیانت بهایی خواندن نماز آیات به شکلی که در دیانت اسلام وجود داشت نسخ شده و حکم جدیدی از طرف خداوند در کتاب اقدس نازل شده است. در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۱) می‌فرمایند :

"قَدْ عَفَوْنَا عَنْكُمْ صَلَاةَ الْآيَاتِ إِذَا ظَهَرَتْ أَذْكُرُوا اللَّهَ بِالْعَظَمَةِ وَالْإِقْتِدَارِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ قُولُوا الْعَظَمَةُ لِلَّهِ رَبِّ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى رَبِّ الْعَالَمِينَ"

(آن نماز آیتی که در اسلام بود ما به شما بخشیدیم. هر وقت ظاهر شد یکی از این آیات (یعنی زلزله، کسوف یا طوفان)، خدا را به یاد بیاورید با عظمت و اقتدارش زیرا که خدا سمیع و بصیر است و این آیه را بگویید : الْعَظَمَةُ لِلَّهِ رَبِّ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى رَبِّ

العالمین. مادامی که آفتاب یا ماه گرفته است یا در جریان زلزله یا طوفان، این آیات را چند مرتبه می‌خوانید و این به جای صلات آیات است)

حضرت بهاء‌الله تصریح فرموده اند که خواندن این ذکر هنگام حدوث علامات طبیعت واجب نیست. (حضرت بهاء‌الله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۵۲)

نماز مولود

نماز مولود از جمله احکامی است که در دیانت حضرت باب نازل شده است. این حکم درباره نمازی است که باید برای نوزادان به دنیا آمده اعم از دختر و پسر خوانده شود. از جمله دلایلی که این نماز در دیانت بابی واجب شده است این است که اگر آن طفل زنده ماند و ظهور من یُظهِرهُ اللهُ یعنی حضرت بهاءالله را دید، مؤمن به ایشان شود، چنانچه در بیان فارسی می‌فرمایند "لعلّ اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین به من یُظهِرهُ اللهُ گردد" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۱)

وجود چنین نمازی برای نوزادان، خود دلیلی است که ظهور من یُظهِرهُ اللهُ نزدیک است. چرا که اگر قرار بود من یُظهِرهُ اللهُ مانند ادیان گذشته، بعد از گذشت هزار سال یا حتی صد سال از دیانت قبل ظهور کند، هیچ نوزادی در آن زمان تا ظهور ایشان زنده نمی‌ماند و یا حکم می‌شد که بعد از صد سال از ظهور باب، حکم این نماز اجرا شود. پس ظهور من یُظهِرهُ اللهُ بسیار نزدیک به ظهور حضرت باب بوده است.

دیانت بابی

نماز مولود در دیانت بابی همانند نماز میّت است با این تفاوت که نماز مولود پنج تکبیر دارد. حضرت اعلی درباره نماز مولود می‌فرمایند :

"يُكَبِّرُ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ فِي صَلَاةِ الْمَوْلُودِ وَيُقْرَأُ بَعْدَ الْأَوَّلِ تِسْعَةَ عَشْرَ مَرَّةً أَنَا كُلُّ بِاللَّهِ مُؤْمِنُونَ وَ فِي الثَّانِي أَنَا كُلُّ بِاللَّهِ مُوقِنُونَ وَ بَعْدَ تَكْبِيرِ الثَّلَاثِ أَنَا كُلُّ بِاللَّهِ مُحْيُونَ وَ بَعْدَ الرَّابِعِ أَنَا كُلُّ بِاللَّهِ مَمِيتُونَ وَ بَعْدَ الْخَامِسِ أَنَا كُلُّ بِاللَّهِ رَاضِيُونَ ..."

مُلَخَّصَ این باب آنکه آنچه حکم خداوند به اصالت نازل فرموده موهبه ای است از قبَل او از برای من یُظهِرهُ اللهُ و کلّ بالتبع در ظلّ ظلال احکام الهیه وارد می‌آیند و از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه انشی صلوتی مرتفع گردد به پنج تکبیر تا آنکه اسم الله بر آن ذکر شود لعلّ اگر ماند و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین به من یُظهِرهُ اللهُ گردد ... (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۱)

دیانت بهایی

با توجه به دلیل وجود این حکم در دیانت بابی می‌توان پی برد که این حکم در دیانت بهایی تأیید نشده و چنین نمازی برای نوزادان وجود ندارد زیرا در زمان دیانت بهایی، من یُظهِرهُ اللهُ یعنی حضرت بهاءالله ظهور کرده اند. با این حال حضرت بهاءالله ذکری را مقرر فرموده اند تا هنگام تولّد نوزاد ۳ بار در گوش راست او تلاوت شود. می‌فرمایند :

"مولود که تولّد می‌شود در گوش راست او سه مرتبه تلاوت نماید قَدْ جِئْتُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ ظَهَرْتُ لِذِكْرِهِ وَ خَلِقْتُ لِخِدْمَتِهِ الْعَزِيزِ الْمَحْبُوبِ" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۷۳)

نماز میت

نماز میت، نمازی است که برای کسی که از دنیا رفته خوانده می‌شود. این نماز یکی از اعمال دینی است و در هر یک از ادیان یک نوع مراسم برای فرد متوفی است.

در ادیان قبل مانند دین یهودی، خواندن دعا و قسمت هایی از کتاب مقدس برای میت رواج دارد اما مطلبی درباره خواندن نماز مشخصی برای میت یافت نشده است. همچنین در دیانت مسیحی درباره نماز میت مطلبی بیان نشده است، اما در عین حال مراسمی خاص برای تدفین میت در هر کدام از ادیان رواج دارد.

دیانت اسلام

در دین اسلام مسلمانان اهل سنت و جماعت در صلوات میت چهار تکبیر می‌گویند و به این خاطر اصطلاح "چهار تکبیر" در گفتار شعرا و عرفا، اشاره به انقطاع کامل و اشاره به عدم توجه به شئون دنیوی است.

اما شیعیان برای نماز میت پنج تکبیر می‌گویند. این بر حسب احادیثی است که از ائمه روایت شده و در کتب اربعه مهمه شیعه مثل اصول کافی و من لایحضره الفقیه و تهذیب الاحکام و استبصار که چهار کتاب از کتب مهمه شیعه است، این احادیث ذکر شده است.

مسلمانان بعد از هر تکبیر دعای مربوط به هر تکبیر را می‌خوانند. نماز میت رکوع و سجود و تشهد و سلام ندارد و وضو و غسل و تیمم داشتن برای خواندن آن واجب نیست، اما بهتر است که نمازگزار شرایط خواندن نماز را داشته باشد.

دیانت بایی

در دیانت بایی نیز اعمال خاصی برای نماز میت نازل شده. حضرت اعلی درباره حکم نماز میت می‌فرماید:

"و یُكَبَّرُ سِتَّةَ تَكْبِيرَاتٍ فِي الصَّلَاةِ الْمِيَّتِ يَقْرَأُ تِسْعَةَ عَشَرَ بَعْدَ الْاَوَّلِ اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ عَابِدُونَ وَ فِي الثَّانِي اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ سَاجِدُونَ وَ فِي الثَّلَاثِ اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ قَانِتُونَ وَ فِي الرَّابِعِ اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ ذَاكِرُونَ وَ فِي الْخَامِسِ اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ شَاكِرُونَ وَ فِي السَّادِسِ اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ صَابِرُونَ" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۱)

(تکبیر بگویند شش مرتبه در نماز میت و بخوانید نوزده مرتبه، بعد از اولی اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ عَابِدُونَ (همانا همه برای خدا عابد هستیم) و در دومی اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ سَاجِدُونَ (همانا همه برای خدا ساجد هستیم) و در سومی اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ قَانِتُونَ (همانا همه برای خدا مطیع هستیم) و در چهارمی اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ ذَاكِرُونَ (همانا همه برای خدا ذاکر هستیم) و در پنجمی اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ شَاكِرُونَ (همانا همه برای خدا شاکر هستیم) و در ششمی اِنَّا كُلُّ لِّلَّهِ صَابِرُونَ (همانا همه برای خدا صابر هستیم))

و در ادامه می‌فرمایند :

"(خداوند) ... در حین صعود او به مقام خود حکم فرموده به شش تکبیر در صلوة واحدی تا آن که مدلل باشد که بدء آن از هاء بوده و رجع آن الی او است، لعلّ یوم قیامت به اول من آمن به من ینظره الله ایمان آورد و شئونات ملکیه او را محتجب نگرداند زیرا که این امر به غایت بر غیر مؤمنین صعب است ... (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۱)

تکبیر در دیانت باب تنها "الله اکبر" نبود، بلکه به "الله اعظم"، "الله اظهر"، "الله انور"، "الله اکبر" و "الله ابهی" تغییر یافت.^{۱۲۵}

دیانت بهایی

در دین بهایی نماز میّت از احکام دیانت حضرت باب تأیید شده است. این تنها نمازی است که در دیانت بهایی می‌توان آن را به جماعت خواند و برای فرد متوفی که به سنّ بلوغ رسیده باشد خوانده می‌شود. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۸) می‌فرماید :

"قَدْ نَزَّلَتْ فِي صَلَوةِ الْمَيِّتِ سِتُّ تَكْبِيرَاتٍ مِنَ اللَّهِ مُنْزِلِ الْآيَاتِ وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْقَرَائِنِ لَهُ أَنْ يَقْرَأَ مَا نُزِّلَ قَبْلَهَا وَإِلَّا عَفَا اللَّهُ عَنْهُ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفَّارُ"

(همانا نازل شد در نماز میّت شش تکبیر از نزد خداوند نازل کننده آیات و کسی که نزد او است علم خواندن، بر اوست که بخواند آنچه نازل شده است قبل آن، و الاً بخشیده خدا بر او همانا او البته عزیز و بخشنده است)

در دیانت بهایی تکبیر به "الله ابهی" تغییر یافت.^{۱۲۶} حضرت عبدالبهاء در این باره در لوحی می‌فرماید :

"ای بنده عزیز جمال ابهی، آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید، در خصوص تکبیر صلوة میّت مرقوم نموده بودید، هر چند در لغت تکبیر به معنی الله اکبر گفتن است، ولی در عرف اهل بهاء به معنی تحیت است و تحیت اهل بهاء "الله ابهی" است" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۱۰۴)

حضرت بهاءالله برای نماز میّت مناجاتی نازل فرمودند که شخص نماز گزار قبل از شش تکبیر در صورت داشتن سواد آن را می‌خواند. این مناجات، تنها دعایی است که در آن می‌توان برای متوفی زن و مرد، ضمائر را تغییر داد. اگر هیچ فردی قادر به خواندن مناجات نبود فقط تکبیرات و اذکار شش گانه خوانده می‌شود. بین هر تکبیر نیز مانند دیانت بابی، همان اذکار نوزده مرتبه خوانده می‌شوند. همان طور که قبلاً ذکر شد اذکار شش گانه از دیانت بابی تأیید شده اند که ترتیب آن‌ها از این قرار است :

| | |
|------------------|--------------------------------|
| فِي الْاَوَّلِ | اَنَا كُلِّ لِلَّهِ عَابِدُونَ |
| و فِي الثَّانِي | اَنَا كُلِّ لِلَّهِ سَاجِدُونَ |
| و فِي الثَّالِثِ | اَنَا كُلِّ لِلَّهِ قَانِتُونَ |

۱۲۵. برای توضیح بیشتر درباره "تکبیر" به قسمت مربوطه مراجعه شود.

۱۲۶. برای توضیح بیشتر درباره "تکبیر" به قسمت مربوطه مراجعه شود.

و فی الرَّابِعِ اَنَا كَلَّ لِلَّهِ ذَاكِرُونَ
و فی الخَامِسِ اَنَا كَلَّ لِلَّهِ شَاكِرُونَ
و فی السَّادِسِ اَنَا كَلَّ لِلَّهِ صَابِرُونَ

هنگام خواندن نماز میّت توجه به قبله لازم نیست. حضرت بهاءالله در این باره می‌فرماید :
"اداء صلوات قبل از دفن و اما القبلة أينما تولّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ"^{۱۲۷} (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸۵)

(نماز میّت) را یکی از حضار، بدون آنکه توجه به سمت مخصوصی داشته باشد، تلاوت می‌کند و سایرین ساکت ایستاده استماع می‌نمایند. در موقع اداء این صلوات توجه به قبله لازم نیست. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۱۹)

همان طور که بیان شد نماز میّت تنها دعایی است که می‌توان در آن ضمائر را به جنس دیگر تغییر داد. بیت العدل اعظم در نامه ای خطاب به محفل روحانی ایالات متحده می‌فرماید :
"صلوات میّت ... ادعیه قابل تغییر به نسبت جنسیت متوفی است. تلاوت سایر ادعیه آزاد است، ولی در صورت تلاوت باید به همان نحو نازل، خوانده شود" (انوار هدایت، قسمت ۶۶۰)^{۱۲۸}

۱۲۷. مضمون بیان عربی به فارسی : به هرکجا برگردید، همانجا سمت خداست.
۱۲۸. ترجمه کتاب انوار هدایت که Helen Hornby آن را تنظیم و جمع‌آوری کرده است و در آثار بهایی موجود است.

نوروز

نوروز، به اول فروردین ماه در تقویم شمسی و جشن آغاز سال نو در این تقویم گفته می‌شود. به دلیل آنکه این یوم از اعیاد ایرانیان محسوب می‌شود در کتب ادیان یهودی، مسیحی و اسلام، این نام به طور مستقیم ذکر نشده است. اما در روایاتی از برخی امامان از این نام استفاده شده است ولی این مسئله که مقصود از نوروز در این احادیث همان یوم عید نوروز است بعید به نظر می‌رسد. به طور مثال حدیثی به نقل از امام صادق آمده است "و إذا كان يوم النيروز فَاغْتَسِلْ وَ الْبِسْ أَنْظَفْ ثِيَابَكَ وَ تَطِيبْ بِأَطِيبِ طَبِيبِ وَ تَكُونُ صَائِمًا ذَلِكَ الْيَوْمَ..." (شیخ طوسی، مصباح المتعجب، صفحه ۵۹۱) (هنگام نوروز غسل کن، پاکیزه ترین لباس هایت را بپوش به خوشبوترین چیزها خود را خوشبو نما و در آن روز، روزه باش). همچنین در روایتی دیگر آمده است "إِنَّ يَوْمَ النِّيروزِ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَخَذَ فِيهِ النَّبِيُّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْعَهْدَ بَعْدَ خُمِّ فَاقْرَأُوا لَهُ بِالْوَلَايَةِ فَطُوبَى لِمَنْ ثَبَّتَ عَلَيْهَا وَ الْوَيْلُ لِمَنْ نَكَّهَا..." (شیخ حرّ عاملي، وسائل الشيعه، جلد ۸، صفحه ۱۷۳) (نوروز روزی است که پیامبر از مردم برای امیرمومنان پیمان ولایت گرفت و مردم آن را پذیرفتند، خوش به حال کسی که بر آن پیمان ثابت بماند، وای بر کسی که آن عهد را بشکند).

دیانت بابی

در دیانت بابی، حضرت اعلی یوم نوروز را "یوم الله" نام نهاده اند و درباره این روز می‌فرمایند :
 "... آن را خداوند شهر بهاء نامیده به معنی آنکه بهاء کل شهر در آن شهر است و اون را مخصوص گردانیده به مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ وَ هَرِ یومی از آن را به یکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا الله هست، مثل آن یوم مثل نقطه است در بیان که کل از آن خلق می‌شوند و به سوی او عود می‌نمایند و مظهر آن را در نقطه بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ قرار داده زیرا که او است مُشْرِقٌ در این عرش و او است مُنَزَّلُ آیات به این نحو و او است که دیده نمی‌شود در او الا الله عزّ و جلّ ... و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید خدا را، در آن سال محفوظ می‌ماند از آنچه از سماء تقدیر نازل می‌گردد و اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيزٌ" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۳)

همچنین در این باره فرموده اند :

"مُلَخَّصٌ این باب آنکه خداوند عالم در میان ایام یومی را منسوب به خود فرموده و آن را یوم الله خوانده و ضامن شده هر که حق و حرمت آن یوم را نشناسد و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف در آن، مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همین قسم در کل اعمال و شئون خیر جاری نموده امرالله را و آن یومی است که شمس منتقل می‌گردد از برج حوت به حمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مستغاث ... و کل این ظهورات از برای اینکه در یوم مَنْ يُظَهِّرُهُ اللهُ که یوم اول یوم اوست و مثل او مثل شمس است در نهار به او هدایت یافته ... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۶، باب ۱۴)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی، حضرت بهاءالله یوم الله را یوم عید قرار فرمودند، بین اهل بهاء این یوم هم عید صیام^{۱۲۹} است و هم عید نوروز. همچنین این یوم جزء ایام تسعه یا ایام محرّمه است که اشتغال به کار در این روز در دیانت بهایی حرام است. در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۱۱) می‌فرماید:

"طوبی لِمَنْ فَازَ بِالْيَوْمِ الْأَوَّلِ مِنْ شَهْرِ الْبِهَاءِ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ لِهَذَا الْإِسْمِ الْعَظِيمِ. طوبی لِمَنْ يُظْهِرَ فِيهِ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَى نَفْسِهِ إِنَّهُ مِمَّنْ أَظْهَرَ شُكْرَ اللَّهِ بِفِعْلِهِ الْمَدِلِّ عَلَى فَضْلِهِ الَّذِي أَحَاطَ الْعَالَمِينَ. قُلْ إِنَّهُ لَصَدْرُ الشُّهُورِ وَ مَبْدُتُهَا وَ فِيهِ تَمَرٌ نَفْحَةُ الْحَيَوَةِ عَلَى الْمَمَكِنَاتِ طوبی لِمَنْ أَدْرَكَهُ بِالرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ نَشَهْدُ إِنَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ"

(خوشا به حال کسی که فائز شود به روز اول از شهرالبهاء که قرار داد آن را خدا برای آن اسم اعظم، خوشا به حال کسی که ظاهر کند در آن نعمتی که خدا به نفس او داده، همانا او از کسانی است که آشکار کرده است شکر خدا را به عمل خود که دلالت می‌کند بر فضل او که احاطه کرده است عالم را، بگو همانا آن البته صدر ماه هاست و مبدأ آن ها و در آن مرور می‌کند نسیم حیات بر ممکنات خوشا به حال کسی که رسید به آن به سرور و نشاط، شهادت می‌دهیم که همانا او از افرادی است که فائز شده اند)

و نیز (بند ۱۶) می‌فرماید:

"... وَ جَعَلْنَا النَّيْرُوزَ عِيداً لَكُمْ ..."

(و قرار دادیم نوروز را عیدی برای شما)

طبق تقویم بدیع (تقویم بهایی) یک روز، عبارت از فاصله زمانی بین غروب یک یوم است تا غروب یوم بعد و حضرت بهاءالله فرموده اند که هر روز که شمس تحویل به حمل شود همان یوم عید است اگر چه یک دقیقه به غروب مانده باشد. (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۳۵)

حضرت بهاءالله لوحی معروف به لوح عید نوروز، به مناسبت این یوم نازل فرموده اند و در آن لوح نیز این یوم را روز عید قرار فرموده اند. در قسمتی از این لوح می‌فرماید:

"لَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي بِمَا جَعَلْتَ النَّيْرُوزَ عِيداً لِلَّذِينَ صَامُوا فِي حُبِّكَ وَ كَفُّوا أَنْفُسَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُهُ رِضَاؤُكَ أَيْ رَبِّ اجْعَلْهُمْ مِنْ نَارِ حُبِّكَ وَ حَرَارَةِ صَوْمِكَ مُشْتَعِلِينَ فِي أَمْرِكَ وَ مُشْتَغِلِينَ بِذِكْرِكَ وَ تَنَائِكَ ..."

همچنین حضرت بهاءالله در لوحی دیگر می‌فرماید:

"یوم منسوب به اسم اعظم که یوم عید است، اگر تحویل مثلاً بعد از ظهر یا عصر واقع شود آن یوم عید خواهد بود، مثل آن ساعت مثل شمس است، اشراق بر کل آن یوم واقع می‌شود و مخصوص چون به اسم اعظم منسوبست حکم عصر آن مثل فجر عند الله

۱۲۹. توضیح "روزه" در قسمت مربوطه آمده است.

محسوب است لهذا در هر وقت یوم که تحویل شود آن یوم عید خواهد بود طوبی لمتنمین" (اشراق خاوری، عبدالحمید، ایام تسعه، صفحه ۳۴۷)

حضرت ولیّ امرالله فرموده اند که برای تعیین دقیق وقت نوروز باید نقطه مشخصی روی کره زمین در نظر گرفته شود و وقت تحویل سال در آن نقطه، میزان بدایت سال نو در سراسر عالم قرار گیرد. انتخاب این نقطه را منوط به تصمیم بیت العدل اعظم فرموده‌اند. (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۲۶)

بیت العدل اعظم در پیام ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۴، "طهران" را نقطه تعیین لحظه آغاز سال نو برای عالم بهایی معین فرموده اند. در این پیام چنین آمده است :

"حضرت بهاءالله در رساله سؤال و جواب می‌فرمایند هر روز که شمس تحویل به حمل شود همان یوم عید است اگرچه یک دقیقه به غروب مانده باشد، اما جزئیات این قضیه تا به حال تعیین نشده بود. تصمیم این جمع بر آنست که طهران، زادگاه جمال ابهی، نقطه‌ی تعیین لحظه‌ی آغاز اعتدال بهاری در نیم‌کره‌ی شمالی، بر حسب محاسبات نجومی از منابع موثق، و بالتبع تعیین روز نوروز برای عالم بهایی خواهد بود"

وصیت‌نامه

وصیت در لغت به معنی نصیحت و سفارشی است که شخصی قبل از مرگ خود انجام می‌دهد. وصیت نامه نوشته ای است که در آن، دستورات آن شخص که بعد از او چه اموری صورت گیرد نوشته می‌شود و همچنین مشخص می‌کند که ما ترک او چگونه میان وراثت و یا وصی یعنی فرد وصیت شده، تقسیم شود. در ادیان قبل از اسلام مطلبی به وضوح درباره لزوم نوشتن وصیت نامه یافت نشده است.

دیانت اسلام

در دیانت اسلام بر هر فرد مسلمان واجب شده است که هنگام پیری و یا زمانی که مرگ او نزدیک می‌شود، وصیت نامه ای بنویسد، چنانچه در کتاب قرآن (سوره بقره، آیه ۱۸۰) می‌فرماید :

"كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ"

(بر شما مسلمانان واجب شد که وقتی مرگتان نزدیک می‌شود و مالی از شما می‌ماند، برای پدران و مادران و خویشاوندان وصیتی به نیکی کنید، این حقی است بر پرهیزکاران)

درباره معاشی که فرد باید برای همسران خود وصیت کند (سوره بقره، آیه ۲۴۰) می‌فرماید :

"وَالَّذِينَ يَتُوفَوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذُرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَأَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَا فَمَا جُنَّاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَا فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ"

(کسانی از شما که مرگشان فرا رسد و همسرانی به جا گذارند، برای همسران خویش معاشی تا یک سال بدون بیرون کردن وصیت کنند، اگر خود بیرون رفتند در باره خویش کاری که شایسته باشد، هر چه کنند گناهی بر شما نیست و خدا عزیز و حکیم است)

بر اساس آیات قرآن، پیش از تقسیم ارث نخست باید بدهی های میت پرداخته شود و بعد به وصیت و تقسیم ارث پرداخته شود چنانچه در قرآن (سوره نساء، آیه ۱۲) می‌فرماید "مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ و ...". همچنین در این آیه به این مسئله اشاره شده است که وصیت فرد متوفی نباید برای ورثه زیان آور باشد. می‌فرماید "مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً...". بر اساس آیات و روایات، وصیت نامه به یک سوم از مال تعلق می‌گیرد و مابقی مال باید بین ورثه تقسیم شود.

حضرت محمد درباره افرادی که باید بر وصیت نامه شهادت دهند در قرآن (سوره مائده، آیه ۱۰۶) می‌فرماید :

" يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ إِخْرَانٌ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنَ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الْتَائِبِينَ "

(ای کسانی که ایمان آوردید، چون یکی از شما را هنگام مرگ فرا رسید برای وصیت خود دو شاهد عادل را گواه گیرید از خودتان باشد یا از غیر خودتان که اگر در سفر به شما مصیبت مرگ رسد، آن دو شاهد را نگاه دارند اگر از آن ها بد گمانید تا بعد از نماز آنها را سوگند دهند که ما برای شهادت خود بهائی نمی‌خواهیم اگر چه شهادت بر خویشانمان باشد و گواهی خود را برای خدا کتمان نخواهیم کرد که اگر کنیم از گناهکاران خواهیم بود)

همچنین در آن کتاب (سوره بقره، آیه ۱۸۱) درباره اعمال وصی چنین می‌فرماید :

" فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ "

(پس اگر کسی، وصیت شخصی را بعد از آنکه شنید و بدان آگاهی یافت تغییر دهد گناهِش به گردن همان تغییر دهنده است که خدا شنوا و دانا است)

اما هنگامی که فرد متوفی از راه حق منحرف گشته باشد، اصلاح وصیت نامه جایز بوده است چنانچه در قرآن (سوره بقره، آیه ۱۸۲) می‌فرماید :

" فَمَنْ خَافَ مِنْ مُّوَصًى جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ "

(پس اگر وصی ترسید (تشخیص داد) که متوفی در وصیت خود از راه حق منحرف گشته و مرتکب گناهی شده و در وصیت او اصلاحاتی انجام دهد تا در میان ورثه ظلمی واقع نشود گناهی بر او نیست که خدا آمرزگار رحیم است)

دیانت بابی

در دیانت بابی نیز حضرت اعلی این حکم را تأیید نمودند و به هر فرد در وقت موت امر نموده اند که وصیت نامه ای که مُتَضَمَّنْ به اقرار به وحدانیت خدا باشد بنویسد. در صورت وجود وصیت نامه، تقسیم ارث به همان صورت که موصی وصیت کرده صورت می‌گیرد و در نبود آن طبق دستور خداوند، بین طبقات وراثت^{۱۳۰} تقسیم می‌گردد. حضرت اعلی می‌فرماید :

" فِي بَيَانِ كِتَابِ الْوَصِيَّةِ لِلْأَمْوَاتِ عَلَى مَا أَمَرَ فِي الْبَيَانِ،

مُلَخَّصِ ابْنِ بابِ آنکه هیچ فضلی من الله در حق عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده ایشان را به عبادت خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته شود مُتَضَمَّنْ بر اقرار به وحدانیت او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اقرار به نقطه الهیّه و حروف حیّ او و اظهار حبّ به مظاهر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد محبوب او و آنچه تمنا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را رسانند به من یظهره الله که اگر

۱۳۰. به قسمت مربوط به "ارث" مراجعه شود.

مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حق او نازل شده و حفظ آن با وراثت او است که یداً به ید الی من یظهره الله رسیده بر احسن خط و لطف حُسن ... ولی منتهای دقت نموده که العیاذ بالله ظهور حق نشود و او محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند ... همین قسم کل کتاب وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند به وحدانیت خواهید داد و خواهید گفت لا اشرك بالله شیئاً ... قدری ترحم بر خود نموده که عملی که می کنید از روی بصیرت باشد لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدء این کتاب من الله هست ولی بما نطق به النقطة و رجوع آن الی الله هست ولی بما یرجع الی من یظهره الله... " (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۳)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی حضرت بهاءالله نوشتن وصیت نامه را بر هر کسی واجب نمودند، هر فرد بهایی باید وصیت نامه ای بنویسد و آن را با اسم اعظم الهی زینت بخشد. در صورت وجود وصیت نامه، تقسیم ارث به همان صورت که موصی وصیت کرده صورت می گیرد و در نبود آن طبق دستور حق، بین طبقات وراثت^{۱۳۱} تقسیم می گردد در کتاب مستطاب اقدس (بند ۱۰۹) می فرماید:

"قَدْ فُرِضَ لِكُلِّ نَفْسٍ كِتَابُ الْوَصِيَّةِ وَ لَهُ أَنْ يُزَيِّنَ رَأْسَهُ بِالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ وَ يَعْتَرِفَ فِيهِ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ فِي مَظْهَرِ ظُهُورِهِ وَ يَذْكُرَ فِيهِ مَا أَرَادَ مِنَ الْمَعْرُوفِ لِيشهد له في عوالم الأمر و الخلق و يكون له كنزاً عند ربّه الحافظ الأمين"

(همانا واجب شده است بر هر فردی نوشتن وصیت نامه و بر اوست که مزین کند ابتدای آن را به اسم اعظم و اعتراف کند در آن به وحدانیت خدا در مظهر ظهور او و ذکر کند در آن آنچه که می خواهد از کارهای نیک تا شهادت بدهد برای او در عوالم امر و خلق و خواهد بود برای او گنجی نزد پروردگارش که حافظ و امین است)

درباره این آیات در توقیعی که حسب الامر حضرت ولی امرالله صادر شده توضیحات ذیل مندرج است:

"گر چه احباء مجازند در وصیت نامه ما یملک خویش را به اراده خود تقسیم نمایند، اما اخلاقاً و وجداناً موظفند که در نوشتن وصیت نامه دستور جمال مبارک را در مورد اثرات ثروت در جامعه همیشه در نظر گرفته و آن را مراعات نمایند و از جمع مال به حد افراط و تمرکز آن در بین افرادی معدود و یا گروه هایی محدود اجتناب نمایند" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۳۸)

حضرت بهاءالله در جواب این سوال که آیا شخص می تواند در وصیت نامه خود از اموال خود چیزی قرار بدهد که بعد از وفات او در امورات خیریه صرف شود می فرماید:

"انسان در مال خود مختار است اگر بر اداء حقوق الهی موفّق شود و همچنین حقّ الناس بر او نباشد آنچه در کتاب وصیت بنویسد و اقرار و اعتراف نماید مقبول بوده و هست. قد اذن الله له بان يفعل فيما ملكه الله كيف يشاء" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۶۹)

۱۳۱. به قسمت مربوط به "ارث" مراجعه شود.

همچنین در جواب سوال مشابهی در لوحی می‌فرمایند :

"سؤال دیگر آن جناب آیا نفسی مختار است در مال خود با بودن ذریّه و سایر وَرَثَه، ترکه و مایملک خود را به دیگری و یا به یک نفر از ورثه مصالحه و یا هبّه نماید و سایر ورثه را بی بهره کند و یا نمی‌تواند. هَذَا مَا نَزَلَهُ الْوَهَّابُ فِي الْجَوَابِ هِرْ نَفْسِي دَر مَالِ خُودِ مَخْتَارِ اسْتِ يَفْعَلُ فِيهِ كَيْفَ يَشَاءُ. تَا حَكْمِ عَقْلِ بَرِ اَوِ صَادِقِ، اَخْتِيَارِ اَزِ اَوِ سَلْبِ نَه. هَذَا مَا حَكَمَ بِهِ اللّٰهُ" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۱۴)

همانطور که در قسمت ارث نوشته شده است، حضرت بهاءالله فرموده اند که در صورت فقدان وصیت نامه، افراد غیر بهایی از والدین یا منسوبین و ... سهمی از ارث ندارند. اما فرد بهایی مختار است در نوشتن وصیت نامه به هر فردی بدون ملاحظه اعتقادات آن شخص، سهمی از ارث خویش بدهد. حضرت ولی امرالله در تصریح این امر می‌فرمایند :

"این امر منحصراً محدود به مواردی است که شخص بهائی بدون وصیت نامه فوت کند و لاجرم ماترک او بر طبق کتاب اقدس تقسیم شود. در غیر این صورت فرد بهائی مختار است مایملک خود را به هر شخصی بدون ملاحظه دیانت ببخشد مشروط بر اینکه وصیت نامه‌ای تنظیم و نیت خود را تعیین کرده باشد. بنابراین ملاحظه می‌کنید که شخص بهائی همواره می‌تواند برای زوجه یا اولاد و یا منسوبان غیر بهائی خود در وصیت نامه سهمی منظور دارد" (توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس، قسمت ۳۸)

حضرت عبدالبهاء درباره حکمت و مزایای نوشتن وصیت نامه می‌فرمایند :

"انسان مختار مطلق است و هر قسم بخواهد به موجب وصیت نامه، اموال را در ایام خویش بین وراثت تقسیم می‌نماید و توزیع می‌کند که بعد از او مجری گردد. وصیت، فرض بر کلّ است یعنی هر نفسی باید در ایام حیات خویش وصیتی محکم و متین و صریح بنویسد و مهور و مستور نماید و در محلّ بسیار امنی محفوظ دارد و در وصیت مختار است و وصیتنامه معمولاً به و مقدم بر هر حکمی است و نفسی مقتدر بر تغییر و تبدیل نیست در این صورت اگر جمیع اموال را به اولاد خویش دهد مقتدر است. اما اگر نفسی اطاعت امر نکند و وصیتنامه ننویسد و این تکلیف الهی را مخالفت نماید و یا آنکه وصیتنامه از میان برود، اموال او بر حسب أسْهَام مفروضه تقسیم شود و فی الحقیقه این حکم مبرم اعظم حکمتش اینست که نفسی بی وصیتنامه نفس نکشد. ملاحظه می‌فرمائید که از جهت عدم وصیتنامه میراث به تمامها بر خلاف رضای مَوْرَث تُوْزِیْع و تقسیم و تفریق می‌شود و چه مشکلاتی و منازعاتی حاصل گردد ولی وصیتنامه قاطع هر نزاعی و سبب راحت کلّ زیرا انسان به حسب آرزو و خواهش خویش وصیت می‌نماید. چقدر خوش است که اموال مَوْرُوثَه تماما به رضا و آرزومندی مَوْرَث تقسیم شود و توزیع گردد. ملاحظه کنید که بسیار نفوس قبل از وفات از مَمَات خویش چقدر مضطربند حال این حکم الهی یعنی فرضیت و وجوب وصیت نامه قبل از فوت حلّ جمیع این مشکلات گردد" (مازندرانی، فاضل، امر و خلق، جلد ۴، صفحه ۲۰۹)

حضرت ولی امرالله درباره وصیت نامه و وصیت به چیزهایی که مخالف مصالح امریه است می‌فرمایند :

"راجع به وصیتنامه، خود افراد نفوس در این خصوص مختارند و بر محفل روحانی تأیید و اجرای آن واجب، در صورتی که مخالف مصالح امریه چیزی در آن نباشد" (اشراق خاوری، عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، صفحه ۱۱۶)

وضو

هنگامی که هر فردی تصمیم به راز و نیاز و عبادتِ خدای یکتا می‌گیرد، همانطور که نفس و روح خود را آماده ارتباط با خدا می‌سازد باید جسم خود را نیز پاک و مطهر سازد و آن را آماده ارتباط با او نماید. انجام این عمل در برخی از عبادات حکم واجب است که از طریق وضو گرفتن انجام می‌پذیرد. نحوه انجام این عمل در هر دور و آیینی تغییر کرده است. تمامی ادیان الهی به نظافت و تمیزی هنگام دعا و نماز اشاره کرده اند اما مستقیماً عملی صرفاً برای انجام وضو در همه آن ها نیامده است. علمای هر دین بنا به تفسیر آیات، اعمالی را برای آن در نظر می‌گرفتند.

مثلاً در دیانت یهودی به وضو "نطیلا" می‌گویند. یهودیان برای انجام آن قبل از نماز با گنجایش حدود یک لیتر، آب بر دست راست و سپس دست چپ، از مچ به پایین می‌ریزند و این عمل سه بار تکرار می‌شود. (نقل از سایت انجمن کلیمیان تهران)^{۱۳۳}

دیانت اسلام

در دیانت اسلام در کتاب قرآن کریم (سوره مائده، آیه ۶) در باب وضو می‌فرمایند :

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ"

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون به نماز برخیزید، صورت و دستهایتان را تا آرنج بشویید و سر را مسح کنید و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید)

همچنین هنگام عدم یافتن آب در قرآن کریم (سوره مائده، آیه ۶) آمده است :

"فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ"

(هنگامی که آبی نیافتید، پس با خاک پاک تیمم کنید، و از آن به صورت و دستهایتان بکشید. خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک، و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس بدارید)

دیانت بابی

در دیانت بابی، حضرت اعلی دربارہ وضو می‌فرمایند :

"وُجُوهُكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْ حَذِّ الْكَفِّ تَغْسِلُونَ أَنْ تُرِيدُونَ أَنْ تُصَلُّوا ثُمَّ بِمَنْدِيلٍ تَلَطَّفْنَ وَجُوهُكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ ... وَ لِتَوَضَّعْنَ عَلَى هَيْكَلِ التَّوْحِيدِ بِمَاءٍ طَيِّبٍ مِثْلَ وَرْدٍ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۰)

(صورت و دستهای خود را از مچ برای نماز بشویید سپس با دستمال صورت و دستانتان را پاک کنید (در "هیکل الدین" پاک کردن دست و صورت با دستمال حریر رنگی آمده است) و برای وضو در حالت چهار زانو با اب پاک و معطر مثل گلاب وضو بگیرید)

همچنین هنگام عدم یافتن آب می‌فرماید :

"أَنْتُمْ أَنْ تَقْرَأَنَّ الْبِسْمِلَةَ خَمْسَةَ مَرَّةٍ لِيَكْفِيَنَّكُمْ عَنْ وُضُوئِكُمْ إِذَا أَنْتُمْ الْمَاءُ لَا تَجِدُونَ أَوْ يَصْعَبُ بِأَمْرِ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۸، باب ۱۰)

(بر شماسست که قرائت کنید پنج مرتبه بسمله (که منظور بسم الله است و آمده که می‌توان ۹۵ بار الله اطهر گفت) تا کافی باشد بر شما در وضوی شما هنگامی که آن آب یافت نشد یا استفاده از آن دشوار بود، شاید که شکرگزار باشید)

در توضیح بسم الله در دیانت بابی آمده است :

"يُطَهِّرُكُمْ إِسْمُ اللَّهِ إِذَا تَقْرَأُونَ" (حضرت باب، بیان عربی، واحد ۵، باب ۱۴)

(پاک می‌کند شما را نام خدا هنگامی که می‌گویید)

و نیز در توضیح آن در بیان فارسی آمده است :

"... اسم الله است که ۶۶ مرتبه که الله اطهر بر شیء خوانده شود طاهر می‌گردد" (حضرت باب، بیان فارسی، واحد ۵، باب ۱۴)

دیانت بهایی

در دیانت بهایی در کتاب مستطاب اقدس (آیه ۱۸) درباره وضو گرفتن می‌فرماید :

"قَدْ كَتَبَ لِمَنْ دَانَ بِاللَّهِ الدِّيَانَ أَنْ يَغْسِلَ فِي كُلِّ يَوْمٍ يَدَيْهِ ثُمَّ وَجْهَهُ... كَذَلِكَ تَوَضَّأُوا لِلصَّلَاةِ أَمْرًا مِنَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَارِ"

(به درستی که نوشت برای کسی که به خداوند حاکم ایمان دارد این که بشوید در هر روز دست و صورتش را، این چنین برای نماز وضو بگیریید، امری است از خداوند یکتای مختار)

هنگام گرفتن وضو برای خواندن نماز وسطی^{۱۳۳} و ذکر ۹۵ مرتبه "الله ابهی" واجب است که آیتین وضو تلاوت شود، اما برای خواندن نمازهای کبیر و صغیر تلاوت آیتین وضو هنگام وضو گرفتن واجب نیست. (انوار هدایت، قسمت ۱۵۳۷)^{۱۳۴}

آیه هنگام شستن دست ها : "إِلَهِي قَوِّ يَدِي لِتَأْخُذَ كِتَابَكَ بِاسْتِقَامَةٍ لَا تَمْنَعُهَا جُنُودُ الْعَالَمِ ثُمَّ احْفَظْهَا عَنِ التَّصَرُّفِ فِيمَا لَمْ يَدْخُلْ فِي مَلِكِهَا إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ"

آیه هنگام شستن صورت : "أَيُّ رَبِّ وَجْهَتُ وَجْهِي إِلَيْكَ نُورُهُ بِأَنْوَارِ وَجْهِكَ ثُمَّ احْفَظْهُ عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى غَيْرِكَ"

۱۳۳. به قسمت مربوط به "نماز" مراجعه شود.

۱۳۴. ترجمه کتاب انوار هدایت که Helen Hornby آن را تنظیم و جمع آوری کرده است و در آثار بهایی موجود است.

تفصیل حکم وضو درباره این آیات چنین است :

۱- گرفتن وضو فقط به جهت پاکی و تمیزی اجرا نمی‌شود، حضرت بهاءالله در جواب این سؤال که آیا اگر شخصی به حمام رود و تمام بدن خود را بشوید در این صورت باز باید وضو بگیرد یا خیر می‌فرماید: "در هر حال باید حکم وضو را مجری دارند". (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۱۸)

۲- در دیانت بهایی اگر برای امر دیگری وضو گرفته شود و وقت صلات برسد همان وضو کافی است و تجدید لازم ندارد. اما در هر نماز تجدید وضو واجب است. همچنین با وضویی که برای نماز گرفته شده باشد تلاوت ذکر ۹۵ مرتبه "الله ابهی" جایز است. (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت های ۶۲، ۶۶ و ۷۷)

۳- همچنین در جواب این مسئله که در زوال که وقت دو نماز است یکی شهادت حین زوال و یکی نماز دیگر که در زوال و بکور و آصال باید کرده شود، این هم دو وضو لازم دارد و یا آنکه در این مورد مخصوص یک وضو کافی است، می‌فرماید "تجدید لازم نه" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۸۶)

همچنین هنگام عدم یافتن آب در کتاب مستطاب اقدس (آیه ۱۰) آمده است :

"مَنْ لَمْ يَجِدَ الْمَاءَ يَذْكُرْ خَمْسَ مَرَّاتٍ بِسْمِ اللَّهِ الْأَطْهَرِ الْأَطْهَرِ ثُمَّ يَشْرَعُ فِي الْعَمَلِ"

(کسی که آب نیافت ذکر کند ۵ مرتبه بسم‌الله الاطهر الاطهر سپس شروع به اجرای حکم کند)

حضرت بهاءالله در تصریح این آیه می‌فرماید :

"در شدت سرما به آب گرم و در وجود جراحت ید و وجه و مانع آخر از قبیل اوجاع که استعمال آب مضر باشد ذکر معهود را بدل وضو تلاوت نماید" (حضرت بهاءالله، رساله سؤال و جواب، قسمت ۵۱)

وضو در ادیان الهی جایگاه خاصی دارد به این صورت که مثلاً فرد معتقد به دیانت بهایی اگر به حمام برود باز هم باید حکم وضو را مجری دارد، در هر نماز باید تجدید شود و اتصال وضو به نماز شرط نیست. اما در دیانت اسلام خواندن چند نماز با یک وضو جایز است با این حال مستحب است کسی که وضو دارد برای هر نماز دوباره وضو بگیرد. همچنین در اسلام "تخلیه معده" ، "بی هوشی" ، "خواب (یعنی نه چشم ببیند و نه گوش بشنود)" ، "مستی" و "اعمالی که نیاز به غسل داشته باشد" موجب باطل شدن وضو می‌گردد که در دیانت بهایی هیچ امری مُبطل وضو نیست. گرفتن وضو همانطور که در ادیان الهی آمده حتماً باید با آب پاک و خالص صورت گیرد، آب ناپاک و یا ناخالص در این باب یعنی آب گرفته شده از میوه درختان، آبی که بو و طعم و مزه آن تغییر کرده باشد (کتاب اقدس، آیه ۷۴) و آبی که در آن مقداری نجاست و یا مشروب یا جسد جانداران باشد و ... که گرفتن وضو با آن جایز نیست.

منابع و مآخذ

(به تربیت الفبا)

- ادعیه محبوب** : مجموعه آثار حضرت بهاءالله - نام اصلی "ادعیه حضرت محبوب"، گردآوری فرج الله زکی الکردی (۷۶ بدیع).
- اصول کافی** : محمد بن یعقوب رازی معروف به کلینی. مجموعه احادیث اسلامی است که شامل ۳۷۸۵ حدیث است.
- امر و خلق** : مازندرانی، فاضل. مجموعه آثار مبارکه از اقلام طلعات مقدسه بهایی در ۴ جلد، ناشر : لجنه نشر آثار امری به زبان های فارسی و عربی، لانگه‌این، ۱۴۱ بدیع.
- انوار هدایت** : گردآوری هلن هورنبی، ناشر : یاران ایران (طهران - ایران)، سال انتشار ترجمه فارسی ۱۵۹ بدیع.
- آیات الهی** : مجموعه آثار حضرت بهاءالله در ۲ جلد، ناشر : لجنه نشر آثار امری به لسان عربی و فارسی، لانگه‌این، ۱۴۸ بدیع.
- ایام تسعه** : اشراق خاوری، عبدالحمید، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۰۳ بدیع، طهران. این کتاب درباره ایام هفت روزه محرّم بهایی است.
- بحار الانوار** : محمدباقر مجلسی معروف به علامه مجلسی. این کتاب در چاپ جدید دارای ۱۱۰ جلد است.
- بدائع الآثار** : زرقانی، میرزا محمد، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان، (۱۳۴۰ هـ، ق) - در ۲ جلد تألیف شده است.
- بهاءالله شمس حقیقت** : موقر بالیوزی، حسن، (۱۹۸۰ میلادی)، مترجم : مینو درخشان (ثابت راسخ).
- بهاءالله و عصر جدید** : جی.ای. اسلمنت، مترجم : ع. بشیر الهی - ه. رحیمی - ف. سلیمانی، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری آلمان.
- بیان عربی** : حضرت باب، نسخه الکترونیکی. این کتاب در آدرس الکترونیکی www.bayanic.com موجود است.
- بیان فارسی** : حضرت باب، نسخه الکترونیکی. این کتاب در آدرس الکترونیکی www.bayanic.com موجود است.
- پیام ملکوت** : اشراق خاوری، عبدالحمید، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- تقریرات درباره کتاب اقدس** : اشراق خاوری، عبدالحمید، تنظیم و تدوین دکتر وحید رأفتی، ناشر : مؤسسه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفه‌ایم، ۱۵۴ بدیع.
- توضیحات کتاب اقدس مندرج در انتهای کتاب اقدس** : قسمت هایی از توضیحات بیت العدل اعظم بر آیات کتاب اقدس.
- توقیعات مبارکه** : شوقی ربّانی، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۲۹ بدیع.
- الجامع الصغیر** : جلال الدین ابوالفضل عبد الرحمن سیوطی، نام کامل کتاب "الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر" است.
- حیات بهائی** : شوقی ربّانی، ناشر : دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متّحده، ۱۹۸۷ میلادی، چاپ دوم.
- رساله سؤال و جواب** : حضرت بهاءالله (این رساله در انتهای کتاب اقدس مندرج است).

- رساله مدنیّه : عبدالبهاء عباس، ناشر : لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، ۱۴۱ بدیع.
- ظهور عدل الهی : شوقی ربّانی، ترجمه نصرت اله مودت، ناشر : محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متّحده ویلمت، ایلینوی، ۱۹۸۵ میلادی.
- قاموس کتاب مستطاب اقدس : محمدحسینی، نصرت الله، ناشر : مؤسسه سنچری پرس استرالیا، چاپ نخست، ۲۰۰۸ میلادی.
- قاموس مختصر ایقان : (تلخیص کتاب ۴ جلدی قاموس ایقان از اشراق خاوری، عبدالحمید)، تلخیص : حمید واعظی، ناشر : استرالیا سنچری پرس، ۱۹۹۲ میلادی.
- قرن بدیع : شوقی ربّانی، مترجم : نصرت الله مودت، ناشر : مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۹ بدیع، چاپ دوم با تجدید نظر.
- کتاب مستطاب اقدس : حضرت بهاءالله.
- کتاب قرآن : حضرت محمد، ترجمه فارسی استفاده شده از محمد مهدی فولادوند.
- کتاب عهد جدید (انجیل) : کتاب مقدّس، عهد جدید، نسخه الکترونیکی. این کتب در آدرس الکترونیکی www.wordproject.org موجود است.
- کتاب عهد عتیق (تورات) : کتاب مقدّس، عهد عتیق، نسخه الکترونیکی. این کتب در آدرس الکترونیکی www.wordproject.org موجود است.
- کلمات مکنونه عربی : حضرت بهاءالله. این مجموعه در انتهای کتاب ادعیه محبوب موجود است.
- کلمات مکنونه فارسی : حضرت بهاءالله. این مجموعه در انتهای کتاب ادعیه محبوب موجود است.
- کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال : علاءالدین علی بن حسام معروف به متقی هندی. این کتاب از گردآوری و تنظیم روایات سه کتاب الجامع الکبیر، الجامع الصغیر و زوائد الجامع الصغیر اثر جلال الدین سیوطی به وجود آمده و در ۱۸ جلد منتشر شده است.
- گلزار تعالیم بهائی : قدیمی، ریاض، ناشر : مؤسسه مطبوعات ملی بهائیان پاکستان.
- گنجینه حدود و احکام : اشراق خاوری، عبدالحمید، ناشر : دانشگاه تورنتو پرس. استخراج از الواح و آثار مبارکه بهایی.
- لوح اشراقات : حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ناشر : لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع.
- لوح تجلیات : حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ناشر : لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع.
- لوح دنیا : حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ناشر : لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع.

لوح طرازات : حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس، ناشر : لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، نشر اول، ۱۳۷ بدیع.

لئالی الحکمه : حضرت بهاءالله، ناشر : مؤسسه نشر آثار برزیل، شهرالسلطان ۱۴۶ بدیع.

مائده آسمانی : اشراق خاوری، عبدالحمید، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۲۸ بدیع. در ۹ جلد.

مصباح المتهجد : شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، مجموعه روایات و احادیث اسلامی.

مطالع الانوار : اشراق خاوری، عبدالحمید، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ناشر : مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۱ میلادی.

مفروضات : عبدالبهاء عباس، ناشر : مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۲۰ میلادی.

مکاتیب عبدالبهاء : عبدالبهاء عباس، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران. مجموعه ای از نامه ها و مکاتیب حضرت عبدالبهاء.

مکارم الاخلاق : رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، صاحب تفسیر مجمع البیان، از علمای قرن ششم هجری.

منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی : ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۹۷۸ میلادی (۱۳۴ بدیع).

هشت بهشت : کتاب هشت بهشت نوشته میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی است. در این کتاب از نسخه الکترونیکی استفاده شده است. این کتاب در آدرس الکترونیکی www.bayanic.com موجود است.

هیكل الدین : حضرت باب. این کتاب در آدرس الکترونیکی www.bayanic.com موجود است.

الواح وصایا : عبدالبهاء عباس، ناشر : مؤسسه مطبوعات ملی بهائیان پاکستان، ۱۹۶۰ میلادی.

وسائل الشیعه : شیخ حرّ عاملی، مجموعه احادیث اسلامی که دارای ۳۵۸۶۸ حدیث است.